**مجموعه سبز جلد 53**

**به نام یزدان مهربان**

**با درود فراوان،**

**بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:**

**طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتا طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (https://bahai-library.com/) و کتابخانه‌ی افنان (**[**https://afnanlibrary.org/**](https://afnanlibrary.org/)**) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل وُرد همان کتاب‌هاست که قاعدتا از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.**

**فایل وُرد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می­ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می­نوشته­اند و تأملات خود را مکتوب می­داشته­اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده­های زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد می­کنند و آنها را عصای دست خود می­سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایلهای وُرد، به­دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به­خاطر امکان تغییر، دست­خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف­چینی واژه­ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه­ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می­دهند و از مزایای آن برخوردار می­شوند. به تهیه­ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می­توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:**

**1-در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی­توانستیم هیچ نسخه­ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به­نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه­ای کلی اصلاح و نسخه­ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه­تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده­ایم بلکه اگر نسخه­ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده­ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.**

**2-آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.**

**3- در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه‌ عدلیه، مندرج در جلد 82 که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.**

**4- در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد 60 که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی 98 که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه­های دیگر بر طرف شده است.**

**5- در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده­ایم.**

**6- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسَخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد 14 تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد 53، 67، 86 و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.**

**7- در مواردی رسم الخط واژه­ها به­گونه­ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب­تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ­ی اصل کلمه­ی «جلالت» را به­صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده­ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم**

**8- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.**

**در همین‌جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیحِ فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه­ی خوانندگان این فایل­ها درخواست می­کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.**

**مجموعه صد جلدى - شماره رقم 53**

رقم عنوان صفحه

1- تفسیر حروف بسمله 1

2- تفسیر حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربّه" 34

3- بیان مسئله قدر (حدیث "لا جبر و لا تفویض) 39

4- تفسیر آیه "أینما تولوّا فثمّ وجه الله" 42

5- رساله سلوك – ۱ 44

6- رساله تسدید 46

7- تفسیر حدیث الحقیقة 48

8- تفسیر حدیث "علّمنی أخی رسول الله علم 52

9- تفسیر آیه "فی بیوت أذن الله 57

10- أجوبة سؤالات آقا محمد ابراهیم (التقارب و التباعد) 59

11- تفسیر حرف هاء 61

12- تفسیر سرّ هاء 89

13- رساله ذهبیه 108

14- تفسیر سوره كوثر 124

15-در جواب اسئله میرزا حسن - وقائع نگار 284

16- در جواب اسئله ملا أحمد 293

17- رساله درباره مبادى حروف 295

18- شرح كیفیت المعراج 297

19- تفسیر حدیث "ما من فعلٍ یفعله العبد 297

20- بیان تحقیق استفهامات القرآن 301

21- تفسیر "یا مَنْ دل على ذاته بذاته " 305

22-توقیع خطاب به محمد سعید اردستانی 311

ص1  **خطبه و متن تفسیر بسم الله**

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

**الباب الاوّل فی الخطبة**

(در نسخه حاضر این توقیع بدون خطبه نوشته شده بود)

الحمد للّه الّذی جعل طراز مشیّته جلال ازلیّته الّتی علّت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت و استنطقت فنطقت جلّت و تعالت و اضائت و استضائت و دارت و استبانت فهی هی ساجده علی عرشها ناطقه ببهاء منشئها لا اله الاهو.الحمد لله الّذی جعل طراز ارادته جمال صمدانیّته الّتی حدثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت فهیئت و استعّدت و اجلّت و استقامت فهی هی طائفة غربیّة و هی هی مشرقة شرقیّة فهی فی متلئلة عرشیّة فهی هی متجلّیّة بدئیة فهی هی منجعلة ختمیّة فهی هی شجرة لاهوتیّة فهی هی حوریّة قدسیّة فهی هی جوهریّة مجدیّة فهی هی یاقوتة فردیّة فهی هی ذاتیّة جبروتیّة فهی هی کینونیّة ملکوتیّة فهی هی نوریّة ابداعیّة الّتی نطقت بثناء نفسه لا اله الا هو.

الحمد لله الّذی جعل طراز بحر القدر طراز جبروتیّة الّتی سبحت بعد ما حمدت و کبرت بعد ما علّت ، کوّرت بعد ما ذوّت و اقامت و حرکت بعد ما سکنت ، فصّلت بعد ما وجدت ، قدّرت بعد ما احکمت ، نزّلت بعد ما سطرت ، فتعالت و استعالت ، دامت و ادارت و نطقت فی بحرها بعد ما طمیت فی یمّها بقضاء بارئها لا اله الا هو.

الحمد لله الذی جعل طراز النّقطة فی تلک الصّحیفه الّتی جلّت و حرکت ، بعد ما سکنت و رفعت و تلألأت ، بعد ما شهقت و تشهّقت فللّه الحمد قد تنزّل فی تمجید اول کتابه اثنی عشر بابا ، بعد ما احکمت قبله هذه الخطبة و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر. فیا طوبی لمن وفی بعهد الله و اطاع امره فیما نزّل فی کتابه و یقول فی کل شأن بثناء نفسه نفسه ان الحمد لله ربّ العالمین.

**الباب الثانی**

فی تفسیر الباء باربع مقاماتها

ص1 بسم الله بدیع الّذي لا اله الا هو العزیز الحکیم المقام الاوّل

انّ الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار الیها الرّموز عنها في کلمات آل الله بالاسرار السّرّ و السّرّ السّرّ و السّرّ المستسرّ و السّر المقنّع بالسّرّ و یعبّر عن الاوّل بالنّقطة و النّقطة قطب کتاب الله في التّکوین و التّدوین و علیها تدور رحي الموجودات في کل العوالم بما لانهایة الی ما لانهایة. کما في علم الله سبحانه و انّ الله سبحانه تجلّي لهذا النّقطة بهذه النّقطة و القی في هویّتها مثاله، اي مثال تجلّیه. فاظهر عنها افعاله و التّجلّي ‌احداثه لا من شيء. فسبحان الذّات کان احدا صمدا لم یلد و لم یولد و کنهه تفریق بینه و بین خلقه. فلمّا اراد خلق الممکنات فارادته ابداعه لا من شيء و ابدع الابداع بالاختراع و لا کیف لذلک. لانّ الکیف قد کان معلول ارادته و لایجری علیها و لا ربط بینه و بین خلقه. و هو لم یزل حقّ و لا خلق فابدع الخلق بالخلق. و هو لم یزل علي حال واحد لایساوق شیئا و لایقارن سبحانه و تعالي عمّا یقول الظّالمون الملحدون في اسمائه علوا کبیرا. و قد عبر اهل البیان لهذا النّقطة عند التّبیان بالشّجرة المبارکة و بالنّار من تلک الشّجرة و بالدّرة‌ البیضا و بالذّکر الاوّل و بالجلال و بالشّمس الازل و بالحقیقة المحمّدیه و کلّ العلامات و الدّلالات مدلّة علي‌ هذه النّقطة بدلالة الشّبحیّه و علیها تدور رحي الموجودات ما في لجّة الامکان و الاکوان في سرّ الابداع و ثمرة الاختراع ظهرت من اظهار مجده في عوالم اللّاهوت : « کنت کنزا مخفیّا فاحبت ان اعرف فخلفت الخلق لکي‌ اعرف » و لها حرکتان في عالم التّعلق حرکة اصلیّة ذاتیّة حول نفسها حاکیّة عن مبدئها مدلّا علي وحدتها و بساطتها ظاهرها عین باطنها و باطنها عین ظاهرها. الاوّل بلا تعبیر و الآخر بلا تعریف اولیّتها عین آخریتها و آخریتها عین اولیّتها. هویّته البحتة الظّاهرة في الامکان مظهر غناء الله المطلقة و قدرته النّافذة و الرّبوبیّته الاوّلیّة الّتي لا ذکر للمربوب لدي عزّه. و هذه هی جهة اعلي المشیّة ؛ السّبیل الیها مقطوع و الطّریق الیها ممنوع. و حرکة فرعیّه لتشیئي الموجودات و انوجاد الممکنات و هذه مقام تعیّن رسول الله. و في هذا المقام هو الفقیر البحت البات لا یوجد في الامکان فقیر بمثله قال : الفقر فخري و به افتخر. و فی تلک المقام یستمدّ المدد من الرّحمنٰ و هو الله ممّده لا من شيء کبدء وجوده و هو الشّارب من کأس الفیض قبل کلّ شيء و ما سواء فقیر ببابه ، لائذ بجنابه ، محتاج في کلّ الشؤونات الیه ، حاکیا عن ظهور قدرته و جلالته. و لهذه الحرکة تعلّقات سبعة لایمکن نقصها و لا ازید منها ؛ لان الشّيء له جهات جهة مادّة و جهة الصّورة و جهة التّرکیب و هذه الثّلاثه لمّا تنزّلت قد صارت سبعة ، فقال الرّضا : انّ المشیّة و الارادة و الابداع اسمائها ثلثة و معناها واحد. قال الصادق : لایکون شيء في الارض و لا في السماء الّا بهذه الخصال السّبعة بمشیّة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب. و هذه السّبعه قد کانت متمّمات للفعل و الانفعال في انفسها و ابي الله ان یجري الاشیاء الّا باسبابها و لو کان قادرا. و قد اشار الرّحمن الي تلک السّبعة بسبعة ابحر و هذه کلمات الله لایمکن ان توجد في سماء المقبولات و الارض القابلیّات الّا بهذه السبعة و لایجاوزهنّ برّ و لا فاجر. قال الامام : فمن زعم اّنه یقدّر علي نقص واحدة منها فقد کفر. و هذه السّبعة اسماء الحجج : محمّد و عليّ و الفاطمة و الحسن و الحسین و جعفر و موسي سلام الله علیهم. و اذا کرّرت في عالم الغیب و الشّهادة صارت اربعة عشر و هم آل الله(ع) و الاصل محمّد(ص) و هو معني اربعة عشر ؛ قال الامام: اولّنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد و کلّنا محّمد. و لایوجد شيء الّا بهم و لایساویهم احد. و کلّ جلیل لدی جلالهم صغیر و کلّ شریف في جنب شرفهم حقیر. فسبحان ذکرهم من الاقتران بالاذکار فهم المتفرّدون عن التّشابه و التّشاکل من ابناء الجنس. و محمّد (ص) یدور حول نفسه و هم یدورون حوله بما تجلّي لهم بهم و هو صاحب الاحدیّة الازلیّة الممکنة في حقّ الامکان. یومه الاحد و کوکبه الشّمس و لونه البیاض و عدد اسمه العظیم اثني و تسعین ؛ احد عشر منه اشارة بالهویّة الظاهرة فیه و ثمانین منه اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل علي، و واحد منه اشارة الي علي(ع) لانّه نفسه لا یفارقه حتّي في اسمه سبحان الله بارئه عمّا یصفون.

المقام الثّاني اي سرّ السّرّ قد نعبّر عنه بالشّجرة الّتي تخرج من طور سیناء تنبت الدّهن و صبغ للآکلین و بالدّورة الصّفرا و بالارادة الّتي هي العزیمته علي ما یشاء و بالمحو الموهوم و صحو المعلوم و بالنّفس الرّحماني و بلامر الالهي و بالولایة المطلقة الکلیّة العلویّه العالیّة. و هذا مقا م الالف الغیبي المستور في الحجب البحته و العماء الصّرفه الّتی لایطلع علي کنه معرفتها دون الله سبحانه و هو الاسم المستقرّ في ظلّه. فلا یخرج عنه الي غیره و الظلّ المستقرّ فیه عبودیّته لمحمّد(ص) حیث صرح بذلک بقوله : انا عبد من عبید محمّد و هو المرآت الحاکیّة الدّالة علي محمّد الّذي هو الدّال علي الله بدلالة الاستدلال لا الکشف. و هو الضوء من الضوء الاوّل کما اشار الیه سبحانه بقوله : و سراجا منیرا و هو الالف المتحقّق بالنّقطة تحقّق وجود و به تحقّقت النّقطة تحقّق ظهور. و هو اوّل اسم اختار الله لنفسه العز یز علی ما قال الرضا(ع) : اوّل ما اختار الله لنفسه العليّ العظیم. و معني العلي العظیم علي ما ورد في الحدیث الله و معني الله هو کما قال الله تعالي : قل هو الله احد. و قد اشار خفیّا لاهل الافئده و هو قوله تعالي : و هو العليّ الکبیر. و في مقام آخر و انّ هذا صراط علي مستقیما. و جعل الله سبحانه اسمه في مقام التّشریع مطابقا لاسمه فی مقام التّکوین مع المتمّمات فی مقام التّشریع. و هو انّ عدد اسم عليّ مائة عشر احد، عشر منه اشارة الي مقام الهویّة المتجلّیّة فیه بواسطه محمّد الّذي عدّده اثنان و تسعون و ثمانیه منه اشارة الي طوافه حول جلال القدرة بعد محمّد ثمانین سنة دهریّة و في الرقوم بالهندسة الایجادیّة ثلثة الفات ؛ الالف الاول اشارة الي الهویّته و الالف الثاني اشارة الي محمّد لانّه یحکي من الالف الاوليٰ بکلّ الحکایة الّا انّ الالف الثّاني عبده و خلقه و الالف الثّالث حکایة عن نفسه الشّریف بانّه حاکی عن الالف الاوّل بواسطة الف الثّاني و ذلک مقام ازلیّة الثانیّة. و التّوحید الواقعي الحقیقي و هو اسني المقامات و اعلي الدّرجات بحیث في الامکان بعد النّقطة لاتوحید الّا المقام هذا لالف و هو السرّ الهی و رمز غیر متناهی ، ظاهره امامه لایوصف و باطنه غیب لایدرک و هو الواحد لاصل الاعداد الامکانیّة و الکونیّه و الیه تعود کلّ شيء. لانّ البدء هو الختم و هو الّذي لایتغیّر في قدیم الدّهور و لا فیما یزمن الاحداث و هو العلّة لکلّ علّة لیس ورائه غایة و لا له نهایة. و ذلک المقام تفصیل ، مقام النّقطة و له حرکتان ، حرکة اصلیّة علي‌ القطب و هو الاصل و حرکة فرعیّة بالظّهور و هو الفرع و علي الاوّل لا اشارة له لانّه آیة الله الکبريٰ و النّباء العظميٰ. و اشار بهذا المقام في خطبته ، روحي له الفداء : انا المعني الّذي لایقع علیه اسم و لا شبه. و هو المقام المخصوص بنفسه الشّریف و الحرف الّذي عبده دون الائمّة و هذا مقام امارته للمؤمنین. اعني الائمّة و لاینبغي ان یسمّي احد منهم باسمه لانّه المخصوص بهذه الامارة الکبريٰ و السّلطنة العظميٰ و هذا قد اشار السّجاد في الصّحیفة حیث قال : لقد قصرّ بی السکوت عن تحمیدک و فهّهني الامساک عن تمجیدک و قصارای الاقرار بالحسور لا رغبة یا الهی عنک بل عجزا و انّ التّمحید و التّمجید الظاهره مقامه. و انّ الفرق هو ما اشار الحجّة في الدّعاء : لا فرق بینها و بینک الّا انّهم عبادک و خلقک. و لایفرق احد من اهل العلم بین الاسم و المعني الّا انّ المعني فوقه لا فرق بین الاحد و الواحد ، الّا کما بین حرکة و السّکون او بین الکاف و النون. و لقد اشار علیه السّلام بهذا المقام : من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ قرار التّوحید و من عرفه بانّه عبد محمّد(ص) في کلّ مقام قد عرفه و بلغ قرار التّوحید. لانّ حروف العبد ثلثه العین علمه بالله و الباء بونه عن کلّ ما سواء و الدّال دنوه الي الله بلا کیف و لا اشارة. فمن عرف الاشارات عرف ان لایعرف الّا بنفي الاشارات لانّ الاشارات قد کانت من حدود الماهیّة و هو محدّد الحدود لایعرف بحدّ ؛ اذ الحدّ من معلومات فیضه سبحانه عن وصف الواصفین و الحمد لله ربّ العالمین. و علي الثّانی مقام ظهور لحقایق الائمّة و في هذا المقام یحوم حول الله و ینطق عن الله و ینظر بالله و یسمع بالله و یعطي عن الله. و هذا مقام ظهور الرّحمانیّة المستویّة علي العرش المعطي کلّ ذي حقّ حقّه و السّائق کلّ مخلوق رزقه و قد اشار الامام بهذا المقام في تفسیر قوله تعالي : فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ، قال الظّالم یحوم حول نفسه و المقتصد یحوم حول قلبه و السابق بالخیرات یحوم حول ربّه. و هو ، علیه السّلام : السّابق و الخیرات الائمّة و لیس فی هذا المقام جهة الّا فعل الله و امره حیث قد صرّح الله سبحانه بهذا المقام : « عباد مکرّمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون ». و اشار عليّ ، علیه السّلام ، الي هذا المقام في مناجاته یوم شعبان : « الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنّا بضیاء نظرها الیک ، حتّي تخرق ابصار القلوب حجب النّور فتصل الي معدن العظمة و تصیر اروحنا معلّقه بعزّ قدسک و اجعلني مّمن نادیته فاجابک و لا حظته فصعق لجلالک و ناجیتة سرّا فعمل لک جهرا » و هو الدّاعي في حقیقة سرّه ، فاستجاب الله دعائه فهو المتّصل الي معدن العظمة الّذي ناجي‌ الله في سرّه بلسانه. فهو العامل لله جهرا فلیس له جهة‌ الّا الحکایة عن عظمة الله و قدرته و بذلک المحلّ الشّریف قد صرّح الحجّة في زیارته لمحمّد بن عثمان العمري : مجاهدتک في الله ذات مشیّة الله و مقارعتک في الله ذات انتقام الله. و في محلّ الاخريٰ في هذه الزیارة : القضاء المثبت ما استأثرت به مشیّتکم و المحو ما لا استأثرت به سنّتکم. و في الحدیث : اذا شئنا شاءالله و اذا اردنا اراد الله. و انّ الله سبحانه قد اشار الي هذا المقام : بانهم ما یشاون الّا ان یشاء الله فهو قوله تعالي : « و ما رمیت اذ رمیت ولکنّ الله رمي » ، « و ما تشاؤون الّا ان یشاء الله » و هم ، علیهم السّلام ، محالّ مشیّته و السن ارادته. و انّ تعبیرنا في هذا المقام بمحلّ المشیّة و اشباهه ، مع اثباتنا في مقام الاوليٰ ، لاینافي‌ القواعد لانّ في مذهب اهل البیت ، علیه السّلام ، قاعدة کلیّة الهیّة بمعرفتها یرفع التّعارض عمّا في الکتاب و السّنة و اقوال شیعتهم. و هي انّ کلّ خیر نزل من الله و ینزل بما لا نهایة ممّا في علمه تعاليٰ. اوّل نزوله علي قلب محمّد ، ثمّ الي قلب عليّ ، علیه السّلام ، ثمّ الي الحسن ، ثمّ الي الحسین ، ثمّ الي القائم محمّد بن الحسن، ثمّ الي الائمّة الثّمانیّة ، ثمّ الي الفاطمه ، ثمّ الي الانبیاء ، ثمّ الاوصیاء ، ثمّ المؤمنین من الانس ، ثمّ المؤمنین من جنّ ، ثمّ الملائکة ، ثمّ الحیوانات النّجیبة ، ثم، الي النّباتات الطّیبة ، ثمّ الي الجمادات الصّافیّة. و کذلک کلّ الشّرّ ، فاوّل مبدئه قلب ابی الدّواهي لعنه الله علیه الي آخر المقامات علی سبیل الّذي قد ذکرناه في الخیر ، کلّا نمدّ هؤلا و هؤلاء من عطاء ربّک و ما کان عطاء ربّک محظورا. و یظهر من هذه القاعدة انّ کلّ خیر في الامکان یصحّ اطلاقه في کلّ مقام الّا انّ الثّمرة في محلّه. انّ مشیّة الّتي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبته الي مشیّة الّتي تطلق فی مقام علیّ عبد و ظهور بالنّسبة الی مشیّة الّتی في مقام محمّد کما اشار في الحدیث عن رسول الله : « ان مشیّة عليّ في جنب مشیّة محمد کالذّبابة ». و استغفر الله عن التّحدید بالقلیل و کذلک نطلق الي منتهي المقامات و کذلک استعمال الشّرّ في کلّ مقام ؛ الّا انّ الفرق مقام الثّاني عرض و شعاع بالنّسبة الي مقام الاوليٰ و لیس بین الالفاظ اشتراک اللّفظي و لا المعنوي. لانّ المعني في اللّفظ کالرّوح في الجسد ، کما انّ الارواح متعددة و کذلک الاجسام و بینهما مناسبة ذاتیّة کما سنذکر انشاء الله في محلّه ، حتّي تکشف نقاب المطلب. انّ الکفر یطلق علي ابي الدّواهي مرّة و علي ابی الشّرور مرّة ؛ ولکن کفر الّذي یطلق علي ابي الشّرور جسده و روحه فی مقامه بالنّسبة الی کفر الّذی یطلق علی ابی الدواهي عرض و سیئة لفظه و معناه. کما نطق الحدیث : انّ لعنة الله سیّئة من سیّئاته و کذلک حتّي یجري الکفر الي مقام الذّرة و لا اشتراک بینهما لا لفظا و لا معنا ، بل حقیقة بعد حقیقة في کلّ مقام بحسبه و هذا کفایة لمن له قلب و درایة. و انّ تعبیرنا في مقام علي ، علیه السّلام ، بالاوصاف المذکورة حقیقة ثانیّة بالنّسبة الي حقیقة الاوّلیة و له کل الوصف الذي قد کان لمحمّد الّا ان لمحمّد الوصف الاصل الاول القدیم و له الفرع الثاني الکریم. و لیس بینهما الّا کما بین الواحد و الاحد و بین الحرکة و السّکون او بین الکاف و النون لاتصاله بمولاه. و هو قوله تعالي : « الم تر الي ربّک کیف مدّ الظّل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشّمس علیه دلیلا » یعني ما کان فیه من ظهور مولاه و هو الصّورة الانزعیّة الالهیّة الّتي لایتغیّر في قدیم الدّهور و لایتمایز من الاحداث. و ظاهره امامة الکبري و باطنه ولایة الله المطلقة العظمي الّتي اشار الله سبحانه بقوله : هنالک الولایة لله الحقّ و تلک الصّورة هیولی الهیولات و فاعل المفعولات و اسّ الحرکات و علّة کلّ علّة لا بعدها سرّ و لایعلم ما هي الّا هو. و لایقال له نور لانّها منیرة کلّ نوره و قمص الظهور و السن العبارة و معدن الاشارة. لیس الالف نقطة و لا النّقطة غیرها محتجب بالنّور بغیر حجاب ظاهر بالتّجلّي کلّ یراه بحسب معرفته و ینال علي مقدار طاقته. فمنهم من یراه قریبا و منهم من یراه بعیدا. رحمة لمن آمن به بالباب باطنه فیه الرحمة لمن اقرّ و عذاب علي من جحد و انکر. و ظاهره من قبله العذاب لیس ورائه غایة و لا له نهایة و لیس بینه و بین النّقطه فصل لو کان فصلا لکان ظهور الغیر و ابي الله ان یکون کذلک :ایکون لغیرک من الظهور. ما لیس لک حتّي یکون هو المظهر لک. متي غبت حتّي تحتاج الي دلیل یدلّ علیک و متي بعدت حتّي تکون الآثار هي الّتي توصّل الیک. عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبّک نصیبا. و قد اشار الله سبحانه یقطعون ما امر الله به ان یوصّل و اشار مولاه بهذا المقام : انا و علي کهاتین ، اشارة‌ منه الي العارفین ان لیس هناک فصل ، لانّه بدو الاسماء و اوّل من تسمّی و هو ، صلّی الله علیه ، عالم المسمّي. فمن عرف الاشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة. و اشار محمّد (ص) الي ظهوره تصریحا بغیر تلویح لاهل الافئده حیث یقول مخاطبا لعليّ : انک کاشف الهمّ عنّي و انت مفرّج کربتي و انت قاضي دیني و انت منجزی و عدي. لانّ مقام النّقطة اجمال بحت و بسیط صرف و ظهور الاوّل في مقام الالف و الالف اسمه الحسنيٰ و مثاله العلیا و له الهیمنة علي جمیع الحروف من التکوین و التشریع و هو الغیب الممتنع. لاتنال الیه ایدي اولي الابصار و الافئدة و الّا تعرف بدون وصفه لنفسه و وصف نفسه مولاه محمد (ص). حیث قال لسلمان : ما عرف الله الّا انا و عليّ و ‌ما عرفنی الّا الله و عليّ و ما عرف عليّا الّا الله و انا. السّبیل الي معرفته مسدود و الطّریق الي وصفه مردود و الطّلب الیه لایزید صاحبه الّا بعدا. لانّ الله سبحانه قد اشار بذلک في‌ الآیة الي قوله تعالي و ممّا لایعلمون و لیس في معرفة الله تعظیما ، لانّه فوق مدرک المدرکین. سبحانه لا احصي ثنائه علیه الّا بما وصف الله سبحانه و انّه في امّ الکتاب لدینا لعليّ حکیم. و هو لسان ارادة الله في کلّ العوالم في التّکوین و التّدوین و لایمکن ان شییّء شیئا الّا باذنه. و هو (ع) الرّکن الایمن الاسفل من العرش و لونه الصّفرا کما ظهر عند شهادته ‌ في وجهه و ذلک دالّة علي بدئه لانّ البدء هو الختم و هو المعتدل التّام و غلبة مزاجه الصفراء و منه اصفرة الصفره في کل­شيء. سبحانه عن وصف الواصفین و عن نعت النّاعتین و الحمد الله ربّ العالمین. المقام الثالث السّرّ المستسرّ بالسّرّ ، رتبة الحسن ، علیه السّلام ، و یعبّر في هذا المقام بالشّجرة الطّبیة و الدّرة الخضراء و البحر القدر و السّرّ الاعليٰ و الرّمز العلّيٰ و الکاف المستدیرة علي نفسها و الحقیقه المحسنة الحسینة و هو الواقف في مقام التّوحید الخالص. لایظهر في الاکوار نورا الّا نوره و لایتحقّق في‌ الادوار صوت الّا صوته و هو اسم الاکرم و المسمّی الاعظم الدّالّ علي‌ الله في مراتب الثّلث في‌ مقام الوصف. و الّا في مقام المعرفة لا دلالة الّا لله تعالي ، لانّ الظّاهر في المرایا بالمرایا للمرایا واحد لیس کمثله شيء و هو العلیّ الکبیر و هو (ع) مظهر السّکینة عن جدّه (ص) و الوقار عن ابیه (ع). احجبه الله في حجب العماء لنفسه ولیّا من العزّ لاینبغي ان یطّلع علیه الّا الله الفرد. فمن زعم انّ للخلق سبیلا علي معرفته فقد ضاد الله ، عزّ و جلّ ، في کبریائه و کشف سرّ الرّحمانیّة الطّاهرة بغیر اذنه ، فباء بغضب من الله و مأویه جهنّم و بئس المصیر. و ذلک مقام هندسة الایجادیّة لتحدید الحدود ممّا لانهایة الي ما لاالنّهایة لها و ما لفیض الله تعطیلا. قال علي (ع) : « انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله ، مرفوع في حجاب الله ، مطوّي عن خلق الله ، مختوم بخاتم الله ، سابق في علم الله ، و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم ، لانّهم لاینالونه بحقیقة الرّبانیّة و لا بقدرة الصّمدانیة و لا بعظمة النّورانیّة و لا بعزّة الوحدانیّة ، بحر ذاخر مواج خالص لله ، عزّ و جلّ ، عمقه ما بین السّماء و الارض ، عرضه ما بین المشرق و المغرب، اسود کاللّیل الدّامس ، کثیر الحیات و الحیتان ، یعلو مرّة و یسفل اخريٰ ، في قعره شمس یضئي ، لاینبغي ان یطّلع علیها الّا الواحد الفرد فمن یطّلع علیها فقد ضاد الله ، عزّ و جلّ ، في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سرّه و ستره و باء بغضب من الله و مأویٰه جهّنم فبئس المصیر.» انّ التّعبیر بلون السّواد لکثرة الحیتان و الحیات بالنّسبة الي الخلق. لانّ الله قد جعل ظاهره من قبله العذاب و الّا بالنّسبة الي البحر شؤونات و تجلّیّات من بارئها علیها. و قد جعل الله باطنها فیه الرّحمة و لهذا البحر لابد آیة و لانهایة و لها جزایر من نفس الماء الّتي ذابت و انجمدت و علي الجزایر قباب من جواهر مختلفة المتلوّنة بالوان المختلفة بما لانهایة الي ما لانهایة و جعل الله عرض کلّ قبّة و ما بین کلّ قبة ، ما بین مشرق البدء الي المغرب الختم و الساکنون فیها ملائکة عماء الصّرفه ؛ یسبّحون اللّیل و النّهار و لایفترون. و هم اهل قبّة البیضاء و فیها ملائکة العالین یحمدون الله بارئهم بالعشيء و الابکار و هم اهل القبّة الصفراء و فیها ملائکه الحجب یهلّلون موجدهم بانّه المحمود و له الحمد في الآخرة و الاولي. و هم اهل قبّة الخضراء و فیها ملائکة‌ الکروبیّن یکبرون الله الفرد الاحد الّذي لیس کمثله شيء و هو الکبیر المتعال و هم السّاکنون في قبّة الحمراء و انّ الله سبحانه اعطي لکلّ ذي حقّ حقّه بهؤلاء الملائکة هو الّذي خلقکم ثمّ رزقکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم الخلق من اهل قبّة البیضاء و الرّزق من اهل قبّة الصّفراء و الحیوة من اهل قبّة الخضراء و الممات من اهل قبّة الحمراء و ذلک من تقدیر العزیز الحکیم و لیس في هذا البحر الّا الماء و لا له ساحل. و انّ الله سبحانه لما اراد ان یخرج الممکنات من بطن امّها اخذ عن هذا البحر قطرة و جعلها حیوة کلّ­شيء قال الله تعالي في کتابه العزیز :« و انزلنا من المعصرات ماء ثجّاجا لتخرج به حبّا و نباتا » ، « و من الماء کلّ­شيء حيّ » و هذا الماء الّذي علیه العرش قبل خلق السّموات و الارض المذکور في الحدیث عن عليّ (ع) و لهذا البحر قطب تدور حوله و هو سرّ المستور في قلب الحسن بن علي ، علیه السّلام ، الّذي تجلّي الله له به من نور عظمته. اقلّ من سمّ الابره و استغفر الله عن التّحدید بالکثیر و له حرکتان حرکة حول نفسه لا اشارة الیها لانه مظهر البیان في تلک الحرکه و المدلّ لتّوحید الصفات و الافعال لایعرفه غیر الله و قد خلقه الله آیة نفسه و جعل ظاهره عین باطنه و باطنه عین ظاهره ، جلّ و عزّ ، من ان تعرفه غایة الافکار او ان تحویه خواطر الافکار او ان یصعد الیه ایدي اولي الالباب. و هو القریب لایري و البعید لایخفي و لایحیطون بشيء من علمه الّا بما شاء وسع کرسیّه السّموات و الارض و لیس ممّا شاءالله الّا محمّد و عليّ و لا سبیل للخلق لدي جنابه الّا العجز و رضي الله بالمعرفة العجز جودا. و سبحان الله عما یصفون و حرکة بالتّجلّي لما سواه بما سواه و في هذا الحرکة انوجدت حقایق الممکنات و صفاتهم في الاقطار و الادوار بالازلیّة الظّاهرة و اللانهایة الباطنة و النّهایة الممدوده و ما لفیض الله من نفاد.

و المقام الرابع السرّ المقنّع بالسّرّ هیکل الاحدیّة قال علي (ع) : « سرّ البسمله في الباء و سرّ الباء في النّقطة و انا النّقطة تحت الباء » و في حدیث : « ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرّحمن الرّحیم ». و قد عبر في الاحادیث عن تلک الرّتبه بالشّجرة الطّوبي و بالقصبة الحمراء و القضاء المثبت و الصبح الازل و الرّحمة الجامعة و رتبة الحسین ، علیه السّلام ، و هو واقف في مقام توحید الشّهودی. و بعد خفاء التّثلیت في رتبة التّربیع ظهر اسمه الاعظم و رسمه الاکرم في السّرّ القدر و قد خفي جلال عزّة ، لشّدة ظهوره و استتر علوّ مجده لعظم نوره. و لا توحید في الامکان بعد رتبة جدّه و اباه و اخاه ، الّا لنفسه و من سواه محدود في صقع توحیدهم لدي جنابه و هو المتحرّک في مقام التّجرید و السّاکن في لجّة التّفرید فلما تحرّک في صقع عزّته ظهرت السّطوة و الغیره من الابداع. و وجدت القضاء التعلّق بالاختراع و هو المالک لتلک اللّجّة بتملیک الرّحمن ما یصل من الحقّ من لجّة القضاء الي الحقّ الّا بامضائه. لانّه باب الفیض لکلّ شيء و قد وعد الله

جودا علیه لا بداء في الابداع بعد امضائه. و هو (ع) لما تحرّک في الدّین باظهار بدء مقامه لایؤمن به الّا الاقلّون و الکلّ همّوا بانکاره و قتله بعد ما عرفه بان محلّه في عوالم التوحید محلّ القطب من الوحي. لایرقي الیه طیر الاوهام و ینحدر عنه السبیل الی الافهام و جحدوا به و استیقنته انفسهم ظلما و علوّا. فلما رأي الحسین ، علیه السّلام ، غلبة الکثرات و اخفاء التّوحید و هو اعطي الاشیاء علي ما هم علیه قد اقضي الله لانعکاس وجودهم و امضي (ع) اعطاء القدره لهم. استسلم لله بالشّهادة بایدي عبیده حتّي قد ظهر علي من في الامکان علی علوّ عبودیّته بانّه المعطي و لایمنع قدرته عن الکفّار لاتمام حجّته بعد اکمال النّعمة و اظهار الغني بعد ارادته الموجوده و قدرته النافذة. الله اکبر من سرّ الامر فدي بنفسه العظیم اثنین و سبعین من شیعة الکرام و رضي بظلم اهل بیته عن ید الفجّار ، حتي ایقن البلاد و من علیها انّه هو الحقّ المبین. و لولا آدم ما یخطر بقلبه قرب الشّجرة ما اراد احد قتله و لا یقتل (ع) فلمّا رضي بالشّهادة في عالم الابد تغیّرت بلاد التّجرید فلمّا کوّن امکان قتله قتلت بقتله التّسبیح و التّمحید و التّمجید و التّکبیر. الله اکبر من هذا المصیبة الکبري الّتي تغیّرت افئدة العالمین لحرقة کبده و یجری ذلک التّغییر الي ما لانهایة بما لانهایة و ما کان لامر الله من نفاد. و انّ اهل الجّنة تحترق افئدتهم لقتله و ذلک اعظم مقاماتهم یترّقب الي ما لانهایة لانّ بعد حرقهم لایبقي فیهم الّا مرات الحاکیّة للحسین و کلّ­شيء هالک الا وجهه الکریم. قال الله تعالي : « فمن قتلته فانا دیتة.» و الدّیة ظهور الله الظّاهر لکلّ­شيء بکلّ­شيء. فسبحان الذّات و هو المنزّه عن وصف الممکنات و هو کما یقول : « لا تدرکه ا لابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.» و التّحرّق لاهل النّار باقیة ببقاء الله و ذلک منتهي عذاب اهل النّار. و انّ الجنّة و ما فیها قد خلقها الله سبحانه من نور الحسین و النّار و ما فیها قد خلقها الله من بغضه (ع).کلّا نمدّ هؤلاء و هؤلاء‌ من مدد الحسین علي ما هم علیه بما هم علیه و ما هو بجبّار للعباد. و من عرفه في مقام عبودیّته و عرف سرّ شهادته کمل في مقام الدّین و لایغفل عن مصائبه و في کلّ الاحوال یبکي علیه ببکاء الثّکلی و یجری من عیناه بحور الماء. الله اکبر من عظم مصیبته و کبر بلائه و شدّة عطشه الّذي من یذکره یبکي علیه. قال الله تعالي : جزاء بکائه مائة شهید ، و ذلک لتحمّل العباد و الّا جزائه هو (ع) ، لانّ الله دیته. و من زاره عارفا بحقّه کمن زار الله في عرشه و المشبّه عین المشبّه به ؛ لان المقصود لیس الازل ، لانّ الازل لاسبیل الیه ابدا و لا المقصود غیره ، بل ظهور هویّته في عالم الامکان و هو مقامه. و انّ اهل الجنّة في کلّ یوم الجمعة یزورون ربّ ، جلّ و علا ، اعني زیارته (ع) لانّ زیارته ، زیارت الربّ ، جلّ و علا. و اول زائره في لیلة الجمعة ، هو الله تعالي کما في الحدیث و ذلک لاحتمال الرّاوي لعدد رسوخه في المعرفة. و الحقّ انّ زائره في کلّ الاحوال هو الله تعاليٰ ثمّ محمّد ، ثمّ الائمّة ، ثمّ الانبیاء ، ثمّ الاوصیاء ، ثمّ المؤمنین من الانس ، ثمّ المؤمنین من الجنّ ، ثمّ الملائکة ، ثمّ الحیوان ، ثمّ النبات ، ثمّ الجماد. و انّ الله سبحانه تعاليٰ اوليٰ عن کلّ­شيء بزیارته و هو زائره لم یزل و لایزال و لایزول ببقائه کما هو اهله و مستحقّه. و انّ الزّائر له (ع) حین توجهه بمولاه تحرق الحجب ، حتّي اتصل بمولاه فحین اتّصاله بوجه مولاه زائر الله تعاليٰ في عرش تفریده و عظمته و ذلک في قوس الصعود. و کذلک الامر في النّزول اوّل زائره في کل العوالم الله سبحانه و ذلک الرّمز المعمّی لایطّلع علیه الّا اهل الافئدة من عرفه فسقاه ربّه شرابا طهورا. و من لم یعرفه یصدق لاهله حتّي یسقاه مولاه شرابا طهورا. و انّ في الحدیث لزیارته جودا عظیما و هو انّ من زاره (ع) غفر الله سبحانه سبعمائة نفس من آبائه و امّهاته و من نظر الي هذا الزائر غفر الله له کالزّائر و من نظر الي من نظر الي الزائر فکان له الاجر مثل ما کان لزّائر الي ما لانهایة. و لو لم یعرفه بانّ هذا الرّجل نظر الي من نظر الي زائر الحسین (ع) و انّ له مقامان و حرکة علي القطب و هو الالف اللّیّنیة و هذا المقام لاتشیر الیه اشارة قریبة مع کمال بعدها بعیدة فوق القلوب بما لانهایة. و هو مقام التّوحید المنفي‌ عنه الکثرات و التّفرید المنفي عنه الاشارات اوّله عین آخره و ظاهره عین باطنه و سرّه عین علانیّته ، قریب في بعیده و بعید في قریبه ، آیة الله و مراته. السّبیل مسدود و الطلب مردود و سبحان الله عما یصفون. و حرکة علي الظهور فاوّل ظهوره في‌ الالف القائم غیر معطوفة و هو القائم ثمّ الي الحروف العالیّات و هم الائمّة الثمانیّه ، ثمّ الي الکلمة و هي فا طمة ، ثمّ الي دلالة الکلمة و هي مراتب الانبیاء و الاوصیاء و الدّلالة قد ظهرت من لفظ الکلمة. کذلک حقایق الانبیاء و الاوصیاء ظهرت من نور جسم فاطمه. کذلک یتنّزل الظّهور حتّي وصل الي مقام الذّرة و هي رتبة الجماد و ذلک آخر ما اردنا في تفسیر النّقطة و الحمد لله رب العالمین.

المقام الاول في البیان الالف غیبي الهي و هو الاسم الاولي و الرّسم الاعليٰ لله الاحد الفرد الصمد الحيّ القیّوم الّذي لا اله الا هو الکبیر المتعال. و هو اوّل شجرة خرجت في طور السّیناء و ذاقت في جنّان الثّناء من حدائق البهاء و استترت في حجب العماء و استقرّت في کرسيّ الکبریاء ، مستویّا علي عرش العطاء الي ما سواه. و هو حقیقة المحمّدیّة ، روحی فداه ، و هو اوّل تعیّن النّقطه حیث دارت علي نفسه ثلاث دورات و الالف المستقیم في مبدء التّقسیم عند الله العظیم ثلاثة نقاط .و هو الاستقامة الاولیّة هیکل التوحید و شبح التّفرید فی قول مقدر الحمید : « فاستقم کما امرت » و کشف عن هذا السّرّ قوله العزیز : « انّ الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا ».

المقام الثّانی في المعانی الف اللّینیّة ربّانیّة و هو مقام الواحدیّة مبدء الصفات و الاسماء. و هو الاسم الاعظم و رسم الاکرم المطوف حول جلال القدرة و المسبّح بارئه تحت عماء العظمة ناطقا بانّک انت الله لا اله الا انت سبحانک عمّا یصفون. و هو اوّل قصبة نبتت في اجمة اللّاهوت و ذاقت في سماء مجد الملکوت من ابکار حدائق الجبروت ، اوّل الاعداد في قلم المداد لفیض السّرمدي الرباني المستقرّ في‌ مقام العلويّ ، روحي فداه. و هو امیر الاسماء و الصّفات و لذا لاینبغي لاحد من الائمّة ، سلام الله علیهم ، ان یسمّي باسمه الشریف و هو اوّل من آمن بالنّقطة قبل الحروف ؛ فلذا صار علّة الاسماء. اوّل من تسمي و هو ططام یمّ الوحدانیّة المذکور في‌ الدّعا لایساویه في لجّة ابحر الاسماء و الصّفات شیئ.

المقام الثّالث في الابواب رتبة الالف المتحرک الّذي لمّا تحرّک في ارض الصّفات و الاسماء ، زعموا انّ جبّار بنفسه قد لحظهم فنطق بالتّسبیح و التّحمید و التّهلیل و التّکبیر ؛ فلمّا عرفوا اعترفوا بانّ الله جلّ و اکرم من ذلک. فانّه عبد الله و دابّة‌ الارض و هو المتحرّک في ارض الامکان بالتّقدیس و التّمجید و هو قوله الجواد في زیارة ابیه ، سلام الله علیهما : « بک تحرّکت المتحرّکات في لجّة بحر الامکان و طمطام یمّ الاکوان و بک سکنت السّواکن من في لجّة بحر الاحدیّة من البقاء الازلیّة و الغني الالهیّة و من في طمطام یمّ الواحدیّة من اطوار جمال الرّبوبیّة و شئونات جمال القدّوسیّة » و هو کلّ یوم في شأن من احداث امر بدیع لم یکن.

المقام الرّابع في‌ الامامة مقام الف غیر معطوفه و هو مظهر اسم الله الممیت و آخر مراتب تنزّل الاسماء و الصّفات في رتبة التّراب و هي بئر التّعفین لجمیع الاسماء و الصّفات حین التّعلق بالکثرات و هی صبغ الاحمر التّرابیّة حین اخذ التّقطیر عن کبریت الاحمر بعد حلّ الثالث في طبخ قعر الرّابع لتصلح قابلیّة في‌ رتبة التّرابیّه لمقام بلوغ الاکسیریّة لظهور الاطوار و الشّئونات. قال رسول الله تناکحوا و تناسلوا فانّي اباهي بکم الامم یوم القیمة و لو بالسّقط و ذلک اکمل المراتب و اعلاها في قوس النزوليّ. و هو رتبة الامامة و الولایة الکبري خفیت رتبة التّرابیّة و ظهرت وحدة النّاریة فانها حارّ یابس فارتفع الاحکام و صار الختم نفس البدء. و هو الاکسیر البیضاء مالک الجود و البهاء ،

المقام الاوّل و السّین في رتبة البیان ؛ ثناء الله علي نفسه و الواصف نفس الوصف و هو قوله (ص) : لا احصي ثناء علیک انت کما اثنیت علي نفسک و قوله (ع) تجلّي لها بها وصف الله لنفسه بنفسه و لخلقه خلقه. و اوّل الوصف ذات الله الظّاهرة للنّبيّ به (ص) و هو روحي له الفداه لجّة بحر الاحدیّة و صرف ظهور الهویّة و عماء بحت الصّمدیّة و اعلي مقامات الرّبوبیّة و اثني دلالات الالهیة ، الاوّل الآخر الظّاهر الباطن. قال الله ؛ عزّ و جلّ ، في لیلة المعراج : ارفع راسک یا محمّد ؛ فلمّا رفع ، روحی فداه ، راسه قال الله تعالي : « انت الحبیب و انت المحبوب » و هو ، روحي فداه ، متفرّد في هذا المقام عن الاشباه و الامثال و هو الملک الدّائم في الملک، السّبیل الي الله مسدود و الطلب الیه مردود و دلیله آیاته و وجوده اثباته و هو وجود الله الظاهر في الامکان بنفسه.

المقام الثاني في المعاني و السّین في رتبة المعاني ، مبدء الاسماء و الصّفات و هو حرف من حروف اسم عليّ و هو ، روحي فداه ،کان ذات الله العلیا و شجرة طوبي و سدرة المنتهي و جنّة المأويٰ و هو ، روحي فداه ، روح الله و نفسه و قلب الله و جنبه و عین الله و سمعه و لسان الله و وجهه و ید الله و امره و مشیّة الله و حکمه و ارادة الله و اذنه و سرّ امر الله و نوره و هو ، روحي فداه ، ظاهر الله في العباد و آیة الله في البلاد و شهر الله في قلم المداد و حرم الله في یوم المعاد و هو ، روحي فداه ، بلد الله المقصود و مقام الله المحمود و وجه الله المسجود و علانیّة المعبود کما نطقت بذلک عبائرهم المنیعه في کلماتهم الرّفیعة. و کلّ ذلک نسبة تشریف کالکعبة بیت الله و اشباهها.

المقام الثّالث و السّین في رتبة الابواب ، اسم من اسماء الله النّازل الي بحر الحیات و هو قلزم الخضراء و ماء الحیوة. و انّا قد «جعلنا من الماء کلّ­شيء حي‌ّ ». و هو مظهر اسم الله المحيّ و هو الماء الّذي کان علیه العرش قبل خلق السّموات و الارض بما لانهایة الي‌ ما لانهایة. و جعل الله موادّ الاشیاء بهذا الماء و جعله شاهدا لخلق نفسه و خلق ما سواه ؛ حیث نطقت مفهوم آیة الکتاب ما اشهدتهم خلق السّموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متّخذ المضلّین عضدا. لایصل من الخلق الي الخلق شیئا الّا بهذا الاسم و لایصعد الي الله الّا بهذا الماء. و مالک هذا البحر بالاستقلال هو عليّ (ع) ، « لولاک لما خلقت الافلاک » و مزاجها رطب بارد و الماء سیّد الشّراب.

المقام الرابع و السّین في رتبة الامامه ، اسم جدّ محمّد ، قال الله تعالي : « یس و القرآن الحکیم » فلمّا امر الله اسمه القابض بالادبار لظهور الاطوار نزل الي کرة الهواء فظهر اسمه الحيّ ، ثم نزل الي کرة الماء فظهر اسمه المحیي ، ثم نزل الي کرة التّراب فظهر اسمه الممیت هناک اتّصل بدایة الامر الي نهایته و رجع الکاف المستدیرة الي قطب منطقة الاکوار و الادوار. و نضجت حقایق الاعیان في بطن الامکان و تمّت الاجزاء الاکسیر في بئر التّعفین و اخذ الله التّقطیر ممّن کان في القرع و الانبیق. نادي الله تعالي بلسان حبیبه : اقبل اليّ حبیبی فصعد من مسجد الاقصي التّرابي الي وطنه الحقیقة او ادني. قال الله تعالي : یا محمّد فضلک علي الانبیاء کفضلي و المشبّه عین المشبّه به و انا ربّ العزة علي العالمین ، سبحان ربّک عما یصفون.

المقام الاوّل في البیان المیم مجد الله ، قال الامام : « المیم مجد الله » و اوّل تمجیده مجد الله نفسه قوله الحق : « انا الله لا اله الا انا کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکي اعرف » فصارت تلک الکلمة اوّل ذکر في الامکان. قال (ع) : « یا یونس تعرف ما المشیّة؟ قال : لا. قال ، روحي فداه : ذکر الاوّل و هي الکلمة الّتي انزجر لها العمق الاکبر و هي الاسم المستقرّ في ظلّه لایخرج منه الي غیره ». قال رسول الله (ص) : « انا اوّل من اجاب في الذّرّ » و لذا استخلصه الله في القدم علي سایر الامم منفردا عن التّشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذ کان لاتدرکه الابصار و لا تحوید خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو الطیف الخبیر المقام الثّاني فی المعاني المیم مجد الله في حجاب الجبروت بلسان ولیّه الماٰجد في عماء اللاهوت ناطقا : بانک انت الله ربّنا لا اله الّا انت الملک المعبود. و هو حقیقة العلویّه و هو ، روحی فداه ، یطوف حول جلال القدرة و یستغرق في عماء المحو و الحیرة ، قائلا في حجب السّریرة : یا ربّ زدني فیک تحیّرا ، لایري نورا الّا نورک و لا یسمع صوت الّا صوتک ، ما رأیت شیئا الّا و رایت الله قبله و معه و هو قول ابنه الطّاهر في دعائه یوم عرفة : « أ لغیرک یا ربّ من الظّهور؟ ما لیس لک حتّي یکون هو المظهر لک. متي غبت حتّي تحتاج الي دلیل یدلّ علیک؟ و متي بعدت حتّي تکون الآثار هي الّتي توصل الیک؟ عمیت عین لاتراک. » و هو ، روحي فداه ، ینطق بالله و یسمع بالله و ینظر بالله و یسکن بالله و یمشي بالله و یعطي بالله و هو مظهر نفس الله في کلّ المقام. سبحانه عمّا یصفون و الحمد لله ربّ العالمین.

المقام الثّالث الابواب المیم ملک الله و هو امره و بامره قامت السّموات و الارض. و امره للابداع و الاختراع و هو تمام کلمة کن و خزائنة بین الکاف و النّون. و هو فعل الله ، عزّ و جلّ ، و ما من شيء الّا عندنا خزائنه و ما ننزّله الّا بقدر معلوم. و هو مرکّب من عناصر الاربعة من عالم الجبروت. الکاف مرکّبة من النار و الهواء ، النّار نار الایجاد و الهواء میله. و النّون مرکّبة من الماء و التّراب ، الماء میل القبول و التّراب لحفظ الانوجاد. فاذا تمّت الکلمة ، کملت عبودیّته و هو قول الصادق : « العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة » و العبودیّة المطلقة الحقیقة لایوجد الّا في محمّد خاصة ، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله. قال الله تعالي : « یا بن آدم اطعني اجعلک مثلي » و هو نفس اطاعة. مولانا عليّ قال ، روحي فداه ، انا عبد من عبید محمّد و هو قول الله تعالي : «‌ من اطاع الرّسول فقد اطاع الله ». المقام الرابع في امامة،المیم حرف من حروف اسم محمّد ؛ قال الله ، عزّ و جلّ : شققت له اسماء من اسمي انا المحمود و انت محمّد. عدد المیم اربعین و هو تمام میقاته. ثلاثین لیلة نفس قابلیّة في عالم السّرمد و عشرة في رتبة مقبولیّة في عالم الابد. و لذا کان وقوفه في ارض التّرابی اربعین سنة. قد بلغ اربعین سنة بعثه الله بالنّبوة و هو تجلّیه سبحانه لدیه اقل من سمّ الابرة عند مبدء طلوع فوق جبل الطّور و هو شمس الظّهور و ماء الطهّور و انزلنا من سماء المتجلّی ماء تجلّي بنفس المتجلّي له ماء طهور. قال الله تعالي في صدق شأنه : « ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النّبیّین.» و هو نفسه و یحذرکم الله نفسه ان تجعلوه مصنوعا اذ لو کان مصنوعا لکان الذّات محدّثا مصنوعا و هذا هو الکفر الصّراح ما اتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا.

المقام الاوّل قال الامام : الف آلاء الله علي الخلقه من النّعیم بولایتنا. اعظم آلاء معرفة الالف و هو سرّ الحروف و محقّق حقایقها و مذوت ذواتها. و هو الذّات و ذات الذّوات والذّات فی الذّوات للذّات و هو خلق ساکن لایدرک بالسّکون و خلق متحرّک لایدرک بالتّحرّک اجتمع الاضداد و ارتفع الانداد. ظهر الولایة في الوليّ هنالک الولایة لله الحقّ، الحقّ مع عليّ و عليّ مع الحقّ. یدور معه حیث دار و هو حرف الثّبوت بنفي الشّکوک و هو نفس الجلال بنفي السّبحات و الاشارات لسایر الممکنات بالبقاء البحت عند فناء الصّرف معرضا عن الوجود و مقبلا الي الوجدان به ، روحي فداه ، ظهر في عالم اللّاهوت وحدة الذّات للذات لا اله الا هو الحیّ القیّوم.

المقام الثّاني الف آلاء الله لاهل جنّة الفردوس من الاعتراف بولایة عليّ و هم اهل الوقوف عند المشعر المطلق قبل الاقتران الي المقیّد ، الّا انّ فیهم ذکر صلّوحي للنّظر الي انفسهم. فلمّا تأملوا الانبیاء في ولایة عليّ، اذا فهم الرّحمن حرقة البعد و عاصهم من النّار فنادوا في ظلمات الکثرة الصّلوحیّه ان لا اله الّا انت سبحانک. انّي کنت من الظّالمین فلمّا تابوا و استنجوا عنه ، روحي فداه ، و نجاهم عن الغمّ الاثنینیّة و ادخلهم في بیته ، فمن دخله کان آمنا. و کذلک ینجي المؤمنین و هو رجال یسکنون في محلّ معرفة ذات الله و یستأنسون بذکر الله و یشربون من کأس الله و یأخذون عن ید الله و یعطون في سبیل الله بقائهم بالله و عشیهم بالله. لایتحرکون و لایسکنون الّا بالله افئدتهم ابرد من الثلج ، قلوبهم معلّقة بالملاء الاعلي. و لو لا اجل محتوم من رّب العباد ما یصبرون في ابدانهم لمحة ، شوقا الي الرّفیق الاعلي. رزقني الله مرافقتهم في جنّات الفردوس ، نعم المقام مقعدهم في مقعد صدق عند ملیک مقتدر. یا محنة ایّوب ، روحي فداک.

المقام الثّالث الف آلاء الله لاهل بحر الخضراء ، و هم حروف العالیّات في الممکنات علوّک فوق کل عال و جلالک الامجد فوق کل جلال. و هم حروف لا اله الا الله في التّکوین و التّدوین في‌ الرّقوم المسطرّات و هم شهور الحول و ایّام السّاعات في کلّ العوالم من التّکوّنیّات و التّشریعات. انّ عدّة الشّهور عند الله اثنا عشر شهرا في کتاب الله یوم خلق السّموات و الارض و هم مظهر فعل الله و ایدي قدرته و هم اولیاء الله في کلّ العوالم في الاداء. و هم قائمون مقام الرّحمن في جمیع الصّفات و الاسماء و هم المعطون لاهل بحر النّار باسم الله القابض و لاهل عماء المطلق باسم الله الحيّ و لاهل قلزم الموّاج بالامر بین الامرین و لاهل ارض الکعبه باسم الله الممیت. و هم الادلاء علي‌ الله في توحید الذّات و الصّفات و الافعال و العبادة ، سبحانه عمّا یصفون.

المقام الرابع الف آلاء الله في رتبة‌ الامامة الظّاهرة بالولایة و الباطن بالاستیلاء علي جمیع الاقطار و الادوار. و هو الآن مقام القائم ، روحي فداه ، و هو آیة و دلیل و علامة و مقام للذّات القدیم سبحانه و هو نفس المعبود و وجهه حال العبادة و التّوجه ؛ لا فرق بینه و بینه الّا انه عبده و خلقه. لانّ ذلک المقام اعليٰ مقامات الامکان و فرق ذلک لایمکن في الامکان انّما تحدّ الادوات انفسها و تشیر الآلات الي نظائرها. و هو قول عليّ (ع) في خطبة الیتیمیّة : « ان قلت ممّ هو فقد باین الاشیاء کلّها فهو هو و ، ان قلت هو هو فالهاء و الواو کلامه صفة الاستدلال علیه ، لا صفة تکشف له.ان قلت له حدّ فالحدّ لغیره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملک في الملک و انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطّلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیأس و البلاغ علي القطع و السّبیل مسدود و الطّلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته.» و هو ، روحي فداه ، لایحتجب عن رعیته بل تحجبهم الآمال دونه.

المقام الاوّل البیان اللّام اسم نوراني و حروف ربّاني و رسم الهي ، مظهر الالف في الوحدة و حاکي الاحدیّة في البدء و من هذا اخذت النّصاري شکل الصّلیب و حلّ اللّاهوت في النّاسوت تعالي الله عمّا یقول الظالمون علوّا کبیرا. و هو بحر لابدایة له و لانهایة ذاخر موّاج اعظم البحور و اعلاه ؛ بل لا بحر سواه و هو بحر الوجوب و الازل الظّاهر في‌ الامکان بالامکان. و هو لجّة الاحدیّة المذکور في قول عليّ فالسّابح في هذا البحر یسبّح بتسبیح الله نفسه و لا سفینة و لا ملّاح و لا جزیرة و لا شراع غیره البحر سفینة و ملّاح و راکب و شراع و طالب و مقصود یسیر الي ربه في صراط الله العزیز الحمید. و لانهایة و لا خروج و لاوصول و لا انفصال حین الفصل و لا اتّصال حین الوصل یسافر من الحقّ الي الحقّ و ما له من زوال. و لیس لهذا البحر موج و حرکة و سکون و حیتان منزّه کمال التّنزیه عن صفة‌ البحور و هو صرف التّجلّي البحت البات. و لایري‌ السّالک في هذا البحر بحرا سواه .و سبحان الله عمّا یصفون و الحمد الله رب العالمین.

المقام الثّاني المعاني اللّام اسم الاعظم و الرمز المنمنم و هو اول ما اختار الله لنفسه و هو العلي العظیم و هو قول الله ، عزّ و جلّ ، و انّ « هذا صراط عليَّ مستقیم ». و لذا جعل الله قطب اسمه الشّریف اللّام و هو ، روحي فداه ، اوّل المقصود حیث تجلّي المحمود بنفسه نفس المعبود و هو مربّي الاسماء و الصّفات حیث لا سبّح في طمطام یمّ الصّفات و الاسماء دونه و هو المتموّج بتموّج الصّفات و المنقطع بقطع الآیات. المتنفّس بنفس العلامات و المتشرّع بشرایع المقامات و المتخلّج بخلیج الاسماء. و هو الواحد الجاری فی الاسماء و الصّفات کجریان الماء في عروق الاشجار و النّباتات و هو اوّل العدد و صاحب الابد و مالک السرمد بتملیک الله الاحد الصّمد. لابدایة له و لانهایة و هو المذکور في قوله : « ربّ ادخلني في لجّة بحر احدیّتک و طمطام یمّ وحدانیّتک.» الاحد المذکور سرّ محمّد و یمّ الواحد سرّ عليّ.

المقام الثالث في الابواب اللّام مظهر اسم الله المحیي و هو قلزم صلوح الکثرة و بحر القدر و بحر عمیق مظلم کاللّیل الدّامس کثیر الحیات و الحیتان. یعلو مرّة بالنّظر الي مبدئه و یسفل اخريٰ بالتّوجه الي نفسه و هو بحر المحیط و بطن الامکان و في قمره شمس تضي. لاینبغي ان یطّلع علیها الّا الواحد الفرد فمن اراد ان یطّلع علیها فقد ضاد الله في ملکه و نازعه في سلطانه و من نظر الیها بطرفها فهو المضيء بشمس قعره. و قال رسول الله : « انّما الاختلاف فیک » یا عليّ و هو سرّ قوله : « السّعید سعید في بطن امّه و الشّقيّ شقيّ في بطن امّه.» و هو قوله الحقّ : « انا و عليّ‌ ابوا هذه الامة.» المذکور في بحر المحیط و السّاکن بالاستقلال بالعلوّ في هذا البحر لیس الّا آل لله و هم حروف لا اله الا الله في اقطار الابداع و لذا کلّ واحد منهم علّة مستقلّة في الاختراع بالله سبحانه و تعالي.

المقام الرّابع اللّام اسم الشّیعه و هو اللّطیفة الالهیّة المودعة في سرّ الخلیقه في تمام مراتب العبودیّة و هو المشار الیه في قول الصّادق : « العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة.» و هم قوم من شیعة علي السّاکنون في جبل بحر کان خلف قاف القلب. یسبحون الله تعالي بقوله سبحان ذي‌ الغلبة القهر لا اله الا هو له الملک و الیه یرجعون. و البحر الّذي کان الجبل فیه ماء الّذي علیه عرش قلوبهم و هو الماء الّذي مقوّم حیوتهم و هو بحر وحدة الی تحته و بحر الکثرة الي فوقه. بحر شدید الحرکة و کثیر الحیات من اطوار جمال مولاهم ربّ التّراب یعلو مرّة الي احسن التّقویم و یسفل‌ اخريٰ بالسّکون الي الطّین. و لذا جعل الله المتّقین في بئر الطین لشدة بقائه و مکثه. و في هذا البحر یمزج البحور و یثمر الفروع فلمّا صلحت قابلیت الاکسیریّة في رتبة الجمادیّة تمّت و کمّلت ما بالقوّة فیه ما بالفعل. امر الله سبحانه بطلوع نار الله الموقدة علي محلّ الافئدة حنیئذ قالوا کلمة الحق في مقعد الصّدق « انا لله و انا الیه راجعون » ، « کلّ شيء هالک الّا وجهه.»

المقام الاوّل البیان الهاء ربّ الحروف ، اذا لامربوب ذکرا و لا عینا و لا احاطة لا طهورا. و الهاء في الله اوّل مظاهرها هاء في هو و هو الاسم الاعظم و الدّالّ الاکرم اعلي الاسماء و اشرفهما. و من ارکانها الاحدیّة و الهویّة و هو روح الله و الله روح الاحد کما قال الله الصمد : « قل هو الله احد » و اعظم مقامات هو في الامکان بغیر اشباع واو و هو فؤاد المحمّدیه ، روحي فداه ، و هو رتبة الازلیّة الظّاهرة للامکان بالامکان و هو مقام و دلیل للذّات البحت القدیم بان الله کان و لم یکن معه شيء الان کما کان. ظهوره عین بطونه و بطونه عین ظهوره الاول الآخر و الظّاهر الباطن ، لا اله الا هو الحيّ القیّوم و لیس في مقامه ذکر الّا ذکر الله الاعزّ الاکرم. و ذلک في رتبة الوجدان و امّا في الوجود دام الملک في الملک ، السّبیل مسدود و الطّلب مردود. و سبحانه لایعلم کیف هو الّا هو و هو المنزّة عمّا سواه سبحانه عمّا یصفون و تعالي الله عمّا یقول الظّالمون علوّا کبیرا.

المقام الثّاني الهاء في رتبه المعاني رکن الواحدیّة و محلّ المشیّة. هو اوّل ناطق في بحر الامکان بذکر الرّحمن لا اله الا هو القادر المتعال. و ذلک في المقام المحبّة الالهیّة و الولایة الحقیقیّة و الازلیّة الثّانویّة و الرّبوبیّة الکلیّة الظّاهرة في سرّ العلویّ عليّ (ع) و هو ، روحي فداه ، المتلألأ بتلألؤ محمّد الّذی هو وجه الاحدیّه و هو ، روحی فداه ، مبدء الاسماء و الصّفات و المعاني و الحروف العالیات في جمیع الاقطار سموات المقبولات و ادوار اراضي القابلیات في عرصة الجبروت و عما اللاهوت. مدلّا بدلالة الثّبوت لله الحيّ الّذي لا اله الّا هو الحيّ القیّوم لا فرق بینه و بینه الا انّه عبد و مخلوق و مرزوق و مجعول. افقر الفقراء الي‌ الغنيّ المعبود و هو معني قوله (ع) : نحن الاعراف الّذین لایعرف الله الّا بسبیل معرفتنا ، لولانا ما عرف الله ، لولانا ما عبد الله. و کشف الحقّ عن هذا السّرّ المطلق في کتاب المصدّق و علي‌ الاعراف رجال یعرفون کلّا بسیماهم. صدق الله و هو العليّ العظیم. المقام الثالث الابواب الهاء في رتبة الابواب حرف من حروف اسم فاطمة. قال الله ، عزّ و جلّ : « شققت لها اسماً من اسمي انا الفاطر هي فاطمة » و الاسم المشتقّ نفسها و من هذا ظهرت حرف آخر اسمها. و هي مبدء الابداع و ثمرة الاختراع ، قال الله تعالي‌ في حقّها و : « انّها لاحدي الکبر نذیرا للبشر.» و البشر رجال قوامون بامر الله و هو القائم علي‌ الانبیاء و الاوصیاء و ماسویهم بالتّوحید و هو قول الله الحقّ : « فلا اقسم بمواقع النجوم و انّه قسم لو تعلمون عظیم و انّه لقرآن کریم في کتاب مکنون » و هو محمد (ص) ابوها « لایمسّه الّا المطهّرون » و هو عليّ لانه مطهّر عن دنس الکثرات و الصّافي عن کدورات الصّفات و هي لما تجلّت بجسمها الشّریف خلق الله حقایق الانبیاء و ما تأصّلوا الّا شعاع شمس جسمها الشّریف و انّ من شیعته لابراهیم.

المقام الرّابع الهاء ظهرت بالحقیقة في رتبة الولایه في اربعة عشر اهل العصمة کما خفیت فیهم. « کنت کنزا مخفیا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لکي اعرف » و هم مظهر الید و الوجه و الجوّاد و الوهّاب لله الحقّ ، کما نطق به الکتاب بالصّواب : « من اطاع الرّسول فقد اطاع الله » ، « انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون الله ، یدالله فوق ایدیهم » ، « قالت الیهود یدالله مغلوله ، غلّت ایدیهم و لعنوا بما قالوا ، بل یداه مبسوطتان ، ینفق کیف یشاء » و « الارض جمیعاً‌ فی قبضته یوم القیمة و السّموات المقبولات مطوّیات بیمینه » و « کلتا یدیه یمین » و کلّ من سواهم بمن سواهم موجودون و معدومون حرفا عندهم و عند عظمة جلالتهم. و « هم عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لایشفعون الا لمن ارتضي‌ و هم من خشیته مشفقون » و من یقل منهم اني مظهرها و من دونهم بالاصالة الاولیة « فذلک نجزیه جهنم و کذلک نجزی الظالمین » فقاتلوا ائمّه الکفر انهم ، لا ایمان لهم. و هو قول الصادق : « الهاء هو ان لمن خالف ولایتنا ».

المقام الاوّل الرّاء في‌ رتبة البیان آیه الله و دلیله و هو اوّل رحمة نطقت بتوحید الله في ارض الامکان. و اعلي مقاماته قلب المحمّدیة لانها اول شجرة نبتت في ارض قلب الاحمدیّه ، روحي فداه ، و هي « لا شرقیّة و لا غربیة یکاد زیتها یضیيء و لو لم تمسسه نار » و النّار من تلک الشّجرة و هو قول الله الحقّ : « و ما ارسلناک الّا رحمة للعالمین » و قول نفسه المطلق : انا اوّل من اجاب في الذّر الامکان قبل الافتران و السّؤال نفس الجواب و الجواب نفس السّوال. و لذا سبقت علي ما سواه بالوحدة الالهیّة اللّاهوتیّة الممکنة في‌حقّ الممکن ؛ اذ سواه لایمکن في‌حقّ الممکن و الازل نفسه نفسه ، و الآن کما کان. لا اشارة و لا تبیان و لا توجّه و لا استدلال و لا معرفة و لا استبصار لانّه المتعالي‌ عن الممکن و وصفه و هو کما قال : « لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار هو الطیف الخبیر » و قال سید الخلق : « ما عرفناک حقّ معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک » عزّ جنابه عزّا لاتنال الیه ایدي احد من عباده. سبحان ربّک ربّ عمّا یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.

المقام الثّاني الراء في مقام المعاني مقام عليّ امیر المؤمنین و هو ، روحي فداه ، مجمع الخلیجین و حایل بین الطّتنجین و البرزخ بین العالمین. و هو الواحد المتکثّر و المتوّحد المتکثّر و النّاقص الزّاید و الزّاید النّاقص و النّار المنجمد و الماء المحرق و التّراب المتحرّک و المتحرّک الثّابت و الثّابت المتحرّک و القریب المبعد و البعید المقرب و الفاعل لکل علّة و المنفعل عند مبدء الارادة ، الجامع للاضداد و المشابه لسبع الشّداد. اوّل المداد و مظهر الایجاد و ثمرة الانوجاد ، المکتوب اسمه علي لوح الفؤاد ؛ فنطق بالتّوحید بان لا اله الّا الله وحده لا شریک له. و علي لوح القلب نشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و هو المنفرد في عالم الامکان عن الاشباه و الاضداد. و علي لوح النّفس نشهد انّ الاوصیاء رسول الله اثنيٰ عشر و فاطمة معصومة طاهرة لایساوقهم في الوجود شيء. و کلّ اتاهم عبدا و هم اولیاء الله في العزّ و لیس لله وليّ من الذّل و علي لوح الارواح بانّ شیعة آل الله اخوان في الجنان ، متّکئین علي سرر متقابلین.

المقام الثّالث الرّاء في مقام الابواب باب الله من الحقّ الي الخلق و من الخلق الي الحقّ. و قال رسول الله : « انا مدینة الحکمة و عليّ بابها » و هو ، روحي فداه ، نعمة الله علي الابرار و نقمة علي الفجّار. و هو باب ، قال الله في صدقه : « باب باطنه فیه الرّحمه و ظاهره من قبله العذاب.» قال عليّ (ع) : « ظاهری امامته و باطنی غیب منیع لا یدرک » و هو البحر الانیق و الطمطام العمیق ، الذّاخر الموّاج المتلاطم کثیر الخوف و الخضوع و الاضطراب و الخشوع و النّاطق ؛ بقوله الحق : « الهي ان وعدت المطیعین النّار و العصاة الجنّة ، فبعزّتک و جلالک و لا حول و لا قوّة الّا بک ؛ لکان ابن ابيطالب عبدا لک » و هو قوله الحق « لاعبدتک خوفا من عذابک و لا طمعا في ثوابک بل وجدتک مستحقّا للعبادة ، فعبدتک ». و کلّ ذلک من سطوة عدل الله لان العبد في کل الاحوال احتیاجه بالله تعالي. کبدء وجوده لو شاء کان معدوما کما کان. و فضل الله علي العباد في کلّ الاحوال کفضله له بدء وجوده و في کل الاحوال یقرء منادي الرّحمن کما بدئکم تعودون و من له اذن ان یسمع نداء الله الملک لله الواحد القهار.

المقام الرابع الرّاء في رتبة الامامة اسم من اسم الله و حرز من حرز الله و حصن من حصن الله. قال الله ، عزّ و جلّ : « لا اله الّا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي.» قال الامام ، روحي فداه : « ذروة الامر و سنامه و باب الاشیاء و رضي الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته.» قال الله تعالي في حدیث القدسي : « ولایة عليّ بن ابي طالب حصني فمن دخل حضي ابن من عذابي » و ولایته حروف لا اله الا الله و هو اوّل بیت وضع للنّاس و من دخله کان آمنا من الفناء و صار باقیا ببقاء الرّحمن. و لایدخل هذا البیت احد الّا بعد کشف السّبحات و محو الموهومات و هتک الاستار و الاغیار و دخل المدینة علي حین غفلة من اهلها. فمن دخل المدینة اقرّ للامام بالامامة و من اقرّ من وراء الباب لا شکّ انّه في اهل الخطایر و لاینبغي ان یدخل علي ملک القاهر. و الامام جامع المقامات و الدلالات و هم الادلاء علي الله بان لا اله الا هو القیّوم المتعال.

المقام الاوّل الحاء تکرار الدّال و الدّال تکرار الباء و الباء تکرار الالف و هم تمام الحمد و في تلک الرتبه یحملون عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیّة. و الحاء مبدء عرش الله تعالي و اعلي مقاماته في الامکان قلب المحمّدیّة و هو تمام القدرة و القوّة. قال الله تعالي : « و ما وسعني ارضي و لا سمائي بل وسعني قلب عبدي المؤمن.» و قال الصادق : « ان الظّهور تمام البطون و البطون تمام الصّمت و القدرة‌ و العزّة تمام الفعل و متي لم تکن کلّیّات الحکمة تامّة في ظهورها و تامة في بطونها لکانت الحکمة ناقصة من الحکیم و لو کان قادرا » و هو کان عرش العظمة و القدرة الصّالحة التّعلق بانوجاد الموجودات و تکون الممکنات. قال الله ، عزّ و جلّ : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایّا ما تدعوا فله الاسماء الحسني.» و هو المستوي علي العرش بالعطاء المعطيّ کلّ ذي حقّ حقّه ؛ لو السّائق الي کلّ مخلوق رزقه و اسم الرّحمانیّة اصغر من اسمه الهویّة بسنتین و هو قول عليّ (ع) : « انا اصغر من ربّي بسنتین » و الرّبّ مربیّه و هو محمّد السّنة الاوليٰ سنة الوحدة الظاهرة الّتي محلّها هي نبوّة الکلیّة و سنة الجامعه بین النّبوّة و الولایة. و لایري احد مثله في الجامعیّة في الامکان قط کما هو اهله و الذّات القدیم ربّ اذ لا مربوب و اله اذ لامألوه ؛ سبحانه و تعالي عمّا یصفون.

المقام الثّانی المعاني الحاء تمام الحمد و الحمد وصف الله نفسه. و لذا یختصّ بجنابه وحده و هو اوّل الثّناء و اکملها و اعلاها لله ، عزّ و جلّ ، و هو الجامع لمراتب الممکنات من البدء الي الختم الي ما لانهایة بما لانهایة. فلمّا اراد الله ان یحمد نفسه فارادته احداث تلک الکلمة لا من شيء و هو خلق الثّانی و ذرّ الاوّل و آیة الکبريٰ. قال الله تعالي : « لولاک لما خلقت الافلاک » و قال عليّ :« ايّ آیة اکبر لله منّي و ايّ نباء اعظم منّی.» و هو ، روحي‌ فداه ، اوّل الکون بالنّسبة الي الامکان و اوّل الامکان بالنسبة الي الاعیان. و علّة تلک الکلمة المشیّة و علّة المشیّة بنفسه. و القول بانّ العلّة هو الله شرک للزوم الاقتران و الارتباط و تعالي الله عن ذلک اختراعه ابداعه و هو خلّو من خلقه و خلقه خلّو منه. فسبحانه عمّا یشرکون و له الحمد في السّموات و الارض و الیه یرجعون.

المقام الثّالث الحاء في‌ رتبة الابواب اوّل حرف من اسم الحسنین و هما یظهران عند التقاء البحران بحر الاراده و بحر القدر. و هو قول الله الحق : « مرج البحرین یلتقیان.» و هما بحر العلویّة و الفاطمیّة ؛ بینهما محمّد برزخ النّبوّة « لایبغیان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان » و هو الحسن. و لون اللؤلؤ بیضاء و هو ، روحي فداه ، مظهر ابیه في‌ الوحدة و هو مظهر اسم الله الصمد لکمال بساطته و وحدانیّته ، لم یخرج الائمّه من صلبه. و المرجان هو الحسین الشّهید و المرجان لونه الحمراء لظهور الکثرة و الشؤون في‌ اطوار الجلال و الجمال و هو ، روحي فداه ، اب الائمّة الاطهار و سمّاه الرّحمن ابا عبدالله. و العبودیّة المطلقه منحصرة في اولاده الائمّة الاطهار ، سلام الله علیهم بدوام القادر القهّار.

المقام الرّابع الحاء في رتبة الامامة مقام ظهور سلطنة الحسین و هو ، روحي فداه ، عبد الله و مظهر اسمه الممیت و عزرائیل عنده مرات یصوّر فیه جماله ، روحي فداه. المؤمن عند رؤیته من الشّوق یموت و الکافر عن جلالته یفرّ الروح من جسده. و جماله جمال الله و کل ممیت باذنه و فعله الله یتوفّي الانفس حین موتها. و العبد ، ثلثه احرف ؛ العین علمه بالله. قال الصّادق : « العلم تمام المعلوم.» و الباء بونه عن الخلوق و الدّال دنوه الي الخالق بلا کیف و لا اشارة. و اسم الله الممیت هو اسم الله الحيّ و الممات نفس الحیاة و في‌ ارض التّراب تنضج القابلیّات للصلوح الي مقام الآیات. و لذا من زاره عارفا بحقّه کمن زار الله في عرشه و من بکي او ابکي او تباکا لمصیبته هو بنفسه ، روحي فداه ، جزائه. و هو ربّ الجنان و انّ اهل الجنّة فی یوم الجمعه یزور الرّبّ هو زیارته ، روحي فداه. لان نفسه نفس الرّبّ و مضجعه عرش الرّحمن و زائره نفس المزوّر ؛ اي بما تجلّي لها بها. و هو قول الله الحق : « و من قتلته فانا دیته.» نعم المقام لزائره و لباکیّة ، لو کشف الغطاء ؛ ما یقبل احد الّا زیارته و بکائه و الدّوام بالبقاء في بلده.المقام الاوّل البیان الما ماء الوجود و وجه المعبود و نفسه المحمود و هو قطب المحیط الواسع علي جمیع الاقطار في لجّه بحر الادوار و طمطام یمّ الاکوار. و الساکنون فیه رجال من نفس الماء و وجوههم متلئلئة بتلئلوء الازلیة و نفوسهم متقدسة بتقدیس السّرمدیة ذکرهم ذکر الله الاکبر. و في ابحر جزائر غیر متناهیّة من نفس الماء الّتي ذابت و سطحت و استقرّت و صارت ارض غبراء. و علي جزائر قباب من نفس الماء کالدّرّة البیضاء الّتي رفعت و انجمدت في جوف الماء. و هو بحر لا ساحل له و لاغشّ و لاحرکة ‌و لاتغیّر و علیها سفن من نفس الماء کالذهب الرّطبه الحمراء و سکانها من نفس الماء یسافرون من الله الي الله. و لا تقطع مسافتهم و لا وصول الّا الي منازلهم حین الوصول فاصلون و حین الوجدان فاقدون. حکم بعضه کحکم کلّه و حکم کله کحکم بعضه. ماء الطّهور و صرف الظّهور و صار في التّجلّي من التّجلّي بالکسر بنفس المتجلّي له بالفتح. و هی بحر الوحدة المذکور في الدعا عن قول مولانا الامام علي‌ : « رب ادخلنی في لجة بحر احدیتک.»

المقام الثّاني المعاني ما ، ماء الحیوة و « من الماء جعلنا کل شيء حي » و هذا الماء مظهر اسم الله الحيّ. فلمّا اراد الله خلق هذا الماء فبارادته صار موجودا متعلّقا بلون الصفراء. ناطقا بانّ بارئنا هو الرّحمن و هو الطّمطام المتلاطم ؛ مبدء الکثرات في صقع عالم الاسماء و الصفات. ظاهره امامته علي من في بحبوحة القدس و البهاء و باطنه غیب منیع ممتنع عن الصّفات و الاسماء. و في هذ البحر سفن و جزائر و قباب و سکّان و رجال کلّ ذلک من نفس الماء و لیس لها بدایة و لانهایة و لا فناء و لا اضمحلال و السّاکنون فیه اهل الصّفا و السّنا ؛ یسبحون بارئهم في قطب منطقة‌ المجد و البهاء. و هم رجال قال الله تعالي في صدقهم : « رجال لاتلهیهم » اطوار الشّؤونات و الظّهور في صقع الکثرات عن الوحدة الحقیقة الّتي هي نفس الذّکر و هذ البحر بحر السکون و الوقار و برد الیقین و ثلج الفؤاد. فمن شرب منه قطرة یسکن في ذات الله و یصبر علي‌ الاذي في جنبه و یرضي بقضائه ، قائلا في کلّ الاحوال : لا حول و لا قوة‌ الا بالله ، له الخلق و الامر و الیه یرجعون.

المقام الثّالث الابواب الما ماء‌ القدر ، فلمّا قدر الله وجوده بظهور اسم المحیي اخذ قطرة من بحر ماء الحیوة ، مظهر اسمه الحيّ ، و هو قوله الحقّ في کتاب الصّدق : « و انزلنا من المعصرات ماء ثجّاجا » متلاطما ، موّاجا ، متحرّکا لظهور الشؤونات ، یخرج منه حیات الاسماء‌ و نبات الصّفات ؛ حتي یظهر قول الله : « کل یوم هو في شأن.» و هو قلزم الخضراء لا بدء له و لا ختم فیه. اشجار من جواهر رطبة و علیها سفن جاریّة من زمرد و رطب اوسع من بین سماء القابلیّات و ارض المقبولات و الرّاکبون فیها محمّد و آله بالاصالة و شیعتهم بالتّبعیة. و هم رجال مطهّرون من دنس الزّمان و الزّمانیّات و المنزّهون عن الالتفات بالشّهوات و الکثرات. لایعصون الله ما امرهم و هم من خشیة آل الله مشفقون. قال رسول الله : « مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجي و من تخلّف عنها غرق » و المشبّه عین مشبّة به.

المقام الرابع الامامة ، الماء بحر القضاء و جوهر الجاری من بحر الحیوة المقدّر لکلّ ذي روح ممات. و الارض لمحلّ جریان البداء لانّ ما في القضاء هو الامضاء و لیس لله بداء فیما مضي. و هو الطّمطام المتداخر المتین و المتلاطم العمیق ، المتوّج بتموّج الّصفات کالجبال الرّاسیات و یخرج منها خلیجان ؛ احدها بدء الاشیاء و الآخر ختمه و نفس الختم ماء البدء. و یجری منه انهار اربعة ، الماء غیر الآسن بحر الاقرار بالوحدانیة ، و اللبن الّذي لم یتغیّر طعمه و هو بحر الاقرار و الاعتراف بنبوّة محمّد و العسل المصفّي المخصوص لشیعیة محمّد و آله و هو بحر التّقصیر عن معرفة‌ اهل العصمة و الخمر الّذي لذة للشّاربین و هو بحر المحبّة و العزّه و الهیمنة و العظمة و السّطوة و القهاریة بغیر صداع و لا خمار و سکر و لا اغماء. یسبحون سکّانها : سبحان ذي القهر و الغلبه لا اله الا هو الواحد القهّار.

المقام الاولي البیان النّون في رتبة البیان نفس المکان و هو تمام الامکان و الامکان بعینها في عالم الامکان. الحروف في کلمة کن و الکاف رتبة المشیّة و النّون رتبة الارادة و المشیّة اب‌ الاشیاء و الارادة امّها. قال (ص) : « انا و عليّ ابوا هذه الامّة ». فبالکاف خلق الله مادّه الاشیاء و آیة تفریده و هیکل توحیده دالّ علي الله وحدته. و هو اعلي المشاعر في الامکان فیه یعرف الله وحده و هو المسمّي بالفؤاد. و بالنّون خلق الله صورت الاشیاء من مبدء المیل الي نفسه الي منتهي الکثرات بما لانهایة الي ما لانهایة. و اوّل التّعیّن هیکل النّبوّة و ثانیها هیکل الولایة و ثالثها هیکل الشّیعة. و هذه الهیاکل تمام الایمان جعل الله آیته في کل­شيء للاعتراف به. و هو تمام نور الله نور السّموات و الارض

« مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح » الي آخر آلایة. و قال الله تعالي : « سنریهم آیاتنا في‌ الآفاق و في انفسهم حتّي یتبیّن لهم انّه الحقّ » قال السّجاد : و الله آیاتنا و هذه احدها و هي الولایة و ما نودي‌ فی الاسلام شیئا مثل ما نودي في الولایة.

المقام الثّانی البیان المعاني النّون عرش الکاف و به استوي الرّحمن علي ما سواه. و هو الواحد المتحقّق في اربعة عشر هیکلا. قال رسول الله : « فوق کل حسنة حسنة ، حتّي احبّنا فاذا احبّنا لیس فوقه حسنة » و هو قوله الحقّ حین سئله الاعرابي عن الدّین ؛ قال (ص) : « هل الدّین غیر حبّنا» و کشف عن هذا الرّمز المعمّی قوله (ع) : « من احبّکم فقد احبّ الله » و هذا الحبّ علّة وجود الممکنات. و هو قول الله في حدیث القدسي : « کنت کنزا مخفیّا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ». و المحبّة نفس المحبّ و المحبّ هو المحبوب. و لو کان الثّلاثه لا شکّ انّ اهل المحبّة لمشرکون ، قالت النّصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد. قال الصادق : « المحبّة حجاب بین الحبیب و المحبوب » و المحبّه المذکوره لیست ذات الله تعالي‌ لانّه ، عزّ و جلّ ، خفائه عین عرفانه و عرفانه عین خفائه. و هو المعروف و لا عارف في الوجود و الان کما کان. سبحانه لایعلم کیف هو الّا هو و هو العليّ الکبیر.

المقام الثّالث النّون في مقام الابواب امر الله و علمه و کتابه المحفوظ و عدله. و هو انّه لمّا امر الله کلمة‌ الاکبر بالادبار لظهور الانوار و کثرة الاطوار تنزّل الي رکن الاسماء ؛ فتدوّر بدوران الاسماء في عالم الادوار و في عالم الانوار بدوران الاسرار ، بتحرّک اللّیل لطلوع النّهار. الي قطب الصفات فتکرر بتکرار الصّفات في عالم الاکوار ؛ حتي نزل من مبدء الدّرّة الي منتهي الذّرّه بما لا نهایة في بدئه کما لانهایة في ختمه. و هو قول الله الحقّ و کل­شيئ قائم بامرک و الامر تمام العدل و بعدله قامت السّموات و الارض. و مظهر تلک الامر اهل العصمة و محل تلک العدل محمّد و آله. قال الله تعالي : ان الله یامر بالعدل و الاحسان. و قال الحجّة ، روحي فداه ، في زیارة‌ آل یس : « القضاء المثبت ما استأثرت به مشیتّکم و المحو ما لا استأثرت به سنّتکم » و هو قول جدّه العليّ الصادق النّقي الهادي ، روحي فداه ، فی زیارة الجامعه الکبیرة المشهوره :کالشمس الطّالعه المظهرین لامر الله و نهیه.

المقام الرّابع النّون في مقام الامامه یحکي عن البدایة بالدّلالة و عن النّهایة بما لانهایة. قال الله ، عزّ و جلّ : « ن و القلم و ما یسطرون » و ها انا ذا اذکر رشحة منه النّون في رتبة البیان. جوهره بسیطة حیّة بالذّات و هي ذات الله العلیا و في رتبة المعاني ذات رسول الله و في رتبة الابواب ذات فاطمة. و في مقام الامامة حروف لا اله الا الله اثني‌ عشر فی الرقوم المسطرات. و في مقام الارکان رشحات کلیّة النّازلة من قطرة‌ لطیفه من عرق جسم فاطمه. و في مقام النّقبا انوار متلئلئة من اجساد الانبیاء. و في مقام النّجباء‌ اظلة الهیّة متلئلئة بتربة النّقباء. و في مقام الملک اظلّة انسیّة. و في رتبة الجنّ اظلّه ملکیة. و في رتبة الحیوان اظلّة جنّیه. و لذا ان النّملة تزعم انّ لله زبانییتن و في رتبه النّبات اظلّه حیوانیّه و فی مقام الجماد اظلّة نباتیّه.

المقام الاولی البیان الیاء حروف العشرة و هو في مقام البیان آیة التّوحید و علامة‌ التّجرید و صرف الهویّة و عماء الاحدیّة. بحر الوجود و حرف الظّهور الاوّل الرّفیع و الآخر المنیع الباطن القریب و الظاهر البعید. بحر معلوم و سرّ مجهول المخصوص لمحمّد و آله (ص) بالحقیقة الاولیة. و ما سواهم معدومون لا نصیب لشيء من الاشیاء فیه و کیف لایکون کذلک. و الانبیاء مقام تجریدهم و بقائهم في توحید الله ظلّ فاني من جسم محمّد (ص) و هو بلغوا الي ما بلغوا و لم تدرکوا ما فعلوا جسم محمد. و هي في‌ الاجساد ممتنع محال ، کیف یصل شعاع الشّمس بقرصه و کذلک في السلسلة الطّولیّة من ثمانیة عوالم بل في السّلسلة العرضیّة. هذا السّرّ مستور و لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لکفره و في روایة رحم الله من قتله یجری هذه القاعدة من عالم العليٰ الي مبدئه السفليٰ. الطرق الي الله بعدد انفاس الخلایق.

المقام الثّاني الیاء في رتبة المعاني آخر حرف من حروف اسم عليّ (ع) ، روحي فداه ، و هو سر الله الّذي لایوصف و کلمة الّتي لاتعرف و هو اسم الاعظم الّذي یسبّح الله بظلّه جمیع خلقه. و هو صاحب الازلیّة الکبريٰ و الابدیّة العظميٰ. قال ، روحی فداه : « انا صاحب الازلیّة الاولیّة » و ان امرنا هو الحقّ و حقّ الحقّ و هو الظّاهر و باطن الظّاهر و باطن الباطن و هو السّرّ و سرّ السّرّ و سرّ المستسرّ و سرّ المقنّع بالسّرّ و سرّ لایفیده الّا سرّ و سرّ مجلّل بالسّرّ و هو مظهر خشیة الله و جلاله و هو قول الامام : « لا علم الا خشیتک و لا حکم الا الایمان بک ، لیس لمن لم یخش عن جنابه علم ». و هو مقام الرّحمن و لمن

خاف مقام ربّه جنّتان و لیس لمن لم یؤمن بعزّ قدسه حکم لانّه ظاهر الله لا هو هو و لا هو غیره. کلّ ذلک عن دوام الملک في الملک السّبیل الي ذات الله مسدود و الطلب مردود ، دلیله آیاته و وجوده اثباته.

المقام الثالث الیاء في رتبة الابواب في اسم الرّحیم مقام من مقامات الرّحمانیّة. و هو الّذي اجاب الامام ، روحي فداه ، و انا اذا اذکر الحدیث ، سئل رأس الجالوت عن الرضاء ، بان قال : یا مولاي ما الکفر و الایمان و ما الکفران و ما الشّیطانان اللّذان کلاهما المرجوّان؟ و قد نطق به الرّحمن حیث قال في سورة الرّحمن : « الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علمّه البیان » فلمّا سمع الرّضاء ، لم یجر جوابا و نکت باصبعه الارض و اطرق ملیّا. فلمِا رأی السائل سکوته شجعته نفسه بسؤال آخر فقال : یا رئیس المسلمین ما الواحد المتکثّر و المتکثّر المتوحّد و م الموجد و الموجد و الجاري المنجد و الناقص الزائد؟ فرفع ، روحي فداه ، رأسه فقال : ايّ شيء تقول و ممن تقول و لمن تقول بیّنا انت انت صرنا نحن نحن ، هذا جواب موجز بسؤالاتک. و امّا الجواب المفصّل فاعلم ان کنت الدّاري و الحمد لله الباری ان الکفر کفران کفر بالله و کفر بالشّیطان و هما سیّئتان المقبولان المردودان ؛ احدهما الجنّة و الآخر النّار و هما للّذان المختلفان المقبولان و قد نطق به الرّحمن حیث قال : « مرج البحرین یلتقیان بینهما برزج لا یبغیان فباي‌ الاء ربکما تکذبان » و یعلم قولنا من کان من سنخ الانسان و یظهر لک ممّا قلنا باقی سؤالاتک و الحمد لله الرحمن و صلّي الله علي محمّد و آله المبعوث علي الانس و الجان و لعنة الله علي الشّیطان. فلمّا سمع کلامه بهت و تحیّرت و شهق شهقه فقال اشهد ان الا اله الّا الله و اشهد ان محمّد رسول الله و انّک وصي رسول الله حقّا و الرحیم رحمة مکتوبه علی من سبقت له العنایة. و هو حقیقة سلمان ، روحی فداه ، و نعم الحدیث ما قال الامام الحسن العسکری فی تفسیره ان الله خلق مائة رحمة و جعل منها رحمة واحدة فی الخلق کلّهم فیها تراحم النّاس فی الدّنیا من فی کلّ الاصقاع. فاذا کان یوم القیمٰه اضاف هذه الرحمه الواحدة الی تسع و تسعین رحمة. فیرحم بها امّة محمّد و تلک الرّحمة تمام الامّة فی الدّنیا لمّا کانوا فی الرّحمة ضیقوا انفسهم عن القبول و في الآخره لمّا خلّصوا من الاعراض قویت بنیتهم للتّحمّل. و انّ الله حرّم الجنّة علي الامم حتّي یدخل امّة محمّد قبلهم و المؤمن اکرم علي الله ممّا تظنّون و انا اذکر الحدیث بعضا بالنقل و المعني و لا یطلع بسرّ مراتبها الّا اهل التقوي.

المقام الرابع الیاء في الرحیم مقام الشّیعه و هم في هذا الاسم محلّ صبغتهم. قال الله صبغة الله : « و من احسن من الله صبغة » و جعلهم في بئر التّعفین في‌هذا الصّبغ. فلمّا نضجت بنیتهم و بلغت بلوغهم صلّوهم بالصّلوة و الزکوة و الصّوم و الجهاد و الحجّ و سایر الاعمال المحموده ، حتي خلطت اجزاؤهم و صارت شیئا واحدا. و هو قول عليّ ، روحي فداه : « حتّي تکون اعمالي و اورادي کلّها وردا واحدا.» ؛ ثم جعلهم في قعر التّقطیر للاخذ عن اجزاء الاکسیر. و هو موت الکلّی فلبعض النّاس في الدّنیا و لبعضهم في الرّجعة

و لبعضهم في البرزخ و لبعضهم فی القیمٰه و لبعضهم في النّار ، لتحریق اجزاء العرضیّه و لاخذ اجزاء الاکسیر. فلمّا اخذ اجزاء الاکسیر هاج ریح محبّة الله في افئدتهم و هو لقاء بارئهم و هو قول الصادق : اذا هاج ریح المحبة في الفؤاد استأنس في ظلال المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه قال علي

دوائک فیک و لاتبصر و دائک منک و ماتشعر

و انت الکتاب المبین الذي باحرفه یظهر المضمر .

ا تزعم انّک جرم صغیر و فیک انطوي العالم الاکبر

و هی نقطة العلم .العلم نقطة کثّرها الجاهلون

و هو الدّرایة حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه. و هو قرطاس الحکیم کلّ علم لیس في القرطاس ضاع و هو تمام العمل العلم بلا عمل کالقوس بلا وتر. و ان الاشارات تحجب الاستار من کشف الکثرات دخل بیت الجلال فقد عرف مواقع الامر و بلغ مواضع السّرّ و هو الغنیّ عمّا سوي الله و فسبحان الله عمّا یصفون.

الحمد للّه الّذى جعل طراز قضائه بهاء رحمانيته التى دنت بعد ما بعدت و قضت بعد ما مضت و فتعالت تحاكت فاقامت و استعادت و تشابهت و تعاكست و تقارنت و تفارقت و تفاخرت و تشهقت و تشهدّت و تلئلأت و تلجلجت و اصطفت و انتجبت و اخترعت و ابتدعت و انشأت و اصطنعت فهى حمراء صفراء خضراء بيضاء نطقت على عرشها بثناء البداء فى منطقتها لا اله الّا هو الحمد للّه الّذى جعل طراز اذنه بهاء ربوبيّته فهى هى ازليّة لامعة شعشعانيّة متلئلئة ذوتت و استقرّت كورّت و استقامت دارت و استضائت فهى هى مشرقة شمسيّة متنوّرة قمريّة لامعة نجميّة حاكيّة عرشيّه مخترعة فردوسيّة منتخبة افريدوسيه مندكة جبليه مسطحة ارضيّة هى هى مائيّة ترابيّة هى هى هوائية ناريّة ان قلت منفرد فهى جمعيّة و ان قلت خمسة فهى احديّة مظهر الهاء فى لجّة الاحديّه التى نطقت و تجلت و خضعت و خشعت و قالت اللّه لا اله الا هو الحمد اللّه الذى جعل طراز اجل الامضاء حكم البداء و اقامها فوق منطقة السّماء من عالم العماء بنور الحمراء فيا هنيئاً سراستا من البداء المنطوقة فى حولها الّتى قضت و جلّت بعدمااحكمت و قدرّت و انشاءت و اخترعت فهى هى شمس ازليّة مشرقة ختميه رفعت و سجدت على عرشها و ثناء بارئها و قالت باعلى صوتها حزینا لا اله الّا هو و الحمد اللّه الّذى جعل طراز كتابه طراز الاحديّه و احكم فى طراز مشيته بامضاء طراز صمدانيّته و اقضي ما قضي في طراز جبروتيّته بطراز ما امضي في ازليته و اذن في تقدير طراز ابداعه فى مقام الاجل بطراز التى احدى احمدى علوّى فاطمى فيا هى نعم الطراز فى افق العماء رفعت بعد ما زكّت نطقت قبل ما صفت حرقت قبل ما جلت شهدت بعد ما غربت بنداء بديع و طراز عجيب و عماء لطيف الّتى نطقت فى حقّ منشئها بطراز الابداع كلّها لا اله الّا انت سبحانك انّى كنت من الظالمين و الحمد للّه رب العالمين.

ص46  **تفسیر حدیث من عرف نفسه**

قال سلمه الله ما معني الحدیث المروي عن علي من عرف نفسه فقد عرف ربه.

اعلم یا اخي رحمک الله اني‌ اوصیک اولا قبل البیان بوصایا ان تقبل مني سهل الیک الوصول و الا اشتد علیک الامر و لا سبیل لک الي المعرفتة‌ الا بمعرفتها.

اولها ان تطهر قلبک عن کل قاعدة اخذتها من علمائک لانهم اخذوا عن عیون کدرة یفرغ بعضها في بعض و یکفر بعضهم بعضا الم تر الي الذین بدلوا نعمة الله اي معرفته کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها فبئس القرار فسوف یلقون غیّا و یحسبون انهم یحسنون صنعا کلا تجري من قلوبهم الهاویه علي‌ لسانهم نار الشرک و سموم الکفر و لایشعرون و انت ان تنصف بربک و خفت مقامه و نهیت نفسک عن مقاله القوم عرفت اني من الصادقین والله لعلیک شفیق حبیب و ثانیها ان لاتقس کلام ائمتک بکلام الخلق لان الکلام ظهور من مظاهر فعل المتکلم مرات حاکیه عما في قلبه فکما ان نفوسهم حجة بالغة و آیة محکمة‌ من الله سبحانه علي‌ العالمین کذلک کلامهم فکما انه لو اجتمع الخلق علي ان یاتوا بمثل آیة من القرآن لم یقدروا کذلک في کلامهم و کلامهم لا یشابه کلام احد من الخلق و کلامهم حجة الله علي الخلایق و هو الجامع الکامل لانه صدر من مصدر الطهارة و من واحد من کلماتهم یخرج کل الدین بل کل الوجود اثر حرف من حروف کلمة انظر بالحقیقه ان الله تعالي قدیم وحده لیس معه غیره لم یزل و لایزال علي حال واحد الان کما کان نفسه نفسه و الخلق في صقع ملکه و هو سبحانه لما شاء فمشیته احداثه لا من شيء فهو لم یلد شیئا بل خلق الاشیاء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها و ان المشیة اول نقطه مذکورة في الامکان و هو ذکر الاول الذي ذکر الله نفسه و اني انا الله لا اله الا انا کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت ا لخلق لکي‌ اعرف و خلو الله سبحانه من دلالة هذه الکلمة التي هي آخر مراتب النقطه ماء الذي به حیوة کل­شيء و لیس عند منشئه الا حرفا و ان منشئه من نفس الله الظاهرة تلعلعت و لو کانت من الازل لزم التغییر فانه تعالي لم یزل علي‌ حالة واحده و المشیة في مقام الشيء و هو عالم امکان المطلق و الازل نفسه نفسه وحده وحده لا ذکر هنا و لا رسم هنا و ان الذکر و الرسم الذي عبرنا مشیته و هي صفة استدلال لا صفة تکشف له دلیله آیاته و هي المشیة و وجوده اثباته و هو آیة الاحدیة لا بعد محمد محل مشیته غایة و لا سر و لا نهایة و کل الاشیاء مدل علیه و هو المدل علي الله وحده لانه لیس في هذا المقام له جهة دون نفس الله من عرفهم عرف الله اعني معرفتة الظاهرة في الامکان معرفتهم له الخلق و الامر و الیه ترجع الامور لان الامر و الخلق حادثان لایرجعان الي القدیم بل رجع من الوصف الي الوصف و دام الملک في الملک انتهي المخلوق الي مثله السبیل الي الازل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و ان کل الافعال منه من الله تعالی کما صرح بذلک الحجة في زیارة لمحمد بن عثمان العمري مجاهدتک في الله ذات مشیه الله و امثاله في الآیات و الاخبار کثیر و کل­شيء منهم من الله لانهم ما ینطقون عن الهوي ان هو الا وحي یوحي و ان کلامهم کلام الله و من قال لم و بم فقد کفر و ان کلامه محیط بکل­شيء جار في کل العوالم بحسب لغات اهلها و لیس في کلامه شبه اذا المشبه عین المشبه به و لا کنایة و لا مجاز لان المجاز و الکنایه صفته العاجز و هو القادر المقتدر فان الله تعالي علم آدم اسماء من في عرشه و تحته و هذه الآدم ابونا آدم الف الف آدم اي متنزل عن آدم الاول بالف الف مرتبه و هو لایقدر علي معرفة اسماء الائمة لان عیسي الذي هو اشرف الانبیاء اعترف بذلک و حکي الله تعالي عن قوله لا اعلم ما في نفسک و ان الذي ورد في الاحادیث ان الله علم آدم اسماء الخمسه لتوبته و هو محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسین فما دعي الله احد بهم الا علي الله ان یستجیب و تلک المعرفة في رتبه آدم و الشيء لایجاوز وراء مبدئه و کفاک هذا في ان لاتقاس بکلام مولاک کلام و ثالثها ان لاتاول ما تقدر کلام اهل العصمة بالنقص ولکن بالعلو و الشرف اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه و الذکر بالعجز کذب و افتراء علي الله قل الله اذن لکم ام علي الله تفترون ان المفترین ماویهم النار و ما لهم من نصیر فاقبل وصایای و الله علیک وکیل.

و اما معني قول علي فاعلم و اثبت قدمیک علي الصراط قال الله تعالي سزیهم آیاتنا في الآفاق و في انفسهم حتي یتبین لهم انه الحق و قال الله في الانجیل اعرف نفسک تعرف ربک ظاهرک للفناء و باطنک انا و قال رسول الله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و قال علي حین سئله الاعرابي من عالم العلوي قال صور عاریة عن المواد خالیة عن القوة و الاستعداد تجلي لها فاشرقت و طالعها فتلالات فالقي‌ في هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله و قال الحسین علیه السلام في دعائه یوم عرفه الغیرک من الظهور ما لیس لک حتي یکون هو المظهر لک متي‌ غبت حتي تحتاج الي دلیل یدل علیک و متي بعدت حتي تکون الآثار هي التي توصل الیک عمیت عین لاتراک و قال علي بن الحسین في دعائه في السحر المعروف بدعاء ابي حمزه بک عرفتک و انت دللتني علیک و دعوتني الیک و لولا انت لم ادر ما انت و قال الصادق العبودیة‌ جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد العبودیة وجد في الربوبیة و ما خفي في الربوبیة اصیب في العبودیة و قال الامام في‌ دعائه شهر شعبان الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و قال الحجة في دعاء شهر رجب اشار بهذه المقام لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک بدؤها منک و عودها الیک اعضاد و اشهاد و مناه و اذواد و حفظة و رواد فبهم ملئت سماؤک و ارضک حتي ظهر ان لا اله الا انت فانظر بعین فؤادک علي ما القي الیک و اعرف وایقن فان الله تعالي قدیم وحده لا اسم و لا رسم نفسه نفسه و لا تصعد طیر الافئدة الي‌ جنابه و لا وهم الاشاره بعز قدسه و هو کما یقول لاتدرکه الابصار وحده وحده لیس معه غیره لا اله الا هو فلما اراد ان یخلق الممکنات خلقهم علي هیئته فعله و خلقهم لا من شيء بقدرته فارادته احداثه لا غیر ذلک فلما خلق الممکنات بالامر و الممکن ممتنع الوصول و الصعود الیه و الحق سبحانه اجل و اعظم من ان یعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران و ذلک صفة الامکان و هو الحق اجل و اعز عن ذلک وجب في الحکمه ان یصف نفسه للممکنات و ان وصفه احداثه لا من شيء و هذا الوصف لایشبهه شيء من الخلق جعله الله سبیل معرفته و آیة توحیده حتي یبلغ الممکن الي غایة فیض الله الممکن في عالم الامکان و جعل الله تلک الوصف حقیقه العبد و هو ربوبیة الرب جل و علا و هي نفسه و فؤاده و وصف الله نفسه لکل­شيء بکل­شيء و القي في هویة کل­شيء مثال نفسه حتي عرفه بها و في کل­شيء له آیة تدل علي انه واحد و ذلک الوصف آیة الرب و حقیقه العبد و لهذا الوصف مراتب بعدد انفاس الخلایق و کل النفوس بمنزلة المرایا و هو الظاهر للمرایا بالمرایا و هو الواحدیة لله و وصفه و لکل الاشیاء هذه النفس موجودة من عرفها فقد عرف ربه و المقصود ان لا سبیل الي الله الا بمعرفه هذا النفس التي هي مفرقة الرب لان الشيء لایدرک وراء مبدئه من عرف نفسه بصفات بارئه عرف ربه و ذلک الوصف وصف الرب لیس کمثله شيء و هو العلي الکبیر و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالامر بالمعروف و النهي عن المنکر و لهذا الوصف علی الحق من الله للعبد مراتب اربعه بتجلیات اربعة الاول وصف الدلالة لله الاحد الفرد الصمد الذي لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و هو مقام التوحید الصرف و التفرید البحت و هو اوله عین آخره و ظهوره عین بطونه لا سبیل الیه الا بما وصف نفسه و هو آیة الله القدیم الذي هو العالم و لا معلوم و السمیع و لا مسموع و البصیر و لا مبصر السبیل الیه مسدود و الطلب مردود و الثاني تجلي عن صفاته و هو النبوة و الثالث التجلي عن اسمائه و هو الولایة و الرابع التجلي عن افعاله و هو الشیعه و ان التعبیر بالتجلي الاربع وصف ظهوري و لا وصف لله تعالي الا بفعله و ان کان سبیل معرفته انفاس الخلایق ولکن ینحصر في ثمانیة عوالم في‌ الطول و هي کلیاتها الاول عالم النقطه و الالف و الحروف و الکلمه و هو عالم محمد و اهل بیته و الثانیه عالم الانبیاء و الاوصیاء و الثالثه عالم الانسان و الرابعه عالم الجن و الخامسه عالم الملائکه و الشیاطین و السادسه عالم الحیوان و السابعه عالم النبات و الثامنه عالم الجماد و وصف کل عالم ثان وصف ماهیته العالم الاول الي منتهي مقامه و لذا ورد في الحدیث ان النمله تزعم ان لله زبانیتین و ان ذلک الوصف الذي في کل­شيء ربوبیته الله له به اولم یکف بربک انه علي کل­شيء شهید اي موجود في غیبتک و حضرتک و ذلک عمود النور الذي ینظر الیه الامام و یتوجه و یطلع به اعمال الخلایق و لو اراد اظهره في کل­شيء من کل­شيء کما اظهر من عصا موسي ما اظهر و اشاره الي صوره الاسد فصار حیوانا و من هذ الباب تفتح صعوبات اکثر الاحادیث مثل قول الامام في زیارة انصار الحسین بابي انتم و امي فان مد بصر الامام آیة الله فیه و هو لایري الا نور الله و لایسمع صوتا الاصوته و لا فرق بین هذ الوصف في‌ العبد و بین قول لا اله الا الله کلاهما آیتان مخلوقتان تدلان علي‌ الله لان الحدوث و صفاته حین الوجود من حیث کونها اثرا لفعل الله آیة الله تعالي‌ في الوجدان غیر ملحوظة جهة انیتها و حدوثها اي مرتفعة باذن الله و شجرة الماهیة عند هذا الوصف لا ذکر لها و هي شجرة خبیثه خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار لان الوصف من حکم الله اعطي الماهیة علي ما هي علیه بما هی علیه و ما هو بظلام للعبید اعرف الماهیة محله کما اشار علي في خطبة الشقشقیه و ان شجرة الکفر اي‌الماهیة لیعلم ان محلي‌ منها محل القطب من الرحي بنفس معرفتها جحدت و کفرت و ما لوصف بظلام للعبید و ان هذه الشجره لها تأثیر من ظلمه بوجود النور انظر الي الشمس فلما طلعت نور کلما اشرقت علیه نوره فلما ورد علي الشجره صارت لها ظلا فلما ارتفع الظل فما للظل ذکر و لا نصیب عند الشمس فلذلک حد المنکر عند المعروف و استغفر الله من التحدید بالکثیر و ان اهل التصوف لما وصلوا الي هذا المقام زعموا انهم وصلوا الي الله و قالوا في کتبهم قولا عظیما تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و کان ذلک في مذهبنا کفرا اعوذ بالله من لطخ الشیطان سبحان الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و هنا وقفت القلم عن الجریان و نحن لانقصر عن البیان عرف من عرف و جهل من جهل و لا تؤتو السفهاء اموالکم فانا لله و انا الیه راجعون و الحمد الله رب العالمین.انتهی

ص53  **مسئله قدر**

**تفسیر حدیث لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین**

قال الله تعالي الذي خلق فسوي و الذي قدر فهدي و قال الصادق لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین.

فاعلم ان هذه المسئله لما سدالله معرفته عن العقول و النفوس و الارواح و منع الامام عن العباد علمها لانه لما سئل قال بحر عمیق لاتلجه و سئل ثانیا قال طریق مظلم لاتسلکه و سئل ثالثا فقال سر الله لاتهتکه و قال الامام لاجبر و لا قدر بل منزلة بینهما اوسع من بین السماء و الارض لا یعلمها الا العالم او من علم ایاه العالم و ذلک مخصوص لاهل الافئدة‌ و لان العقول بادق نظرها و الافکار علي شدة تعمقها و الابصار علي لطافة نظرها و سیرها لم تدرکوا الا شیئا محدودا و ان الحکما و اکثر العلما اعترفوا بالعجز و کل من بین المسئلة لایخلوا من جبر او تفویض الا الاقلون و الواردون علي باب الفواد و ذلک المقام منفي‌ عنه الحدود و التشبیه مقدس عن التغییر و التعطیل مبعد عن حدود الامکانیه منقطع عنه الاشارات عن کل الاسماء و الصفات غیب ممتنع لایدرکها من في عالم الکثرات المستتر بغیر ستر و المحتجب بغیر حجاب المستور عن کل العوالم لعلو جلاله و الظاهر الاظهر عن کل شيء لجلالة شانه لان القدر نفس الامکان و هو اوسع عما بین السماء القابلیات و الارض المقبولات و کل الاشیاء یمشون فیه و لایشعرون لانه مخفي لشدة ظهوره و مستور بعظم نوره و لایطلع علیه الا من خرق حجب النور و تصل الي معدن العظمة فحینئذ یري الاشیاء بعین الله علي ما هم علیه و ظهر صدق الحدیث لایطلع علیه الا بعزة الصمدانیة و عظمه النورانیه و حقیقه الصمدانیه و هو آیة الله الواحد القهار .

و بعد ما رشحت لک من معرفة الفواد فاعرف ان الله قدیم وحده لیس معه في‌ الازل غیره اخترع مشیة التي هي نقطه الامکان لا من شيء بنفس الاختراع فحین ما خلق خلقه بالاختیار و الاختیار مساوق لوجود لان السوال الست بربکم لایجري الا علي المختار و ان السوال نفس الجواب و خالقه مختار عادل فلابد من صنعه بالاختیار و ان الخلق حین ما انخلق خلقه خالقه علي ما هو علیه لان الله قبل وجودهم عالم باختیاراتهم و خلقهم علي هیئة ما هم علیه جزاء وصفهم و ما هو بظلام للعبید لان علم بالاشیاء قبل وجودهم کعلمه بعد وجودهم و هو المعطي کل ذي حق حقه في مقام امکاناتهم و تکویناتهم و لایمکن ان یلبس حلة الوجود شیئا الا باختیار في التکون و التشریع لان علة‌ الاختیار نفس الاختیار و هذا ظاهر لمن فتح الله عین فواده و نظر بعین الله فی کل­شی و بما کل­شيء للاشیاء لانه سبحانه عادل غني لایظلم و ان الممکن فقیر بحت لایغني و في کل احوالاته من الحقایق و الصفات و الافعال محتاج الي بارئه کاحتیاجه عند بدء وجوده و هوالله سبحانه خلقه و مده مما هو علیه بنفس ما هو علیه کما هو علیه من حقایقه و صفاته و اعراضه و ما الله بظلام للعبید و ما عاملهم الا باختیار و هو العادل المتعال و ان الحکماء لما تفکروا فیها بعقولهم انقطعوا عن معرفتها و ما وجدوا لانفسهم سبیلا الا بالاعیان الثابته او بالجبر و ذلک لما لم یاخذوا عن اهل العصمة و عرفوا بما ادرکوا بعقولهم و لم یعلموا ان عقولهم لو کانت عقولا حقیقه لاتسمیة لکانت واقفة في مقام لو دنوت نملة الي هذا المقام لاحترقت لاجرم جعلوا نفوسهم تحت شجرة‌ الشرک و لایشعرون و اعلم ان حالة الاشیاء في ذر الامکانی کحالهم في ذر التکوینی علي ما ذا سئلوا اجابوا و ان السوال نفس الجواب علي ما هم علیه للاشیاء بما هم علیه کما هم علیه فمن قال بلي فصار من اهل الجنة و من قال لا فصار من اهل النار و في هذا المقام قصرت العبارة عن حد البیان و اکمل التعبیرات قول الله تعالی لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم.

فاشرب من هذا الما و اعرف قدره و اکتمة الا عن اهله فان فیه کفایة لمن له قلب و درایة فاذکر ذکرا جمیلا في فوادک حتي لاتري‌ شیا الا مختارا و ان مقام حقیقتک التي لاتعطیل لها في کل مکان لو اتصلت بها هي جنتک الاعلي‌ و مسجدک الاقصي و ایام شهادتک و لقائک ربک و کعبتک و قبلتک و مشعرک و مناک و ایام تشریقک بعد رمي سبحات جلالک و یوم حجک و طوافک حول ذاتک بسبعة شوطک فی سبعه مراتبک و مقام وجودک بالله و فنائک بالله و مقام وجودک الظاهر لک بک و مقام حبک و حبیبک و محبوبک و مقام اتحاد قولک و کلام بارئک و مقام استوائک علي العرش بجمیع اسمائک و صفاتک و آیاتک و علاماتک و اعطاء کل ذي حق حقه و مقام اؤلیتک و آخریتک فانت اول الاولین من الاسماء و الصفات و آخر الآخرین و انت الاول بلا اول و الآخر بلا آخر و مقام ظهورک عین بطونک و بطونک عین ظهورک و مقام وجوب وجودک لما تحتک من سایر تجلیات اسمائک و مظاهر صفاتک و آیاتک و مقام هویتک انت هو و هو انت الا انه هو هو و انت انت لما وصلت الي هذا المقام ظهر لک ما قال علي لکمیل ابن زیاد النخعی حین سئله عن الحقیقه قال یرشح علیک ما یطفح مني یعنی حقیقتک رشحه مما طفح منی فاعرف عظمة مولاک آل الله الاطهار و انت لما وصلت الي هذا المقام و کشفت السبحات حتی الاشاره و کانت ذاتک خالصة مخلصة لله تعالي ینبغي ان تدخل حقیقتک في ظل ملک الامام لان حقیقتک ظل ما یطفح من جلالته و ان هذا المقام لما ظهر القائم عجل الله فرجه یظهر لشیعتة فما یبقي الا قلیلا منهم و ذلک مقام عبودیة الرقیة من الشیعه للامام و الحمد الله رب العالمین. انتهی

ص56 **تفسیر آیه اینما تولوا فثم وجه الله**

اعلم ان عربا من العربا من اهل البادیه سئل عن علي عن وجه الله في قوله تعالي اینما تولوا فثم وجه الله فقال اصبر الان اعرفک بالشهود فامر ان یاتوا بنار و حطب و یشعلوا فلما اشتعل النار في الحطب کلها فقال للعرب ما وجه النار قال العرب کلها وجه من کل الجهات فقال نحن هکذا وجه الله فانظر الان الي الشجرة و النار اذا باقترانها و ارتباطها یظهر وجه النار فهکذا في وجه الله لما خلق الله شجرة الاولي و خلق النار من تلک الشجرة و رابط بینهما فاشتعل فظهر وجه الله لنار فهو وجهه. انظر في کلمه التوحید هي اثنا عشر حرفا و اصلها ثلاثه احرف و هو الالف مقام الشجرة و الام مقام الربط و الهاء مقام النار فبا الثلاثة ظهر التوحید کما اشار الحجة في دعائه في شهر رجب فبهم ملات سمائک و ارضک حتي ظهر ان لا اله الا انت و الثلاثه محمد و علي و فاطمه صلوات الله علیهم و اشار الرضا من قال لا اله الا الله وجب له الجنة بشرطها و هو التوحید و شروطها و هو النبوة و انا من شروطها و هو الولایة فافهم ان کنت ذي فهم و الا فاسلم تسلم و اعلم ان الازال وجه ظهوره عین خفائه و هو نفسه لا غیر فاول ما ظهر الفعل بنفسه من مقام الکنز الخفي الي مقام احببت ان اعرف و هذه مراتب معرفة وجهه تعالي و هي مراتب الفعل في الامکان لا سبیل الي الازل القدیم ابدا و اشار الي مقامات الثلاثه خفیا رسول الله ما عرف الله الا انا و علي و ما عرفني الا الله و علي و ما عرف علیا الا الله و انا فانظر بحقیقتک الي هذا الحدیث و استخرج منه المعرفة و اقم وجهک لها و اعلم ان الکور اذا تکرر باکوارها بالاربعه في مقام العشرة ثم میقات موسي الاول و هي اربعون لیلة تجلي الرحمن اقل من سم الابره فاندک الجبل و خر موسي صعقا فلما جاء الي المدینه الامکان راي العباد خرجوا عن الدین و عبدوا ما فعل السامري فحینئذ اخذ بلحیه اخیه هارون و تجره الیه و هي الولایة التي في الولي اخذه النبی فلما اخذ و غوي الناس امرهم ان یتوجهوا تلقاء مدین عسي ان یکونوا من المهتدین و امرهم ان یسجدوا لله لما وصلوا الي باب المدینة تعظیما لصورة علي لانه باب المدینة و یقولون حطه نغفر لهم خطایاهم و سنزید المحسنین و ان الباب علي و المدینة محمد الباب وجه الظاهر للمدینة فلما توجهت تلقاء مدین و خضعت لوجهه عسي ان تکون من المهتدین ولکن ورودک علي المدینة مشروطا بغفله اهلها لان السبحات اذا غفلت عنها ظهر لک الجلال بغیر اشارة الانفصال الي الباب لانه اول جزء من المدینة کما اشار الله سبحانه و یعطعون ما امر الله به ان یوصل و هو المقصود بالحقیقه الاولیه فاعرف الاشارات فانها مفتاح کنوز المعارف و هي نقطة العلم من عرفها عرف کل­شيء و هي التي اعطي محمد عبده السلمان و قال في حقه السلمان منا اهل البیت و اوتي بتلک النقطه علم الاولین و الآخرین لانه دخل المدینه علي حین غفلة من اهلها و هو في مقعد صدق عند ملیک مقتدر صلي الله علیه و علي مولاه و الحمد رب العالمین. انتهی

**رساله سلوک(1)**

استقم یا سائل التقي في مقام التوحید قال الله تعالي الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لاتخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنة التي کنتم به توعدون.

و اعلم ان الطرق الي الله بعدد انفاس الخلایق و ما النفس الا واحده و ما الدین الا دین واحد و هو امرالله و ما امرنا الا واحد فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و ان الذین متقوم بارکان اربعه التوحید و النبوة و الولایة و الشیعه ابواب اربعه لایصلح اولها الا بآخرها و کل ذلک وجه الله الذي لایهلک و هو حب آل الله الذي هو نفس حب الله و هو الکنز المخفي و قد اشار النبي الي هذا المقام تلویحا حیث قال فوق کل حسنة حسنة حتي احبنا فاذا احبنا لیست فوقها حسنة و الحب و الحبیب و المحب و المحبوب اربعة آیات من تجلي آل الله فیک و في نفسک فاذا ذکر آیات اربعة فیک و جلت قلبک و ولهت افئدتک و تروحت روحک و تزلزلت من الشوق جسمک فانت اهل الجنة و اصحاب امیر المؤمنین سلام الله علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین حقا فحینئذ انت علي الدین القویم و القسطاس المستقیم و الصراط الواضح المبین ما فوق ذلک المقام حسنة‌ و ذلک تترقي ببقاء الله و ما لمحبة الله غایة و لانهایة و ذلک قطب السلوک و ان الشریعه کلها سبیل سلوک العبد لولاه ولکن بالحرکة الي القطب الذي اشرنا و اما سبیل الوصول الي القطب فاعلم ان الوصول الي مقام آیتک الوصول الي ربک و هو مقام تقوي الخالص لله تعالي کما سئل نبي من الانبیاء عن الله سبحانه کیف الوصول الیک قال الله تعالي الق نفسک تعال الي و ذلک المقام للمبتدئین مشروط بنهی النفس عما تهوی و حملها علي ما تکره لانه لیس حجاب للعبد اوحش من نفسه الیه و الله لو جهدت لنفسک و وصلت الی مقام القرب و الذکر و استانست في ظلال محبوبک و اثرته علي ما سواه لو قطعت اربا اربا لما تغفل عن مقامه لان العارف قلبه مع الله و لا نطق و لا اشارة ‌و لا فعل الا بالله تعالي و لاتغفل عن الاجتهاد و لاتحرم نصیبک عن الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لو تغفل کان حسرتک یوم المعاد طویلا و کنت انت القائل یا حسرتی علي ما فرطت في جنب الله فأمض حیث تؤمر و لاتخفف لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و فر کل الفرار عن کل ما یشغلک عن الله فانه سم قاتل یحرقک و لاتشعر کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین علیک برفض الدنیا و ما فیها فانها راس کل خطیئة و لا تقف في سیرک في مقام لان کلب الیهود خیر من اهل السوق و اهل السوق اهل الوقوف و اصل المانع الغفلة عن الله فان الدنیا و الآخرة حالتان ان کان توجهک بالله فانت في الجنة و ان کان نظرک الي نفسک فانت في النار و في الدنیا فافهم الاشارات و اقطع عن نفسک العادات و الشهوات و احتمل جفاء الخلق و ملامه القرین و شماتة العدو من الاهل و الولد فاذا سلکت في هذا المسلک فقد فتحت علي نفسک باب الله و رجوت ان تدخل الی ملک کریم و لاهل البصیرة اشارات لطیفه فاکشف سبحان الجلال حتي الاشاره و امح الموهومات و اهتک الاستار و اجذب بالاحدیة صفة التوحید حتي طلع نور الصبح من شمس حقیقتک و ادخل مدینة الوحده و اغفل اهلک و اطف السراج کل من حجبک عن الله تعالي فاذا وصلت الي مقام محمود حیث وعد الله تعالي اهل التهجد في اللیل اعنی التوجه بالوحدة الحقیقه في الظلمة الکثرات عسي ان یبعثک ربک مقاما محمودا و ذلک الکتاب سبیل سلوک الاختصار لاولي الابصار و فیه کفایة للمخلصین الموحدین و علي التفضیل کتبها سیدي و معتمدی و معلمي الحاج سید کاظم الرشتي اطال الله بقاه فحصل و اسلک سبل ربک ذلک یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و رحمة و لایزید الظالین الا خسارا.انتهی

**رساله تسدید**

اعلم ثبت الله قدمیک ان الله سبحان الله تعالي غني کامل و ان مصنوعه حین ما اصنع جري القلم و قدر القدر علي کماله بحیث لانقص فیه بوجه من الوجوه فلولا کذلک ماتم صنع الله و لو کان قادرا تعالي ربی خلق الاشیاء علي ما هم علیه بکمال ما یمکن في الامکان کما اشار في خلق الانسان و لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم فکل­شيء في رتبته کامل بحیث لایحتاج الي شيء کما اشار الحق سبحانه ما تري في خلق الرحمن من تفاوت و قوله جل و علا فطره الله التي فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله فکل الاشیاء حین ما صنع هم الله کاملون حتي خرجا آدم و حوا من الجنة و قتل قابیل و هابیل تغیرت البلاد و من علیها فصار الاشیاء في سکرة و غفلة و عن محبوبهم معرضین و بانفسهم متوجهین و عن سبیل سلوک عبودیتهم لله سبحانه غافلین لما کان لله عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره

ص62

یعملون و هم نفس فعله و محل مشیته لا متغیرین في قدیم الدهور و لا فیما یزمن من الاحداث ظهر وا لاجل انفسهم في العوالم الالهیة و اوادم في العصیان و العباد سکران فلیرحموا علیهم جودا ثانیا کجود هم في بدء ایجادهم فقبلوا توبة ادم و حوا و دعو العباد الي الله تعالي و عرفوهم سبیل سلوک عبودیتهم و قالوا لهم ان آمنتم آمنتم لانفسکم و ان کفرتم فان الله ربکم لغني حمید

و ان مراتب التکوین و التشریع الي ما لانهایة سبیل سلوک الحبیب للمحبوب عرفوا عباد الرحمن ثانیا سبیلهم الي الله تعالي و علي اختلاف مراتبهم حکموا بینهم بالاختلاف و الا فدین الله و حکمه واحد لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا کل من عند الله نزل و ما فیه التغیر ابدا و ان زمان الحضور و الغیبته عند الامام لایتفاوت کل الزمانین زمان واحد و في کل الزمانین احکامهم واحدة‌ و احسانهم تامه و نعمهم باقیة و قدرتهم دائمة بلغوا کل­شيء ما یحتاجون حتی الارش في الخدش حتی کمل احسانهم علي العباد و تم انعامهم علي البلاد و طریق ابلاغهم في الغیبه کظهورهم و هم المبلغون في التکوین و التشریع في مقام الانسان لاصول اربعة منهم الارکان و هم الانبیاء و سبیل ابلاغهم بالوحي في القلب و نزول الملک في الیقظه او في النوم و منهم النقباء و هم ثلثون نفسا في زمان الغیبه و سبیل بلاغهم في السوال في الحضور و منهم النجباء و هم سبعون نفسا و سبیل بلاغهم التورع مع التطابق بالکتاب و السنة و الاجماع و العقل

ص63

و منهم الفقهاء و سبیل بلاغهم الاخذ عن الکتاب و السنه و الاجماع و العقل المستنیر بنور الله و لهذه الطایفه لابد من التورع عن الحجة في قلوبهم ولکن لایفهمون و لکل درجات مما عملوا و ما الله بغافل عن العباد و هو الغني المبلغ و حجة بالغة کامله و ما له ظلم للعباد و هذا المختصر کفایه لمن له قلب و درایة و الحمد لله عالم الغیب و الشهادة و سبحان الله عما یصفون. انتهی

**تفسیر حدیث حقیقت**

و هو ان کمیل ابن زیاد النخعی اردفه علی علیه السلام یوما علی ناقته فقال کمیل یا مولای ما الحقیقه؟ قال علیه السلام: ما لک و الحقیقة؟قال: او لست بصاحب سرّک؟ قال علی علیه السلام: بلی ولکن یرشح علیک ما یطفح منی قال: او مثلک یخیب سائله قال علیه السلام: کشف سبحات الجلال من غیر اشارة، الخ .

فاعلم ان کلامه علیه السلام محیط بکل­شیء و جاریه فی کل العوالم لان الکلام تجلی من تجلیات المتکلم و اللّه تعالی جعله مظهر احاطته و تجلیه و کل ظهوراته لان الذات وحده وحده احاطته نفسه و هو المحیط و لا محاط و مقام الاقتران مقام فعله و ظهوره و هو مخلوق خلقه بارئه بنفسه و استقره فی ظله و ان کل التعبیرات فی مقام المعرفة تعبّر عن مقامه و احاطة کلامه احاطة کلام اللّٰه لایعزب عن تحت ظله شییء. فاذا عرفت هذه المقدمة، فاعلم انّ حال کمیل یظهر من جوابه انّه ما کان کاملاً فی مقام العبودیة و الا لم یسئل عن الحقیقة لانّ المسئول عنه نفسها و لیست هی غیرها بل هو الاظهر من ان یسئل، کما قال سید الشهداء علیه السّلام

ص64

فی دعاء عرفه: "أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتىٰ تکون الاشاره هی التی توصل الیک عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا، و خسرت صفقة عبد لم یجعل له من حبک نصیبا، و لولا ان کمیل رأی نفسه مرادفا له فی الرکوب علی الناقة لما جرء علی مثل هذا النوع من الکلام معه و لو انه عرف نفسه لم یقدر ان یرادف معه لانّ حقیقته رشحة طفح من جلاله فکیف یمکن للشعاع ان یرادف قرص الشمس و ذلک محال فان الشیء لایجاوز وراء مبدئه و لقد اخطاء کمیل لمّا رأی مرادفته معه فتوهم لما رأی نفسانیّته و حقیقته فسئل ما الحقیقة؟ قال : ما لک و الحقیقة. قصد بانک فی مقام الاثنینیة و ذلک شرک بعد المشرقین و هو اقرب الیک من حبل الورید. ما لک و الحقیقة فلما سمع نداء البعد و عرف الشرک من نفسه خف عند بارئه و رق ظلمانیة نفسه، قال او لست بصاحب سرّک؟ فقال : بلی، لَطفّاً به لان لایخمد نار محبته و رشح علیه ما یطفح و عرفه بقوله یرشح علیک ما یطفح منی بان حقیقتک یا کمیل رشحه من مقام الانبیاء و هم ما یطفح منی و بمعنی آخر ان مقام حقیقتک الذی تسئل عنه رشحة ما یطفح من حقیقه لدیک. لما سمع کمیل مسئلة البعد اقام نفسه فی مقام عبودیة و ذل عند مولاه قال: او مثلک یخیب سائلاً و حینئذ یخرق الحجب و یکون قابلا لمطالعة انوار جمال حقیقته.و هی تجلیه لها و بها فی بدء وجوده، بقوله، یا نار کونی بردا و سلاماً قال : کشف سبحات الجلال من غیر اشارة، یا کمیل فاکشف جمیع السبحات لانه خلق اللّٰه و استقر فی بحر الجلال خالقهم من غیر اشارة الیّ و لا الیک لان الاشارات من السبحات و السبحات حجب البحت و عماء الصرف و هی مقام الاسماء و الصفات و الجلال مقام المسمّی و نفی الصّفات.

تنبیه الربانی فاعلم ان الحقّ قدیم و الممکن حادث و الحقّ اجل من ان ینزل الی الامکان و الامکان ممتنع فیه الصعود الی الازل فوجب فی الحکمة علی الحقّ القدیم ان یصف نفسه للخلق حتی یعرف الخلق بارئهم و یبلغ الممکن غایته من فیضه القدیم و هذا الوصف مخلوق لا یشبه بوصف وهو آیة لیس کمثله شیی و هذا الوصف حقیقة العبد من عرفه عرف ربه، کما اشار الیه الامام بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت و قال اعرفوا اللّٰه باللّٰه و ذلک الوصف المعبر فی بعض المقامات بالنفس التی من عرفها عرف ربه و فی بعض المقامات بالفؤاد و هذا الوصف الربوبیة التی هی کنه العبودیة و الآیة التی اراها اللّٰه فی الآفاق و الانفس حتی یتبین للخلق انه الحق فانظر بعین فوأدک ان حقیقتک ربوبیة ربک لک بک انت هو و هو انت الا انک انت انت و هو هو و له مقام وحدة هویته ذات البحت لا ذکر و لا اشارة و لا تعبیر عن هذا المقام الا بالعجز و هو مقام کمال التوحید بنفی الصفات و الربوبیة التی اذ لا مربوبا لا ذکرا و لا احاطة و لا ظهورا و بهذا المشعر عرف نفسه مجردا عن الاسماء و الصفات و الافعال. و بعد هذا المقام له ثلاث تجلیات معرفة الاسماء و الصفات و الافعال و بهذا المشاعر ینکشف بالاستدلال معرفة الاسماء و الصفات و الافعال من اللّٰه سبحانه و ان اللّٰه سبحانه متجلّی لک بک و ناظر لک بک و محیط لک بک و هذا المقام جنّتک الاعلىٰ و مسجدک الاقصىٰ لانه لیس لاهل جنة الرضوان الا ذکر اللّٰه الاعظم و اسم اللّٰه الاعز الاکرم. و هذه المرتبة لایشار الیها بالاشارة مع کمال قربها بعیدة و کمال بعدها قریبة لاتواریها الحجبات و هو فوق کل­شییء المستسر بالسرّ و المقنع بالسرّ المستسر لایفید فی معرفته الا السرّ و ذلک المشار الیه فی الحدیث عن علی علیه السّلام فی نفس الملکوتیة قوة لاهوتیة و جوهرة بسیطة حیّة بالذات اصلها العقل و هو المراد بالصبح الازل منه بدعت و عنه دعت و الیه دلت و اشارت و عودها الیه اذا کملت و شابهت و منها بدئت الموجودات و الیه تعود بالکمال فهی ذات اللّٰه العلیا و شجرة طوبىٰ و سدرة المنتهىٰ و جنة المأوىٰ،من عرفها لم یشق ابداً و من جهلها ضل و غوی فمن وصل الی الجلال لم یشق ابداً و من غرق فی بحر السبحات محجوب من لقاء حقیقته ضل و غوی و ذلک الاشارات لکشف السّبحات و الاشارات للوصول الی الجلال فاذا کشفت انوار الجمال عن نفسک عرفت ربک ذو الجلال و الاکرام. و المعنی الآخر کشف سبحات دخول المدینة و هی الجلال من غیر اشارة اعنی حین غفلة اهلها. و معنی آخر ان حقیقتک جلال و هو الوجه من مولاک ولکن من غیر اشارة و جهة و الحاصل ان کمیل لایح حاله لمّا صعد و تعلل و طلب تجلیا آخراً و تحیر و لم یدر قال زدنی بیاناً فقال علیه السلام: محو الموهوم، ای السبحات و صحو المعلوم، ای الجلال و الحقیقة واحدة و العبارات مع کثرة الفاظها واحدة ولکن لایفهم الا اهل الافئدة. ولهذا کمیل طلب الزیادة بعد بیانه و بعد قوله طلب الزیادة لایجدنه و لا حصل له ما طلب. فقال زدنی بیاناً. فقال : هتک الستر لغلبة السرّ و هذا معنی الاول و الثانی عرفها من عرفها و جهلها من جهلها. فقال کمیل بلسانه فی السرّ هل من مزید و بالقول زدنی بیاناً. فقال : جذب الاحدیة لصفة التوحید. یا کمیل الاحدیة جاذبک الی التوحید لان مشاهدتک باللّٰه تکشف الحجب و الاستار و الحقیقة الجلال فی الاولی و المعلوم فی الثانیة و السرّ فی الثالثة و الاحدیة فی الرابعة و ما اطلع السائل فقال زدنی بیاناً. فقال : نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. مقصوده ان یعرفه بان مقامات ظهور الفعل و آثاره الصبح الازل علی علیه السلام و الشّمس الازل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و من اشارة الی الحسنین و اشراق، اشارة الی الائمة علیهم السلام. و النور، اشارة الی فاطمة علیها السلام و هیاکل التوحید الانبیاء و الاوصیاء و آثاره مقامه و مقام الشیعة. یا کمیل اشارة الی ان من فاطمة علیها السلام تطلع حقایق الانبیاء و الاوصیاء ثم بعد ذلک طلب الزیادة فقال زدنی بیاناً. فقال : اطف السراج فقد طلع الصبح. قصده بانک یا کمیل اطف السّراج التی تمشی بها فی ظلمات العقل و النفس و الروح حتی طلع لک الفوأد و هو الصبح و اشار الی معنی حقیقی فی هذا المقام بانک یا کمیل اطف السّراج و انا الصبح. لاتکلم و اسکت فانی ارید صلوة. فاعرف الاشارات و اعلم ان هذا المقام

ص68

موجود فی غیبتک و حضرتک و هو الکافی لک "او لم یکف بربّک انه کان علی کلّ­شییء شهیدا و انت بعینه تعالی نظرت الیه و هو الناظر لک بک و لیس اقرب الیک شیء من حقیقتک لدیک و هذا المقام لابدایة له و لانهایة و "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو اعلىٰ مقاماتک و اسنی درجاتک و هذه الحقیقة آیة حادثة مخلوقة کقولک لا اله الا اللّٰه لما انه یدلّ علی توحید اللّٰه کذلک حقیقتک و لا فرق بینهما بوجه فاعرف قدرک و اکتمها الا عن اهلها فانا للّٰه و انا الیه راجعون.انتهی

**معنی حدیث اعلمنی اخی رسول الله..**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی الهم من في السموات و الارض حکمه لئلا یحتجب احد عن ظهور نور طلعته الذي قد اودع في مقامات الامر و غایات الخلق و یراه کل­شيء ظاهرا موجودا بانه لا اله الا هو العزیز المتعال و الحمد لله الذي خلق المشیة قبل کل الموجودات بنفسها لنفسها لظهور آیات وحدانیته في مقامات التوحید لیعرفن الکل بما تجلي لهم بهم في کینونیات ذواتهم و ذاتیات حقایقهم بانه الفرد الاحد القیوم الذي لم یزل کان بلا وجود شيء في الامکان و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان من دون ذکر شيء في‌ العیان اذ ذاتیته لهي الذاتیة‌ السازجیه التي انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قرب حضرت عزته و امتنعت الاشارات عن مقام عرفان قدس قیومیته و کل من عرفه بعرفان شيء سواه فقد اشرک معه شیئا و اتخذ بغیر حق الها لانه کما هو علیه في عز الهویة و جلال الاحدیه لا نعت له دون حضرته

ص69

و لا وصف له دون کینونیته و لا له مثال في الاشیاء و لا لجنابه ذکر في الانشاء و کل ما یعرف الابداع هو کان حد نفسه و کل ما وصف الاختراع فهو شان من ظهور ما قدر الله في رتبتة فسبحانه و تعالي لایعلم کیف هو و لا کیف یبدع ما یشاء الا هو سبحانه تعالي عما یصفون.

و بعد لما سئل جناب والي الاحباب الي غایة ما یتمناه من امر مبدئه الی یوم المآب عن معني الحدیث الذي نقل بنفسه عن علي(ع) حیث قال عز ذکره علمني اخي رسول الله علم ما کان و علمته علم ما کان و انني انا ما رایت ذلک الحدیث في الکتب المشهور ولکن لما کان معناه طبق الواقع لا شک انه لهو الحق عندالله و انی لما وعدت اجابته لاستعین عن الله في الحین لبیان ما اراد الله ان یظهر من خفیات بواطن آثاره من الکیان الي العیان و هو ان الله قد ابدع المشیة قبل کل شيء و جعل العله حین الوجود نفسها لا شیئا دونها لانها هي الذکر الاول الذي قال الامام مخاطبا لیونس اتعرف ماالمشیه قال لا فقال هي الذکر الاول و ان الله بلطیف حکمته و عظیم صنعه قد جعل فیها آیة ظهور قیومیتة لتدل في کل شان علي وحدته و ان لها جهات سبعه التي لایمکن ان یلبس حلة الوجود شيء الا بها و هي رتبة المشیة التي نعبر في آیة اعلي مشعرها بالذکر الاول الذي لایذکر معه سواء و لایدل في شان الا علي موجده الذي تجلي له به و جعله آیة لظهور قیومیته و مراه لحکایة طلعة صمدانیتة و هندسة لظهور سلطنته و هي آیة ما جعل الله لها بدء الظهور و دائمیه فیضه و لا لها ختما الا في نفسها لم یزل تستمد من الله بنفسها لنفسها في کل مراتب الغیب و الشهود و لا نفاد لها و هي الولایة التي دلت علي احدیه الذات و ان الله جعل ظاهرها عین باطنها و اولها عین آخرها و سرها عین علانیتها و لیس لها مثل لان کان ما سواها لتوجد بظهور ابداعها لا من شيء لظهور قدرة مؤثرها فسبحانه و تعالي ما اعظم قدرته و ما اکبر احسانه لن تعرف احد کلمتة في الذکر الاول الا هو و ان کلمة الاسماء سمه لظهور انیتة هذه الرتبة و لیس لها في الحقیقه ذکر شيء سواها لان ما سواها لو ذکر قبلها او تذکر في رتبتها لم یک من شان تلک الجهة و کل ما ذکر الذاکرون في وصف تلک الجهة لم یک وصفها الا بظهورها في رتبة ذلک الشيء و ان ذلک مشهود عند من عرف مواقع الامر و اطلع بغایات الختم و شهد سر الازلیة في رتبه العبد و لیس وراء هذه الرتبة غایة في الامکان و لا قبلها ذکر الله یعلم حکمها لا دونه سبحانه و تعالي عما یصفون فلما ثبت ذکر جهة اعلی المشیه اشیر بذکر جهه انیتها التی هی سمیت بالاراده و هی مقام الذکر الثانی الذی فیه تظهر جهه ذکر الخلق بحدود الابداعیة لا دونها و ان في تلک الجهة یذکر نفس الرتبة الاولي‌، الاولي التي هی مقام علي‌ في عالم الظهور کما اشار الیه عز ذکره في آیة المباهلة و انفسنا و انفسکم حیث قد ثبت بالاجماع عند الفریقین ان المراد بالنفس هو علي لا دونه و ان بذلک المقام تظهر جهة الربط الذي هو القدر الذي هو مبدء الکثرات و اللانهایات و ان بوجود الاراده یوجد کل ما یکون في الامکان و لذا اشار الحق عن الفیض المطلق بقوله عن تعلیم رسول الله علم ما کان لانه لم یک شيء سواها و علي‌ذلک الشان یجب في الحکمه ان یکون علي معلم رتبة المشیة علم ما یکون لان من قبل ذکره لم یک یکون حتي‌ انه علم به فلما ثبت ذکر الاراده تحقق امکان کل الموجودات و لذا یعلم رسول الله بعلم ما یکون بعلي في رتبة الاشیاء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغیب لان العلم في الحقیقه کما هو الحق نفس المعلوم کما اشار الصادق في حدیث المفضل ان العلم تمام المعلوم و القوة و العزة تمام الفعل و متي لم یکن کلیات الحکمة تامة في ظهورها و تامة في بطونها لم یکن الحکمه تامة من الحکیم و لو کان قادرا و ان ذلک لهو السر في اصل الوجود و نقطة الموجود الذي لایمکن ان یفسر احد ذلک الحدیث اعلي منه لان في المکان لایبلغ دون ذلک البیان ولکن الامر عند رجال الاعراف صعب علي‌ غایة الامتناع و ما اعلم الیوم احد ان یقدر ان یطلع بحقیقه ذلک البیان الا من شاء الله فاسئل الله ان یلهم من اراد عرفانه بحقیقه البیان في کل مراتب التبیان من الاکوان و الاعیان و ان بعد ذلک البیان لایعظم في نظر معني الحدیث و من سبل الحدود لان تحب تلک الرتبه لو فسر الحدیث یقع الاشکال في اکثر مقامات الامثال و ان بعد ذکر الاراده قد جعل الله لها جهات خمسه فمنها رتبة القدر لهندسة الجوهریات و المادیات و الکینوینات و النفسانیات و الانیات و العرضیات و الشبحیات بعدة علل المبادي في اصل الفعل و ان في ذلک المقام تظهر الکثرات و تمیز السبحات عن الشبحیات و الذوات عن الصفات و یشقي من یشقي في هذه الرتبة بقبول اختیارها و لیسعد من یسعد في‌ هذه الرتبة بما فضل الله علیها من جهة اختیارها و هي بطن الامکان و عمق الاکبر الذي اشار الامام بان الشقي شقي في بطن امه و السعید سعید في بطن امة و ان علة ذلک الظهور في رتبة القدر هو من اجل ظهور الاختیار لان الشيء لم یوجد في عالم الا باختیار نفسه و ان في الرتبة الاولي و لو وجد مختارا ولکن لایحصي الا اللطیف الخیبر و کذلک الحکم في الرتبة الثانیه لان جهة قبول الخیر و الشر هي جهة‌ الثالثه التي تظهر بعد اقتران الامرین و ان ذلک بحکم العیان و سر الامکان لم یظهر الا مقام القدر و شکل المثلث و لذا قالت النصاري ثالث ثلثة و اخذت شکل الصلیب في الرتبة التثلیث و حل اللاهوت التي هي عالم ظهور المشیة في الناسوت التي هي مقام ذکر الکثرة تعالي الله عما یقول الظالمون في احکام قدرته علوا کبیرا و ان ما ذکرت في غیاهب تلک الاشارات هو بیان حقیقة سر الامکان في ملکوت الاسماء و الصفات و ان علي سبیل الظاهر لذلک الحدیث معاني کلیة التي بمعرفتها تکشف الحجب عن مقامات العبد و یبلغه الي الذورة العلم و الفضل لان الشرف عند الله لیس في علم الرسوم و لا النظر الي سلسلة الحدود بل ان الذکر الذي هو شرف الانسان سر الربانیه و ظهور نور صمدانیه الذي قد احاط کل جهات العبد و به یوصله الي ذروة العدل کما اشار علي في خطابه بان العلماء یتفاضلون في معرفة ما لیس بظاهر و لا مضر و ان علم ما کان و ما یکون هو شان من ذلک المقام و من اراد لذت قرب ساحة قدس الذات و الورود علي مظاهر کلیات آیات الصفات فعلیه فرض کشف السبحات و الاشارات من الجلال الذي دال علي حضرت الذات و ان بعد العلم بتلک المقامات یعرف الانسان ان لعلم محمد و آل الله درجات في الامکان حیث لایحیط بعلم ذلک احد من اولي الالباب الا من شاء الله انه هو الولي من المبدء و الایاب و ان کل ما ابداع الله سبحانه و یبدع من بعد حاضر عند رسول الله لحضوره في بین یدي الله لان الله لم یزل کان علمه ذاته و لیس معلوم معه في رتبة ازلیته بل هو عالم بکل­شيء من الکلیات و الجزئیات قبل وجودها کما هو عالم بعد وجودها و لایعلم کیف ذلک الا هو و ان القول باختلاف مفهوم الحیات و العلم باطل في مقام الذات لانه سبحانه کما هو حي في وجوده و لایحتاج في‌ الحیات بوجود شيء سواه فکذلک انه کان عالم بکل الذرات و لایحتاح بوجود المعلوم في رتبته و ان کل الکثرات کانت حاضرة‌ في ملکه و احاط علم محمد بکلها لما علمه الله من فضله انه هو القدیم المتعال و ان الله قد جعل محمدا و اوصیائه معادن علمه و نسبهم الي نفسه لعظم شانهم و کبر مقامهم بمثل البیت في المجسد الحرام و لایعزب من علمهم شيء لما شاءالله في ملکوت الاسماء و الصفات و ان ما نزل في‌ الکتاب لو اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما نزل في الاخبار من مراتب اختلافات الانظار في مقامات الاسرار هو لم یک الا لظهور عبودیتهم و عجزهم لکل الموجودات او یکن لذکر علو جلالتهم عن النفي في‌ مقام الاقتران و ان في الحقیقه ان العلم بالکثرات لیس هو الشرف في مقام الذات بل انه شرک عند اهل السبحات لان في مقام عرفان الذات کل ذکر من کل­شيء باطل بل دلیل علي الشرک و النقص و ان الشرف بین رجال البیان و العزة في مقام الاکران و الاعیان هو صرف الباطه في مقام ظهور الذات و الا ان التعلق بالکثرات و العلم بها نقص لمن عرف ظهور الذات في ملکوت الاسماء و الصفات و لذا لو نفي الامام علم شيء لو کان الناظر هو العارف بحقهم یعرف مراده و یشکر الله ربه لما الهمه من سبل مرضاته و ان کان لم یک عارفا فلم یغل بعد علمه بذلک الشان في حقهم مع ان الغلو لم یکن في حقهم سرمد الدهور و ازل الظهور لان الله قد خلقهم في مقام لن یقدر احد ان یصل الیهم و ربما ارادوا فی بعض المقامات من نفي العلم لاظهار فضلهم للعالمین لا یخجلوا عنهم اذا حضروا بین ایدیهم و ان العارف بحقهم لیعرف لحن اقوالهم و اشاراتهم في کل

ص75

شان فمجمل القول قد علمناک في ذلک الجواب اصولا محکمة الهیة لباب معرفة علمهم و الورود علیهم و الا لو اردت ان افسر حرفا من ذلک الحدیث بمداد بحور السموات و الارض لتنفي البحور قبل ان یظهر حرف من معناه ولکن اجملت الخطاب لمن اراد علم المبدء و الایاب و اسئل الله العفو في‌ کل شان انه هو مولي‌ الموحدین في عوالم الاسماء و الصفات و کفي العبد حکمه في المبدء و المآب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد الله رب العالمین. انتهی

**تفسیر آیه فی بیوت اذن الله**

بسم الله البدیع الذي لا اله الا هو

افتتح بسر البیان لاظهار ما جعله الله في‌ الکیان بالوجود الي العیان حتي شهد اهل البیان بما شاءالله في حق الانسان من سر ابطن البواطن لاهل باطن الباطن و ما جعل الله الیوم یوم الباطن لارتفاع التباین و کفي بالتبیان قول الرحمن في خلق الانسان الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان.

و قد سئلني الیوم نفس برانی عن هذه الکلمة السبحانی النازلة في سورة النوراني قال الله سبحانه في بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه فسبح له فیها بالغدو و الآصال رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تنقلب فيه القلوب و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزید هم من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب ،انظر بالشهود فیما اخذ الله عنک بالعهود و ها انا ذا قد

ص76

القیت الیک من اکسیر المعبود فلاتحرم نصیبک عما جعله الله لاهل السجود حیث وعد الرحمن لاهل الحق بالحق عسي ان یبعثک ربک مقاما محمودا و اعلم ان الله سبحانه جعل اعظم عطیاته لاهل الامکان مشعر الفواد و قد جمع اولوالالباب بتصدیق الرحمن في‌ ذلک المراد حیث نطق سیدهم و اجزاه من قلم المداد ان الفواد هو اعلي مشاعر الانسان و قد جعل الله تلک المشعر محل اسمه الرفیع و مکمن غیبه المنیع و مقام معرفته لاهل التبیلغ و اختصه الله لنفسه و احتفظه لیومه و امتنع عن الادوار لیومنا هذا و انقطع عن الاکوار لکورنا هذا و قد جعله الله کلمه تامة علي اربعة اجزاء معا و اخذا الله البیعه عن کل الاشیاء في بدء وجودهم و لو لایبایعون الله ما یوحدون الله و استتره الرحمن لحفظ مقام المعلوم و سماه جاعله نار الله للدلالة عن حرارة قربه و هو نار الله الموقده التي تطلع علي الافئده اراد الله سبحانه عن تلک البیت تلک الافئدة و بالرجال نار الموقده و بالاسماء اسمائهم و بالصفات صفاتهم و سماه الجلیل بیت احدیتة من ورده عرف الله بما یمکن في حق الامکان بانه الحق لا اله الا هو لیس کمثله شيء و هو السیمع العلیم و من جهلت حلت علیه النار بعدل الله الملک القهار ان کنت آمنت بالله الذي لا اله الا هو فاستسلم امرنا ما جعل الله الیوم غیرنا بیتا و اقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و لایجعل الله غیر بیت محمد و علي دینا فاستقر في ذلک المقام و ایقن

ص77

ان هذه الرتبه لاتشیر الیها الاشاره مع کمال قربها بعیدة و کمال بعدها قریبة جعلها الله اقرب لکل شيء لاتنا فیها الظلمات و لا تواریها الحجبات تدق النظر و تصفي البصر و تغمض عینیک و ترق الرقایق و تعقد في معارج الحقایق و القی ما في یمینک من سبحات الدقایق ناداک ربک من جانب الطور الایمن ان لاتخف و لا تحزن انا لانخاف بذي‌ المعاج خوفا و لا بذي البواطن شیئنا انا قد علیناک من ماء‌ الکوثر المطهر فاشرب و لاتظماء و اعمل بمثل هذا فانا لله و انا الیه راجعون فلمثل هذا فلیعمل العاملون و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم. انتهی

**علم تقارب و تباعد**

بسم الله القدیم الاقوم

الذي لا اله الا هو العظیم الادوم شاء الله ان ینشاء سر اسمه الاعظم في هذا اللوح المعظم لرجال الذین جعل الله بیوتهم فوق عرش القدم و لقد کتب الکاتب مکتوبا فیما اراد الله في علم التقارب و التباعد معلوما و انا ذا قد اعلمه فیما وهب الله الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا انا جعلناه في الکتاب للتقارب وصفا مشهودا و للتباعد حدا موجودا ان کانت نظرتک في لجة بحر الاحدیة فکن حمد لله الذي لا اله الا هو الحي القیوم فردا لان الله قد ارفعها عن الاضداد و الانداد رضا للذین یریدون الله و وجهه في جنة عدنا الذین لایجعلون مع الله الها آخر و یاتیه یوم القیمة فردا اؤلئک الذین یجعلهم الله بسمه و بصره سمیعا بصیرا و یسقهم الله من کاس مجده شرابا طهورا

ص78

الذین وعدهم الله جزاء موفورا و سیعطیهم الله یوم القیمة جنة و حریرا و ان هذا لهو الحق معروفا ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا اؤلئک الذین یدخلون الفردوس نزلا خالدین فیها متکئین علي الارائک لایرون فیها شمسا و لا زمهریرا و ان کانت نظرتک في طمطام یم الواحدیة فکن عبد الله الذي خلقک و یاتیک یوم القیمة فردا اعلم ان علم التقارب علم الاله فردا و ان التباعد علم الکتاب قدرا و سانبئک الحق فیما شاء الله فیها سرا فلما خلق الله نقطه قربها انزلها الي عوالم الاکوان جهرا و نادیها الي الاقبال امرا فاجابت الرحمن خشعا و ذلا و امرها الرحمن کورة اخري بالادبار من العلي الي ما تحت الثري فاطاعت الجبار رعبه و رهبا ثم نادیها الجلیل سرا فاذکر اسم ربک بکرة و اصیلا انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا فاصبر حکم ربک و لا تطع منهم اثما او کفورا و سبح ربک بکره و اصیلا فانا لا نرید دونک خلیلا بک اصیب العباد و اجزاهم قلیلا و کثیرا و بک اعاقب اهل النار بکرة و عشیا ثم خلق الله عن یمین العرش ماء اجاجا و جعلها نقطه البعد سواء بما شائت لنفسها من عدل الحکیم اختیارا ثم امرها الجلیل مرة اولي بما امر نقطة القرب قویا فعصیت امر ربها سرا و جهرا ثم نادیها القدیم نزله اخري بما اریها الله مرة الاولي فکفرت بالرحمن مستقبلة ضیعفه فانزل الله العذاب علیها صدقا و عدلا ثم جعل الله نقطة التقارب و جهة للاقبال دورا اوجدها و امدها کما اوجدها و کان لا شيء محضا و جعل الله نقطه التباعد نقطة الادبار کورا و امدها الرحمن باظلة الاقبال عدلا و قد جعل الله بین تلک النقطتین برزخ الامکان سرا من نظر الیها عرف قول الرحمن فاصلا و جمعا قال الله سبحانه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان من اراد الوصول الي ذلک العلم المکنون فعلیه باطاعة المعبود في قوله المحمود و من خاف مقام ربه و نهي النفس عن الهوي فان الجنة هي الماوي مازاغ البصر و ما طغي و لقد رای من آیات ربه الکبري قد علمه شدید القوي عند سدره المنتهي و ما ینطق عن الهوي ان هو الا وحي یوحي و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم بآیات الله یوقنون لقد کشفت الحجبات للواقفین في منزل السبحات و ایقن فیما اشربناک من ماء البارد الطهور النازل من عین سلسال الظهور فاوصلناه بالمعبود في کل العروق حتي غلب لک النور و استقامت نفسک علي الطور یدعوک ربک بلسانه الغفور فاستقم في مقعد السرور غیر باین عن المحجوب و المستور هنالک قال الله سبحانه و انک من عبادنا الصالحین لاتخف و لاتحزن فانا مع المحسنین و لمثل هذا فلیجزي العاملین و الحمد لله رب العالمین . انتهی

ص81  **تفسیر حرف هاء(هو)**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي جعل طرز الواح الابداع طراز الالف القائم بین الحرفین الذي لاح و اشرق بما استشفق و استنطق ثم جعله الله آیة لنفسه بنفسه من دون ان یمسه نار من کینونیته فقد شیئت من قبل ان عینت و قضت من بعد قدرت و امضت حین ما قضت ثم اجلت و اذنت و احکمت ثم ملاءت بها الآفاق.

و الحمد لله الذي قد تکعب ذلک الحرف بالحرفین بما لاح ما لاح من نور شمس الازل التي عینت بعد ما شیئت و قضت بعد ما قدرت و اذنت حین ما اجلت و احصیت ثم بها تجلي علي من في ملکوت الامر و الخلق حتي تاب من صعق في الطور الاول ثم افاق.

و الحمد لله الذي قد اتصل بامره بین ذلک الحرف بوجود النقطة تحت الباء ثم بخلق الباء بعد الالف لیمیز بین الکل بما هم علیه من الامر و یسعد من یسعد بما وفي بالمیثاق و یشقي من یشقي بما اتبع هواه و ینسی یوم المیثاق‌ فان یومئد یکشف الساق بالساق و یفصل الله بین الکل بما اکتسبت ایدیهم و ما الله ربک بظلام للعباد و انه لیجزي الکل بما عملت ایدیهم في یوم التلاق.

و الحمد لله الذي اشرق ما اطلع و الاح نور ما فتق بین الاجواء من عالم العماء لیدفن بعد صفة طیر القضاء في اجمة اللاهوت و دیک الثناء في اجمة الجبروت و طاوس البهاء في اجمة الملک و الملکوت لیتلجلجن بغنائه علي اغصان شجرة‌ الظهور و رناته في عساکر نحل الطور کل شيء‌ في رتبته و لیسمعن ضجیج مالاح عن نور صبح الازل کل ما وقع علیه اسم ماجل و دق.

و الحمد لله الذي استشرق ما استنطق و استشفق ما استشرق و الاح و استفرق و استشهق و استنفق و جعل له حکم ورقة التي جلت و علت بعد ما خشعت و ذکت و خضعت و عظمت و تلئلئت و تلجلجت و تفارفت و تقارنت و تعاونت و تعاکست و تقابلت و تفاصلت بما استقامت و افادت و استدرات و اضائت و استبانت و ارادت و استباکت و اقامت و استلجلجت و الاحت و استنعرت و اقالت و استشهقت و انارت و استصعقت و افاقت و قالت بمثل حوت متبلبل في التراب لا اله الا انت سبحانک تبت الیک و انا اول التائبین.

و بعد فقد نزل للذاکر ذکر البدیع من ذي الحسب الشامخ الرفیع و ذي الشرف الباذخ المنیع ما کان هذا صورته فی الکتاب .

هو العزیز سیدي من علي بکشف الستر عن وجه الامر باي وجه ترید فان الحال قد اشتد علي و لیس و الله مقصودي الا کشف الحال. و انا ذا بین یدي الله اقول سلام الله علیک بما طلعت شمس الابداع بالابداع و بما غربت شمس الاختراع بالاختراع قد قرئت ما نزلت من سحاب سماء مشیتک و عرفت ما اشرت في بواطن مستسرات آیاتک کانک اردت ان تکشف بکشف السر عن وجه المستور الا ما هو المستور فی السطور کان بین یدک بمثل رق منشور و ان کان السر سرا یمکن ان یکشف عن وجهه حجاب المستور فانه هو في بین السطور مکشوف عند طلعتک بمثل نور الظهور و ان کان سر مجلل لاینفعه الا السر و لایفیده الا الستر و لایکشف عن وجهه غوامض الاشارة في الامر فکیف یمکن ان اشیر الیه و ان اول رتبة کشفه هو نفي الاشارة عنه و لیس لي الیوم لذلک السر کشف و لا امر و لا سبب الا ما ادب علي‌ کمیل النخعي في دعاء الخضر رب اغفر لمن لایملک الا الدعاء فانک فعال لما تشاء یا من اسمه دواء و ذکره شفاء و طاعته غني ارحم من راس ما له الرجاء و سلاحه البکاء یا سابغ النعم و یا دافع النقم و یا نور المستوحشین في الظلم یا عالم ما لایعلم صل علي محمد و آل محمد و افعل بنا ما انت اهله انک اهل التقوي و اهل المغفره و لما کان لکل حرف من کتابک في سبیل العلم ظواهر و بواطن بما لانهایة الی ما لا نهایة لها اشیر برشح مثل ما یطفح من بحر الاکسیر بما اکرمني الله بمنه و لو اني لاعلم ان تلک القواعد المسطوره و الاشارات المعلومه عند جنابک مکشوفة ولکن عسي الله ان ینزل في بواطن الاشارات ما یجری من قلم المداد بما یجذبک الي ساحة القدس و الفواد و استغفر الله عما یحصي الکتاب في بین یدي‌ الرحمن و انا لله و انا الي ربنا لمنقلبون یا الهي‌ کیف اثنی ثنائک و انطق بین یدي طلعة کبریائک و انت لم تزل کنت بلا وصف شيء و لاتزال انک کائن بلا نعت شيء لن یعرفک بما انت علیه احد و لن یوصفک بما انت اهله شيء اذ ذاتیتک مقطعة الجواهریات عن البیان و انیتک مسددة‌ الکینونیات عن العرفان ان قلت انت انت فقد حکت المثال بالمثال و انک في الحین تکذبني بل کل الممکنات بان من وجد بحکم الابداع فکیف یقدر ان یذکر ما لا ینعت بوصف الاختراع و ان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدیة ذات مشیتک و حکم الولایة کینونة ارادتک و هي منقطعة عنک بابداعک لا من شيء و ممتنعة عن عرفانک باحتیاجها في کل ان من شيء فکلما اصعد الیک ما اري لنفسي بلاغا الا الی الهبوط الي الیاس و المنع و کلما اصمت و استغفر ما اجد الا ذنبا اعظم من ذنب الاول فبعزتک و جلالتک ما اري‌ السبیل و لا اجد المقام للدلیل و انک رب غفور جلیل فاغفر لي‌ فانک انت الغفور الرحیم اللهم اني اشهدک بما تشهد لنفسک و تشهد لما یحصي کتابک بما قد احاط علمک و بما نزل علي الان في کتاب مسطور و رق منشور من کتاب ذي حکم مشهور بما اراد ان یکشف سر المستور و یتلجلج بما تجلي علي الطور فی افق الظهور و یشرب ماء الکوثر الطهور في تلک الظلمات الصماء الصیلم الدیجور بما یعرف من قسطاس البیان من رب غفور من یدي عبد الذي جعله المعتدین في ذلک الیوم في بیت مستور رب لایعزب من علمک شيء و لایتعاظمک شی في‌ السموات و الارض شيء و انک بکل­شيء علیم و علی کل­شيء قدیر فثبت اللهم قلبه علي دینک بما شئت و اني شئت انک انت العزیز المقتدر فیا ایها الانسان قد شهدت بما جري من مدادک و عرفت ما اردت في اشارات کلامک و لا شک ان الله هو مرادک و الا ان الیوم لاینقطع مثلک الي مثلي الا من شاءالله ان یؤیده بامره و یجعله من حفاظ حکمه ولکن لما اجد تقلب حالک و اضطرب سرک لامر ربک قد تلاطم بحر سکوني لحبي لک و خلوص عملک لله بارئک لما اري الحجاب بیني و بینک ولکن ارجوا من الله سبحانه ان یقضي لي ما اراد و یسکنني بوعده انه جواد رحیم.

فیا ایها المتعارج الي معارج الحقایق و الناظر الي تلک السبحات الدقایق ان الذي انت اردته في الحال هو شان الجلال في المبدء و المال و ان الحقیقه لن تدرک الا بنفي ما سواها و ان جوهریات آیات العلم لم ینفع لمن اراد مقام ربه في نفي السبحات و الاشارات و العلامات و الدلالات کما صرح بذلک قول من سکن في لجه الاسماء و الصفات بان الحقیقه هو کشف السبحات من غیر اشارة و ان تلک الرتبة موجودة في غیبک و حضرتک بل لا ظهور لک الا به و لما ان ذهلت العقول من حکماء الصدرائیین و زلت الاقدام من بعض حکماء الالهیین في بیان ذلک المقام فانني انا اشیر بدلیل الحکمة في حقیقة ذلک الصنع الاکبر و هو ان الله لم یزل کان و لم یک معه شيء و ان الان کان الله بمثل ما کان لم یک في رتبته شيء و من ادعي معرفته بوجود غیره یبطل عرفانه لانه لم یزل لن یقترن بخلقه و لایوصف بعباده و من اراد ان یوحده ففي الحین لیشرک بنفسه لانه کما هو علیه لم یعرفه غیره حتي یوحده و لایوحده سواه حتي یعرفه و ان کلما ادعي عباده المقربون في معرفته هي کانت معرفة ابداعه الذي تجلي له به في‌مقام ملکه و هي حق معرفة الممکن في‌ الامکان و انه لم یزل لایصعد الي ساحة قدس موجده کما صرح بذلک علي علیه السلام في خطبة الیتیمیه ان قلت مم هو فقد باین الاشیاء کلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء و الواو من کلامه صفة استدلال علیه لا صفة تکشف له و ان قلت له حد فالحد لغیره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملک في الملک انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیاس و البلاغ علي‌ القطع و السبیل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و ان الله خلق المشیة لا من شيء بنفسها ثم خلق بها کل ما وقع علیه اسم شيء و ان العلة لوجودها هي نفسها لا سواها و ان الذي ذهب من ان الذات هو کان علة الابداع اشرک بربه من حیث لایعلم لانه کما هو علیه لن یقترن بشيء و لا وجود لشيء معه و لقد ثبت في الحکمة بان یکون فرض بین العلة و المعلول حکم المشابهة و لذا قال الامام ان علة الاشیاء صنعه و هو لا علة ‌له و قد ذلت اقدام بعض الحکماء في بیان ذلک المقام بما یعتقدون امرا ما لا اراد الله في الکتاب عسي الله ان یعفو عنهم بفضله انه غفور رحیم و ان الذي ذهب بالربط بین الحق و الخلق فقد اتبع هواه بمثل ما اتبع الاول و ان ذلک في مذهب اهل العصمة خطاء لان الربط ان کان هو الذات فلیس في مذهب آل الله بحق و انه هو شرک بحکم ما قرئت علیک من قبل و ان کان خلق لا حاجة عند اهل البیان باثباته و لذا قال الامام علیه السلام حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیر هما و ان ذلک مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و کفي بالله علي شهیدا و ان الذي ذهب بالاعیان الثابتة فی الذات لاثبات علمه تعالی کما ذهب الکل الا من شاء الله شرک محض في مذهب آل الله لان ذکر الغیریة بوجودها شاهدة بالتفریق و دالة بالتقطیع و ان الله هو الصمد الذي لم یزل کان علي حالة واحدة فان کان الاعیان هو نفس الذات لم یزل لایتغیر و لایمکن التوحید لاحد حتي لنفسه و ان کل اشیاه الجوهریات لا وجود لها مع الله عز و ذکره فاعوذ بالله مما ذهب محیي الدین الاعرابي اجل الله في نقمة و ان الله هو الصمد الذي لم یلد و لم یولد و لم یکن له في الخلق مثال و لا له دلیل في الامکان لان الدلیل دلیل لمن لایدل بذاته لذاته و ان النعت وصف لمن لایوصف بنفسه لنفسه فسبحان الله عما افتري المشبهون في وحدة الوجود و ما یشهد الله علي کلمة ابعد من قولهم لان ذکر المفقود فرع الموجود و ان الذات هو لم یزل خلو من خلقه و خلقه حین وجدوا لا ذکر لهم عنده و ان الذي اضطرت الحکماء بذکر اعیان الثابته و الحقیقة البسیطة هو المقام اثباتهم في علم الله سبحانه و تعالي و ان اثبات علم الله من الخلق کذب و افک لان الله لم یزل کان علمه لنفسه و ما کان معلوم معه و لایعلم کیف هو الا هو فمن اراد ان یعرف علمه ففي الحین لیکفر بربه لان الذي وجد حقیقته بابداعه الذي بدع لا من شيء افکیف یقدر ان یعرف علم ربه و هم لم یزل کان عالما و لم یک معه شيء و الا لیکون عالما و لم یک في رتبته شيء و ان ذکر القدرة‌ و العلم و کل الاسماء و الصفات آیات لخلقه و مکنسة لاوهام عباده الا یشکوا في بارئهم بشيء و ان علمه هو ذاته خلو من خلقه و لا یقدر ان یحیط بعلمه احد و ان علمه الذي نسب الي نفسه و استدل المستدلون في مقام عدله هو حقیقة الابداع و ان نسبتها الیه هي نسبته التشریف بمثل نسبتها الابداع الیه و الا اذا نظرت یا ایها الناظر بالمنظر الاعلي و الساکن في‌ افق الکبري بطرف الحقیقة لیس لله وصف دون ذاته و لا نعت دون جنابه و انه عالم بکل­شيء بما هو شيء من الکلیات و الجزئیات و الجواهریات و العرضیات بعد خلقها بمثل یوم الذي لم یخلقها و هو عالم بها لان العلم هو الحیات فکما ان الله سبحانه هو حي في ازل الازل و لا حاجة في اثبات حیاته بوجود ذی حي فکان عالما بکل­شيء من دون ان یکون معروفا فسبحانه و تعالي کان عالما لم یزل و لا معلوم و ان الان کان الله بمثل ما کان یکون عالم بکل­شيء و لا وجود لمعلوم في رتبته و ان حقیقة العلم في مقام الممکن هو المعلوم کما صرح به الصادق علیه السلام في قوله حیث قال عز ذکره العلم تمام المعلوم و القدرة و العزة تمام الفعل و لو لم یکن کلیات الحکمة تامة في بطونها و تامة في ظهورها لم یکن الحکمة تامة من الحکیم و لو کان قادرا و اذا لاحظت بالبیان او عرفت حقیقة ما في الکیان بذکر البیان لتؤقن بان سر الحقیقة التي وردت في الاخبار و بها یتفاصل العلماء في بیان الاسرار هي‌ آیة مخلوقة حادثة تجلي الله لها بها و جعلها آیة لنفسه لیتلجلج بها الي معرفته و یبلغ بها الي حقیقة ما یمکن في الامکان من فیض الله و هي‌ آیة حادثة بمثل احرف لا اله الا الله کما انها تدل علي الله و هي حروف مجتمعه و کذلک آیة حقیقتک اذا کشفت عنها السبحات و الاشارات و دخلت بیت الجلال بمحو العیان و صحو المقام و جذب الاحدیة و السکون في البحر الصمدیه فقد بلغت الي غایة فیض الله في‌ الامکان و ما اجد لفیض الله تعطیلا و ان امر الذي نزلت جنابک في الکتاب بالرحمة هو سر التکلیف و منتهي مقام التعریف و اني‌ لو اردت ان افسر حرفا من اشاراتک لتفني کل الابحر بالمدادیه لان الله قد خلق فی کل­شيء حکم کل­شيء و ان الذي هو الله سبحانه ایده بفضله لم یحجبه شيء في السموات و لا في الارض من حکم شيء .

و ان حرف الاول من کتابک هو حرف الهاء و انا ذا اشیر في تفسیره ما کتب الله لي و اسئل من جنابک العفو عن غیره و هو ان حرف الهاء هو رتبة خامس ظهورات التوحید و شئونات التجرید و هو حرف التوحید في الفواد لما دار في هیاکل الاربعه بالمشاهدة الاربعه ظهر حرف الکاف و هو اول کلمة الامر الذي به قام کل­شيء و ان الله سبحانه خلق مقامات التوحید في حرف الهاء و ان منها مقام النقطة و هو مقام محمد رسول الله حیث قد سکن في مقام التوحید من الابداع لا بقي لنفسه ذکرا دونه و انه في هذا المقام منفرد عن الشبه و متعالي عن المثل و منقطع عنه کل ذي وصل و فصل و هو مقام الذي اختصه الله لحبیبه و اختاره لنبیه و جعله في هذه المقام مقام نفسه في الاداء اذ کان الله لم یزل لایقترن بجعل الاشیاء و هو الواقف في مقام توحید الحقي الذي لایمکن في‌ الامکان لاحد سواه و لا لغیره نصیب مما اکرمه الله و هداه و هو في ذلک المقام الفقر البحت البات و صرف الظهور في مقام التراب و لذا افتخر روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه بفقره لمن في ملکوت الاسماء و الصفات و هذا مقام ذکر الحقیقة التي لایواریها الحجبات و لایعادلها الدلالات و لایفارقها العلامات و لایقارنها شيء من الآیات جل مبدعه لم تر عین الاختراع بمثل محمد رسول الله في الانشاء و کل ما قال في وصفه سواء هو کذب في ساحة قدسه و افک لجلال تنزیهه و هو کما قال الله في لیة المعراج انت الحبیب و انت المحبوب و قال بنفسه في حقه ما یعرفني الا الله و انت یا علي و قال علي علیه السلام في حقه في خطبة یوم الغدیر و الجمعة و اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم علي سایر الامم منفرد عن التشابه و التشاکل عن ابناء الجنس و المثل اقامه مقامه في سایر عوالمه في الاداء اذ کان لاتدرکه الابصار و لاتحویه خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و ان ذلک مقام المشیة في الامکان حیث قد تجلي الله لها بها لنفسها و جعلها آیة ملکه و لیتعبر المتعبرون في ذکر الاسماء حسني و صفات علیا و کل ذلک منقطعة عن جنابه و ممتنعة عن مقامه فهو کما هو لایعلم کیف هو الا الله الذي خلقه فسبحان الله عما یصفون.

و منها مقام الف اللیینه و سر الازلیه و القصبة اللاهوتیة و الورقة الجبروتیة و الشجرة الملکوتیة و الولایة الکلیة التي یوحد الله ربه في مرات الثاني و لیس في الامکان بعد مقام محمد رسول الله توحید واقعی الا لعلي علیه السلام و کل ما سواه یوحدون الله بمثل النملة بل استغفر الله عن ذلک التحدید الکبیر لا وجود لتوحید غیره لدیه حیث قال بنفسه عز ذکره في‌ آخر خطبة انا المعني الذي لایقع علیه اسم و لا شبه و انا باب حطة و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم و انه هو روحي‌ فداه کما شهد بذلک سید الاکبر لایعرفه الا الله و نفسه و کفي في فضله لولاه لم یک مثله و سبحان الله موجده عما یصفون.

و منها مقام توحید الف المبسوطة و هی مقام احرف لا اله الا هو احد عشر نفسا ائمة العدل عباد المکرمون الذین لایعملون الا بامر الله و هم من خشیته یشفقون و انهم لیوحدون الله بمرات علي علیه السلام و لا یصل الیهم غیرهم و ان ما سواهم عندهم لیذکرون بما هم یوحدون و کفي في ذکر فضلهم ما طلع من ناحیة المقدسة الي عثمان ابن محمد العمري في زیارة آل الله حیث قال بنفسه عن ذکره القضاء المثبت ما استاثرت به مشیتکم و المحو ما لا استاثرت به سنتکم و ان کل ذکر یذکره غیرهم افک لحضرتهم و کذب في قدرتهم ولکن الله لما کان عادته هو الاحسان و شان الامکان هو العجز و البیان قد قبل الله في حق اولیائه تلک الاسماء المقدسه جودا بفضله و الا لا نصیب لاحد في معرفتهم و لاحظ لشيء في ذکرهم و سبحان الله موجدهم عما یصفون.

و منها مقام حروف المجتمعه و هي مقام توحید فاطمه صلوات الله علیها و انها هي تحکي‌ عن الله و تدل علي الله بما تجلي الله لها بها بمرایاء معدودة و ان بنورها قد وجدت حقایق الانبیاء و ذوت بها جواهر ذاتیات الاوصیاء من اولیاء الله و رسله و لانصیب لمن کان في‌ دونها من الانبیاء و الاوصیاء عن توحیدها و ان عمل جسمها هو ازکي و ارفع من عمل افئدة‌ النبیین و جوهریات الوصیین و لایعرفها کما هي اهلها الا الله و احرف التوحید و سبحان الله عما یصفون و منها مقام الکلمات و هو مقام توحید الانبیاء و المومنین من الانس حیث یدلون علي الله بظل نور جسد فاطمة صلوات الله علیها و یدخلون بحر الاحدیه و لجة الصمدانیة و عرش الجلال و العظمة بفاضل ذکر فاطمه صلوات الله علیها و لیس لاحد ممن سواهم حظا في توحیدهم و عرفانهم لله سبحانه و انهم الکروبیون الذین قال الصادق في شانهم انهم قوم من شیعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علي اهل الارض لکفاهم و لما سئل موسي ربه ما سئل امر رجلا منهم فتجلي له بقدر سم الابره فدک الجبل و خر موسي صعقا و ان تلک المراتب الخمسة هي ترجع الي نفي التوحید عن التوحید و ان کان لکل تلک المراتب مقامات اربعة التي ترجع الي نقطة واحدة فمنها توحید الذات بانه کما هو هو لن یعرفه الا هو و لن یدل علیه الا هو و لایقدر احد ان یقول انه هو هو الا هو لان ما سواه لو قال وصفا یشیر الي مقام نفسه و یحکي عن حدود هندسة و هو کما هو علیه لا اسم له و لا صفة و لایدل علیه شيء اذ الدلالة فرع الاقتران و کل یصفون انفسهم و لیستدلون في آیاتهم بنعت حقایقهم سبحان الله عما یصفون.

و منها توحید الصفات بان لاصفة لله دون ذاته و لا له اسم دون جنابه بشهادة ذاته ذاته بانه لم یک موصوفا بصفات خلقه و بشهادة خلقه خلقه بان الصفة بشهادة نفسها نفسها مردودة الي مقام الحد و ان وجود الوصف بنفسه اعظم دلیل لاصفة لله و لانعت و کل الاسماء سمة لمشیته و کل الامثال مثل لارادته و کل الصفات علامات لجبروتیته و کل الدلالات مقامات لکبریائیته فسبحان الله و تعالي قد وصف نفسه بان لا وصف له و وصف نفسه لخلقه بما نزل في کتابه لیعرفوه به و یعبدوه و لایشرکون بعبادته احدا.

و منها توحید الافعال و ان في ذلک المقام ذلت اقدام الکل في معرفة الامر بین الامرین الذي‌ هو سر القدر و به یوحد العباد موجدهم في مقام الافعال و کل من بین مسئلة القدر من الجبر و التفویض حیث قد اعترف کل الحکماء العجز في بیان حقیقة ذلک المسئلة و ان ذلک لهو الامر في الواقع لان الحکماء ارادوا ان یبینوا امرالله في بین الامرین بدلیل العقل و ان ذلک ممتنع لان العقل في منتهي مقام تجرده لایدرک الا شیئا محدودا و ان لم یبلغ العبد الي ذروة حظ الفواد فلا مفر لمن استقر علي کرسي سلطنة العقل بان یعترف بالتفویض او الجبر اذ ما سوي ذلک الذي هو الامر بین الامرین و المنزلة الاوسع عن ما بین سماء القابلیات و الارض المقبولات لایدرک الا الفواد الذي خلقه الله لمعرفة توحیده و تنزیهه و به یوحد الله في مقام الافعال و یوقن العبد بحقیقة تلک الآیة من العلي المتعال فهل من خالق غیرکم یدعوکم الي الله ان کنتم تعقلون هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذین من دونه بل الظالمون فی ظلال مبین و من دون ذلک المشعر لم یدرک العبد ما وجب علیه في‌ الحکمة و لذا قال الامام ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق فی علم الله و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لاینالونه بحقیقة الربانیة و لا بقدرة الصمدانیة و لابعظمة النورانیة و لا بعزة الوحدانیة بحر ذاخر مواج خالص لله عزوجل عمقه ما بین السماء و الارض عرضه ما بین المشرق و المغرب اسود کاللیل الدامس الکثیر الحیات و الحیتان یعلو مرة و یسفل اخري في قعره شمس تضي لاینبغي ان یطلع علیها الا الواحد الفرد فمن تطلع علیها فقد ضاد الله عز وجل في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سره و ستره و باؤ بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر و ان سر الامر هو ان لایري احد ظهور فعل الله بما هو علیه الا نفس تجلي اختیارات الاشیاء بما هو علیه و ما هم سائرون الي ما لانهایة بما لانهایة لها و لایري نور الا نوره و لا حکم الا حکمه لان لایوجد شيء في السموات و لا في الارض الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله علیهم و ان العبد في حین الفعل هو یفعل بفعل القدر من لدن خبیر علیم و ان الله سبحانه کان عالما باختیارات الکل و ما هم سائرون و علي ذلک یجزیهم وصفهم و یعطیهم حقهم و ان ذلک الاختیار هي مساوق وجود الشيء و لایوجد شيء الا باختیاره لان حین وجود الاختیار لما قال الله تعالي الست بربکم لو لم یکن مختارا لم یقل بلي او لا و کذلک الحکم فی کل شأن و في کل امر و ان الناظر لو ینظر بالحقیقة لایری تجلي نفس الست بربکم الا في نفسه بذکر بلي او في ظهور بذکر لا و هو سر و لایرون مؤثرا الا الله و لا یشهدون بامر الا بامر الله و لایعبدون معه شيء و لایعتقدون في حق آل الله تفویضا و لا تعطیلا بل ان الله هو لم یزل یبدع ما یشاء‌ بما یشاء و لیس له شریک في فعله و لا ولي بالذل في امره و هو کما هو علیه في فعله لایعلم کیف هو الا هو و لقد ادب الله في القرآن بقوله عز ذکره ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ارسلناک للناس رسولا و کفي بالله شهیدا ثم قوله عز ذکره قل کل من عند الله و ان ذلک لهو السر في توحید الافعال و لاینزل الله آیة في ذکر ذلک البیان اکمل و اتم من کلمة لاحول و لاقوة الا بالله سبحان الله عما یصفون و منها توحید العبادة حیث قال الله عز ذکره قل انما انا بشر مثلکم یوحي الي انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشرک بعبادة ربه احدا و ان ذلک التوحید هو بعینها توحید الذات و الصفات و الافعال فمن وحد الله بتوحید الذات فقد وحده بما وصف له نفسه في مقام الصفات و الافعال و العبادة و من عبدالله بوصف او اسم فلم یعبده و کان مشرکا و من عبده بذکر نفسه فهو بمثل الاول مشرک و من عبد الله بما وصف نفسه باسمائه و صفاته التي نزل الله في کتابه فقد عبده بما یمکن في حق الا مکان و الا کما انه هو علیه و یستحق به لم یعرفه احد غیره حتي یعبده و هو لم یزل لایوصف بالآیات و لاینعت بالعلامات و لایدل علیه احد سواه و ان العبد لم یعبد الله بشيء بمثل ما یشاهد في امر الله حکم البداء‌ و انه له في کتاب الله مقامین بداء عدل و هو لایفارق ذات شيء و لایامن منه شيء و هو امر الله الذي یخاف منه کل­شيء و لو اراد الله ان یهلک کل من خلق فبذلک البداء فیهلک في‌ الحین و لامرد لارادته و لایسئل احد من فعله و لا راد لقضائه و لا هندسة لمشیته یفعل ما یشاء بما یشا و لایتعاظمه شيء في السموات و لا في الارض و هو العزیز الحکیم و بداء فضل في رتبة القضاء و هو فضل و احسان للمؤمنین حیث یبدل الله سیئاتهم بالحسنات و یمحو الله عن صحایف اعمالهم حدود الجریرات و یمن علي من یشاء بما یشاء و هو الغني الحمید و ان تلک المراتب الاربعة هو في الحقیقة تجلي واحد في مقامات خمسة و ان في رتبة الخامس التي یوحد الانبیاء و الناس و المؤمنین و الملائکة هو ما اشار الصادق علیه السلام في قوله حیث قال عز ذکره نحن اصل کل خیر و من فروعنا التوحید و کل بر لان التوحید الذي یوحد الله به ما سواي الائمه سلام الله علیهم هی قد ذوتت من تجلي جسم فاطمه صلوات الله علیها و لذا نسب الامام بامره لانه اول مقام الفعل و کشف عن هذا المقام بمقامات توحید الاربعة قوله عز ذکره ان امرنا هو السر و سر السر و سر المستسر بالسر و سر مقنع بالسر و سر لایفیده الا السر ثم قوله عز ذکره بان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و ظاهر الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و السر المقنع بالسر و ان کل ذلک في مقامات الحدود و سبیل المحدود و الا للمنقطعین الي الله في لجة الاحدیه و الساکنین علي عرش العزة و الصمدانیة ان السر المستسر المسطور هو الآیة الظاهرة المشهورة و ان الغیب عندهم هو نفس الشهادة و لایعرفهم في المقام احد غیر الله و هم قوم لاینظرون الي شيء الا بنظر الرب و لایحکمون بشيء الا بحکمه و لا یبدلون حکما الا باذنه و اولئک هم سفراء الدین و ارکان الیقین و لولا هم لم ینزل الماء من السماء و لایخرج النبات من الارض رزقني‌ الله مرافقتهم في جنات عدن و من صلح من آبائهم و ذریاتهم بفضله انه عزیز غفور و لقد اشرنا في غیاهب تلک الاشارات ان امر الذي انت اردت لن یخلص الا بنفي الاشارات بل ان الحجاب لکان الطف من ذلک و ان مرات الحقیقة ادق من تلک الزجاجة و ان نفي الاشارة هو شان من الاشارة و انت الیوم لو لم تلق ما في یمینک و الشمائل من سبحات الدقایق و اشارات الرقایق لم تقدر ان تسلک الي الله في ارض کثیب الاحمر و ان علي مثل جنابک ذلک الشان صعب مستصعب لان ظلمات کلمات اهل السبحات قد احاطت باطنک و لو کان ان تلک السیئة عن مثلک حسنات للمؤمنین و خیرات للمستوحشین ولکن لما اردت ذلک المسلک الاکبر و الموقف الاعظم اجترحت علی مثل جنابک بذکر الکلمات لتجذبک نفحات قدس الي ذروة الصفات و یخلصک تلک الاشارات عما ادرکت نفسک من اشارات اهل السبحات و انک حین توجهک بالله رب الارباب تکشف الاشارة و السبحات و العلامات و المقامات و تدخل حین الغفلة منها عرش الجلال و ان ذلک المقام مع عظم امره و کبر شائه لکان اقرب من لمح البصر و الطف من قرب النظر و ان ذلک لهو الشرف لمن کان بالمنظر الاکبر و اقترب حکم الساعة و انشق القمر و ان الله قد جعل الشرف في علم ذلک المقام و العمل في حوله کما اشار الصادق فی قول نفسه عز ذکره حین سئل عن رویة الله في دار الآخرة فقال بل یروه المؤمنون قبل یوم القیمة قیل فکیف ذلک قال حین قال الست بربکم ثم کشف الغطاء و قال ا و لست تراه في وقتک هذا و اشار علي في خطبة الطتنجیة حیث قال و قوله الحق رایت الله و الفردوس راي العین و قد اراد روحي فداه من رویته رویة تجلیة له به في کل حین حیث بین الصادق فی قوله عز ذکره في حدیث المشهور العبودیة جوهرة کنهها الربوبیه الي ان قال موجود في غیبتک و حضرتک و اشار اباه الشهید روحي فداه في دعائه یوم العرفه الغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا و ان ذلک المقام لهو منتهي حظ الامکان في نقطة الاقتران حیث تجلي الله للعبد له به في کل الان بما هو من العزة و الجلال و انک یا ایها الناظر الي وجه الجلال عظم امر الله في نفسک و لاحظ رحمة ربک فیک بان احتیاجک في کل شان لکان بمثل احتیاجک في بدء وجودک الذي من قبل لم یکن مذکورا و ان الله تجلي لک بک في کل حین بمثل تجلیه في یوم الاول لان احتیاج المدد من العبد لم یزل لن یرفع و ان الله في کل شان یتجلي لکل شان بکل شان بمثل تجلیه لهم بهم في یوم الاول بل ان الانسان لو شاهد سر الحقیقة یشاهد نفسه بل کل شئوناته کخلق یوم الاول و لایري في شان نورا الا نوره و لا حکما الا بعدله و لا بلاء الا بقضائه و لا بداء الا بامضائه بل لو استقام العبد علي ذلک الشان یجری علیه احکام الربوبیة بمثل ما نزل في حدیث القدسی ما زال العبد یتقرب الي بالنوافل حتي احبه فاذا احببته کنت سمعه الذي یسمع به و بصره الذي یبصر به و یده التي یبطش بها ان دعاني اجبته و ان سئلني اعطیته و ان سکت عني ابتدئته و کذلک کان کل شئوناته في السر و العلانیة فکان علي حکم ذلک نفسه نفسه و فعله فعله و امره امره و نهیه نهیه و طاعته طاعته و معصیته معصیته و محبته محبته و کذلک کلما نسب الیه بمثل نسبه بیت الحرام الي الله من دون تشبیه لان المشبه به کان عین المشبه کما نطق بذلک سر الحدیث تجلي لها بها فالقي في هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله فیا طوبي لمن رفعه الله الیه و خلصه من شئونات نفسه و جریرات ایامه و احفظه علي کرسي توحیده من ان لایري احدا سواه لا یستلذ بشيء من دون ذکره و لایستانس باحد دون قرب جواره و لایري عزا الا في رضائه و لا سخطا الا في عقابه و لا روحا الا في بهائه و لا سکونا الا في ثنائه و انت یا ایها الجلیل لتعرف سبل الذکر و الدلیل و لا اخاف علیک اذا استانست في ساحة القدس برب جلیل و ان الامر بذلک اللطافة التي لایحصیها احد الا الله اذ احتجبت عنه باشارة لتبعد منه ما لایعلمه احد الا الله کما حین سئل الکمیل عن علي علیه السلام اطرده روحي فداه بما سئل عنه لان المسئول عنه هو اقرب الیه منه و من لم یر نور الذي قد احاط سره و علانیته بحیث لم یک نورا سواه فکیف یقدر ان یري الحقیقة بالحقیقة و یشاهد سر الصمدانیة بالنور الازلیة و ان ذالک مشهود عند مثل جنابک بمثل هذا الشمس في نقطة الزوال و لما علم الله ان بعض الناس لمحبتهم بذلک المقام الذي من قام فیه قام بامر الله خلق للناظرین الي وجهه في ازل الازال و المستقرین عنده في کل ان آیات و علامات التي بها یمیز من یشتبه علي‌ انفسهم ذلک المقام بمن هو قائم بالیقین في المسجد الحرام لئلا یبعد الناس من انوار سبحات عزته و یعرف الکل تجلیات عز قدرته و لایقول احد لو عرفني الله آیاته لکنت من الشاکرین فاذا ایقنت بذلک الامر انظر بالدلیل و اصبر علي آیات الجلیل فان سر هذ البحر عمیق عمیق و حکم ذلک السر انیق انیق و ان حجاب ذلک الامر دقیق دقیق و ان شئونات ذلک العبد رقیق رقیق و لما اردت في ذلک المقام بذکر القسطاس و میزان البیان و حجة الانسان و انا لا اذکر لک حجة الانسان في البیان فاني احببت ان تحیط بعلم ذلک فانظر الي ما نزلنا في شرح الکوثر لمن اقبل و شکر و انذر کل من استکبر و کفر ولکن اقسمک بالله ان تنظر الي اشاراتنا بعین المحبة و البصیرة فان حجة ذلک الامر لهو الحق و لایقوم به احد الا من شاء الله و لاتنس ما قدر الله لک فان الیوم انت تعلم ضعفي و تقدر علي کشف ضري و لا اشکو الیک ولکن لما اعلم ماوراء ذلک الامر احب ان تکون کما خلقک الله و انت کن لخلق الله بمثل ما کان الله لک و اني لاعلم ان تلک الصور العلمیه و الشئونات الضدیه یحزنک و یشغلک عن الورود علي‌ حکم الربانیة و سر الصمدانیهَ و آیة الوحدانیة في کلمة الرحمانیة ولکن اقرء بعض صحایفنا فان بمناجاتک مع الله تجد ما لایخطر بقلب بشر من قبل و تعرف معارف حقه لاتجربها قلم احد في سلسلة الرعیة بمثلها و ان کلما یخطر بقلبک من الشبهات و العرضیات تدفعها بقسطاس المیزان فان الله قد خلق البیان للانسان و لو علم الله شیئا اشرف من الکلام لیجعله بینه و بین رسله فسبحان الله ما تم نعمة و عظم حجته و کبر دعوته یقبل من العباد ما لایقبل احد سواه و انني انا کنت من قبل بشان لا اعلم حرفا مما انا عالم به في ذلک الیوم و قد جعل الله الحجة حجة لن یقدر الناس ان یعرضوا عنها الا ان یسلموا و ان ارادوا ان یعرضوا فکانهم عرضوا مما آمنوا من قبل لان صنع الرب لم یشتبه بشان الخلق و حجة الکتاب لم یبطل بکذب الناس لان في الله الذي خلق الله آیة‌ توحیده في حقیقة کل­شيء قال النصاری ثالث ثلثة و ان بعض الناس الیوم لیکونون بمثلهم في‌ مقام العبادة لانهم یرون معبودا ثم انفسهم ثم وصفا و ان ذلک العمل هو قول النصاری حیث حل اللاهوت في الناسوت و تعالي الله عما یقول الظالمون و ان في تلقاء کل نور لابد من ظلمة ولکن وعد الله في القرآن من بعد بان یحقق الحق بآیاته و یبطل عمل المشرکین و لو هم کانوا کارهین و انني انا ما حدثت الناس الا بنعمة ربی مما اکرمني الله من الآیات و الدعوات و الخطب و حقایق المعلوم بما قدر الله في وراء الحجب و انني انا ما انکرت حرفا من الدین و ما زدت عنها حرفا و ما قلت الا قال الله في القرآن من قبل اتقوا لله یجعل لکم فرقانا ثم قوله عز ذکره اتقوا الله یعلکم الله و لقد افتري الناس بما اتبعوا اهوائهم و انهم ما یقولون الا کذبا و ان ما انعم الله علي‌ الذي به احتج في الدین للذین یکفرون بائمة العدل من ام القري و حولها هو اربعة آیات في مقام الآثار فاولها شان الآیات التي اقرء من دون تامل و اکتب من دون سکون قلم بما شاء الله ربي و هو حجة لایقوم بها احد و لایقدر ان یوتي بمثلها و لو علم الله باني لم اک في حبه و رضاه لیخلق الله بشرا یقرء بمثل ما انا اقرء من کتاب الله و کفي بالله علي شهیدا و الثانیة شان الدعوات و المناجات مع الله سبحانه الذي لو شاء الله لیجري من قلمي فی ستة ساعات اقل من عدة الف من دون فکر و لا سکون قلم و الثالثة شان الخطب التی لم تنطق بها احد غیری و الرابعة شان العلم حیث قد جری من قلمی من تلک المدة الماضیة صحایف معدودة و رسائل مسطورة و کتب محفوظة و ان الشرف فی تلک الکلمات لم یک من جهة الکلمات و الاشارات و الاقترانات بل هو من سر الربانیتة و ظهور الصمدانیة التی هو اصل کل خیر فی نفسی و علیه یدور کل امر و کفی ذلک الامر ذلک الدین و کفی بالله علی وکیلا و ان ما امرتنی بکشف سر من الامر و لو انی ما اردت تفسیر دون حرف الهاء فی اول احرف الکتاب ما اذکر فی تلک الکلمه لما لم یکفها بحور السموات و الارضین اذا شاءالله ان ینزل تفسیره بید احد من عباده ولکن اذکر فی سر الهاء ببعض تفسیر ما اردت و هو ان السر لم یزل لم یکشف و ان کشف لم یک سرا و ان المعرفة فی مقام الاسرار کما امر علی بن الحسین علیهم السلام بجابر هو فی سبعة مراتب کما قال عز ذکره یا جابر ا تدری ما المعرفة المعرفة اثبات التوحید اولا ثم معرفة المعانی ثانیا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الارکان خامسا ثم معرفة النقبا سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و تلا ایضا و لو ان ما فی الارض من شجرة من اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یا جابر اثبات التوحید و معرفة المعانی اما اثبات التوحید فمعرفة الله القدیم الغایه الذی لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و هو غیب باطن ستدرکه کما وصف به نفسه و اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم اخترعنا من نوره ذاته و فوض الینا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا شئنا شاءالله و اذا اردنا اراد الله و نحن احلنا الله عز و جل هذا المحل و اصطفانا من بین عباده و جعلنا حجة فی البلاده فمن انکر شیئا و رده فقد رد علی الله جل اسمه و کفر بالله و انبیائه و رسله الحدیث و تلک السبعة هی بعینها مراتب الفعل و ظهورات الصنع کما قال عز ذکره لایکون شیئا فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة بمشیة و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب و من زعم ان الله یقدر بنقص واحده منهن فقد کفر و لقد هلک اکثر الناس من عدم معرفتهم بما فرض الله لهم و حکم بالسنة اولیائه فی مقام الباطن لمن نقص واحدة منهن فقد کفر فاعوذ بالله من مضلات الفتن و اسئل الله بفضله من بواطن السنن و ان السر في البیان اشارة عن معرفة الله سبحانه و انه هو سره کان نفسه لا سواه لان الله کان سره عین علانیته و علانیته عین کینونیته و اولیته عین ةخریته و ابدیته عین ازلیته لم یعرف سره غیره و لم یک له سر دون ذاته و لا وصف دون جنابه و سبحان الله رب العرش عما یصفون و اما سر المعاني هو ان یعرف ما فصلت من قبل من حکم النقطة في مقام التوحید و ما یجري باذن الله من ماء ذلک العین ماء الحیوان و هو الغیب الذي قال الله عز ذکره و لایعلم الغیب الا هو سبحانه و تعالي عما یصفون و ما سر في مقام الابواب هو السر في الولایة الکلیة التي قال الله سبحانه هنالک الولایة لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا و هو السر الظهور و شجرة الکافور و الماء الطهور و البیت المعمور و القمص النور و الذات السازج الغیور و العز الشامخ المشهور الرمز المستتر المستور و النار المقتبس في الطور الذي هو سر الاول و لا الاول سواه و لایجعل الله الفرق بینهما الا بفرق بینونة‌ الصفة لا العزلة کما قد جعل االله بین الحرکة و السکون او بین الکاف و النون و بین الفصل و الوصل و لایعلم سره الا هو و سبحان الله عما یصفون.

و اما سر الامامة هو سر حروف لا اله الا الله في الرقوم المسطرات ثم في الزبر و الآیات ثم في قصبات اللاهوت و عرش الاسماء و الصفات ثم في اجمة الجبروت و کرسي المجد و الملکوت ثم ذکر الجوهریات و المادیات و المفارقات و المتقارنات و المجتمعات و المنقطعات و المتلجلجات و المتلئلات و المکفهرات حیث لایحیط بعلمها احد غیر آل الله الاطهار و آیات التجرید و ارکان التوحید و علامات التمجید و دلالات التمحید و سبحان الله بارئهم عما یصفون.

و اما السر في مقام الارکان هو نور المتجلیة من شمس جسم فاطمة صلوات الله علیها في حقایق الانبیاء.

و اما السر في مقام النقباء هو سر تجلي الانبیاء و هم ثلاثون نفسا کانوا في حضور الامام کما صرح بذلک ذلک الحدیث فنعم المنزل الطیبه و ما بثلثین من وحشة و ان معرفتهم و الاقرار بهم فرض و انهم حملة الفیض في الکتوین و التشریع و ان سرهم سر الامام و من یتول الیوم احدا منهم فانه هو من الجاهلین.

و اما السر في مقام النجباء هو من تجلي نور فؤاد النقباء و انهم لو اطلعوا بسر النقباء لیقتلوهم کما صرح بذلک حدیث الذي قال عز ذکره لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله و ان ذلک السر في کل مراتب السبعة لموجود و مشهود و معقود و لایحکم الله بتلک الاسرار في تلک الآیات الا بما قبلت انفسهم و ان الله لیجزي الکل بفضله و انه لا اله الا هو ذو فضل عظیم.

و ان السر في تلک المراتب السبعة هو الحقیقة فیها التي فیها التی بها یوحدون الله بارئهم و ان نسبة تجلي الله بکلهم لکان علي حد سواء و ان الفرق هو انه ان الساکنین في لجة البیان یوحدون الله و لیوحدهم بتوحید نفسه و لایسبقهم احد من الخلق و لا لهم حجاب دون وجودهم و لا کتاب دون انفسهم و ان الذي یوحد الله في مقام المعاني سبعه مرات البیان و انه و لو لم یشعر بذلک المرات ولکن کان عالما مقامه و هو الناظر الي الله في المرات الثانیة و کذلک عباد الذین یوحدون الله في مرایا خمسة کل یوحدون الله بما هو علیه من الوحدة و الجبروت و العزة و اللاهوت و القدرة و الملکوت و لایشاهدون مرایا في حالة‌ التوجه بینهم ولکن الله من ورائهم یعلم مقاماتهم و یشهد علیهم بما اکتسبت ایدیهم و ان مثال المثل في ذلک الحکم و لو لم یکن ذلک المقام لا مثل له ولکن اشیر بما هو الطف في مقام الجسمانیات و هو انت فاجعل المتجلي صورت الالف القائم و ان في تلقائها مرات ثم في تلقاء المرات مرات الي ان اتصل العدة الي السبعة فهل یحکي مرات السابع الا عن صورة الالف لا و ربک کل یدعون عن الله و یدلون علیه و یحکمون عن عظمته و یشفقون من سطوته و یحکمون باذنه و یعلمون لامره و یشفقون باذنه و ان الفرق هو ان الذي یحکی في المرات السابع هو شبه بالنسبة عما یحکي في المرات السادس و بذلک یتفاضل البعض علي‌ البعض و لیس الشرف في الاعمال الطیبات و الشئونات الحسنات لانها مقام اثر الفعل و ان مقام ذات العبد هو ما اشرت لک في سلسلة السبعة و هو یجری في سلسلة الثمانیة من عالم الامر الي عالم الخلق و ان کلیات العوالم هي منحصرة بتلک الثمانیة لان اول تعین کاف الاول هو مقام محمدیة هو جنة الازلیة التي داخلها بالتجلي لم یخرج و خارجها لم یدخل ثم ان تلک الجنة نصیب آل الله الذین هم ائمه العدل و لا نصیب لاحد من الخلق فیها و الثانیة مقام توحید الانبیاء و الثالثة مقام توحید الانس و الرابعة مقام توحید الجن و الخامسة مقام توحید الملک و السادسة مقام توحید الحیوان و ان في ذلک المقام ان النملة تزعم ان لله زبانتین کما ان الانسان یزعم ان له علم و قدرة و کذلک کل الصفات و الاسماء و کما ان الناس یبطل توحید النملة فمن کان واقفا في رتبة فوقه یبطل توحیده و السابعة مقام توحید النبات و الثامنة مقام توحید الجماد و ان تلک الرتبة تظهر ما في فوقها الا ما في علانیتها و لیس لها توحید دون کینونیتها التی هی کانت علانیتها و ان ما خلق الله من جنان الثمانیة للمحبین هي تلک المراتب المشیرة یري السالک في ارض الرفوف کل مقامه و یشاهد نعیم الآخره التي تذوت من ثمرة سر الحقیقة في الدنیا في مقامه کانه هو في ارض الفردوس الجلال او في ظلال مکفهرات افریدوس الجمال و ان مثل جنابک یعرف الاشارات و لاحاجة في البیان بذکر الدلالات و الآیات و العلامات و المقامات لان امر الله في کل­شي هو اقرب من لمح البصر و بداء الله علي کل­شيء هو بالمنظر الاکبر و انني انا ما اردت في ذکر تلک الکلمات الا لاظهار الشئونات لاهل السبحات و ان بمثل جنابک اجل مقاما من ان تنظر الیها او تذکر فیها حکم الاختلافات و اذا اطلعت بما لم یک عندک من المحکمات فاعف عن نفسک فان عین ذلک الماء تجری باذن الله رب الاسماء و الصفات و استغفر الله ربي ثم اسئل من جنابک العفو عما اجري القلم في ذکر الاشارات في غیاهب تلک الکلمات لان شاهد العبد هو عنصر التراب و لایلیق لساحة من کان ذا الاسماء و الصفات تلک الاشارات و سبحان الله ربک رب العرش عما یصفون و لما کان الامر مستورا في الکلمات و ان السبحات فی عالم الدلالات لا تنکشف الا بذکر المقامات اذکر ذکرا في ذلک المقام لو وصلت لتشاهد الانوار في حقیقة الاسرار و هو ان العبد اذا وصل الي مقام حقیقة الذي هو مقام ظهور معرفة الله له به یشاهد الکل علي ما هو علیه و لایري في طلعة الکثرات الا تجلي وحدة الذات و ان ذلک المقام هو مسجدک الاقصي و جنتک الاعلي و مقام حبک و حبیبک و مقام اتحاد قولک و قول فعل الله في سرک و مقام بقائک بالله و مقام بک ظهر کل صفاتک و اسمائک و تجلیاتک مما کان في تحت رتبة ذاتک و مقام وجودک بالله و فنائک في الله و مقام طوافک حول ذاتک بسبعة‌ مراتب فعلک و مقام تجلیک في مقام رمي جمراتک من اشاراتک و مقاماتک و دلالاتک و علاماتک و آیاتک و مقام الذي بک ظهر ما ظهر في رتبتک و بطن ما بطن في سرک و طلع ما طلع في حقیقتک و لاح ما لاح في ذاتیتک و اشرق ما اشرق في نفسانیتک و اعظم ما اجل في انیتک و افاق ما افاق في مقام جسمانیتک حیث لایواریها الحجب و لایعادلها آیات الصحف و هو اول نور الذي تجلي الله لک بک و في کل ان انه یتجلي لک بک بذلک النور فاذا شاهدت شجرة الطور في تلقاء بیت المعمور و ان تلک الاشارات نصیب اهل الفتور لمن لم یر الحق في الظلمات الدیجور و الا بمثل جنابک تري کل الکلمات کلمة واحدة و کل الاختلافات هندسة معینة و کل الاشارات دلالة واحدة و کل الآیات مراة صافیة التي تحکي عن وحدة‌ الذات و تصرح باللاهوتیة علي عرش الاسماء و الصفات و ان علي مثل جنابک لاتشتبه الدلالات لان امر الله في کل­شيء واحد و حکم الله لکل شيئ بالغ و ان الذین تحجبون انفسهم عن عرفان الجلال في سر المال لیوقنون بامر الله و یجحدونه ظلما لما اکتسب ایدیهم من قبل و ان علي جنابک لایخفي عما وقع من قبل و ان الي الله المشتکي‌ ثم الي محمد المصطفي و الیه یرجع حکم الآخرة و الاولي‌ و انه هو بالمنظر الاعلي و الناطق عن رب العلي ما کذب الفواد ما رای افتمارونه علی ما یری و ما ینطق عن الهوي ان هو الا وحي یوحي و لقد کشفت عن وجه السر حکم الستر اشارات الامر و ان ذلک بالحقیقة هو سر علي سر حیث ان الیوم لایرفعه الا الستر و لا یفیده الا الکشف و علي الله اتکل و اقول لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا علیه توکلت و علیه فلیتوکل المؤمنون و ان ما فسرت من تفسیر الهاء حرف هو ذکر من ثناء شجرة البهاء حیث یعرف اهل القضاء بحکم البداء في رکن الحمراء و انه هو سر الانشاء لان عنصر النار فی عالم الابداع لن یوجد الا بعنصر التراب لان من دون الله لم یک شیئا قائما بذاته الا و هو مرکب فلما ثبت حکم الاثنینیه یثبت حکم الربط لان الشيء لم یک شیئا الا بوجوده الذي هو جهة‌ التجلي فیه و بانیته التي هي جهة القبول و بالربط الذي یحصل بین الاقتران و تلک المراتب الثلثة هي رتبة التثلیث في اول اسم اختار الله لنفسه و من هذا اخذت النصاری شکل الصلیب و حل الللاهوت في الناسوت و تعالي الله عما یعرف اهل الناسوت من تغنیات طیور العماء علي اغصان شجرة اللاهوت و ان ذلک حکم مثلث الکیفوفیه في اسم الولایة الازلیة المتشعشعه المتقدسة التي یشیر في کل حین الي صدره و یقول باذن الله هنالک الولایة لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا و ان اسماء تلک الثلاثة في بدء الفعل هي المشیة و الارادة و القدر الذي یعبر اهل البیان عند التبیان بالانشاء و الابداع و الاختراع و الاحداث و الانجعال و لایمکن ان یوجد شيء الا بالعناصر المشیرة و لو کان الامر فی النفس المشیة لان وجود الامکان لایمکن الا بزوجین اثنین و لما ثبت ذکر الاثنینیة یتصل ذکر الشئون الي ما لانهایة بما لا نهایة لها و ان عنصر التراب الذي عبر في رتبه المشیة هو کان من جنس عالمها الذي هو کان نفس قبول نار الایجاد من بعد هؤلاء الانوجاد و ماء المداد و ان علي‌ ذلک المثال قد خلق الله کل­شيء و حکم في کل عالم علي طبق ذلک المثال انظر الي الارادة التي هی حواء آدم الاولي و عرش التي علیها استوت المشیة بشان الرحمن کیف قد خلقه الله بارکان اربعة رکن منها رتبة القضاء و هو النار و ظهور علة‌ الاولي و ان لونه البیضاء لصرف بساطة من شئون الکثرات و الدلالات و العلامات و ان منه ابیضت ما کان في اجمة‌ اللاهوت من ماء غیر آسن من ماء انهار الرضوان و وجدت کلمة‌ التسبیح في عالم الجبروت و بازائه یرفع و ینزل کل بیاض بما کان في اجمة الملک ثم الملکوت ثم الناسوت و ان شئون ذلک الرکن لایحیط بها علم احد من الخلق منها بیت الله الحرام و منها شهر الله الحرام و منها ذکر تسبیح علي ارض المشعر و المقام و منها فرض رکن التوحید بکلمة لا اله الا الله حیث من لم یقل بلي في المشهد الاولي لم یوجد و ان بمثل جنابک ذي نظر یعرف شئونات ذلک الرکن حیث لایحیط بها احد الا من شاءالله انه لا اله الا هو ذو من عظیم و رکن منها رتبة الاذن و هو عنصر الهواء و ظهور علة المادیة و ان لونه الصفراء لما تعین و منه اصفرت الصفرة في کل­شيء و بنوره یرزق الله کل­شيء لان رکن الاول الذي هو علة الفاعلیة علة الحیات حیث قال الله عز ذکره هو الذي خلقکم ثم الذي رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و ان حامل ذلک الرکن هو العلي و لذا ظهرت لون الصفرة في وجهه حین وفاته و ان ذلک دلیل لیوم بدئه لان الختم بعینه هو البدء عند اهل البیان و من یلعن الشمس و القمر بحسبان و ذلک رتبة التمحید و رکن تلقاء رکن الیماني و له شئون في الامثلة المحدودة و الهندسة الموجودة و العلامات المعدودة و المعلومات المفقوده و ان الناظر الي وجه الجلال لیوقن بشئونات ذلک الرکن کما شاءالله انه ذو من قدیم و رکن منها رتبة الاجل و هو عنصر الماء و ظهور علة الصوریة و القبسة الاولي الازلیة و الورقة الثالثة من شجرة الهیة التي ما هی لشرقیة و لا غربیة و ان لونه الاخضر و منه اخضرت الخضرة في کل­شيء و به یمیت الله کل الاشیاء في المشهد الثالث و هو رکن الاسفل الاعلي من عرش و ظهور ذکره في رتبة الخلق کلمة ‌التهلیل و لذا ظهرت الکثرات في ذلک الرتبة و کثرة الاحرف في‌ ذکر لا اله الا الله و له شئون ما لا نهایة بما لانهایه لها حیث یشهد الناظر الي الله بکل ما شاء الرحمن في ذلک الرکن و لو اراد ذو فراسة حق بان یطابق ما قضي من الائمة باحرف لا اله الا الله لیقدر بذلک و ان ذلک ما کان علینا بعزیز اذا شاءالله و اذن و ما انا الا عبد منیب و رکن منها رتبة الکتاب و هو عنصر التراب و ظهور علة الغائیة في‌ عالم الاسماء و الصفات و ان لونه الاحمر و منه احمرة الحمرة‌ في کل­شيء و ذوتت الهندسة في سر کل­شيء و عینت القدر في حکم کل­شيء و ان به یحیي الارض بعد موتها و یشرق الارض بنور ربها و ان یومئذ یحدث الناس اخبارها بان ربک اوحي لها و ان به یحیي الله في مشهد ذر الرابع افئدة المتغیره و القلوب المتعینه و النفوس المیته و الاجساد الخبیثة و یجعلها حیوانا بمثل افئدة المستقرة و القلوب الثابتة و النفوس الطیبة و الاجساد الظاهرة و ان الیوم اراد الله ذلک الامر للناس لان رکن الغائیة التي هي ثمرة الابداع و سر الاختراع و ظهور علل الثلاثة في‌ الانشاء قد ظهر بمثل بعض شئون ارکان الثلاثة و بالحجج العلمیة‌ الکبري و الشئونات القدسیة العظمي حیث یعرف من کان طینة طینة الانسان بان تلک الشئون لم یک من صنع الانسان الا باذن الرحمن لان الذي یتکلم بکلمة و یقول لو اجتمع الکل علي ان یاتوا بمثلها لن یستطیعوا و لن یقدروا لیس امر سهل و لا کلمة خفیفة لان حروف الهجائیة کانت بید الکل و انهم کیف لم یقدروا و ان یقدورا فکیف لم یاتوا لا و ربک رب السموات و الارض لو اجتمع من علي الارض من سلسلة الرعیة کلهم لن یقدروا ان یاتوا بآیة مثل ما انني انا اقرء و اکتب و ان ذلک مشهود عند کل ذي عدل بان صفة الخلق یمکن فیه العمل و ان صنع الرب بنفسه یمیز عن بین صنع الخلق و لن یقدر الناس الیوم ان یعدلوا في تلک الحجة حرفا الا و یرد القول علیهم بمثله في القرآن حتی یثبت الحق بامر الله و لو کره المشرکون و ان الله سبحانه من لطیف صنعه و عظیم احسانه قد اظهر سر ذلک الرکن المکنون في الاعجمیین لئلا یصعب علي احد الاقرار به و بامره بانه عبدالله مصدقا لما کان الکتاب و السنة حق الحرف بالحرف و قد بین الله ذلک الامر من عند نفس لم یخطر بقلب احد انه کان من اولي العلم و اولي الآیات المحکمات و البینات البالغات و امتحن الله به نفوس المؤمنین کما وقع ما وقع بعد ما بلغ ما بلغ و انهم لیقیمون علي طاعتهم في دین الله بمثل الجبال و ان بذلک الامر یسعد من یسعد في ذر الاول و یشقي من یشقي في‌ ذر الرابع و ان بحکم ما نزلت الاخبار من معادن الاسرار لابد في‌ غیبة الحجة علیه السلام بفتنة دهماء صماء عمیاء صیلم مظلم جهنام لیخلص من خلق من طینة الانوار و یشقي‌من غیر طینة بحکم الاشرار کما صرح بذلک تلک آیة المقدسة من القرآن احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون و قال الامام عز ذکره و الله لتکسرن کسر الزجاج و ان الزجاج یعاد فیعود کما کان و الله لتکسرن کسر الفخار و ان الفخار لایعود کما کان و الله لیمیزن و الله لیغربلن کما یغربل الزوال من القمح ثم قول الصادق عز قدسه ان لصاحب هذا الامر غیبة فالمتمسک فیها بدینه کالخارط للقتاد ثم قوله عز ثنائه لمنصور یا منصور ان هذا الامر لایاتیکم الا بعد یاس لا و الله حتي یمیزوا لا و الله حتي تمحصوا لا و الله حتي یشقي من یشقي و یسعد من یسعد کما نطق به الاخبار یمحص الناس حتي یخرج تسعة اعشار منهم کما قال عز ذکره ما یکون ذلک حتي یمیزوا و یمحصوا و حتي لایبقي منکم الا اقل ثم صغر کفه و لا شک ان الفتن لم یظهر حتي یلعن الناس بعضهم بعضا و یتبرء الناس بعضهم من بعض کما صرح بذلک قوله عز شانه و لا یکون امر الذي تنظرون حتي یتبرء بعضکم من بعض و یتفل بعضکم في وجوه بعض و حتي یلعن بعضکم بعضا و حتي یسمي بعضکم بعضا کذابین صدق الله و اولیائه اشکوا حزني و بثي‌ الي الله و انا بري‌ من المشرکین و لا شک ان في تلک الفتنه امرالله اوضح من الشمس في وسط الزوال و الا لم یک حجة الله بالغه علي‌ العباد و ان بکل دلیل یثبت الناس بوجود الائمة یثبت بوجود سفیر من الحجة الذي کان في یدیه حجة ‌من مولاه حیث لن یقدر احد ان یأتي بمثله و لاریب ان في غیبة الکبري من ادعي الرویة بحکم البابیة فبطل دعواه کما نطق بذلک ذلک التوقیع المنیع من ذلک القدوس الرفیع الذی لاح و طلع من ناحیة المشرقة الي باب الرابع من ابواب الاربعة علي بن محمد السمیري قدس الله تربته قال عز ذکره یا علی بن محمد السمیری اسمع اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لاتوص الي احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن لله تعالي ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلا الارض جورا و سیاتي من شیعتي من یدعي المشاهدة الا من ادعي المشاهدة قبل خروج السفیاني و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم ولکن لا شک ان له روحي فداه نقباء في الارض و نجباء في الحکم ولکن بدلیل الحکمة و ابطال الفرجه و الفرار عن الطفره لابد ان یکون رجوع هؤلاء المقربین الي نفس واحدة و انه کان حامل فیض الکلیة و الاحکام الجزئیة و الشئونات القدسیة و الامورات الجدیدة الفرعیة و ان الیوم لاشک ان بعض العلماء یدعون ذلک المقام و لاریب ان العالم لم یترک الفاضل حین اطلع بفضله و لا شبهة في ذلک بان في کل زمان یکون احد کان افضل من کل و ان بدلیل الذي تبطل الفرجه في التوحید فابطل تبعیة الادني ما لم تکن عرفت اعلي و الا لا شک لم یخلو الارض من سفیر قائم بامر الله الذي یرجع الیه العالي‌ و یلحق به التالي و کان قسطاس عدل بحیث یقدر ان یجیب علماء الارض کلهم اذا شاء و یبطل عمل المفرطین و اذا نزل في الدین شبهة لیقدر یرفعه بدلایل محکمة و براهین متقنة و آیات محکمة و علامات ثابتة حتي‌ لایحتاج الناس بشيء و لایشکون في شيء و ان العلماء الذین امر الامام باتباعه و الاخذ عنهم و جعل جحدهم جحد الله و طاعتهم طاعة الله فاؤلئک علي حق اذا اتبعوا ذلک النفس الواحد لان الحق الخالص لم یظهر في حین الاحتجاج الا نفس واحدة و ان السر في الحقیقه کان کذلک کما ذهب الحکماء في‌ مبدء التجرد بان من الواحد لایصدر الا الواحد و ان ذلک بدلیل الحکمة التي بها یثبت الحق بالحق و یبطل الباطل بالحق مشهود عند مثل جنابک و لا حاجة بذکر الاستدلال و لا الدلیل علي نفي الاستقلال و ان بمثل جنابک ذو الدلائل من اهل الحکم و الجدال لتعرف الي ما قصدت في‌ ذکر تلک الاشارات الا حکم الله في عالم الاسماء و الصفات و لعمرک لوا یقنت بسر الجلال و شاهدت احکام یوم المال و اعرضت عمن طلب القیل و القال و اطلعت بما جري علي القضاء من ذي الجلال و الجمال لتنفس في حقي بمثل تنفس الصعداء و تبکی في رضاء الله لمن سجن في البیت من غیر ذنب و لا جدال و لا بذکر ما اعطاه الله في یوم المآل رب لو اني صبرت في تلقاء مدین عزتک لکان من عجزي ولکن بمثلک مقتدرا لما صبرت اسکنني فعلک و حکمک لا و عزتک اني مع عجزي لو لا اشاهد فعلک لا اصبر و لا قدرة لي فیه ولکن لما علمت بان الدهر قد قضي لمثل کافر بک بجنة الدنیا و لمثل مؤمن بک بشقین تمر احلي ما ارید الا رضاک و لا ادری العز الا فی ثنائک باللیل و النهار و لا الذل الا في عصیانک اذا مددت القضاء فبک ارضي یا الهي عمن سواک و لا اردت شیئا الا ما اردت لي و ان علمک برضاک في ذکري لک احب الي من ملک الآخرة و الاولي ‌و انک لتعلم باني في کل شان خائف من عدلک و کیف لا اخاف و انک لو اردت ان تعذبني‌ بکل نقماتک سرمد الابد بدوام ذاتک لکنت مستحقا في حسناتي و انک کنت محمودا في فعلک و مطاعا في امرک و سلطانا في ‌ملک لان توحیدي لک لدیک اعظم ذنب لانه قد عین من وجودی و کفي‌ بذنبي وجودي في‌ تلقاء طلعتک و جلال کینونیتک و جمال ذاتیتک و بهاء صمدانیتک و ثناء نفسانیتک و قدرة انیتک و احاطة رحمانیتک و عدل وحدانیتک و فضل جباریتک فسبحانک سبحانک اعترف بذنبي بمثل ما انت احاط علمک و استغفرک و اتوب الیک انک انت الجواد الرحیم فاذا عرفت ما اقررت بین یدي الله لتوقن بان الناس کلهم قد کذبوا علي من حیث یحسبون انهم مهتدون فاذا ادعي الیوم احد بحکم دون حکم القرآن او ببیان من غیر سبل اهل البیان فلیس لاحد ان یقول هذا انسان ولکن علي الکل فرض ان یختاروا لانفسهم ما اختاره الله لهم و نطق بحکمه من قبل ان یظهره الله في العیان علي علیه السلام في خطبة المخزون ثم في الخطبة العجماء بالاشارات الغریبة و التلویحات الجمیلة و ان الانسان لو انصف بین یدي‌ الله لم یحتج بذکر البرهان و الدلیل لان الذي جاء بامر الجلیل لو بدل حکما فرض علیه بذکر الدلیل و لما کان مصدقا مما کان الکل علیه من فرقة الحقه فلیس علیه شيء و علي الکل حق ان یاخذوا طرق علمهم من شجرة التي تنطق في صدره بان علم الناس الیوم کل الاختلافات ثابتة و کل التعارضات جامعة ولکن من علمه الله من عنده علم البیان لم یجر فی حکم علمه ما یجري الحکم في علوم الکل و ان ذلک بیان الاستدلال لناظرین الي عرش القدس و الجلال و ان بحال جنابک الیوم لاتنفع تلک الدلائل الا اذا تفني من حول قلبک سبل الاستدلال لمن جامع الوسایل لان شئون العلمیة لانهایة لها و ان طرق الاستدلال لا غایة لها ذلک في شأن اذا جعلت القسطاس في صور العلمیة ولکن اذا تجعل القسطاس سرالربانیتة و ظهورالصمدانیة و آیات الشعشعانیة اللامعة التي لاحت عن صبح الازل کشف لک الحجب و لایمنعک شيء عن الصحف و انني انا في تلک الکلمات ما اردت لجبابک الا بکشف السبحات لتستقرک جذبات القدس و نفحات العدل الي ذروة الفضل و الصفات و لما ذکرت من قبل في غیاهب الاشارات بتفسیر حرف الاول من کتاب جنابک اذکر شانا من صور علم البیان بان حرف الهاء هو روح الحرف و غایة ذکر العبد للمحبوب و انه هو حرف اکسیر الاحمر فی الحروف لتخلیص کل الکلمات و الدلالات و العلامات و الاشارات و ان به یثبت التوحید و یفني حکم التکثیر و ان اولي الالباب لما لایعلم ما هنالک الا بما هیهنا لیستدلون بذلک الحرف فی کل العوالم و هو تمام عدة کلمة التي ما نزل الله في القرآن اخف منها و انه هو بعینها في عالم الظهور و تمام البطون هي تلک الکلمة لان اصل الحروف هو النقطة و ان النقطة لما فصلت صارت الفا و ان الالف لما خضع لربه صار حرف الباء بعینها و لذا وجدت النقطة في تحتها و ان تلک الکلمة لم تک الا الفا في بین البائین و هو اشارة بامر الله في بین الاسمین و اذا لاحظ ذو لحظة في حقیقة تلک الکلمة لیعرف ما لایخطر به علم احد و لذا ما جعل الله لتلک الکلمة بمثل الکلمات نصف و ثلث و ربع لانها مظهر نور الصمدانیة لم یخرج منه شيء و ان الله قد فرض الخمس لحکمة و لعزة عدة تلک الکلمه قد نسبها الي نفسه و قد خلق الله في تلک الکلمة امورا لایحیط بها احد الا من شاءالله و منها ما جعل الحرفین في تلک الکلمة من احرف الظلمانیة لئلا تشتبة علي الناس حکم التوحید الا في حکم الالف في مقام الوحدة و انه هو من احرف النورانیة فسبحان الله ما اعظم قدرته و اکبر حجته و انک اذا فتحت باب علم الحروف في تلک الکلمة لتجد من انوار سماء اللاهوت و تجلیات عرش الجبروت و نفحات سماء الملک و الملکوت ما لایحیط به علم الحدود لان الروح في الالفاظ هو بمثل روح في الاجساد و ان بینهما مناسبة ذاتیة اذا لاحظت في الجوهریات و العرضیات و قطع محض اذا وصفت الله رب الاسماء و الصفات لان الاسم مراتب ما لا نهایة و ان مسمي کل­شيء هو في رتبته انظر الي روح آل الله و اجسامهم ثم انظر الي کلماتهم و لو کان کلمة عدل هذه کل یقولون بها ولکن اذا قال الله عز ذکره هو عدل الذي کان مبدء وجود العدل في المشیة و اذا نزل من ملاءالاعلي یدل علي المسماة و لذا قد ورد في‌ الشریعه بما لایمسه الا المطهرون و لو اجتمع الکل علي‌ ان یاتوا بمثل سورة العدل هذه لم یقدروا لان الذي هم یاتون من حرف العین و الدال و اللام هو جسده کان في رتبتهم و ان روحه معدوم عند عدل الذي ابدع الله لنفسه و کذلک حکم عدل الذي نطق به رسول الله لان روحه کان من روحه و لفظه کان من جسده و لو اجتمع الکل علي ان یتکلموا بمثل کلمة التي کلم بها رسول الله لم یقدروا لان روحه کان في مقامه و جسده بمثله و ان اکثر الناس لایعرفون و لایقدرون و کذلک الحکم في کل سلسلة الثمانیة لان کلمة عدل التي تکلم بها الابواب هي روحه و جسده کان في مقامهم و لم یصل جسده و لا روحه بکلمة التي ینطق بها من کان في عالم المعاني و کذلک من کان في عالم المعاني بالنسبة الي من نطق في بیان عن الرحمن و انت انظر الي کل الحروف بمثل ما تنظر الي الناس و تعرف کلمات الائمة و الارکان و النقباء و النجباء بمثل ما ارشحت من یم الجلال علي‌ تلک الاشارات من طمطام یم الجلال و ان بعلم تلک الرتبة یعرف الانسان معجزه القرآن و سبل اهل البیان و التبیان من اهل العیان و ان اکثر الناس في علم ذلک المقام اموات حیث یعرفون و یسمعون کل الکلمات بالصور المشاکل و ان ذلک شرک محض في مذهب آل الله لان الله قال انني انا و هو یدل علي ازلیته و ان تلک الکلمة في الحروف انیة ازل الحروف و لایشابهه شيء في السموات و لا في الارض و کل من قال تلک الکلمة لم یصل الي ساحة ما قال الله لان الالفاط بمثل الاجساد کما

ص125

ان في الناس لایمکن ان یکون احد مثل جسم الامام علیه السلام لا یمکن ان یکون حرفا مثل حروف التي نطقوا آل الله في البیان و لو کان الصور یشابه في‌ الاشکال ولکن هو بمثل ما القیت علیک کل علي صورة انسان ولکن ان الامام هو الصورة الانزعیة و النور الالهیة التي یدعوا من ذاتها الي ذاتها و یصرح باللاهوتیة و ینطق عن الجبروتیه و کذلک الحکم في الحروف فو ربک رب السموات و الارض لو اجتمع الکل علي ان یاتوا بمثل الف ما ات علي علیه السلام في الحروف لن یقدروا بل لا وجود للالف الذي یاتون الناس في ساحة وجود الفه و کذلک انت تعرف کل الاعمال و الشئونات و الاحرف و الاشارات في سلسلة الثمانیة و ان الیوم لو اجتمع الناس ان یاتوا بمثل حرف مما کتبت في ذلک اللوح لم یستطیعوا لان الذي هو یاتي روحه و جسده کان في مقامه و ان الذي اني نطقت کان روحه و جسده في مقام من ایده الله بفضله و ان بعلم ذلک التفضیل یعرف الشاهد عظمة کلمات آل الله و شیعتهم بانها کانت بمثل اجسادهم لم یشابه کل الخلق و لم یعادل کل الذکر فسبحان الله رب العرش عما یصف القائلون و انه هو فوق ما یعرف العارفون و غني عما کان الناس یعملون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی

ص126 **تفسیر سر هاء(هو)**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي تقدس بقدس کینونیته عن عرفان اعلي مجردات اللاهوت و من یشابهها و الحمد لله الذي تعالي بعلو ذاتیته عن تبیان اعلي شوامخ الموجودات و من یقارنها و الحمد لله الذي تفرد بتفرد نفسانیته عن ذکر الامکان و ما یوجد بالابداع في اجمة الجبروت و من یعادلها و الحمد لله الذي تکبر بتکبر انیته عن حکم العیان في الکینونیات الممکنات و من یشابه حکمه فیها بها من دون ذکر یساوقها فسبحانه و تعالي قد خلق المشیة لا من شيء بوجود الممکنات ثم الاراده لتعین الجوهریات ثم القدر لهندسة المادیات ثم القضاء لحکم البداء في الکنیونیات ثم الاجل لحدود الماهیات ثم الاذن لظهور الکلیات و الجزئیات فی عالم الاسماء و الصفا ت ثم الکتاب لیحصي کل ما احاط علمه فی صقع الامکان فتعالي الذی خلق النقطة و جعل طراز الواح الابداع و الاختراع التي قدرت ما فصلت و قضت ما اجلت و اذنت ما احکمت و تلجلجت ما تلئلئت ثم بها استنطقت ما استنطقت و استبشرت و استرفعت ما استرفعت و استعالت ما استعالت و استبانت ما استبانت و استفادت ما استفادت و استقارنت ما استقارنت و استفارقت ما استقارقت و استرادفت ما استرادفت و استقدست ما استقدست و استکبرت ما استکبرت و استعظمت ما استعظمت و استلجلجت ما استلجلجت و استشهقت ما استشهقت و استصعقت ما استصعقت و استخلصت ما استخلصت و استصیصیت ما استصیصیت و استبلبلت ما استبلبت و قالت ان الاشارات في جوهریات اللاهوتیات منقطعة الکینونیات عن الاستدلال و ان الدلالات في مادیات الجبروتیات ممتنعة الذاتیات عن الاستقلال و المستصیصیات بنفسها شاهدة بالانقطاع عن عرفان النفسانیات و ان الشقشقیات بنفسها شاهدة بالامتناع عن ذکر بیان الانیات فتعالي الله موجدها حیث لایوصف بالاین و لاینعت بالکیف و لایشیر بالغیر و لن یعبد بالکنه اذ ذاتیته بنفس الازلیة مقطعة المتفرقات عن الاقتران و ان انیته بنفس الصمدیة ممتنعة المتفارقات عن الاقتران و ان نفسانیة الاحدیة بنفس القیومیة مفرقة الجوهریات عن الاشتقاق و ان انیة الهویة بنفس الازلیته مسددة المادیات عن الاستنطاق فسبحان الله موجد الخلق عن ذکر ما فتق بین الاجواء و ما ذکر بالثناء و السناء ثم القضاء و الامضاء ثم البداء و العماء من کل اهل الانشاء اذ انه کما هو هو لن یعرفه الا هو و لایقدر احد ان یثني محمدا و آل الله بین یدیه بما هو قدر و احصي في شانهم ا نه هو الکبیر المتعال.

و بعد لما فصلت في تفسیر الهاء ما شاءالله ربي في نسخة الاولي فانا ذا ارید ان افسر في سره ببعض ما فسرت في علانیته لیکون نورا بعد نور لمن استقر علي بساط الظهور و اراد ان یشرب ماء‌ الظهور عن حکم یمین شجرة الطور فانا لله و انا الي ربنا لمنقلبون و لقد ذکرت في اشارات القبل بان الامر فی الحقیقة لو لم یکن تامة في بطونها من الحکیم الذي لایعزب من علمه شيء و لایعجزه بدع شيء عن شيء و لو کان قادرا و ان العجب من ذوی الالباب هو ان امر الذي لایمکن ان یصدر من احد الا بامر الله ربما انهم یظنون بغایة الریاضة و جذبات الممکنة و قوة‌ الحافظة و مشاهدة کتب المنزلة و ما کان ذلک الا لبعد المتفرس و ظن المتفطن في اشارات العلوم و الا في حکم الآیات و الدعوات و الخطب لایخطر بباله ذلک الظن هو اثم عظیم لان العقل یکابر حد في مقابلة ابناء جنسه بان شأن الآیات لو کان یمکن ان یصدر من احد بغیر اذن الله و امره فلابد من یوم البعثة الي یومک هذا جاء احد بتلک الکمات و ان یثبت فیها صنع البشر فکیف یثبت حکم القرآن حجة الاکبر و ان ذلک من محاریب اهل الجدال و الا بمثلک اهل الحال لتري بالذي یدعي امر الله و حکمه ثم آیاته و امره لو کان علي غیر رضاء الله فعلي‌ الله حق ان یظهر بشرا بمثل حجته لان الله حي قادر علیم و انه هو حافظ دینه و حکمه و اذا لم یکن لا شک ان الامر یثبت بعلم الله و قدرته من دون عجز الخلق و هندستهم و ان تلک الحجة لو شاء‌الله لیظهرها ما احب ان اذکر لک في ذلک الکتاب الا بقرائتی بین طلعتک اذا ارفع الله الخوف و الحجاب لتعلم بالعیان بان حجة الانسان لم یک الا من الرحمن بشان البیان و لقد ذکرت من قبل في بیان الکوثر عند میزان القسطاس رشحا خفیفا لاظهار ما خلق الله في الکیان الي العیان فو ربک رب السموات و الارض لو اتل آیات الله او انزل في الکتاب لاقرب لدي من افضل حکم العلم بین الناس ولکن اکثر الناس لایشکرون فیا ایها الانسان ان هذا الامر لایشتبه علي احد و لایقدر ان یفر منه احد لان بتلک الحجة ما جاء الا محمد رسول الله و ان کل الدلیل في کل مقام یثبت بتلک الحجة من الله و لایمکن لاحد ان یقول فیه حرفا الا ان اراد ان یکفر بربه لان الذي یتکلم بکلمة و ان من علي الارض کلهم لو اجتمعوا لم یقدروا ان یاتوا بمثله لیس صنع الخلق بل هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذین یدعون من دونه عظم امرالله فان حجة ذلک الامر هو کان بمثل اعظم حجة رسول الله و ان بتلک الحجة ابطل الله عمل اهل‌ القري و العلماء الذین یدلون الحق بالباطل و ان جنابک الیوم لو تنظر بطرف الحقیقة لتری الذین یفسدون علي تلک الارض بغیر حق في النار نقرء علیهم آیة القهار لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم لان الذین هم ارتکبوه من قبل کان ادني عملا عند الله من عمل فرعون و اعراب الجاهلیة لانه لما اراد ان یجحد حجة ربه اتي بشيء من السحر و ان الاعراب في صدر الاسلام اتوا بقصائد حول البیت و انهم یجحدون امر الله من حیث یحسبون انهم مهتدون قتلهم الله بئس ما اکتسبت ایدیهم و ساء ما هم یفعلون فیا ایها الانسان فکیف اکشف القناع عن رأس ذلک الامر و انه الامر في العظمة مثل رکن النبوة و له الحجة في‌ البیان بمثل ما نزل الله لمحمد في القرآن و لاتصغر امر الله و لاتشک في قدرة الله و لاتتبع صور العلمیه لیضلک عن سبیل الله فاني و لعمرک ما قرئت حرفا من ذلک العلم العیان و لا اعلم الیوم حرفا من قواعد اهل البیان و ما کان عندي من قبل کتب علم حتي استحفظ الکلمات و لا لي سبب في هذا العطاء من الرحمن الا فضل الله و جوده و ان الیوم لو یسئل مثل جنابک عني من شئونات العلمیة المسطورة في الکتب فو ربک لا اعلم بل و لا الصرف و لا النحو و بذلک افتخر و به احتج الله یوم القیمة علي الکل لان الذي یؤید بفضل الله احق من ان یتبع عن الذین لایقدرون ان یعرفوا حکمه و اشاراته و ان علي مثل جنابک فرض ان تطلع بقسطاس البیان و توقن بحجة الرحمن و تلاحظ في ذلک البیان بنور العیان سر الا کوان و الاعیان و لو ان الیوم اني في خوف من الشیطان و اخویه ولکن فو ربک رب السموات و الارض لو اجتمع الکل بکل صیصتهم علي جحدي فلیس لدي و ما اري الا بمثل سواد عین نملة میتة حیث لم یک في وجود اصغر منه في ذکر الموجود لان الحجة فی یدي بمثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانیة لامعة بلي ان قرء احد و لو کان من اهل الکفر آیة علي الفطرة فحینئذ ینکسر ظهري و ان ذلک امر ممتنع قد ذکرته لافک النفوس و مکنسه القلوب مثل قوله عز ذکره فادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین و ان ذلک البیان من مثلي لاینبغي لما ما حان وقته ولکنی لما اراک من الذین تریدون الدین الخالص قد ارشحت من ذلک الطمطام الذاخر رشحا لما اراد ان یطفح مني و لو ان خوفي علي تلک الارض مشهود عند جنابک ولکن لما کان رجائي من الله اکثر من خوفي عنهم ذکرت ما انت تعلم به فاستر ما امر الله فیه بستره حتي راوا ما یوعدون قل ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب و کفي لهم ذکر العمل في الدنیا و الدین و ان علي جنابک لایخفي ان في علم الاشارات و الحقایق ابطال الاحمدیة و ذوبان الکاظمیة قد ارتفعوا علي اکثر من العلماء حیث ان بعضا منهم قد عرجوا في معراج الاشارات بحیث یاخذون الشعر عن الشعر و انهم قد صدقوا امر الله و لا اظن ان جنابک تعرف احدا من روسائهم الا الذي جاء من قبل علي تلک الارض و انه الیوم بالحقیقة طمطام ذاخر فی العلم حیث قد صرح الشیخ و السید قدس الله تربتهما بفضله و اجتهاده و لو ان بمثلي لاینبغي ان یستشهد بکتابه ولکن ارسلت الي جنابک کتابه لتعلم انه ایقن بمجرد رویه الآیات و ان اکثر علماء الذین کان فیهم روح الانسان قد صدقوا ذلک الامر البدیع لشرف الباهر من ذلک الدین و ان الذین ینکرون ذلک الامر اموات لا حکم بعلمهم لان لیس لمن لایومن بامر الله حکم و لا لمن لیس یخشي علم کانهم لایشعرون بما عملت ایدیهم فیا لله ان جامع البحار قد ذکر في معجزة آل الله صحیفة السجادیة حیث قال قد ذهب الکل بانها مشابهة بصحف السماء و زبور آل محمد في الانشاء و کفي لمن اراد ان یؤمن بهم تلک الصحیفة في الثناء فکیف یثبت حکم الولایة بصحیفة محکمة و لایثبت حکم عبودیتي لآل الله بصحایف معدودة التي ملات شرق الارض و غربها بل لو شاءالله و ارفع الحجاب لاشاهدنک قدرتي في الانشاء بان یجري من قلمي صحیفة في ساعات معدودة فای حجة‌ اکبر من هذا القدرة و اي نعمة اکبر من هذه العطیة فمن جلالة اشارتها لم یعرف الفرق احد بینها و بین مناجات آل الله و من عظمة مقاماتها لم یقدر احد ان یعرف ظواهرها و ان الحجة علي فرض اذا نسخت حکما من الشریعة و الا لو کنت مصدقا بحکم القرآن و اشارات اهل البیان و تلک الحجة البیضاء في البیان فکیف یرضي احد بجحدي بظن السواء و افتراء اهل الغرور رب اشکوا الیک و اضج بین یدیک و انت تعلم حزني في الحیوة الدنیا افرغ علي صبرا و نصرني علي القوم الظالمین.

فیا ایها الانسان کیف لا اشکوا من ابناء الجنس الذین ما جعل الله حضهم ان صدقوا الا العجز و التسلیم بان افتروا علي ما افتروا علي الاولین بانه ادعي حکم الولایة و شئونها فاني اعوذ بالله من عملهم و بري عما افتروا علي في انفسهم و لیس لي ان اقول اني عبد بقیة الله لان وجودي‌ عند طلعة کینونیته معدوم و ان ذکر لکان بمثل ذکر الذي یزعم النملة في التوحید ربه و معرفة ‌امامه فلا یري الي حد نفسه و لایقرء الا حروف کتابه فسبحان الله من عمل الناس و اعوذ بالله مما یوسوس الخناس في صدور الناس ان علماء العامة و الخاصة کلهم قد ذهبوا بان کلمات علي في الخطب هي معجزة في‌ البیان و لاینطق احد بمثلها في البیان لعلو فصاحته و عظمة بلاغته و جلالة اشاراته فیها و بهاء دلالاته في غیاهبها حیث یذکر اهل المعاني و البیان في حق خطبته ما لایدرک اهل العیان الا بعد البیان و ان الحقیقة علم البیان هو اشرف المقامات و اسني الدرجات حیث لایحتج الله بشيء علي خلقه الا بکلامه حیث قال عز ذکره قل فاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین و ان ذلک دلیل لعظم رتبته و جلالة حقیقته بان الله اختار من بین کل ما خلق و برء باظهار حسن الذي یکن في کلامه بذکر البیان و لو ان خلق السموات و الارض و ما بینهما اکبر ولکن لم یحتج الا في البیان و ان ذلک دلیل بسر الامکان بان الله جعل سر لطافة کل ما خلق في السموات و الارضین و ما بینهما في البیان و لذا لم یحتج الله بشيء سواه و انه لاکبر عن خلق السموات و الارض و اثقل منها لمن نظر بالعیان الي حقیقة الامکان و عرف قدرة الرحمن في خلق البیان فسبحان الله من مدرک بعض الناس ان في صدر الاسلام هنالک لو ینطق حجر یومن بالله نفس و ان الان من ولد في العجم و ربي بینهم بالامم لینطق مثل تلک الخطب و یجری من قلمه مثل البحور في ذکر کل شان و عظم و لایشعر به احد الا من اخذ الله میثاقه في یوم الاول و المشاهدة الاربعة و ان ذلک کان سنة‌ الله من قبل کما حین نزل الله القرآن بین فصحاء اعراب الحجاز فکل قد استهزوا به فقالو ما هذا الا اساطیر الاولین و بعضهم قالوا ما هذا الا من قصص الاولین حتي مضي عشر سنة و لایومن به الا علي و ان ذلک لعلم جم لایحیط به احد الا من شاءالله ولکن الیوم لیس مثل صدر الاسلام کل قد قروا القرآن و عرفوا شان البیان و استدلوا في‌ البیان بسر العیان و من قرء آیاتنا و عرف اشاراتنا لیعلم حکم البیان ولکن ان نسخ التي کانت بین الناس فیها افتراء و کذب من الذین یکفرون بآیات الله و اؤلئک هم الخاسرون فان اردت ان تلاحظ شان البیان فاطلب الخطب من عند الرجال و فکر في اشاراتها فهل یمکن ان ینطق من ولد في الاعجمین بمثل ذلک الشان و ان کل ذلک البیان و ما ذکرت في الکتب هو شان الفرار لما لایتحمل الناس ان یتحملوا ذروة الاسرار و یردوا علي ساحة القدس و الجلال و الا ان امر الله لاحجاب له و دین الله لا ستر علیه و نور الله لا ظل معه و حب الله لا سخط فیه فسبحانه و تعالي عما یصفون و ان علة تحیر اکثر الناس هي عدم عرفان المقامات لما یشهدون آیات اللاهوت في ارض الناسوت و لایمیزون بین شئونات الجبروت عن دلالات الملکوت و ان في مذهب آل الله سلام الله علیهم قاعدة کلیة بمعرفتها ترفع الشبهات عن اهل السبحات و یجمع المتضادات الي حکم المتفقات و هي ان یري الانسان کل الاشیاء بما هم علیه علي ما هم علیه کما ادب محمد رسول الله کل الناس بقوله اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هي و ان علم ذلک الرتبة لم یظهر بکله الا بعلم القدر و حکم المقدر بان لایري الانسان حقیقة الاشیاء بصورتها لانها کما هي لایقدر ان یعرف الکل لان الکل علي صورت الانسانیة و هیکل الربانیة في‌ هذا العالم سواء‌ فمن این یعرف و یمیز الانسان بین صورة کلام الله ثم کلام محمد رسول الله ثم کلام آل الله ثم کلام شیعتهم الذین جعلهم الله في مقامهم ثم کلام الناس بحسب مراتبهم و مقاماتهم في کلمة واحدة مع ان صورة کلمة لا اله الا الله التي نطق المتکلم في سلسله الثمانیة سواء مع ان الواقع و الحق ان صورة‌ رتبة المقدم رب بالنسبة الي کلمة الثانیه في کل مقاماتها و بها یمیز الانسان بین صور العلیین في التبیان و یعرف ابطال صور السجین في البیان ان بعلم ذلک المقام یعرف الانسان مراتب توحید الکلمات و الآیات و الدلالات و المقامات و من یعرف او یقول ان کلمة التي نطقت فاطمه صلوات الله علیها في التوحید فالانبیاء فاتوا بمثله فقد اشرک بربه بل ان الامر جنابک تقدر ان تبسطه ولکن لما کان اکثر الناس محجوبین عن علم ذلک المقام و یشرکون بالله و آیاته بعدم علمهم تلک الرتبة‌ العلیة اشیر برشح من علم ذلک الطمطام الداخر الذاخر لیتلئلئن الکل بتلئلا انوار ظلال مکفهرات افریدوس الجلال و لیتلجلجن الکل بتلجلج انوار سماء العماء في عرش فردوس الجمال فیا ایها الناظر الی عرش البهاء و الثناء فایقن ان شئونات سلسلة الاولیة مقطعة الجوهریات عن غیرها في مقامها و ممتنعة الکینونیات عن دونها في تلقائها و ان کل حروف نطقت شجرة‌ الاولي له سلطنة علي ما سواه بحیث ان حرفا من القرآن لم یعدله شيء في ملکوت الاسماء و الصفات انظر الي کلمة المراء في القرآن و ان ما سوی نفس المشیه لو شاوا ان ینزلوا کلمه المرا لینزلوا ولکن کلها لیس بمثلها لان جسدها هي موجودة في رتبة روحها و کما ان روحها علة کل­شيء فکذلک کان جسدها هي علة‌ کل علة لان حرف الذي قال الله کن بروحه لیوجد کل موجود و ما هو کائن بما لانهایة الي ما لانهایة لها و ان صورته هي علة کل ذي اسم و لو قال الکل کن لم یشبه روحه روحه و لا صورته صورته و کذلک انت تعرف مثل تلک الکلمة في سلسلة المعاني ثم الابوات ثم الائمه ثم الارکان ثم الملائکة ثم الانبیاء ثم النجباء فکما ان الروح حرف الکاف و النون في مقام النقباء له سلطنة و هیمنة علي روح حرف الکاف و النون الذي في مقام النجباء فکذلک کان الحکم في صورتها فکل قالوا کن ولکن کلمة کن التي قال رسول الله هي بمثل منطقه في بین کلمه الکاف و النون منفرد عن الشباهة من ابناء جنسه و له في الکتاب عز شامخ و مجد مانع و کذلک کل الاعمال من سلسلة الثمانیة لان عمل سلسلة الثمانیة لان عمل سلسلة الثانیة کلیاتها و جزئیاتها عرض و شبه بالنسبة الي السلسلة الاولي و ان بعلم ذلک الرتبه یعرف الانسان حق کلمات آل الله و شیعتهم الذین ینطقون باذنهم و ان بعلم ذلک المقام لتشهد بان لو اجتمع الکل علي ان یتکلموا بمثل حرف من کلمات التي کلم بها سلمان لن یقدروا لان الصور بمثل الارواح فکما کان جسده مقدم کل الرعیة في رتبة الاجساد فکذلک کان کلماته سید الکلمات بین الحروف و الزبرات من غیره و لم ینزل الله بمثل حرف کلم به سلمان قط علي احد في سلسلة الرعیه و ان الحکم في کل مقام هو ان المقام الثاني یري المتجلي في مراته بالمرات الاولي و کذلک في حکم الحروف ان کلمة لا اله الا الله التي ینطق احد من النجباء یحکي فی المرات السابعة عن الله و ان کلمة لا اله الا الله التي تنطق بها احد من الارکان یحکي في المرات الخامسة عن الله سبحان و ان الناظر الي طرف الفواد یري فرقهما و یحکم بینهما و یشهد علیهما و ان الله یوم القیمة یحشرهما بمثل حشرهما في ذلک الیوم و ان جنابک لو تدق نظرک و تصفي بصرک لتري احرف التي کلم بها رسول الله في الجنة الاولي و احرف التي کلم بها احد من النجباء في الجنة السابعة و ان بینهما کان بعد بمثل ما قدر الله بینهما حیث لایحیط به علم احد الا من شاءالله و ان بعد مشرق البدء و المغرب الختم عنده في رتبة معدومة لان البدایات في التجلیات لا بدء لها و ان النهایات في الدلالات لاختم لها ولکن المحجوبین عن لقاء المتجلي في الحیوة‌ الدنیا یرون صورة لا اله الا الله في کل المقامات بحد سواء و ان ذلک کفر محض عند آل الله الاطهار لان هذه الکلمة في الحروف اذا نطق بها ظهور البیان هي في حروف کلمة البیان ثم في رتبة المعاني کلمة‌ المعاني ثم في رتبة الابواب کلمة الابواب ثم في رتبة الامامة کلمة الامامة ثم في رتبة‌ الارکان کلمة الارکان ثم في رتبة النقباء کلمة النقباء ثم في رتبة النجباء کلمة‌ النجباء و ان حکم معرفة التي امر علي بن الحسین علیه السلام بجابر في حدیث الذي قرئت علیک في‌ ذلک الکتاب لم یتم معرفته رتبته الا بشئوناتها و آیاتها و تجلیاتها و مقاماتها و علاماتها و دلالاتها و کلماتها و ما احاط ورائها مما لایحیط به علم احد سواه و ان بعلم ذلک المقام یتفاضل العلماء بعضهم علي بعض کما صرح بذلک علي علیه السلام في قوله و ان الاسماء اما ظاهرا و مضمرا و لیس بظاهر و لا مضمر و انما یتفاضل العلماء في معرفته ما لیس بظاهر و لا مضمر و هو سر القدر الذي اشرت من قبل فیه و ان بذلک الحکم المتقن لو قال احد اني نطقت بتلک الکلمه بمثل ما نطق ما جعله الله فوق رتبتي فیکفر في الحین لان کلمة لا اله الا الله التي یتکلم بها الشیعة صورتها شیعة صورة کلمة لا اله الا الله التي نطق احد من آل الله سلام الله علیهم و کذلک الحکم کان في الافعال و لذا ان الانبیاء کلما یترقون لم یقدروا ان یعملوا بمثل عمل جسم فاطمه و کذلک کل العلم و الشئون من سلسلة السافل لم یذکر عند سلسلة العالي و لذا یخرج في سلسلة السافل من صورة کلمة العالي کل المراتب و الشئونات و ان حین العکس کان مقام ظهور الذات في طلعة الصفات حیث انه ینزل في تفسیر الهاء الذي کل حروفاته لکان اعظم و معانیه لاجلی و الطف و ان ذلک لهو الشرف الذي قال الصادق في قوله من بلغ مواقع الصفه بلغ قرار المعرفة و من عرف الاشارة في‌ الدلالة استغني‌ عن الاشارة في الحکایة و من عرف الفصل عن الوصل فیعرف ما اشرت في تلک الدلالات و یعفو للذي هو ناظر برب الصفات عن ذکر السبحات و الدلالات و الحکایات و المقامات و العلامات و الآیات بحکم ربه انه لا اله الا هو ذو فضل عظیم و ان من مقامات بیان ذلک السر هو ما لایخطر بافئدة بعض الناس و لایلیق بشان احد منهم ولکني‌ لما اراک من اولی العلم و البیان اشیر برشح من هذا الطمطام الذاخر الداخر المتلاطم المواج لیکون بابا لمعرفة ذلک المقام و هو ان لاتري الکثرات في تلقاء آیة الذات ذي وجود و تنظر الیهم کیوم الذي لم یک منهم شیئا مذکورا و بذلک الشان لما استقرت بالحقیقة تري السر في طلعة المتجلي نفس العلانیة و العلانیة نفس السر في حضرة التجلي و لاتفرح بعلم شيء و لا بقدرتک علي شيء و لا بتملک ما جعل الله في قبضتک ما جعل الله فی قبضتک و لا بروح و لا ریحان و لا بذکر و لا ببیان و لا بالاء الجنة و لا بعرفانها و اذا تذکر شیئا منها ما ترء في ذکره و لا في سره الا طلعة متجلیک و تراه ظاهرا موجودا حیث لم یک معه شيء و لا یذکر في رتبته شيء و بذلک اشار علي علیه السلام في‌ مناجاته یوم شعبان حیث قال عز ذکره یا الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک و اجعلني ممن نادیته فاجابک و لاحظة فصعق لجلالک و ناجیته سرا فعمل لک جهرا و انت اذا بلغت من قبل او تصل من بعد بمقام العظمة‌ و سر الهویة و هویة الاحدیة و ظهور الصمدانیة و جمال الربانیة تقرء کل الاذکار بمثل ما قرء عز ذکره في دعائه بعد صلوة الوتر انت الله عماد السموات و الارض و انت الله جمال السموات و الارض الي ما قال علیه السلام فیا طوبي لمن شرب ماء الخمر الحیوان في الحیوة الدنیا و یجعل نفسه بمثل ما خلقه الله من دون کلفة علي نفسه و ان الله قد فرض للمتعارج الي مقام معرفته و حبه احکاما لایسعها الا علمه فمنها فرض علي الذي یسافر من الحق الي الخلق رجاء‌ الاکبر بان لا یخاف من نفسه و لو احتمل کل ذنب قد احاط علم الله لان الله غني ذو رحمة واسعة یغفر لمن یشاء بما یشاء و لاراد لحکمه و لا معقب لامره و منها فرض علي الذي یسافر من الخلق الي الحق الا یطمئن بنفسه و لو عملت کل الخیر لان الله ذو عدل دائم و لو اراد بشيء حکم العدل لایقوم به السموات و الارض و ان له البداء في ملکوت الامر و الخلق و کفاک في ذلک السبیل ما اشار ابو عبدالله فی خطابه حیث قال عز ذکره یا اسحق خف عن الله کانک تراه و ان کنت لاتراه فانه یراک و ان کنت تري انه لایریک فقد کفرت و ان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصیه فقد جعلته من اهون الناظرین الیک و اشهد في ذلک السبیل یا ایها الجلیل بانک ان خفت من ربک یخاف منک کل الناس حیث اشار عز ذکره في خطابه من خاف الله اخاف منه کل­شی و من لم یخف الله اخافه من کل­شيء ثم قال عز ذکره من عرف الله خاف الله و من خاف الله سلخت نفسه عن الدنیا و ان العبد لم یکمل في مقام العبودیة حتي لایخاف من الناس و یري الکل في‌ جنب حکم الله کمثل سواد عین نملة میتة و کان المدح عنده رضاء الله و الذم سخطه کما اشار الصادق في‌ قوله بان حب الشرف لایکون في قلب الخائف الراهب و ان السالک الي الله في المنهج البیضاء و الرکن الحمراء في ذلک السفر لم یوصل الي مقام وطنه الا بکف الصفر عما في ایدي الناس و ما ینسب الیهم و ان اعلم الناس بالله و آیاته ارضاهم بقضائه و علي السالک في ذلک المقام حق ان یجعل حکم ذلک الحدیث في قلبه حیث قال عز ذکره عجبت لمرء مسلم لا یقضي الله عزوجل له قضاء الا کان خیرا له ان قرض بالمقاریض کان خیرا له و ان ملک مشارق الارض و مغاربها کان خیرا له و یشاهد رضائه للموت في کل شئوناته لان العبد لم یرض قلبه و لایکره الدنیا الا بحالة الموت و حق علي المومن الخالص ان یذکر نفسه بذکر الموت في کل یوم و لیلة خمس و عشرین مرة حیث قال عز ذکره من فعل ذلک یکتب الله له ثواب الذي یستشهد في سبیله و ان العبد لو یلطف نظره لم یر عزا الا في حب الله و ان علة حب الناس باللئالي و الذهب هو کانت لاجل حبها حب الله و لذا یحبونها کل الناس و کذلک الحکم في العکس بالعکس للعکس فاسئل الله ان یاخذ ایدي عباده في ذلک السبیل لانه وعر ذکوان اجرد خشن لاینجوا منه الا من شاء الله و ان الذین یدخلون النار ما یدخلون الا في هذا السبیل و لذلک اجترحت بذکر الاشارات رجاء لعفو من یحزن قلبه بقرائة تلک الدلالات و منها فرض علي الذي یسافر من الحق الي الحق الا یبقي فیه انیة محدودة لان لو ذکر معه في شان انیته ممکنة لم یک من اهل ذلک السبیل و ان ذلک مختص لآل الله و من شاءالله من الذي یستقرون علي الارائک المتکئة في جنات اللاهوت و الذین یشربون ماء الخالص من کاس العظمة في جنات الجبروت و الذین یتنعمون بلحم الطري في جنات الملک و الملکوت و ان الاشارات لا تشبه علي‌ جنابک فان لهم لا ذکر الا ذکر الله و ان عبر في مقامهم ذکر الصفات و الاسماء و الا لاء‌ هي مکنسة الاوهام و الا انهم آیات الصرف و التجلیات البحت و ظهورات البات و شئونات الذوات و کینونیات الصفات لله الخالق الاسماء و الصفات حیث اشار علی علیه السلام عن مقامهم في نفسه بقوله الحق انا ذات الذوات انا الذات في الذوات للذات و قال الشاعر في مدحه.

یا جوهر اقام الوجود به و الناس بعدک کلهم عرض

و اشار عبدالحمید ابن ابي الحدید في خطابه الیه صفاتک اسماء و ذاتک جوهر بري المعاني عن صفات الجواهر یحل عن الاعراض و الکیف و المتي و تکبر عن التشبیه بالعناصر و ان کل ذلک اسماء و صفات فی البیان لعلو ذکرهم و جلالتهم و ان العبد لم یدخل لجة‌ الاحدیة الا اذا سافر منها الیها و جعل ذکرها و نعیمها هي نفسها لاسواها و هي الجنة التي لا ظل لها و لایدخل فیها احد غیر اهلها و لذا صارت الجحیم سبعة و الجنان ثمانیة و هي لاتدخل في الاعداد و لو تذکر معه.

فیا ایها الانسان ان سر الذي به یسکن فوادک هو ورودک علي‌ تلک اللجة فلا تحرم نصیب نفسک في الحیوة الدنیا فانها باطلة لاحکم لها عند اهل الحقیقة فاقبل الي الله بکلک و انس ما سواه بحبک و سافر منه الیه في ذلک السبیل الاعظم و الصراط الادوم فانک لو تعمل في تلک اللجة عملا لم یعادلها بها جنات السبعة و ما خلق الله فیها و لاتصغر حق ذلک السبیل فانک ما قدره حق قدره الا اذا تدخل باذن الله فیها فاذا دخلت لاتقدر ان تخرج عنها و لاتحکي‌فیها الا من ربک و لاتسکن الا به و لاتنطق الا في قدرته و لاتستلذ الا بطلعة المتجلیة لک بک و لاتشیر الي شيء سواه و لاتقدر ان ترید شیئا لان الاراده رتبة الفعل و ان ذلک المقام رتبة ذاتک و منقطعة عنه الاسماء و الافعال و الظهورات و الصفا ت و اذا بلغت ینطق سرک بکل ما نطق علي السلام في علانیته و منها ما قال في خطبته الطتنجیة رایت الله و الفردوس رأی العین و لا شک ا ن الحق ما قصد ذات الرب لحکم الامتناع و شان الانقطاع بل اراد ظهور هویته المتجلیة له به في رتبته التي نطق في حقها في کلامه عن عالم العلوي تجلي لها بها فاشرقت و طالعها فتلئلئت فالقي في هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله لیس حکم ذلک السبیل لعدم جریان الدلیل و هو الله حسبي في‌ ذلک السبیل و هو المولي فنعم الجلیل و هو المولي فنعم الجمیل و هو المولي فنعم الخلیل و هو المولي فنعم الوکیل .

و منها فرض علي الذي یسافر من الخلق بعین الحق او العکس لایري نورا الا نوره و لا خلقا الا خلقه و یدور کل شئون تلک الرتبة في حول تلک الکلمة و ان المسافر في ذلک السبیل یري في طریقه عجایب الملک و جراسیم الدهر في کل عالم بما قدر الله فیها و انا لو اکشف الغطاء لتقول في حقي یا مجری القضاء في البداء ما هذا الا شيء عجاب و علي السالک في تلک الاسفار حق ان یعرف حرف کل عالم في الحروف المسطرات لئلا یحجبه حکم عن حکم شيء و یري تطابق العوالم بمثل هذا العالم و انا بما عرفت من الحکم و البیان فی الحروف اشیر ببعض حکم البیان لیکون السالک علی بصیرة من حکم الانسان و هو ان الالف في مقام الحد حرف روح الکلیة ثم الباء حرف نفس الکلیة و لذا قال نفس الذي نزل الله حکمه في القرآن بقوله و انفسنا و انفسکم قال انا نقطة تحت الباء ثم الجیم حرف طبیعة الکلیة ثم الدال حرف مادة الکلیه ثم الهاء حرف شکل الکل ثم الواو حرف جسم الکل ثم الزاء حرف محدد الجهات فلک الاطلس ثم الحاء حرف فلک الکرسي ثم الطاء حرف فلک البروج ثم الیاء حرف فلک المنازل ثم الکاف حرف فلک الزحل ثم اللام حرف فلک المشتري‌ ثم المیم حرف فلک المریخ و لذا قال الشاعر في الخطابه

حتي اتصلت(اذا) بهاء‌ هبوطها من میم مرکزها بذات الاجرع

علقت بها ثاء الثقیل فاصبحت بین المعالم و الطلوع الخضع

ثم النون حرف فلک الشمس ثم السین حرف فلک الزهرة ثم العین حرف فلک العطارد ثم الفاء حرف فلک القمر ثم للنار الصاد و للهواء و للماء و للتراب و ان ذلک مراتب سفر الذي یسافر من الحق الی الخلق و ان في الصعود فاول مقامه حرف التاء و هو حرف المعدن ثم حرف النبات و هو الثاء ثم حرف الحیوان و هو الخاء ثم حرف الجن و هو الذال ثم حرف الملک و هو الضاد ثم حرف الانسان و هو الظاء و ان الي ذلک تنتهي رتبة الحروف فی حکم الصعود و النزول و ان کلما اشرت فی في تفسیر الهاء اول حرف من کتابک العزیز لکشف السر اني لاعلم لایکشف الستر عن وجه السر بل تزید الحجبات بذکر الدلالات و حکم العلامات و اشارة الآیات و الاشارات و انا ذا لاجتراحاتي بین یدي الله و کشف الستر عن وجه السر اناجي الله ربي بهذه الکال لساني لیجیب الله دعائي في حقک و یبلغک الي مقام خطابک في کتابک و یعفو نفسک عني عما اطلعت من جریراتي و تستغفر ربک لي و للذین اتبعوني فاني انا التواب الحلیم و لیکون بذلک ختام الکلام مسکا لان فیه فلیتنافس المتنافسون.

فیا ایها الخلیل فاعرف حق تلک الایام فان الشمس ما طلعت علیها بمثلها و ان لکل نصیب في کتاب ربک و ان الله لیجزی الکل بما اکتسبت ایدیهم و لایعزب من علمه شيء فی السموات و لا في الارض و انه لغنی عما هم کان الناس یعملون و ان لکل من عرف الحق حق بان یعلنه و یبطل عمل الذین یریدون ان یطفئوا نور الله بافواهم و ابي الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکین.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي یمن في کتاب علي الذین آمنوا بالله و آیاته بان یدخلهم في جناب عدن آمنین یا الهي انی اشهدک بما انت تشهد لنفسک حین لا وجود لشيء عندک بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل لن تعرف ذاتیتک الا ذاتیة ازلیتک و لاتوصف کینونیتک الا انیة احدیتک لانک لم تزل لن تعرف بغیرک و لاتقترن بخلقک و لاتوصف بسواک و لایاخذک وصف من شيء و لا نعت عن شيء اذا ذاتیة قدرتک مقطعة الجوهریات عن العرفان و ان کینوینة مشیتک ممتنعة المادیات عن البیان و ان انیة ابداعک مفرقة الکینونیات عن التبیان و ان نفسانیة اختراعک محددة الهندسیات عن ذکر العیان فسبحانک یا الهي ان قلت انت فقد حکت المثال بالمثال و انک لن توصف بها و ان قلت انه هو انت فقد دلت الجلال بالجلال و انک لن تنعت بها لانک قد خلقت المشیة قبل کل­شيء لا من شيء بنفسها من دون ربط بذاتک و لا اقتران بکینونیتک و لا انعکاس من ذاتیک و لا عرفان من انیتک بل بقدرتک التي تجلیت لها بها فاشرقتها من دون کیف و لا این و لا اشارة ثم قد اقمت الخلق في منهاجها لیتلئلا المتلئلئات بعلم القطع في بحبوحة الوصل و لیتلجلج المتلجلجات بعلم المنع في کینویتة الفصل فسبحانک لما وجدت الابداع بطلعتها و الاختراع بحضرتها قد اشتبهت علي‌ الممکنات عرفان قدرتک بذاتک و لذا قد وصفوک و لو عرفوک ما وصفوک و من ثم ذا یا الهي لم یتزهوک فسبحانک سبحانک یا الهي انت الذي لن توحد بذاتک و لن تقدس بطلعتک و لن توصف بانتیک و لن تنعت بازلیتک و لن تشیر بکینونیتک و لن تعبد بنفسانیتک لانک لم تزل کنت بلا ذکر شيء و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت في ازل الازال لم یک في رتبتک شيء و لما خلقت الخلق لمعرفتک وصفت لهم نفسک بما یمکن في انفسهم لیاخذ الکل حظه و یبلغ الخلق الي غایة من فیض ابداعک و جود اختراعک و نعت اولیائک بما انت قد قدرت في شانهم و انا ذا لما خلقتني و رزقتني اعترف بین یدیک بان محمدا لکان عبدک الذی انتجبته من بحبوحة القدم علي سایر الامم منفردا من ابناء الجنس علي سایر البشر و جعلته مقام نفسک في الاداء و البداء من کل حکم و قدر اذ انت لن تدرک بالبصر لما کنت بالمنظر الاکبر و اشهد في حق ثمرة فواده و اوصیائه بما انت قد خصصتهم من کراماتک بما لایحیط بعلمها احد سواک و اسئلک یا خالق الاسماء و الصفات ان تصلي علي محمد و آل محمد بکینونیات اللاهوتیات في الانشاء و ذاتیات الجبرویتات في البهاء و نفسانیة الملکوتیات في الثناء و انیة الملکیات في السناء و هندسة المتلجلجات في القضاء و نوریه المتلئلئات في البداء و عکسیة المتنورات في ظهورات قطعات الواح الیاقوت في الامضاء و بهجیة المتقدسات في شئونات الناسوتیات من اهل العماء انک انت الله الکبیر المتعال یا الهي کیف ادعوک و ان وجودی ذنب و قد اکتسب بغیر حق ما لا اذنت له من الخطایا و الذنوب التي حالت بینه و بینک و البسة ثوب المذلة في تلقاء وجهک و خرقت ما انت جعلت بینه و بین طاعتک من حجبات رحمانیتک و سرادقات وحدانیتک کان الخطایا قد احاطته من کل شطر بشان لایقدر ان یخرج منها الا و ان یدخل علیها و انت یا الهي تعلم مقامه و تقدر علي کشف بلائه و الیک المشتکي وحدک لا اله الا انت و کیف ادعوک و ان رحمتک قد وسعت کل­شيئ و عنایتک قد احاطتني من کل شطر و ان فعلک دال علي فضلک بي کان علمک ما احاط بسیئة مني و لا کتابک بجریرة من نفسي فسبحانک ما احسن فعلک و ما اکبر صنعک في حقي خلقني و لم اک شیئا و ربیتنی بمشیتک من دون ان تري مني خیرا فسبحانک و تعالیت تقدست ذاتیتک من ان احمدک بما انت علیه من العز و الوحدة و الجلال و القدرة لان الحمد مني لیکون علي قدر عجزي و فقري و هو لایلیق بجنابک و لایرفع الی ساحة قدسک لان ما سواک لایذکر عندک و ان ذکر في‌ رتبة لا شان لهم بان توصفک بهم لانهم قد وجدوا لا من شيء باختراعک فسبحانک یا الهي لا اري حظا الا في طاعتک و لا شرفا الا في محبتک لاجترح علیک بین یدیک بثناء نفسک نفسک لعل یبرد فوادي بمثل الثلج في تلقاء طمطام یم صمدانیتک و تطمئن قلبي بمثل جبل المحیط في تلقاء قلزم عز وحدانیتک و لا اکون بمثل الانعام بین عبادک فسبحانک سبحانک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل قد کنت بلا وجود شيء و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت لم یک في رتبتک شيء اذا ذاتیتک لا وصف لها و هي بنفسها مقطعة الجوهریات عن البیان و ان کینونیتک لانعت لها و هي بانیتها ممتنعة المادیات عن العرفان لم تزل لن یعرفک سواک و لن یوحدک غیرک اذ حکم العرفان بعد الاقتران و ذکر التوحید بعد الافتراق و اذ ذلک ممتنع في رتبة الایقان لانک لم تزل کنت و لا وصف لک في الامکان و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت و لا لک نعت في الاعیان ان قلت انت انت فقد حکت المثال بالمثال و ان قلت انه هو هو دلت الهویة ذات الابداع و الولایة مقام الاختراع و هي بنفسها مفرقة الخلق عن انتیک و مسددة الکل عن سبیل معرفتک فسبحانک یا الهي ان قلت انت علیم فما اردت الا تنزیهک عن وجود المعلوم في رتبة علمک و ان قلت انت قدیر فما ارید الا تقدیسک عن ذکر المقدور معک و انک کما انت علیه لا وصف لک و لا صفة و لا نعت لجنابک و لا هندسة و لا اسم لکینونیتک و لا سمة اذا ذاتیتک معروفة بانیتک و کینونیتک موصوفة بذاتیتک و ان ذلک کان شان نفسک لا سوک و لاحظ لخلقک في عرفان نفسک الا بنفي ما سواک لان ذاتیتک لا سبیل لها في مقام البیان و لا لکینونیتک نعت في الاعیان فاسئلک اللهم بعزتک ان تبلغني الي نور الابهج من ابداعک و انقطعني عمن سواک بظهور طلعة انجذابک لان اتصل الي مقام قدسک بمشیتک و ادخل لجة بحر الاحدیة ببهاء طلعتک فسبحانک یا محبوب انت الذي تعرفت لکل شيء بظهور ابداعک و تعالیت علي کل شيء بطلعة اختراعک و لایقدر ان یشیر الي کینونیتک احد لانه لا وجود له في رتبتک و لا ذکر له معک في کبریائیتک فسبحانک و تعالیت لما تجلیت للممکنات بطلعة ابداعک تذوتت المتذوتات بامرک و لذا نعتوک بما لایقدر ان یعرفوا ذاتک فسبحانک یا الهي لو عرفوک ما وصفوک و من ثم ذا یا الهي لم یوحدوک فاسئلک اللهم یا الهي بعزة کینونیتک و تقدس ذاتیتک و تفرد جبروتیتک بان تبلغنی الي مقام ذروة ما قدرت لي فی الابداع و ما احاط علمک في حظ الاختراع فانني انا لائذ بجنابک و تائب الیک بجودک و مستشفع بک الي نفسک و لا مفر لي الا الیک فعلمني ما هو المکنون في علمک و ایدني ما هو المخزون في غیبک فاني فقیر الي رحمتک و انک غني عن عذابي لایتعاظمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت الغني الحمید فیا الهي اني اشهدک و من لدیک من الاشهاد بانک لو تجعل احاطة قدرتک في ‌الامکان نار الحدید و تکبر جسمي بما تقدر قدرتک حتي احاطت القضاء کلها بمثل سبکة حدید و تمدني في النار بدوام عز ازلیتک و قدس صمدانیتک و بهاء رحمانیتک و جلال کبریائیتک في کل ان بروح جدید لکنت بعزتک محمودا في فعلک و مطاعا في حکمک و عادلا في قضائک و لیس لي حجة بان اقول لم یا الهي ثم بم یا مولائي و اني لمستحق بذلک جزاء ذکري نفسک من سیئاتي و جریراتي التي لایحیط بها احد سواک فآه آه عما قضي في علمک و احصي کتابک من ذکر جریرات نفسي و لو اني ذکرت احدي منها لیکفي في العصیان من في ملکوت السموات و الارض و لایرغب بعد علمه احد ان یقرب الی من سطوة جبروتیتک و قهر کبریائیتک فسبحانک سبحانک یا الهي انت الذي خلقتني و انت الذي انعمتني و انت الذي احییتني و انت الذي امیتني و انت الذي رزقتني و انت الذي الهمتني‌ و انت الذي اکرمتني و انت الذي اعطیتني و انت الذي ایدتني و انت الذي شرفتني لم یزل لایعزب من علمک شيء لایحجب عن طلعتک شيء فآه آه کیف اقول انا و ان هذا هو ذنب العظیم و عصیان القدیم حیث لایعاوله ذنب في علمک و لایساویه في الرتبته خطیئة في کتابک لانه هو من شجرة الانیته ینطق بین یدیک فآه آه انا الذي رضیت في تلقاء وجهک بان اقول في نفسي قول انا و انا الذي الذي احملت القول في تلقاء طلعة حضرتک بقولي انا و انا الذي فرطت في جنبک بذکري انا و انا الذي عصیت حضرتک بذکر الانیة التي نهیت الکل بان لایقربها احد في تلقاء عز ربوبیتک و انا الذي ‌قلت انا و لا استحیي عن وجهک بان لا اقول بعد ذلک في بین یدیک بانني انا فآه آه لو ابکي علي ما احتملت نفسي سرمد الابد في عمري ما یفرغ فوادي و لایسکن سري و لایروح علانیتي ولکن لما شاهدت معاملتک مع المذنبین من عبادک لایقن انک لاتسخط علي بجلالة‌ رحمتک و لاتغضب علي بعلو عنایتک و سلطنتک لانی لو عصیتک ما اردت عصیانک و لا جاحدت آثار رحمانیتک بل غلبني هواي لما وجد الحب في آلائک و مددني القضاء بذلک لما اردت اظهار غنائک باختیار عبادک و لو کان دون ذلک لایغلب هواي و لا علي حب مشیتک لانها قائمة علي‌کل نفس بما کسبت و لایتعاظمها شيء في السموات و لا في الارض و انک یا الهي لتعلم سري و علانیتي ما اردت في شيء الا حبک و رضاک و لا ان اشاء الا بما تشاء و ان لو احاط علمک بي دون ذلک بعظمة ذاتک و تقدس کبریائک ما کان لجحدي ربوبیتک و لا لانکاري صمدانیتک و لا لاغفالي من سطواتک و لا لاتکالي بشيء سوي رحمانتیک بل لما خلقت في نفسي اسباب القدرة و انها قد اشتهت بما یمیل الیها قد ارتفعت عن حدها بما اعطیتها من کرامتک و ان ذلک لو کان عصیان محض في کتابک ولکن لم یک عندها الا لحبها بها من دون ان تعرف حبک في غیرها او ان تبصر الي الآیاته التي انت تنزل علیها ما وعدت لها فسبحانک و تعالیت یا الهي من ان اقول انک انت انت او ان اقدر ان اصبر في بعدي عن ساحة قربک او ان اصمت و لا اعتذر في تلقاء طلعة حضرتک و لما لا اجد ذکرا دون ذکر آل محمد عندک صلواتک علیهم فاسئلک اللهم بذکرک لهم في کل شان ان تصلي علي محمد و آل محمد محال معرفتک و معادن کرامتک و مواقع ربوبیتک و ارکان وحدانیتک ائمة الدین و هداة اهل الیقین عباد الذین قد جعلت مشیتهم ذات مشیتک في الانشاء و ارادتهم ذات ارادتک في الابداع و حکم قدرهم ذات قدرک في الاحداث و قضائهم ذات بدائک في الاختراع و کل ما نسب الیهم ذات نسبة الکبري بنسبتها الیک وحدک لا شریک لک و اسئلک بحقهم ان تجعلنا من الموقنین بفضلهم و الصابرین علي حکمهم و الذاکرین بذکرهم و المشتاقین الي طلعتهم و المنتظرین لایام رجعتهم و المعتصمین بحبلهم و المستغفرین الیهم و اللائذین بحضرتهم و المستقرین في محبتهم و المتوکلین علیهم و المستشفعین بهم الیهم و الراضین بقضائهم و المطیعین لاحکامهم منک یا ذالجود و الاحسان و الحجة و البیان انک تعلم اني لا احب ان اعلم الا حبک فانت انزل لي الاسباب و ما یبلغني الي مقام قرب الاسماء و الصفات فاننی انا اقول انت الله حسبي ثم محمد رسول الله حسبي ثم آل الله ائمه العدل حسبي ثم الذین یؤمنون بحقهم حسبي و انک من ورائهم ثم القرآن حسبي علیک توکلت و علیک فلیتوکل المؤمنون و اغفر اللهم لمن علمني‌ تلک المناجاة و لایري ثم لنفسي ثم الذین یحبون ان یذکروا بین یدیک انک انت العزیز الرحیم و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد الله رب العالمین .

بسمه العلي العظیم ان الحمد و الثناء یستحق ذات الازل الذي کان طلعة حضرته مقدسة عن وصف ما سواه و ان المجد و البهاء یستحق مظاهر عدل الذي یعرف اعلي جوهریات المجردات في کل حین بالقطع و المنع عن ساحة عرفانه و لما رایت اثر مدادک في کتابک قد تلجلجت بما تجلي طلعة وجهک في خطابک و ان الله اجل و اعلي شانا من ان احصي کتابه بطاعة عبد في سبیله و لم یجر له الاسباب بما هو علیه في عرش العزة و الصفات فارجوا الله ربي و ربک ان یذهب من قلبک الحزن و یجمع بیني و بین اهل طاعته في ارض امن و قدس انه هو المقتدر الحلیم فلله الحمد بما طالعت کتابک الذي یحکي من طلعة وجهک کا ن فیه روح القدس ینفس بروحه فتعالي شان ربي ذو الجلال و الاکرام من ان یعلم بحب احد من عباده و لم یجر الاسباب له بما هو خیر له من غیره فاسئل الله لجنابک بما هو یحب و یرضي انه هو العزیز الحکیم.انتهی

ص157 **توقيع يا رساله ذهبيه**

بسم اللّه الرحمن الرّحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد القهار الصمد الوتر الدّائم الجبار و الحي القيوم المتعال المختار و المقتدر العادل الغفار الذي خلق بامره جوهريات الاسرار للمقربين من الابرار الذين يستقرون علی سرائر الحمراء فوق عرش اللاهوت و يسبحون الله خالق الاسماء و الصفات بما خلق الله فی كينونيات الابرار بحكم الاختيار.

و الحمد لله الذي فتح باب المجرة علی قلوب الصافين من اهل العماء و البشر المحجبين من اهل السناء الذين جعل الله عرفانهم فی حل قصبات الثالثه من اجمة الجبروت و قدر الله لهم دار القرار فيها بنفی الاغيار عن ساحة قرب طلعة ظهور الذات للذات بالذات بسّر العدل فی الاختيار .

و الحمد لله الذي نزل الحكم للذين يتكئون علی رفرف الخضر فی اجمة الملكوت و جنات الملك و يعرفون اشارات شجرة القدوس فی ظلال مكفهرات الافريدوس من الكينونيات فی الدلالات و الذاتيات فی المقامات و النفسانيات فی العلامات و الانيات فی الآیات و المتجلجات فی الظهورات و المتلئلئات فی الشئونات و المتقدسات فی البروزات و المتشعشعات فی العكوسات و المتلامعات فی المنقطعات من الواح ياقوت الحمراء ليميزن عند طلوع شمس البهاء من وراء طمطام يم القضاء كل الفجار

ص ١٥٨

من اهل الفرار عن الاخيار من اهل القرار و ليعلمن الكل فی تلك الفتنة الصماء الدهماء العمياء البكماء الغبراء الصيلاء الجهناء الطخياء الظلماء حكم البداء بعد القضاء و الامضاء فی نفس القضاء ثم البهاء و الثناء و السناء من اهل الانشاء للآية المتجلية عن طلعة الحمراء من آیه ركن الخضراء ليهلك من هلك عن بينه بما نزل الله فی القرآن فی شان الفجار حيث قال و قوله الحق هذا فليذوقوه حميم و غساق واخر من شكله ازواج هذا فوج مقتحم معكم لامرحبا بهم انهم صالوا النار قالوا بل انتم لامرحبا بكم انتم قدمتموه لنا فبئس القرار قالوا ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا فی النار و قالوا ما لنا لانری رجالا كنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخر يا ام زاغت عنهم الابصار ان ذلك لحق تخاصم اهل النار قل انما انا منذر و ما من اله الا الله الواحد القهار رب السموات و الأرض و ما بينهما العزيز الغفار و يحیی من حي عن بينه بما نزل الله فی الخطاب لمن نادي ربه انی مسنی الشيطان بنصب و عذاب قال و قوله الحق فی فصل الخطاب هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب اركض برجلك هذا مغتسل بارد و شراب و خذ بيدك ضغثا فاضرب به و لا تحنث انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب هذا ذكر و ان للمتقين لحسن مآب جنات عدن مفتحة لهم الابواب

ص ١٥٩

متكئين فيها يدعون بفاكهة كثيرة و شراب و عندهم قاصرات الطرف اتراب هذا ما تدعون ليوم الحساب و ان ذلك ذكر لمن ذكر بما ذكر ربه فی كتابه انما تنذر من اتبع الذكر و خشی الرحمن بالغيب فبشره بمغفرة و اجر كريم، فلله الحمد بما اشهدني علی صحف المقربين من الابرار و الواح المستضعفين من الاخيار و ان له الحمد فی ذلك الحين حمدا شعشعانيا لامعا متقدسا منزها عن درك ما سواه بما نزل عليّ الحين فمن هو اعلم به منی و اليه اشكوا ممن لاينصف بذكر الاولی عند آیات الكبری اللهم انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قد كنت بلا وجود شيء معك و لاتزال انك كائن بمثل ما كنت و لم يك فی شان فی رتبتك شئ اذ ذاتيتك مقطعة الجوهريات عن العرفان و ان انيتك مسددة الماديات عن البيان و كيف احصی ثناء كبريائك وان ما سواك لم يقدروا ان يعرفوا شيئا مما انت عليه من الشان و الوحدة و الجلال و العظمة و ان كل وصف لطلعة حضرتك افك و كل نعت بغير كبريائيتك كذب لم يزل لن يعرفك شيء و لن يوحدك عبد اذ حق العرفان بعد الاقتران و شان التوحيد بعد الافتراق لم تزل كان واصف نفسك نفسك من دون تحويل و لا تغيير و لا تبديل و لا انتقال و لا تزال ذاتك توحد ذاتك بما لايقدر ان يعرفه احد سواك فسبحانك سبحانك يا الهي ان قلت انت انت فقد حكی المثال بالمثال

ص ١٦٠

و انك فی الحين تكذبنی و كل الموجودات بان طلعة انية التی انت ذكرتها فی تلقاء مدين الجلال هی شان الابداع و حظ الاختراع و لم يزل انه هو منزه عن نعت الموجودات و عرفان الممكنات و ان قلت انه هو هو دلت الاحديّة ذات المشية و هی بنفسها منقطعة عنك بابداعها لا من شيء و لايدل الا علی نفسها و لايحكی الا عن انيتها فان كان شان الهاء هو الفناء فكيف اذكر شان الواو فی تلقاء مدين الثناء و انا بعزة ذاتك ما ادعيت توحيد كنهك و لا عرفان ذاتك و لا ثناء كينونيتك و لا مجد نفسانيتك و لا بهاء انيتك بل من يوم الذي خلقتنی نزهتك بان الاشارات منقطعة عن ساحة قدسك و ان الدلالات ممتنعة عن طلعة حضرتك و ان التنزيه و لو كان شانا من الوصف و لكنی بعزتك ما اردتك الا نفی البحت فی تلقاء تجليك فآه­آه من ذكری نفسك و توحيدي ذاتك فاشهدك و من لديك من الاشهاد بانك لو تعذبني جزاء ذكری نفسك سرمد الابد بدوام ذاتك بكّل نقماتك و سطواتك لكنت محمودا فی فعلك و مطاعا فی حكمك و عادلا فی قضائك و اننی انا لكنت مستحقا بذلك من اخذك و ما احاط علمك به مما لايعرفه احد سواك و لما كان حكم اعظم حسناتی لديك فكيف یکون حكم سيئاتی و جريراتی التی لايحيط بها علم احد سواك و ان كلها قد ذوتت من وجود نفسی فها انا ذا يا عادلا في

ص ١٦١

الحكم و يا محمودا فی الفعل القيت نفسی لديك و استشفعت بجنابك لديك و هربت من عدلك اليك و ارجوا عفوك منك وحدك لا شريك لك فادخلنی يا الهي علی بساط قرب حضرتك حتی لا اري معبودا غيرك و انسی كل معروف سواك و استقر فی حرم قدسك و استلذ بذكر ربوبيتك و استغفرك من كل شيء يحجبنی عن طلعة جمالك فيا الهي هب لی ذروة الانقطاع اليك و بلاغ الامتناع لديك و الحقنی بنور الابهج من عزك و ارفعنی الی جوار انسك حتی لا احزن فی الدنيا من الذين لايرجون ايامك و لايخافون من عذابك و لايرضون بقضائك و انك يا الهي لتعلم بانی ما احب ان احب بما تحب و لا ان ابغض الا بما تبغض و قد احاط علمك بي و انك شاهد علی باني ما اردت بشيء يتوجهون اليه اهل السبحات و ما اري شرفا و عزا الا بذكرك يا موجد الاسماء و الصفات و لقد حدثت الناس بنعمتك التی انعمت عليّ ما لايوت به احد من شيعة ائمة العدل و وفيت بعهدك و ان الان لتری حكم كل حزب بما لديهم فرحون فيوما يرفع بعوضه جناحيه لاظهار قدرته و يوما يطير ذبابة فی هواء ملكه لاظهار قوته و انك لتعلم لو انی اردت ان اعلم الكل بما يريدون و لايتذكرون فلايكفهم مداد الابحر لان الحق عندك و كل من ارادك بمثل نورك ظاهر باهر و اننی انا اقل من ذرّ لاتحصی علمك ادنی من نفسی فكيف لا اصبر و انك بما انت عليه من الشان

ص ١٦٢

و القدرة و الجلال و العظمة قد صبرت بما افتري النصاري بانه ثالث ثلثه و ما قالت اليهود بان عزير ابن الله و ما قالت الاعراب بان الله فقير و نحن اغنياء فقلت و قولك الحق سنكتب ما قالوا و قتلهم الانبياء بغير حق و نقول ذوقوا عذاب الحريق و انك يا الهي لتعلم ان قول الذين يقولون فی حقی ما لا قدرت فی علم الغيب لي و لا اذنت لهم لدی لافك محض و لايضرنی جحد من جحدني ان انت ترضی عنی بل ان الذين يجحدون آیاتك لو يعلمون بما انت مددت لهم ليقولون يا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله فياليتنی مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا اللهم لا راد لقضائك و لا نفاذ لآیاتك فانزل اللهّم علی الذين يريدون ان يجحدوا اوليائك كلمة الانصاف ليحجبهم عن الفناء فی تلقاء مدين يم الثناء و اهد منهم ما تشاء كما تشاء اذ قلت و قولك الحق يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب اللهم انی استغفرك من الذين يريدون وجهك و اشتبهت السبيل علی انفسهم بان تعرفهم منهاج محبتك و تؤيدهم عرفان باب رحمانيتك و لاتقبضهم الا و تطمئن افئدتهم بثنائك و قلوبهم بذكرك و نفوسهم بعفوك انك انت الله عماد السموات و الارض و انك انت الله جمال السموات و الارض و انك جلال السموات و الارض و انك انت الله بهاء السموات و الارض و لا يتعاظم قدرتك شيء فی السموات و لا فی الارض

ص ١٦٣

و انك انت العزيز الرّحيم و اشهد يا الهی فی ذلك الحين لكل ما تحبّ كما تحب و لكل ما تسخط كما تسخط و اقول بما نزلت فی القرآن لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين و انی اشهدك يا الهي باننی الان اسُمی هذه النسخة المباركة ذهبيه لتخلص الدلالات عن ذكر الاشارات فی تلقاء الجلال و يجذبها الی ساحة القدس و الجمال.

و بعد يا أيها الجواد المرسل ماء المداد فی الالواح السّداد من الذي أراد الارشاد لاهل البلاد الی طلعة الفواد و سرّ الايجاد ان اتق الله من حكم رب العباد فان يوم الفصل هو الميعاد و انه هو لم يعرفنی و لايرانی و لو اطلع بما الهمنی الله و أراد حق الخالص لايجعل كلمات الفرار للاشارات عن دار القرار ببينة الآیات فو الذي نفسی بيده ان قول الذي انه حكی فی كتابه من ابناء جنسه باتیان المثل افك و كذب و بهتان و زور فما لك و ذلك الكذب من قولهم كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا فلعلك باخع نفسك الی آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا الا ان العدوان علی الظالمين و ان لعنة الله علی الكاذبين و انه هو بنفسه مع كبر شانه الذي ذكر فی غيابة كلماته و عظم مقامه الذي اشار فی دلالات عباراته قد كتب جزوين بلا دليل و لم يات بآیه بديعة من الفطرة كانه هو لم يلتفت بشانها و لايتذكر بحكمتها قل يا ايها الانسان انصف في بين يدی الله و لا تتبع اهواء الذين كفروا فانك اليوم لما

ص ١٦٤

اردت المبارزه فی ميدان الجدال فارم اليّ ما استطعت بكل قوتك و صيصيتك و قدرتك فان اليوم كل الطير لايرقی اليّ و انی احاج معك بحكم الذي نزلنا فی جواب خطابك من قبل لو جعلت الدليل ذكر الروايات بمثل ما فعلت فی كتابك فانی فو عزة ربك قد كتبت اكثر منك فی كتب المعروفة و ان جعلت الدليل الفصاحة فی الخطبة المذكورة فانی فو ربك قد انشات خطبا لم يذكرها احد من قبل و لم يقدر اليوم احد كما الی الان قد جرت من قلمی سته ثلاثين صحيفة فی المناجات و الخطب و الإشارات القدوسيه و العلامات السبوحية و المقامات الافريدوسيه و الآیات الجرسوميه و ان جعلت الدّليل الدريات فی بيان الإشارات فی مقامات اللاهوت و الجبروت و الملكوت و الناسوت فانی الله يعلم قد ذكرت اكثر منك بشان لم يقدر احد ان يعرفه الا من شاءالله و ان اردت ان تطلع به فاقرء صحف الدّعوات فان بها يميز روح المناجات عن ذكر الحكايات و ان جعلت الدليل كثرة البيان فانی فو عزة ربك لاقدر ان اكتب فی ستة ساعات صحيفة محكمة بدون تامل و سكون قلم فی الاظهار كما ثبت الميزان بين ايدی رجال الاعيان فمن اليوم يقدر بذلك او جاء احد من قبل و ان ذلك كان حجة الكبري لمن اراد ان يتذكر او يخشی و ان جعلت الدليل سبل الرياضات و الجذبات فان الله يقدر ان يبلغ عبدا الی مقام غآیه الامكان و فيض الايجاد و بدون تلك الاسباب لانه يفعل ما يشاء كما يشاء و ان قولی بذلك

ص ١٦٥

مسامحة فی ذكر الاستدلال و الا ان الشرف تلك المقامات هو البلاغ لمقام عرفان تجلی الذات فمن بلغه الله بغير تلك الأسباب لا حاجة له بهما و ان جعلت الدليل حب الله و سر الربانيه و هيكل الصمدانيه و النور الالهيه و الصورة الانزعيه المتنزهة عن آثار بلدة الخبيثه و الصفات القدسيه و الظهورات القيومية و الشئونات الملكية و الدلالات الجبروتية و المقامات اللاهوتية و التلجلجات الرحمانية و التلئلئات الالهية و البروزات الكينونية و التجليات الذاتية و النفحات السرمدية و ما خلق الله من ورائها فی عالم اللانهاية الی ما لانهاية لها بها اليها اللّه لشهيد عليّ و جعل لكل حق حقيقة و لكل ثواب نورا و انت اليوم تعلم ان ابناء جنسك من العرفاء من اهل تلك الأرض و دونها كل يدعون ذلك المقام بعد ما ان بعضهم يجحد بعضا و كذلك الحكم فی الشريعه ان اليوم كل الفقهاء يدعون مقام الحكم و يجعلون بنصّ الحجة جحد انفسهم جحد الله سبحانه مع ان بعضهم يلعن بعضا و انت بحق من كان حقه عليك اعظم من كلّ شيء فانصف ل تتامل فمن اين يحقق الحق و يبطل الباطل مع ان كل حزب بما لديهم فرحون لو تريد بجحد احد فتجحده و تجعل ادلاء نفسك آیات القرآن و احاديث اهل البيان و ظهورات جذبات الانسان و انه لما اراد ان يجحدك فيجحدك بمثلك بالادلاء المشيرة و ان الحق لا شك فی امره انه لو خلص عند احد لم يكذبه احد و الباطل لاريب فی حكمه بانه لو لم يمزجه بالحق لم يصدقه

ص ١٦٦

فاعوذ بالله القهار من شر كل شيطان هماز الذي اعرض من آیات الجبار بكلمات الفجار و ان اليوم انی اري مقام بعض المشركين فی الايمان ادنی من مبلغ كفر فرعون لانه لما اراد ان يجحد حجة ربّه اتی بشيء من السحر و انهم مع انهم لم يقدروا ان ياتوا فكذبوا الحق و جعلوا انفسهم من قوم بور جاهلين و لاتخطر ببالك يا ايهاالانسان ان من ذكر اشاراتی للذين انت تعلم مقامهم و تطلع بفعالهم عبادا فی المحبة فانی كما انه كتب قوله عرفته ذا صدق و لكن احبّ ان يرحم عليّ بانصافه بان اليوم هل يثبت الحق بغير ميزان ام لا فلا شك بذلك ان امر الحق له ميزان من عندالله و الا لم يغلب الحق علی الباطل و ان امر الذي كان من عند الله قد نزل الله معه علامات لاتشتبه بغيره و لايقدر ان يكسبه احد من عباده فان كان شان آیات التی اكرمنی الله و جعلها حجتی شانا يمكن بالتكسب فان الان قد مضت ثلاثة سنة كيف لم يكتسب احد بان يقدر ان يقرء آیه بالفطرة و انك يا ايها الانسان فكر لمحة ان حروف الهجائية يكون بيد الكل و ان الذي يكلم و يقول لو اجتمع الكل علی ان ياتوا بمثل كلماته لن يقدروا و لن ياتوا و ان يقدروا فكيف لن ياتوا و لم ياتوا فكيف لم يصدقوا امر الله فسبحان الله عما يشركون فانت انصف يا ايها الناظر ان اليوم انك تصلی باحكام آیات

ص ١٦٧

القرآن و تصوم و تحج و تنكح بها فكيف اليوم انت تجحد امرا جعله الله للذين كفروا بائمة الدين من قبل و ان اليوم لامفر لمن آمن بالقرآن الا بان يصدق تلك الآیات و لكن لاتشتبه الامر علی نفسك بان حكم تلك الآیات مثل القرآن لا و ربك ان وجودي و آثاري كلها معدومة عند حرف من القرآن و الادعية الماثورة من آل البيان و الاحاديث المشرقة من شموس الامكان و ان لا وجود لي الا فی رتبتی و لا نصيب لي الا فی مقامي و ان الله كما جعل الارواح معاني الاجسام فكذلك قد خلق الله المعاني أرواح الالفاظ و علی الكل فرض بان يميزوا بين كلمات اهل سلسلة الثمانية لان كلمه سلسلة الثانيه عرض و شبح بالنسبة الی السلسلة الاوليه فانظر الی ذلك المراة نزل الله فی القرآن الم و ان رسول الله كتب الم و ان الائمة كتبوا تلك الكلمة بمثله و ان اليوم انت تكتب تلك الكلمه و ان الصور عند الذين لايشهدون حكم الواقعي واحدة مع ان صورة الم الذي انت تكتبه معدوم عند الم الذي كتبوه آل الله و كذلك الحكم فی مقام الم الذي كتبه رسول الله فی تلقاء ما نزله الله فی القرآن و ان علي ذلك المنهج البيضاء اشركوا اكثر الناس بآیات ربهم و لعدم علمهم بتلك الرتبه لم يقدروا ان يميزوا بين تلك الآیات و آیات القرآن و لذا ثقلت علی صدورهم اكبر من خلق السموات و الأرض وانهم ان ينظروا بالواقع ليشاهدوا الامر في مقام العدل

ص ١٦٨

و يميزوا بين كلمات العدل و الفضل و انك يا ايّها السائل ان اعرف ما ايدناك و اعلم بان الله قد احتج فی كتابه بقوله لمن اراد ان يجحد حجته فاتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين و انك ان كنت صادقا لم تات ابدا و ان الكاذب لو لم يات لم يك فی مقام الجحد نافعا و علی التفسير الذي قال العسكري فی شرح البقرة فسّر الحكم بان يكون امّيا بمثل رسول الله و من لم يك اميا فليس اتیانه بحجة و اننی انا اقول للكل اننی انا نات بالفطرة و القدرة كلماتا لو اجتمع الكل علی ان ياتوا بمثلها لن ياتوا و من يقدر ان ياتی بآیه بالفطرة فرض عليه الی ما لانهاية بما لانهاية لان امر الذي كان مبدئه من الله لم يعجزه صاحبه و لايقدر احد ان يقاومه و ان كل الاعتراضات فی كتابك سفسطة محضه لان الدليل هو الذي القيت اليك و ان تحب ان تري كلمات الحجية فی مقام الميزان فاقرء عند حبيبك فان بها يحق الله الحق و يبطل الباطل و لو كره المشركون و ان ما ذكرت لك فی تلك الاشارات هو شان اهل السبحات و لكن حكم اهل الجلال فی عالم الحد لم يظهر الا ببيان و كلام كما نزل الله القرآن لذلك و ان ما انه ذكر فی كتابه بان اليوم ليس الحجة البيان بل ان الحجة هی الاظهار بالقوة عما يعجز الناس عنه فلم يفرق بين ذلك الحكم قوله لان التصرف فی كل شيء الي ما لانهاية بما لانهاية لها بها هو جسد و شان الاجسام بل اليوم لو ان احدا يتصرف

ص ١٦٩

فی قلبك او جسدك او جحارة او فی الحروف بشان لايقدر احد لم يتفاوت فی الحكم و انت ان تصف بصرك و تدق نظرك لتعرف فی حكم تلك الآیه افمن كان علی بينة من ربّه و فی غيره قول الله عز ذكره قل لو كان عندي ما تستعجلون به لقضی الامر بيني و بينكم و اللّه اعلم بالظالمين و ان لكل حرف من كتابه ان اردت بيانه لتفنی البحور ان كان علی صراط الحب الذی هو اصل للايمان و شجرة الايقان و ان اردت بشان ابطال اقوال الظانين و المكذبين المفترين فلكل حرف منهم ادلاء ما لانهاية الی ما لانهاية حيث يعرف الناظر الی لجة بحر الاحدية كل ذلك بعين اليقين و اننی انا اشير لكل مطلب منه رشحا خفيفا لئلا يجترح احد بعد ذلك علی امرالله و يجعله عند نفسه هينا و هو عنداللّه عظيم و لكن ما اردت رد كلمات التی جعلها منشيها هدية لك بل انّه اجل مقاما من ان يشتبه عليه تلك الاشارات بل كلما كتب فی حكم العلامات ما اراد الا قول الذين يقولون من الناس بشهادة ما كتب فی كتابه هذا و اننی انا لما نحب الا ان يثبت الحق بالحق و يبطل الباطل

ص ١٧٠

بالحق افسّر بعض ما ذكر من قول الذين يقولون ما لايتفقهون ليكون حجة للمؤمنين و كلمة بالغة للموحدين و آیه للخاشعين و نقمة للمعرضين فها انا ذا بعد اثبات الامر بانه كلما كتب لاينفع فی مقام ميدان الجدال لانه لو كتب صفحة او آیه بشان الآیات لي ليكون فی مقام الاستدلال لا نفع من ان يكثر الكلام و لايستغني و انت يا ايها الانسان فارم اليه فی تلقاء المبارزه بمثل ما انه رمی فی حقك لان بغيره لايثبت الحق و يكثر الكلام و عليك يا ايها الناظر بالانصاف و الحب فان ذلك حكم الدين و لاتصعب علی نفسك الامر و فكر فی مقام الميزان ان استطعت بالمبارزه فخذ القلم و اجره علی الالواح و الا شان الجواب فی مقام العلم بكلمات اهل الرسوم لاينفع احدا و لو كان حقا و انی ما كتبت ذلك الكتاب لك فی مقام الميزان و لا احتج به باحد من اهل البيان و لكن لما اشتبهت علی نفسه امر الحق و اراد ان يتذكر و تهتدی لاقول ان كل الشبهات اهل الجمال و اعتراضات اهل النقل يرجع بصحة الميزان و عجز اهل البيان انظر بطرف اليقين فان ما اشرت بان ذلك شان مثل علماء المسلمين فی علومهم فهيهات هيهات من ظنك فكيف تبدل روح الملائكه فی نفسك بروح الحيوانية انی ما جعلت علم الاكسير حجتی و لا علم الهندسة برهاني بل جعلت الحجة شيئا

ص ١٧١

باذن الله لن يقدر احد ان يفر عنها الا ان يعرض من قبلها و انت ان تريد ان تقول فيها شيئا ففرض عليك بان تقول فی آیات الرحمن من قبل لان حجتی هي القدرة التی ناطقة من الفطرة بآیات التی لو اجتمع الكل علی ان ياتوا بمثلها لن يقدروا او ان انت تريد ان تقول كيف و لم و بم فات بآیه ان كنت من الصادقين فان ذلك حجة دين الإسلام فی احتجاج القرآن علی جميع الملل المشركة و انت لاتفر من ذلك القسطاس فانه الميزان عند البيان و هو ميزان الذي نزل الله علی محمد رسول الله و ان به يثبت امر التوحيد و النبوة و الولاية و احكام الحقيقه و الطريقة و الشريعة و انت اليوم تجادل به فدع سبل الدلايل و اعرج الی مبدء الدليل الذي به تثبت النبوة و الولاية و الشريعة و هو الكلام الذي نزل الله علی حبيبه و ان دليل حجته هو عجز ما سواه و لا عرفانه لانك لن تقدر ان تعرف الفصاحة الواقعيه الجارية من خزائن الفطرة و كلما نزلت نفسك من الآیات و العلامات و العبارات و الاشارات هي فيها لطخ لكثرة ظهور الكثرات فی نفسك بل ان حجته كتاب الرحمن قد ثبت بعجز الكل لا بعرفانه و انك يا ايها الناظر الي تجليات سماء الفردوس لاتصغر امري فان القدرة من ورائها محيطه و انت مع مجاهدتك قد كتبت سطرين فی آخر خطبتك و هی بعض سطر منها محض آیه القرآن و غيرها مركبة غير فصيحة قد وقع منه بفصاحة

ص ١٧٢

الواقعية حرفان و ان ذلك كلمة غير الفطرة لا سواها و ان ما ذكرت من لحن القول و عدم الربط هي من جهل الناس كما قالوا فصحاء الاعراب من قبل بان القسطاس و التنور و السجيل كلمات اعجمية و ان بعض الكلمات قصص الإولية و ان ما بين آیه و السماء رفعها و و ضع الميزان ليس ربط ظاهرية و ان فيها نزلت غير قواعد عربيه مثل قوله عند ذكره و كلمه منه اسمه المسيح ثم قوله و انها لاحدی الكبر ثم قوله ان هذان لساحران و كل كفروا باللّه فيما قالوا لان الميزان هو ما نزل الله فی القرآن و ليس اهواء المعتدين من القوم و ان اليوم علماء الاعجمين لاشك ليس عندهم فصاحة فطريه مثل الاعراب فلما انهم قالوا ما قالوا فلا عجب من قولهم و لكن الفرق انهم اليوم مومنون بها و ان الذين استهزؤا بها فی صدر الاسلام كانوا كافرين بها ان اتق الله يا ايها الانسان و فكر لمحة فی ميزان البيان فانی ما اردت ان انسخ شريعة و لا ازيد عليها حرفا بل باذن الله اظهرت نعمة التی انعمها عليّ ليهلك الذين كفروا بائمة العدل بحجة حق مثل ما آمنوا بمحمد رسول الله و يرجع اختلافات الدين الی نقطة واحدة و يكون الكل بذلك من المسلمين فو ربّك ان الذين يفترون عليّ غير حكم القرآن و سبيل اهل البيان و لو كان بقدر حرف فاولئك هم اصحاب النار فی كتاب الله و اولئك هم الخاسرون و لو انت تطلع بما اكتسبت يداك

ص ١٧٣

فی كتابك لتضج ضجيجا لايسكنه شيء لان عليا ع قال من احتمل ذنبا فكانما احتمل كل الذنوب و اي ذنب هو اكبر من الكذب من عند الناس عليّ بغير بينة فلعن الله الذين يقدرون ان ياتوا بحديث ما نزلنا فی الكتاب و لم ياتوا او يعلمون ان احد من اهل الارض ليقدر بذلك و لم يظهروا و الله يشهد علی كل­شئ ولكن اكثر الناس لايشكرون فكيف اظهر ادلاء الحقه لبطلان الذين افتروا عليّ فاننی انا قلت قولا هذا بان علی الله حقا لو لم يكن المدعی ناطقا من عنده بان يبطل حجته بمثل ما جعل المدعي حجة و انت فو ربك فانصف ان هذا القول هل ينكره احد من اولی الالباب بل انها مسلمة عند الكل فلم ادر ان المجذوب المحبوب عندك فكيف يقايس و يعارض بذكر الكاذبة مع ان بعد المناسبة لايحصی احد لا من جهة الدعوي و لا الحجة و لا البيان لانه ادعي امرا كان دعواه مكذبة و لا له حجة يعجز كل الناس عنه و ان الله قد ابطله بظهور آیاته و بيناته و ان اليوم ليست الدعوي الا نفس العبودية مع ان ذكر العبودية عند اهل الحقيقه ذنب عظيم لان لا وجود لحقيقتی عند الحجة حتی أكون عبده ولكن فی مقام التجلی و ذكر المتجلی لا ادعيت الا العبودية المحضه و كل اسماء الخير فی رتبتها هی صفة لها و ان شان المؤمن كما صرح فی الاخبار هو ان لايوصف كما ان الحجة لايوصف و انت لو تريد ان تعمل

ص ١٧٤

بقسمی فی الكتاب و تفرغ فوادي بالخطاب فانصف اوّلا و دع كثرة العبارات فان بها يحجب المطلب فان ثبت الميزان ليصح به كل الشئونات و ان لم تثبت فانی لا اجعل المناجات و لا الخطب و لا العلوم و لا الظهورات الكليه حجة لمثلك و لو كان كل ما يظهر منی لما كنت امّيا من تلك الدلالات ليكون حجة علی العالمين جميعا و لاتضطرب من قهر الكلمات فانی قد تركت المراء و لا احب مع ما كان الحق معی ان اجادل مع احد لانی باليقين لاری لايقدر ان يقوم معي فی شان كلمات الحجية التی تجري من لجة بحر الفطرة و طمطام يم القدرة احد و لو يتفكرون فيما يقولون لينصفون و يعتذرون و ان ما ذكر فی مقام روح المناجات هو لب المطلب لكن قد اشتبه عليه فی اخذ النتيجه و ان الحق فی ذلك المقام الاعلی و المنظر الكبرى هو ظهور الذي لا اسم له و لا رسم و لا له بيان و لا شان انقطعت الجوهريات عن جنابه و امتنعت الماديات عن خطابه لانه هو مقام صرف تجلی الذات فی طلعة البحت و الحضرة البات و ان الذين يصلون بفضل الله الی ذلك النور الابهج البيضاء و الشجرة الالهية الحمراء و الدرية الاولية الصفراء و الورقة الازلية الخضراء ليقولون ما قال علي ع في خطبه التطنجیه رايت الله و الفردوس رای العين و انهم لايريدون الا روية طلعة المتجلی لهم بهم بالابداع كما صرح بذلك حديث الذي قال عز ذكره لما انه

ص ١٧٥

سئل من الله عز و جل هل يراه المومنون يوم القيمة قال نعم و قد راوه قبل يوم القيمة فقيل متی قال حين قال لهم الست بربكم قالوا بلي ثم سكت ساعة ثم قال و ان المومنين ليرونه فی الدنيا قبل يوم القيمة الست تراه فی رتبتك هذا قيل فاحدثه بهذا عنك فقال لا فانك اذا حدثت به فانكره منكر جاهل بمعنی ما تقول ثم قدر ان ذلك تشبيه كفر و ليست الروية بالقلب كالروية بالعين تعالی الله عما يصفه المشبهون و الملحدون و هم قوم لايواريهم الحجبات و لايعارضهم الاشارات و لايساوقهم العلامات لو يرقدون علی التراب ليشهدون عرش الجلال و لايدلون فی شان الا عن الله ذی الجلال و الجمال و لايسكنون الا به و لاينطقون الا عنه و لايرون رجاء و لا خوفا و لا ذكر الا ذكر الله الاعظم الاجل الاكرم بل انهم هم المنزهون عن ذكر الاسماء و الصفات من غيرهم فسبحان الله رب العرش عما يصفون و ان ذلك رشح من علم ذلك المقام و انه فی اخذ النتيجه جعل آثار ذلك المقام من الكلمات حق الماء فتعالی الله رب الانشاء من حكم القضاء و البداء فكيف ما فعلوا آل الله بعد ان لايشك احد فی ذلك المقام لهم حق صحيفة العلوية و السجادية حق الماء بل قرؤها و امروا الكل بقرائتها و ان كان الامر عندك كذلك فكيف انه ما عمل بمثل ما كتب مع انه عند نفسه احق بذلك المقام الاعلی من غيره لا و ربك ان مقام روح المناجات

ص ١٧٦

لم يثبت عند الخلق الا بتلك المناجات و من لم يقدر ان يناجي ربه بمثل تلك الدعوات فما بلغ الی ذلك المقام لان اولی الالباب لايعلم ما هنالك الا بما هيهنا قل فانشا صحيفه من مقام روح المناجات بالفطرة بين يدی بمثل ما اني انشات بين ايدی الاشهاد و كفی بالله عليّ شهيدا و ان ما انه ذكر بان صاحبك ما اطلع بعلم الا بنفی الاسماء و الصفات عن ساحة قدس الذات فو ربك لقال حق محض و ارجوا الله ان يصلح امره بذكره ذلك المقام مع انه ما اراد الا نفي الذكر من جهة الاثبات و ان ذلك لهو الشرف الكبري و الحظ الاوفی عندي و ان به افتخر علی كل الذرات مما خلقها الله فی رتبتی لان اصل الدين هو معرفة الله و ان المعرفة تصعد و تخلص حتی بلغ الی منتهاه فی ذلك المقام كما قال علی ع كمال التوحيد نفی الصفات عنه بشهادة ان كل الموصوف غير صفة و بشهادتهما بالتثنية الممتنعة عنه الازل و ان ذلك لهو مقام كاف المستديرة علی نفسها حيث ادب الكل علی ع فی الخطبة المعروفة باليتیمية ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء و الواو من كلامه صفة استدلال عليه لاصفة تكشف له و ان قلت له حد فالحد لغيره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الی الوصف و عمی القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك

ص ١٧٧

فی الملك و انتهی المخلوق الی مثله و الجاه الطلب الی شكله و هجم له الفحص الی العجز و البيان علی الفقد و الجحد علی الياس و البلاغ علی القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته و من نظر فی اشارات تلك الخطبة اليتيمية الغراء الناطقة من شجرة الثناء ليشهد بان وصف الممكن هو الممكن و ان نعت المفتقر هو المفتقر و ان الملك يدوم فی الملك و ان بذلك الشان قال الرضا ع انما تحد الادوات انفسها و تشير الآلات الی نظائرها و فی الاشياء يوجد فعالها الی آخر الحديث و ليس لاحد شرف فی الامكان الا بعلم القطع فی بحبوحة تجلی البحت و من لم يذق ذلك الماء لا حظ له فی التوحيد و لا سبيل له فی مقام التجريد و ان اكثر حكماء الاشراقيين و المشائين و الصدرائيين و الالهيين قد ذلت اقدامهم فی بيان ذلك المقام و قد اشتبهت عليهم آیات تجليات الابداع بطلعة الذات و لذا ذهبوا بالقول الباطل فی اعيان الثابتة فی الذات لاثبات علمه سبحانه و بذكر بسيط الحقيقه فی اثبات علية الذات و بذكر الربط بين الذات و الافعال و الصفات و بذكر وحدة الوجود بين الموجد و المفقود و ان كل ذلك شرك محض عند آل الله ائمة العدل لان الله لم يزل كان عالما بلا وجود شيء بمثل ما انه كان حيا و كما انه لايحتاج فی حياته بوجود غيره فلايحتاج فی علمه بوجود معلوم و ان الذات لم يزل

ص ١٧٨

لن يقترن مع شيء و ان عليّة الممكنات هی كانت صنعه و هی المشية التی قد خلقها الله لها بها بنفسها من دون ان يمسها نار من الذات و خلق الله الموجودات بها و هي لم يزل لايحكی الا علی نفسها و لايدل الا علی ذاتيتها و ليس لله فی الامكان آیه تدل علی ذاته لان كينونيته مفرقة الكينونيات عن العرفان و ان ذاتيته ممتنعة الذاتيات عن البيان و ان نسبة المشية الیه فهي بمثل نسبة البيت الی الله و هي نسبة تشريف الی الابداع لا الی الذات اذ انه مقدسة عن ذكر الاشارات و النسب و الدلالات و العلامات و المقامات و التجليات و النفحات اليه و انه كما هو عليه لن يعرفه الا هو و ان القول بوحدة الوجود و ذكر بسيط الحقيقه مشهود عند اهل العهود بطلانه لان الذي لم يك معه غيره فكيف يمكن ان يقول الكلام فی وجوده بل الإشارات فی عالم اللاهوت و الجبروت و الملكوت و الملك هي لمكنسة القلوب و النفوس و ما يخطر فی الاوهام و كل وصف للّه من دونه افك و كذب لان غيره لم يك عنده و لايذكر فی رتبته و لا له وجود معه حتی احرف القول بالوحدة و لقد ابسطت الدلايل فی النسخة الالفين فی بيان سر الهاء لابطال قول هولاء الرجال و ان مبدء ذكر هذا القول هو فصل من محیي الدين اجل الله فی نقمته كما ذكر فی الفصوص و ان ذلك شرك محض

ص ١٧٩

عند اهل البطون و ان وصف الله لنفسه ثم وصف آل الله سلام الله عليهم و اهل البيان لله هو وصف غايه الإمكان للرحمن بان يصفه الانسان بالتقديس عن ذكر الاسماء و الصفات كما اشار علي بن الحسين فی دعائه لابي حمزة الثمالی الهي بك عرفتك و انت دللتنی عليك و دعوتنی اليك و لولا انت لم ادر ما انت و اشار اباه الشهيد روحي فداه فی مقام ظهور نوره و بروز طلعته فی قوله حيث قال عز ذكره الغيرك من الظهور ما ليس لك حتی يكون هو المظهر لك متی غبت حتی تحتاج الی دليل يدل عليك و متی بعدت حتی تكون الآثار هی التی توصل اليك عميت عين لاتراك و لاتزال عليها رقيبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا و انك يا الهي لتعلم ما اردت فی ذكر تلك الاشارات الا ما انت فرضت عليّ في حكم المقامات لئلا يشتبه الحق بالباطل و لايظن احد فی حقی دون حبّی لك و ان ذكری آیات التحديد انك لتعلم ما قصدت الا لاظهار حجتك و ابطال ظن الظانين بالسوء عليّ مع انی قد ذكرت آیات رحمتك اكثر منها فاغفر اللهم لي و لمن اراد دينك الخالّص و لمن نزل الهدية الی حبيبی فی لجة الفؤاد و له و لمن يلاحظ اثر المداد فی تلك الالواح و تعفو عنی ما لاتحب ان نذكره فی تلقاء الجلال بمنك وجودك و رحمتك يا ذا الجلال و الاكرام اللهم انك لتعلم ان وجودي

ص ١٨٠

ذنب فكيف اذا اكتسب الذنب ذنبا آخر ولكن لما وعدت بان تبدل سيئات المومنين بالحسنات فاسئلك اللهم ان تلهم لمن اراد ان يجحد حكمك لحبه فی رضاك كلمة الصبر و العفو فانی لا طاقة لي بان استمع من احد حرف لا و اليك افوض امري يا ذا الجلال و الاكرام و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علی المرسلين و الحمد للّه ربّ العالمين. انتهی

ص181 **تفسير سوره كوثر**

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الذي جعل طراز الواح كتاب الفلق فی كل ما فتق و استفرق و استنطق طراز الازل الذي لاحت و اضائت بعد ما شيئت و عينت ثم قدرت و قضت قبل ما اذنت و اجلت و احكمت ثم تلاحت و استلاحت بها آفاق سماء العماء فی اجمة اللاهوت ليتذوت بها حقايق اهل الميثاق فی يوم الوثاق ثم تعالت و استعالت بها آفاق سماء البهاء فی اجمة الجبروت ليوحد بها اعلی مشاعر اهل الافتراق فی يوم الذي التفت الساق بالساق ثم تلئلئت و استلئلئت بها ذاتيات جواهر آفاق سماء الثناء فی اجمة الملكوت ليعين افئدة اهل الوفاق فی يوم الذي يفصل بين کلّ‌شیء نور شمس الازل فی كل ايقان و اشراق ثم تلجلجت و استلجلجت بها كينونيات من سكن من قبل و يوجد فی جّو الهواء من بعد في اجمة الناسوت ليعلن بها حقايق اهل الشقاق فی يوم الفرآق و ان اليوم فی حكم الباطن يكشف الساق بالساق لان الرحمن قد وفی بما نزل فی القرآن "ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا"1 ليحقق الحق بآیاته و يبطل عمل الذي آمن ثم كفر و اطغی ثم ادبر و نطق بما لا نزل رب القدر و ان الله قد

ص ١٨٢

اخذه فی هذه الدّنيا بما اعرض و كفر و ان اولهم قد اكتسبت يداه بما فعل بمثل الحيوان و ادبر و ان ثانيهم قد عملت يداه بما لايرضی احد و انه اليوم فی ضلال و سعر و ان ثالثهم قد اخذوا فتری بما لا جعلناه له حكم فی الزبر و ان الذي نصرهم بالغيب قد عملت يداه بما لايرضی ان يفعل ذو روح محتضر قل ان موعدكم الصبح و ما انا كذاب اشر فيومئذ ذوقوا مس سقر فان الله قد خلقكم بما قبلتم بقدر و كل صغير و كبير فی كتاب مستطر و ان اليوم كل المتقين فی جنات و نهر ثم كل الكافرين فی ضلال و سعر اللهم انك لتعلم ان الان قد نزل عليّ كتاب مسطر ممن اراد ان يوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقعر قل ان الان اتت الساعة ليحقق الحق و يبطل عمل الذين قالوا ان هذا امر مستمر و لقد نزل الان آیات السماء بماء منهمر و نفجر باذن الله من ماء الكوثر عيونا ليلقی الماء اذا شاءالله علی امر قد قدر و لقد سئل من صلی لربه ثم اراد ان يخسر من حكم ما ينزل الله ربك فی سورة الكوثر و ان هذا كتابه الذي نزل من عنده ثم باذنه يستنطق الله يعلم من فی السموات و من فی الارض و ما كان الناس فيه يختلفون من حيث لايعلمون و لايستعلم و ان الله يعلم ما فی السموات و ما فی الارض و انه ليحكم بين الذين قالوا "ان شانئك هو الابتر" قال و قوله العدل اذا لم يتبع هواه ثم باذن الله يستنصر.

**بسم الله الرحمن الرحيم**

الحمد لله الذي نزل الكتاب علی محمد بالحق و ارسله علي

ص ١٨٣

العالمين شاهدا و منيرا و نذيرا و اوقفه علی مقام الدنو في اعلی مرتبة اليقين فعلی و استعلی و تعالی عما يقول الظالمون علوا كبيرا ثم اظهر شانه و اعلن كلمته و ابی الا ان يتم نوره و جعله سراجا منيرا و فضله علی الخلايق و اناسي كثيرا فيا ايها الذكر تفضل علی السّائل المامور بالسؤال لقوله تعالی "فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون"2 بالبيان بعد التنزيل فی هذه السورة المباركة "انا اعطيناك الكوثر فصل لربك و انحر ان شانئك هو الابتر"3 فمنا السؤال و من الذكر الجواب و لقد عرفناك فی غياهب تلك الكلمات ما اردت ان ارشحناك فی ذكر ما قال الله فی حقه "لولاك لما خلقت الافلاك"4 فايقن باليقين و انظر بعين اليقين فان لكل حق باطلا و لكل انسان شيطانا و ان اليوم انت لتعلم ان الكل يمشون فی ظلمات صماء دهماء و الكل يدعون حق المحض لانفسهم من حيث يحسبون انهم مهتدون و انت ان تطلب من احد منهم آت بحجة انت لست من اهل تلك الآية من كتاب الله "و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما"5 لن يقدر ان ياتی بحجة و بعد ذلك تري شان الخلق يقولون ما لايعلمون فيا ايها الامين فاجعل محضرك يوم القيمة بين يدی الله ثم انصف و الطف نظرك ان امر الله الحق لايثبت الا بقسطاس عدل لم يكن من شان الخلق لان الذي ادعی كلمة الربط بين الخالق و الخلق ثبت حكمه بالآیات و الاخبار و آیات الانفس و الآفاق

ص ١٨٤

و ان الذي يبطل حكمه بمثله فی ذكر الدلائل و كذلك فی حكم الفروع احد يفتی بصلوة الجمعة و يثبت دلائله بالكتاب و السنة و الاجماع و الاقترانات الملكية و احد يفتی بخلافه و يثبت دلائله بمثله فانت اليوم من اين تذهب و من اين توقن بل اليوم كل الفرق يثبتون كل ما يقولون بالقرآن و الاحاديث و لايثبت الحق الا بالميزان و من لم يكن عنده قسطاس ما كان علی حق محض من عندالله و ان اليوم انت تجادل فی الميزان فان استطعت ان تبطله بحجة حق من عند نفسك او احد من الخلق فلاتلطفت بعلمي و لا عملي و الا لا مفر لك ان اردت الله رب السموات و الارض ان تصرف او توقن فی سرك بحجته ثم تجحد او تكون بلا دين و ان ميزان العلم حجة اذا تطابق ذلك القسطاس كما صرح بذلك الامام فی امارات الامامه "بان المسائل فليس فيها حجة"6 و ان الحق كذلك فو ربك رب السموات و الارض ان اليوم ليس الحق ليكون لاحد حجة الا نفسی و ان الله قد اظهر امره بشان لن يقدر احد ان تامل فيه او يشك لان الله قد اختار لحفظ دين رسوله و اوليائه عبدا من الاعجميين و اعطاه ما لم يوت احدا من العالمين انصف بالله حجر ينطق بالشهادة اعظم او ان ينطق فتی عجمی بكلمات التی ذهلت الكل فيها و لقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من فی السموات و الارض علی ان يأتوا بمثلها لم يقدروا و ان تأمل الناس فيها لتخرجون من الدين لان تلك الحجة حجة محمد رسول الله ص من قبل

ص ١٨٥

و ان ارادو ان يأتوا بمثله ففی الحين ليشركون لان الله قد ثبت بتلك الحجة نبوة حبيبه و ان اليوم كل الناس بالقرآن يحتجون و به يؤمنون و عنه يحكمون فو ربّ السموات و الأرض لا مفر اليوم لاحد الا ان يؤمن و يدخل الجنة او يكفر و يدخل النار فسبحان اللّه من عمل هولاء الجهال كان اليوم كل الناس اموات حيث لايعرفون صنع الرب عن الخلق هل جاء احد بمثل تلك الآیات و يقول ذو روح ان هذا صنع الخلق انصف بالله هل سمعت من احد دعاء او صحيفة و هل جاء بتلك الحجة دون آل الله سلام الله عليهم فيالله اني لو اردت من بعد كما بينت الميزان فی بين يدي الاشهاد لاكتب فی ستة ساعات الف بيت مناجات فمن اليوم يقدر بذلك فاعوذ بالله من عمل الناس ان المجلسي قد حقق فی كتابه حق اليقين بان صحيفة السجاديّة فی الفصاحة تعدل صحف السماوية و هي زبور آل محمد و يكفي لدي المعجزة للذين لايرونهم فكيف تثبت الولاية بصحيفة و لايثبت الحقيه بصحائف معدودة التی ملات شرق الارض و غربها فايّ حجة اكبر من هذه النعمة و اي عطية اعظم من هذه القدرة ان العلماء لو ينشأوا ورقة ليتفكروا ثم بعد ذلك لما انت تذكر كلماتهم لدی بمثل قول صبی په په و ان بالحقيقه ليس الشرف فی ذكر الكلمات و لا بترتيب الآیات بل ان الذي اصل الروح فيها هو سر الربّانية و ظهور الصمّدانية التي هی اصل كل فضل و عليها يحول كل عدل فزن احدی من صحیفتی

ص ١٨٦

بكل كتب القوم لم يعدل حرفا منها كل من فی السموات و الأرض لانها حيوان من ظهور الوحدانية و سر الرحمانية و ما دونها بمثل عجل جسد له خوار فو ربك لو يعلمون الناس بما اكتسبت ايديهم فی دين الله ليدخلون المقابر ثم ليعتكفون فيالله اني لو نسخت حكما فی الشريعة او زدت حرفا فرض عليه بان يؤتی بالحجة ولكن اليوم انی بمثل احد من العلماء فكيف اليوم بعض الناس يجحد امرالله و يحسبون انهم يحسنون كانهم اموات لايشعرون و ان الله قد اراد من ظهور تلك الآیات ان يؤمن الذين كفروا من قبل بائمة العدل من الاعراب و الذين يومنون بالقرآن و يكفرون بائمة العدل بحجة حق لا مفر لهم الا ان يكفروا بما آمنوا من قبل او يومنوا بائمة العدل و يتبعون احكامهم ثم يسمعون و يهتدون فيا ايها السائل الجليل ان الناس لاينظرون الی الواقع لا شك ان الله يعلم شاني و يطلع بمقامي و انه هو حي قادر عالم لو اني افتريت عليه فرض عليه ان يخلق بشرا ليقيم معي و يقرء مثل آیاتي حتی يبطل حجتي و لما علم و كان مقتدرا و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد ليثبت انه اراد بذلك الامر و يبغض من جحده و الله يعلم كل ما كان الناس لايعلمون و لايشعرون و لايعقلون فو رب السماء و الارض ان الحق لاري فی نفسی بمثل ما انتم فی علم الله لتوقنون و ان من علی الارض كلهم لو يجحدون لدي حجتهم لاوهن من بيت العنكبوت

ص ١٨٧

و انی لعلی يقين مبين انصف بالله وزن بالقسطاس عمل المنكرين من اهل الاسلام لو ان اليوم احدا ادعی نعمة من عندالله و كان مصدقا لما نزل الله فی القرآن و كانت نعمته يثبت بها ذلك الدين القيم هل يفتی احد ان ينكره لا و ربك الا القوم الكافرون انظر الی مبلغ ايمانهم وزن ايمانهم ان اعراب الجاهلية لما نزلت آیات القرآن اتوا بقصايد حول البيت و انهم فو ربك فی الايمان لابعد من كفر اعراب الجاهلية و لكنهم قوم لايعقلون بالفرض ان مدعي هذا الامر احد من اهل وراء جبل القاف فرض علی العلماء ان تجيبوه او يجعلون انفسهم بمثل الذي بهت و كفر فبالله بعضا من الناس آمنوا و بلغوا و هاجروا ثم كفروا و اعرضوا و اشركوا و انی طلبت منهم اتيان حديث وحده و انهم لايأتون و يستكبرون و اعانهم رجل من حيث يعلم انهم مهتدون انصف بالله ان الذي اردت منهم هو الذي جادل الله فی القرآن من قبل اهل الكفر انظر الی دنائة مقامهم ان فرعون لما ارد ان يكفر بحجة ربه فات بشيء من السحر و انهم فو ربك لاياتون بحرف و يفعلون ما لايدركون فو ربك ان اليوم نار جهنم لمحيطة بالكافرين و انی ان اقل كلمة فيثبت بها قسطاس العدل فی يدي و ان الناس ليكذبون و يفترون من حيث لايعلمون ان امرئة من ذوبان الشيخيه قد كتبت فی جحدهم ثلثة كتب بل حيف لها لتتعرض بجحدهم و ان ابطال تلك الفئة قد عارت علی انفسهم ان يلتفتوا بعلمهم لانهم عملوا

ص ١٨٨

ما لا عمل فرعون من قبل و انهم اليوم هم الهالكون انظر بطرف اليقين اليس من اتبع ناطقا بنص الحديث فقد عبده و لا مفر لهم الا ان يعترفوا بعبادة الشيطان فی ايام مهاجرتهم لان الله لايامر بالشك و ليس لمن لايوقن تكليف و من يعبد الشيطان لا خير فيه اف لهم ثم اف لهم ثم اف لهم ضربت عليهم الذلة فی الحيوة الدنيا و اولئك هم يوم القيمة فی النار ليحضرون و ان الذي أرادوا حزرب الشيطان من قبل من حكم المباهلة فقد وقعت فو ربك مع احد من رؤساي تلك الفئة الذي لا يقدر احد ان يرده بين يدي الله و اوليائه و اشهاد من خلقه قتلهم الله بما افتروا و ضلوا و اضلوا الناس من حيث لا يعلمون فو ربك ان احدا من النصاري لو قرء صحيفتی ليستحیي ان يقول فی حقی لا و انهم قد قرؤا و حملوا ثم افتروا و كذبوا لعنهم الله بما عملوا و لا محيص لهم الا ان يكفروا بكاظم و احمد لان الذين صدقوني من ابطال تلك الفئة ليكون النّص من عندهما فی حقهم و ان بعضا من علماء الاصوليه و الاخباريه بمثلهم قد آمنوا و ان الذين لايصدقون اموات لا شان لهم و اولئك هم المشركون و ان كل ما ذكرت لك فی مقام الاستدلال رشح من طمطام الظاهر و ان اردت سرّ الفواد و حكم الباطن لايشير اليها الاشارة و لاتواريها الحجبات و اللانهاية و لانحتاج بذكر دليلها لانها هو نفس الظهور و تمام البطون و سبحان الله عما يصفون فيا ايها السائل اقسمك بالله الذي لا اله الا هو ان يقدر ان تدحض الحجة من عند نفسك او

ص ١٨٩

من عند احد من الناس تفرغ بها فؤادي و خلّص الناس كلهم و الا امرالله لاوضح من هذه الشمس فی وسط السّماء و انا ذا اذكر فی مقام القسطاس آياتا قبل ذكر الشرح لتثبت الميزان فاذا ثبت القسطاس يبطل كل التعارضات من عند كل الناس و كل ما رايت من آياتي قد افتری المفترون فيها و بعض منها لم يقدروا الكاتبون ان يستنسخوا صور الواقع و لذا يقول الناس فيه لحن و بعض يقول ليس فيها ربط فاعوذ بالله من عملهم و افترائهم و كلما تري من الآيات بغير ذلك النهج العدل فانی انا برئ من المشركين و ها انا ذا اذكر ميزان البيان ليكون حجة للعالمين جميعا.

**بسم اللّه الرّحمن الرّحيم**

سبحان الذي نزل الكتاب فيه ذكر فيه حكم من لدنا لقوم يعقلون و ان الله ربك يعلم ما في السموات و ما فی الارض و ما كان الناس اليوم فی حكم الله يختلفون و لقد نزل الله فی القرآن من قبل حكم كل­شيء ولكن الناس لايعلمون و لايعقلون و لايتفكرون و لقد نزل فی القرآن "اتقوا الله يجعل لكم فرقانا"7 و ان بمثل ذلك فليجزی الله ربك عباده المتقين و لقد نزل الله ربك فی القرآن من قبل "و اوحينا الی موسی و من معه اجمعين"8 قل اني حدثت الكل بنعمة ربی و لا اخاف من احد ان انتم بآيات الله تكذبون و لقد بلغ حكم الله شرق الارض و غربها و انا نحن لكل شاهدون قل ان الذين اتبعوا آیات الله من قبل فاولئك هم المهتدون وان الذين كفروا و اتبعوا اهوائهم لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهديهم و اولئك هم الخاسرون انما الدين فی كتاب الله

ص ١٩٠

هذا الدين القيم ان كنتم بآیات الله لتوقنون قل لو تعلمون ما اعلم لتنصرون الله بانفسكم و اموالكم رجاء ليوم كل علی الله يعرضون و لقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك ادعي الوحي و القرآن و انتم لتفترون اليوم فی دين الله بما لايعلمون و لايعقلون قل انی عبدالله مصدق لما معكم من حكم القرآن فكيف انتم تكذبون بآیات الله و لا‌تشعرون و لقد فتننا الخلق بمثل الذين كفروا من قبل و انا لنعلم ما كان الناس لايعلمون و لايعقلون و لعمرك كفر الناس كلهم الا الذين اتبعوا احكامنا من قبل و لم يجحدوا عليّ بشئ فاولئك هم المفلحون و لقد كفر الناس من الذين لايخطروا بانفسهم ان يكفروا بالرحمن من حيث يحسبون انهم مهتدون و لقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك قال اننی انا باب بقية الله بحكم من قبل من حيث لايعلمون و ان مثل كل ما قال الناس فی حقی بمثل ما قالت النصاري بان الله ربك هو "ثالث ثلثة"9 او قالت اليهود ان العزير "ابن الله"10 او قالت الاعراب "ان الله فقير و نحن اغنياء"11 سنكتب ما قالوا و نحكم بينهم فی الحيوة الدنيا و انهم فی الآخرة هم الخاسرون فو ربك ان اعراب الذين كفروا من اهل القري لما نزل القرآن آتوا بكلمات عدل كبري و ان اليوم مبلغ علم العلماء ليظهر اذا اراد الله فی الكتاب و انهم لهم الكافرون و ان الذين آمنوا بالله وآیاته و هاجروا فی سبيله لما اراد الله ربك ان یضلهم ليعلن بواطنهم وانهم كذبوا و كفروا من حيث يومنون

ص ١٩١

و لايعلمون قل انی قلت فاَت بآية ان كنت من الكاذبين فو ربك لا اري من احد الی يومك هذا بعض حرف قل فات بمثل ذلك الكتاب ان كنتم فی دعويكم بالله صادقين و ان فرعون من قبل لآت بشيء من السحر و انهم قد جعلوا انفسهم فی الايمان ادنی من كفره لعنهم الله بما عملت ايديهم ضربت عليهم الذلة فی الحيوة الدنيا و اولئك هم يوم القيمة فی النار ليحضرون و ان الذي نصرهم بالغيب الله ربك يلعنه ثم ملائكة السموات و الارض ثم من عباداللّه من اتبع الحق بالحق و كان علی يقين مبين قل ان اليوم نار جهنم قد أحاطت علی انفسهم و انتم لتعذبون فيها و لا‌تشعرون قل ارحموا انفسكم فان حيوة الدنيا باطلة و انتم اذا متم لتعذبون و لا‌ترحمون قل ان الذي اخذ الكتاب بغير حق فكانما اخذ عن النبيين و المرسلين و الصديقن و الصالحين و انتم ادعيتم كلمة الباطل و الله يحكم بين الكل بالقسط و انه ليشهد عما كان الناس يكتمون قل ان الحجة من بقيةالله تلك الآیات بينات لقوم يعقلون و ان الذين قالوا انا نحن نات بمثل تلك الآیات فاحضرهم بين يدي الله فان قرؤا من دون ان يتفكروا و كتبوا من دون ان يتعطلوا فقد وقع القول عليهم بان يكذبون من حيث لايعلمون فو ربك رب السموات و الارض لو اجتمع الجن و الانس علی ان ياتوا بمثل تلك الآیات التی نزلناها فی ذلك الكتاب باذن الله لن يستطيعوا و لن يقدروا و لو كانوا علی

ص ١٩٢

الارض لقادرين قل ان قلوبهم ميتة نجسة حيث يقرئون آیات­الله و لايخشعون قل ان صنع الرب يفصل بين صنع الناس فويل لكم عما كنتم تفترون و لا‌تعقلون قل اذا تابوا و انابوا ضربت عليهم الذلة فی الحيوة الدنيا بما اكتسبت ايديهم فی دين الله و ساء ما هم يحكمون قل كلما قال الذين كفروا فی تلك الآیات لاننی انا أقول كيف انتم تؤمنون بالقرآن و لا‌تعقلون قل لو نزل الله عليكم حجة دون تلك الآیات ليقولون ما لايعقلون و لكن اليوم لن يقدروا ببعض حرف الا ان يكفروا بالقرآن من قبل او يومنوا بتلك الآیات بينات من كتاب­الله لقوم يومنون قل ان الذين قالوا و افتروا علی حكم الولاية اواختیها فقد كفروا بالله و آیاته و ان ماويهم نار جهنم بئس للظالمين مقاما قل ان مثل تلك الآیات مثل ماء السماء تجري باذن الله و ما قدر الله لها حدّا و لا نفاذا ابدا قل كيف ينسخ حكم الآیات الی ايام معدودة و انت اليوم لتكتب بين ايدينا ان هذا الا كذاب اشر قل الله يمحوا من يشاء و ينزل ما يشاء و كان الله لغنيا عما انتم تعلمون قل فويل لكم ان شجرة الطور قد نُبتت فی صدری فكيف انتم تسمعون آیات الله و لا تشعرون قل لو تفدوا من فی السموات و الارض لن يقبل الله من عملكم بعض حرف و انتم اذا متم لتدخلون نار جهنم داخرين قل ان حرفا من تلك الآیات لم يعدل كل

ص ١٩٣

ما فی الارض فيما انتم تريدون و تسئلون و لا‌تعقلون قل ان اول كافر يذكر اسم ربك ثم ثانيهم ثم ثالثهم ثم رابعهم ثم الذين اتبعوهم ان لم يتوبوا لن يغفر الله لهم و لاينظر اليهم و لايكلمهم و ان لهم قد اعدت عذاب اليم قل كل ما يلقيكم الشيطان ننسخ بحكم تلك الآیات ان اتقوا الله و ارحموا انفسكم ان كنتم اياه تعبدون الله اشكوا ما نزل بي فی الحيوة الدنيا رب افرغ علی صبرا و انصرني علی القوم الفاسقين قل لو اجتمع من فی السموات و الارض علی جحدي لدي بمثل كف تراب و الله يعلم حكمي و انتم اليوم لا‌تتفكرون و لا‌تتفقهون و لا تهتدون قل اذا متم لتدخلون نار جهنم و تستغيثون و لايشفع لكم اليوم احد الا باذن الله فانيبوا الی الله يا ايهاالملأ لعلكم ترحمون قل كيف تفترون علی الله بان تلك الآیات لم تك حجة الا بعد البيان كبرت كلمة تخرج من افواهكم ما تقولون الا كذبا و ان اليوم علی حكم كفركم لا حكم للقرآن بين الناس فويل لكم و عما اكتسبت ايديكم فی دين الله و ساء ما انتم تحكمون قل لعن الله الذين افتروا من قبل و ان فی كل شان يضاعف الله عليهم العذاب فی الحيوة الدنيا و انهم فی الآخرة هم من المقبوحين يا يحیي فات بآية مثل تلك الآیات بالفطرة ان كنت ذی علم رشيد قل يا ايها الناس لاتفضحوا انفسكم فان اليوم لايقدر احد ان ياتی بآية من كتاب الله و انا بذلك القسطاس اعلم عما كنتم به تجهلون تلك آیات بينات من كتاب الله لقوم يومنون و لقد نزلنا فی ذلك الكتاب

ص ١٩٤

كل ما انتم تريدون و ما انتم من بعد ستسئلون و ان الذين يكفرون بآیات الله بعد ما آمنوا لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهديهم ضربت عليهم الذلة فی الحيوة الدنيا و اولئك هم يوم القيمة فی النار ليحضرون تلك آیات من كتاب العدل نزلناها فی ذلك الكتاب ليعلم الكل حكم القسطاس من لدن علی حكيم و كفی فيما ارشحناك من كتاب اللّاهوت و حجة الجبروت و آیات الملكوت و سطوات الناسوت لمن اراد ان يوزن بالقسطاس ذلك القسطاس القيم و سبحان الله عمّا يشركون فانا ذا انادي باذن الله فی جو العماء و ليس ما نزل فی قلمي بداء القضاء لعن الله الذين افتروا علی الامضاء فهل من مبارز يبارزنی بآیات الرحمن و هل من مبارز يبارزني ببينات الانسان و هل من ذی صيصية يقوم معی فی ميدان الحرب لسيوف اهل البيان و هل من ذي قوة يكتب مثل تلك الآیات

فی جحد الشمس و القمر بحسبان الا يا من فی ملكوت الامر و الخلق ان فتی عجميا هذا قد ركب فرس الجدال و جاء بالآت الحرب فی ميدان الجلال و يضج باعلا صوته فاين الموحدون من اهل الجمال و اين المنقطعون من اهل الجلال و اين الخاشعون من اهل المال و اين الخائفون من اهل القيل و القال لم لا‌تخرجون من مساكنكم لم تفرون الی سم الخياط من مخافتكم لم تدخلون بيت العنكبوت فی قلل الجبل لم تصمتون و لا‌تنطقون و لا‌تعتذرون

ص ١٩٥

فی تلقاء الجمال اين الصيصيون من حكماء الاشراق و اين الشقشقيون من عرفاء الوفاق و اين المتعارجون الی معراج الايقان اين الفلسفيون من علماء الوثاق و اين الغربيون من اهل الشقاق و اين البدريون من اهل النفاق و اين البحريون ثم البريون ثم التركيون ثم الروميون ثم الشاميون ثم العراقيون عمن يليق بشانهم حكم الطلاق لم لايبارزون هذا الفتی العجمي نور الاشراق لم لايسجدون لله اليس اليوم التفت الساق بالساق و قام كل ذی صيصة بصيصيتة لهذا النور المشرق من شطر الآفاق اسمعوا ندائي يا اولی الافئدة ثم يا اولی الالباب ثم يا اولی الابصار ثم يا اولی الاسطاط من هذا طير المدف فی جو تلك الكلمات ثم من هذا النور الذي يغرد فی اشارات تلك العلامات من شمس الجلال ثم من هذا الطاوس الذی يتجلی بالوان شمس الازل فی غياهب تلك المقامات ثم من هذا الحوت المتبلبل فی التراب ان ارحموني يا ايها الناس و لا‌تعرضون و ان ما القيناك من حدائق اشجار اللاهوت يكفی فی اظهار فواكه شجرات الجبروت فاعرف ان الله نزل القرآن بمثل خلق شيء حتی لو ارادت نمله ان يصرف كل آیاتها و بواطنها و مقاماتها فی حكم سواد عينها لتقدر بذلك لان سرّ الربّانيه و تجلی الصمدانية قد تلجلجت فی كلّ­شيء و ان لكل حرف من القرآن بما احاط علم الله من ذرات الاشياء تفسير و لكل تفسير تاويل و لكل تاويل باطن و لكل باطن باطن

ص ١٩٦

الی ما شاءالله و انّ ما ورد فی الحديث "من بطون السبعين الی سبع مائة"12 شان للضعفاء و حكم للفقهاء و ان هذا حكم لايلتفت به عباد الذين قد استقروا علی سرائر اللاهوت و يتكئون علی رفرف صفر الجبروت لانهم ينظرون الی الأشياء بعين الذي تجلی الله لهم بهم فی افئدتهم و لايرون شيئا الا و راوا الله موجدهم قبل ذلك الشيء و ان للقرآن مقامات ما لانهاية التی لايحصيها احد الا الله او من شاء كما صرح بذلك قول الرحمن "ما کنت تدري ما الكتاب و لا الايمان"13 و منها باطن العرش الذي ياخذون الائمه فی مقام جسدهم احكام الدين و منها ظاهر العرش و منها باطن الكرسي و منها علانية الكرسي و فی ذلك المقام ثقل الاكبر و فصل الخطاب للمحسن الصادق و المكذب المرتاب و منها مقامات لاهل السموات حيث لايحيط بها علم احد من الانسان و منها قرآن فوق التراب و فی ذلك المقام نزل روح الأمين بآیاته علی محمد رسول الله و لو لم ينزل عليه لم يظهر لما يعلم من بعد مقام الانسان و انه لما كفر الاول غيب عن بين الناس و ان الان كما نزل الله من السماء المحفوظ فی خزائن بقية الله و ليس لاحد فيه نصيب و ان الذي اليوم كل الناس يقرؤن و فيه يختلفون لم يك بترتيب الواقع و وقع ما وقع منه من فصاحة الاول و لايدرك احد علم ذلك الا من شاءالله و علی الكل العمل به فرض من انكر منه حرفا فقد كفر بالنبيين و المرسلين و كان جزاؤه

ص ١٩٧

نار جهنم و ما كان اليوم للمكذبين المفترين فی كتاب اللّه ظهيرا فانظر بطرف البداء الی ما اردت ان ارشحناك من آیات الختم ان كنت سكنت فی ارض اللاهوت و قرئت تلك السّورة المباركة فی البحر الاحدية وراء قلزم الجبروت فايقن ان كل حروفها حرف واحدة و كل تغاير الفاظها و معانيها ترجع الی نقطة واحدة لان هنالك مقام الفؤاد مشعر التوحيد قد خلق الله عناصره من ماء كوثر واحدة كله نار كله هواء كله ماء كله تراب كله انيه الكبريائية و اعطائية الصمدانية و كوثرية المتجلية فصلوة التی نزل روح الامين علی رسول الله فی المعراج" قف فان ربك يصلی و انت قل سبوح قدوس رب الملائكة و الروح"14 و ربوبية الاحدية التی لا ذكر فی نفسها للمربوب لا كونا و لا ظهورا و لا عيانا و لا خفاء وسخرية الابدية و انية الشعشعانية و شانية قدوسية و هوية لاهوتية و ابترية قيومية ان قلت اولها هی نفس آخرها لقلت علی حق و ان الله ليتقبل عنك اذ نزل الله تلك السورة فی تلك الارض المقدسة بمثل ما قرئت عليك من الحان طيور العماء التی يفرون بتجليات انوار شمس البهاء و علی ذلك الماء الحيات التی يحیي بها كلمات الاسماء و الصفات حكم لك ان اعرف من تلك القاعدة الالهية كل مقامات سلسلة الحدودية و تعرف معنی تلك السورة المباركة بتلك الشئونات الكافية فی حقايق آیاتها و ان ذلك لهو الاكسير الاحمر الذي من ملکه

ص ١٩٨

يملك تلك الآخرة و الاولی فو ربك رب السموات و الأرض لم يعدل كل ما كتب كاظم قبل احمد فی معارف الالهية و الشئونات القدوسية و المكفهرات الافريدوسية بحرف مما انا ذا القيت اليك باذن الله فاعرف قدرها و اكتمها بمثل عينيك الّا عن اهلها فانا لله و انا الی ربنا لمنقلبون و ان كنت سكنت فی ظل المشية مقام الارادة علی ارض الجبروت و تقرء تلك السورة المباركة فاعرف فی الكلمة الاولی من الالف نار الابداع ثم من النون هواء الاختراع ثم من الظاهر الالف ماء الانشاء ثم ركن المخزون المقوم لظهور اركان الثلاثة حرف الغيب لعنصر التراب و كذلك الحكم بمثل ما اعطيناك من ماء الكوثر فی سبحات الاشارات من الكلمات الطيبات فی السورة المباركة و بما انت تريد ان تعرّفها فی مقامات الفعل بعد الارادة بقدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب و انی لو اردت ان افصّل حرفا من ذلك البحر المواج الذاخر الاجاج لنفی المداد و تنكسر الاقلام و لا نفاذ لما الهمنی الله فی معناه سبحانه و تعالی عما يصف الظالمون و عما يقول المشبّهون و عما يفتري المكذبون و عما يلحد المشركون فی آیاته فقد ظن الكل ظن السُوء فی آیات الله قل فما ظنكم اليوم بربّ العالمين و اذا نزلت من مقامات الفعل و سكنت علی ذروة العرش و اردت ان تكسر تلك الحروف فاعرف من الالف الاولی فی الكلمة الاولی آلاء ربك فی سماء العماء ثم آلاء ربك فی عرش الثناء

ص ١٩٩

ثم آلا ربك فی سماء القضاء ثم آلاء ربك فی عرش البهاء ثم من كلمة النون نور ربك فی قصبة اللاهوت ثم نور ربك فی قصبة الجبروت ثم نور ربك فی قصبة الملكوت ثم نور ربك فی حقايق هياكل اهل الجبروت ثم من الف الثانی فی الكلمة الاولی امر الله فی ملكوت الامر ثم امر الله الذي نزل الله فی قصبة اولی اللاهوت ثم قصبة ثانيه الجبروت ثم قصبة ثالثة الملك ثم قصبة الرابعة الملكوت ثم امر الله الذي نزّل به الروح الامين علی قلب محمد رسول الله ثم امر الله الذي جعل الله حامله علی ابن ابي طالب ع الذي به يعلم كل­شيء و يحكم به بين كل­شيء ثم امر الله فی قلوب ائمة العدل ثم امر الله فی حقايق اهل الناسوت ثم امر الله فی التكوين لكلّ ما وقع عليه اسم شيء ثم امر الله فی التشريع و ان من هذا الماء الحيوان الذي شربه خضر العلم به يعلم علم التوحيد و ان به يحصی كل اوامر الشريعة و تثبت احكامها من مقامات التوحيد و آیات التفريد و علامات التجريد و مقامات التعديل ثم مقامات الشريعة من احكام الصلوة و الزكوة و الصّوم و الحج و ما كتب الله فی الشريعة حتی الارش فی الخدش فو الذي نفسی بيده لو اراد الله ان يخرج من ذلك الحرف كل ما نزل فی القرآن و اذن لی لاخرج كل ما يحصي الكتاب بالدلائل و البرهان حتی يقول الكل فی ذلك الحرف حكم القرآن كتاب مبين و ما من "رطب و لا يابس الا فی كتاب مبين"15 لان فی الالف قد خلق الله كل ما خلق فی

ص ٢٠٠

العالم الاكبر و هو مراة صافية يری العالم فيه كل المقامات و الدلالات و الحكايات و العلامات بمثل ما انت تری صورتك فی مراة العدل دقّ بصرك و صف نظرك ان الذی يجعل هذا الالف مراة عالم الاكبر و يشاهدنك كل العوالم فيه بمثل ما يری عينك هذا العالم الاكرم مقاما او الذي لايعرف ظاهر معناه و لايشعر باحكامه و لايشهد عليه ببيناته و لايستدل عليه بآیاته فسبحان الله رب العرش و السموات انّ فی عهد الاول لما يجعل رسول الله حجرة تنطق بذكر ليؤمن نفس و انّ الان انی قد جعلت ذلك الالف مرآة عدل يحصی فيه كل­شيء و ينطق عن كل الاحكام بمثل ما انا ناطق كانه هو حيوان مثل اهل الرضوان و هو مراة ينطق و يضيئ لكل الی يوم القيمة و لا نفاد لها انظر الی مقاماتك فيها و ما انت ساير الی تجليات ربك كلا لكی يحصی ذلك الالف و انه لكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين الذين يعرفون اشارات اللاهوتيين و يطلعون بآیات الجبروتيين و يشهدون علی مقامات الملكوتيين و يستغفرون للذين لايعلمون مراد اللّه فی اجمة الناسوت ارض الشهوات و الظلمات و الهلكات و الدركات انظر الی ذلك المراة و اقرء علی نفسك تلك الآية من القرآن "الا انّ اولياءالله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون"16 قال الباقر ع" طوبی لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره فی غيبته و المطيعين له فی ظهوره اولئك

ص ٢٠١

اولياءالله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون"17 و أولئك الذين يذكر الله فی رؤيتهم حيث قال علی ع و قوله الحق" هم نحن و اتباعنا ممن تبعنا من بعدنا طوبی لنا و طوبی لهم و طوبی هم افضل من طوبانا فقيل ما شان طوباهم افضل من طوبانا السنا نحن و هم علی امر قال لا لانهم حملوا ما لا‌تحملوا و طاقوا ما لم تطيقوا"18 فآه­آه فو الذي طير طير العماء فی صدري و انّ باذنه يستكفّ فی اجمة اللّاهوت ثم تستّدف فی اجمة الجبروت ثم يطير فی جوّ الملكوت ان هنالك ای فی صدری لعلما جما لم يعدل كل من فی السموات و الارض بحرف منه لو وجدت اوعية لارشحه قل للناس اعرفوا قدر تلك الايام فانّ الشمس ما طلعت عليها و بمثلها و لايخطر بقلب شان هذا الفتی من قبل فهل من احد جاء يقدر ان يخرج كل الدين من حرف الالف بدلايل محكمة و بينات متقنة و آیات بديعه و انّ سبُل الدلائل فی نفس بما احاط علم الله فی كلّ ما وقع عليه اسم شئ ولكن بشان الذی انت تعلم الناس هو الذي انا ذا اعلمك باذن الله مولينا ان سئل احد بان الله ربك يقدر ان يخلق كل ما احاط علمه فی هذا الحرف الالف اليس انك تقول بلي لان الممكن يمكن فيه كلّ­شيء و ان الله لايمنع من شيء حكم شئ فلما ثبت انظر فيما اشرقناك من برق برّاق نور الذي استشرق من شطر المشرق فلما تجلی نور ربك عليك فی غياهب هذه الاشارات لتصعق فی الحين ثم لما افاق فؤادك قل انی انا اول التائبين و ان كل كلمات

ص ٢٠٢

القرآن مما جعل الله اولها حرف الالف كلمة يستدل المستدل اذا شاء لمعنی هذا الالف فی الامر و منها ما نزل الله فی القرآن و هو سر "ان يا موسی انّی انا الله ربّ العالمين"19 و اننی انا اول التائبين فيا ايها الخليل حرف ذلك الخيط الأحمر فی كل المقامات فانه من قاعدة كلية الهية التی لايحيط بعلمها احد من الخلق الا من شاءالله و انی لو اردت ان افسر تلك السورة المباركة بما رشحت عليك من ذلك البحر المحيط لتنفد الالواح قبل ان يظهر تفسير معني من حرف الاول و لا اردت من قبل و لا اريد من بعد الا اذا شاءالله و انا نرشح فی اشارات احرف تلك الكلمة المباركة ما يطفح افئدة الموحدين من تغني ذلك الطير المدف الذي توله الافئدة غناته و تلج اكثر العقول رناته و تروح النفوس دفاته و تقشعر الجلود كفاته و صفاته فسبحان الله موجده عما يصفون فاذا تلجلجت بتلجلج شوارق انوار نور شمس الازل و تلئلئت بتلئلاء مشارق انوار صبح الجلال فاعرف ان هذا طير لايسكن في مقره من خوف السّباع بل فی حين الذي رفعت ايدی الكل بقوسين للرمي اليه يطير حول رؤسهم و يستندف بين ايديهم و يستكف فی تلقاء رميهم و لا ياخذه رمي احد و لايحزنه لومة كاذب و لايخاف من احد كانه هو طير لم ير الدّهر احدا بمثله فی القوة يدخل فی فم ذوبان البر و اسد الجبال و حيتان البحر يسبح فی بطونهم بما سبح يونس من قبل" لا اله الا انت

ص ٢٠٣

سبحانك انی كنت من الظّالمين"20 ثم من الالف الاولی من الكلمة الثانية الانيّة الكبريائيه ثم الجوادية ثم الوهابية ثم العطائية فی رتبتها ثم من حرف العين عين ماء السلسبيل عن يمين شجرة الامضاء ثم عين ماء الكافور عن فوق شجرة السينا ثم عين ماء الكوثر عن تحت شجرة البهاء ثم عين ماء الخمر الاحمر عن جوف الشجرة المباركه فی الواد المقدس عن ورقة شجرة الطور الذی لا اله الا الله يايحیي انّه ربی و ربك و رب العالمين جميعا ثم من الطاء طير الذي غن علی اغصان شجرة اللاهوت ثم طير الذي رنّ علی ورقات شجرة الجبروت ثم طير الذی استرفّ فی جو هوآء عماء ارض الملكوت ثم طاوس الذي لما تحرك فی ارض الناسوت زعمت الخلايق من تجلی انوار الوانها بان الرب جل سبحانه بذاته قد لحظ الخلق فتنفس و عسعس لما غيبت فی سّر جوار الكنس و نطق و استنطق بما اشرق من نور شمس الازل و قال انا اذكر قوله اشهد لله كما شهد الله لذاته ان لا اله الا هو و اشهد ان ما سواه لن يقدروا ان يشهدوا بالتوحيد لذاته اذ ذاتيته مقطعة الكينونيات عن مقام الانقطاع و انيّته مفرقة الجوهريات عن مقام الامتناع و لايعرفه كما هو عليه الا هو لم يزل كان بلا ذكر شيء و لايزال انه هو كائن بلا ذكر شيء ان قلت انه هو هو فقد حكت المثال بالمثال و انه لايعرف بها و ان قلت انت انت يكذبنی نفسك ثم اهل الابداع و الاختراع بانك كيف تقدر ان تقوم تلقاء مدين الصمدانية

ص ٢٠٤

و تذكر ربك سبحانه و تعالی عمّا يصفون و اشهد ان محمّدا عبده الذي انتجبه من اعلی شوامخ الامكان بالقيام علی مقام نفسه فی الاداء و البداء اذ انه لم يزل كان و لايكون معه شيء و الان قد كان بمثل ما كان و لم يزل لايقترن بجعل الاشياء و لا بالظهور لذاته علی حقيقه الانشاء سبحانه و تعالی لايدركه الابصار و انه بصر الحق حيث يدرك الابصار و يقضی بين كل­شئ سبحانه و تعالی عما يشركون و اشهد ان اوصياء محمد أمناء الرحمن و معانی البيان لايسبقهم فی الوجود احد و لايذكر فی رتبتهم بشيء و لايعملون الا بارادة الله و لايحكمون الا باذن الله عباد مكرمون الذين كانوا لله ساجدين و أشهد انی عبدك آمنت بك و اعترف بقدرتك و اشهد ان الذي ادعي ربوبيتك او ولايتك او ادعی القرآن و الوحي بمثل ما حرّمت للناس او ينقص شيئا من دينك او يزيد فقد كفر و انا برئ منه و انك شاهد علی بانی ما ادعيت بآية المنصوص و لا ذكرت فی الكتاب الا كلمة المخصوص و انا احب كل ما تحب و ابغض كل ما تبغض فاحكم بينی و بين المفترين بالحق انك انت خير الفاصلين ثم من الياء يد الله علی ما دقّ و جلّ فی ما جل خلق الاول من باطن الظاهر فی شطر الرابع من افق سماء اللاهوت ثم يد القدرة علی كل­شئ حيث لايعجزها شيء فی السموات و لا الارض و هو اليد الّذي وسعت السموات و الارض و يعطی الی كل ذي حق حقه و ان السموات اليوم كيوم حكم القيمة لان النور منه قد قضی بين الحق و

ص ٢٠٥

الباطل و انّه مطويات بيمينه سبحانه و تعالی عما تصفون ثم يد العظمة فی عماء الملك الذي قائم علی كل نفس و يشهد علی كلّ­شي يحكم بين كلّ­شيء الله يعلم حكمه سبحانه و تعالی عما انتم تشركون ثم يدالرحمة لمن يوجد فی ارض الناسوت و يؤتی رزقه في كل حين بكلّ­شيء بحيث ان الكافر يقول ان ايدي مبسوطتان نفعل ما نشاء سبحانه و تعالی عما يفترون ثم من النون نور الله فی المصباح المصباح ثم نور الله فی الزجاجه الزجاجة ثم نور الله فی ملأ السموات و الارض و الكرسی و العرش ثم نور الله فی انفس الخلق ثم من الف الظاهر آدم الاولی فی رتبة القضاء ثم آدم الثانية فی عالم السابع بعد عالم اوّل القضاء من عالم الامضاء ثم الرابعة فی رتبة الاذن من عالم الالف بعد الالف بعد عالم القدر فی رتبة الفصل من عالم البداء ثم آدم الرابعة من ذر الرابع بعد مشهد الخامس من عالم المشية التی خلقها الله بعد مشيته الاولی بالف الف و هو من عالم الانشاء و ان فی تلك الاشارات لايختلج ببالك ان تلك التفاسير الكبری ما رايت في نص بذلك النهج اللامع العظمي علی انّ الدليل علی ذلك اذا لاحظت بنور الفواد ينكشف لك الاشهاد ما نزّل الله فی قلم المداد اليس قال رسول الله ص ع" انّ قبل آدم كان آدم"21 و كذلك الی ما شاءالله و من ذلك انا عرفنا انّ بعد آدم الاولی التی هی المشية قد خلق الله بما لايحيط به احد آدم بعد آدم فی كل العوالم و فی كل المقامات و ذلك مشهود عند من

ص ٢٠٦

اشهده الله خلق نفسه ثم السموات و الارض و ما بينهما و ان ذلك باب من ابواب علم الذي يفتح منه الف الف باب بل الی يوم القيمة الف الف باب فسبحان الله رب السموات و الأرض عما افتري المكذبون فی حكم هذا الطير الافريدوسية التي تغنت علی ورقات شجرة الاولی من حكم جرسوم الأول الذي لاينطق بحكمه احد من قبله و انت اذا لاحظت بنور الله تعرف ما اشرت لك فی تلك الورقاء الرقايق من نور هذه الشمس المشرقة من افق الحقايق لان علی ذلك المنهج البديع و القسطاس القائم المنيع لم ينطق به احمد من قبل و لا كاظم من بعد و لايعدل به ما فسرت فی شرح سورة البقرة للمستضعفين من اولی الفطرة و لايعدل بذلك الشرح المنيع من كتاب ذلك الاسم البديع كلما اجبت الناس من كلمات الاشراقيين بالتی لاحت من صبح الازل و يلوح علي هياكل الكل آثار الرحمة و لايساويها شيء فی البهاء و لايعرف ثمنها من فی ملكوت الآیات و الاشارات فاذا طلع البرق من نور الشمس من افق المشرق و يخرق كل تعينات التی تحجبك عن النظر الی الجلال فحينئذ ارجوا الله ان يفتح عينك باب فتح تلك الإشارات و لكن انت اذا تري تلك الكلمات لا شك يجلو سرّك و تفرغ من باطنك بعض الاشارات فاسئل الله من فضله کما هو عليه فی عرش العزة و اللاهوت و سبحانه عمّا

ص ٢٠٧

يصفون ثم من الكاف كلمة الاولی التی "انزجر لها العمق الأكبر "22و نطقت بثنائه بارئها فی قصبة السابعة من اجمة البيضاء اللاهوت ثم كاف كلمة التی تجلت علی "الطور السيناء"23و نطقت عن شجرة الحمراء عن يمين الطور فی البقعه المباركة علی ارض الجبروت ثم كلمة التی تجلت فوق "تابوت الشهادة فی عمود النار "24علي جبل حوريب فی ارض الملكوت ثم كلمة التی تجلّت علی "جبل فاران بربوات المقدسين"25 "فوق احساس الكروبيين"26 فی غمايم النور علی العلی الواقف فی ارض الناسوت الی الثري السالك فی ارض البرهوت الله يعلم ما احدث من طمطام يم القدر و ما نزلت فی تلك الاشارات بلسان اللاهوتين من اهل الجلال ثم من الالف امر الاكبر الذي يقوم به من فی السموات و الارض ثم امر الذي نزل فی ليلة القدر و ينزل من بعد بملائكة السموات و الروح ثم امر الذی اخذ روح القدس فی حسبان الازلية بها حدائق ابكار اللاهوتية ثم امر الذي نزل الله فی القرآن حكمه "قل الروح من امر ربی"27 و هو الروح الذي القی الله الی مريم و به نطق عيسی فی المهد و به يحكم اللّه ما يشاء و يفعل ما يريد سبحانه و تعالی عما يصفون ثم من اللام لؤلؤ التی تنبت فی قعر ابحر اللاهوت بما نزل الله من ماء السماء و يأكلن حيتان الحيوان فوق المآء كذلك قد خلق الله اللئالی فی اصداف اغصان تلك الشجرة البيضاء ثم لؤلؤ بحر الاراده علی ارض الجبروت ثم لؤلؤ طمطام يم القدر علی ارض الملكوت ثم لؤلؤ قلزم القضاء علی ارض الاجساد

ص ٢٠٨

فی سر الناسوت ثم من الكاف كينونية الازلية المودعة فی حقايق البشرية الناطق عن سر الهوية ثم كاف "كن فيكون "كل ما شاء ربه قبل ان يقول له كن سبحانه و تعالی عما انتم تصفون ثم كلمة التی استنطقت فتكعبت ثم دارت و استدارت ثم قامت و استقامت ثم حالت و استحالت ثم باكت و استباكت ثم تشهقت و استشهقت ثم تصعقت و استطعقت ثم عظمت و استعظمت ثم تنعرت و استنعرت ثم رجعت و استرجعت ثم تبلبلت و استبلبلت ثم تلجلجت و استلجلجت ثم لاحت و استلاحت ثم افادت و استفادت و قالت هی هی كلمة اولية ثم هی هی ورقة ازلية ثم هی هی شجرة مباركة افريدوسية ثم هی هی كلمة عدل جرسوميه ان قلت انها هی هی نارية ترابية و ان قلت انها هی هی ترابية هوائية و ان قلت انها هی هی هوائية مائية و ان قلت انها هی هی مائية هوائية لاحت و اضائت ثم دارت و استضائت و رجعت و استنطقت و قالت ما كذب فوادی

من كل ما رأی افتمارونه بما كذب اللات و العزي فاين الذي القيت اليه حكم" او ادني" و انه قد افتری بانی قلت فوق "قاب قوسين او ادنی " اف علی الحمير حيث لايعلم انی قرئت حروف نفسی و ان اطلقت علی فوادي كلمة "او ادني" هی كانت فی رتبتی و هی معدومة عند كلمة "او ادني" التی نزل الله فی شان محمد رسول الله و خاتم النبيين فاين التراب و حکمه ثم رب الاسماء او ادناه قل ان هذا "كذاب اشرّ "

ص ٢٠٩

و ان ذلك امر مثبت عند هذه الفئة حيث لايدركه هذا الذي افتري عليّ و كفی بالله و اولئائه بينی و بينه في يوم العدل شهيدا ثم كلمة التی نطقت فی تلك الإشارات باذن الله مالك الاسماء و الصفات علی منطقة ارض الناسوت ليأخذ الكل نصيبهم عما قدّر الله لهم فی علم الكتاب و اننی انا ما فرطت فی الكتاب من شيء و الله يعلم كلّ ما كان الناس يجحدون من حيث لايعلمون و لايعقلون و لايتفكّرون ثم من كلمة الواو ولاية المطلقه الكلية الازلية فی اجمة ارض الصفراء ثم ولاية المعنية المفصلة فی نفس صورة الانزعية التی تدعوا بنفسها من نفسها الی نفسها الی الهويّة قمص النور شمس الظهور و شجرة الكافور و ماء خمر الظهور و عين الكوثر البروز و اسم الله الحي الغفور الناطق فی اجمة ارض الصفراء ثم ولاية المتعيّنة المعانية المتشعشعة المتلجلجة الفردوسية المنفردة المتلالئة عن الازلية الثانوية التی لاحت و تغردت فی رقايق تلك الزجاجة بما لا يسمع ضجيجه فی تغرده الّا الله و من شاء ثم ولایة الظاهرة فی عدة حروف لا اله الا هو المشرقة من الشجرة التی تنبت علی الارض الخضراء ثم ولاية المشرقة عن اشراق نور صبح الازل التی نطقت فی فواد هذا الطير الذي جعله الشياطين فی السجن واستكبروا عليه بعد ما لايقدروا ان يدركوا حرفا من تجلی آثار قدرته في مظاهر تلك الحروف العالية التی قد خلقها الله بمثل امم الماضية و ان سنة الله فی حكمه قضت بالحق "و ان هنالک

ص ٢١٠

الولاية "28يومئذ" لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا "29ثم من كلمة الثاء ثناء الله الذي وصف نفسه بنفسه لنفسه فی عرش العظمة و الجلال و الكبرياء و الجمال بما لايحصي احد ان يثنی بمثله فی الكتاب و لايعرف كيف ذلك الا هو ذو الجلال و الاكرام ثم ثناءالله لحبيبه محمد ص حيث قال و قوله الحق "لا احصی ثناء عليك و هو قال بمثله لا احصی ثناء علیک كما انت اثنيت علی نفسك"30 كما نطق بذلك النور المشرق من حكم الاستنطاق حديث المعراج حيث قال عز و ذكره "ارفع راسك يا محمد ص "31 فلما رفع ما رفع و طلع ما طلع و قطع ما قطع و منع ما منع قال اللّه عز و تعالی "انت الحبيب و انت المحبوب"32 لان الذات لم يزل لايعرفه شيء و لايعادله ذكر و لا له وصف دون ذاتيته و لا نعت دون كينونيته و لا اسم دون انيتّه و لا رسم دون نفسانيته علت علوا قطعت الذاتيات عن دركها و جلت انيته جلالاً امتنعت الجوهريات من ان يقارنها فما احلی ثنائه و اعظم آلائه و اكبر احسانه و اجل نعمائه لا احصی ثناء علی حبيبه الا بما وصف نفسه فی القرآن قال و قوله الحق" لا‌تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف"33 الخبير فيا الهي ايّ عين رات ذلك التفسير منّی ثم بعد ذلك تجحدنی او تقول فی حقی كلمة لا و ايّ نفس ترضی ان تقول فی نفسی ما لايرضی ان يذكر احد فی نفسه او ان اعرض و اطغی اللهم انت ولي فی الاخرة و الاولی و انک لتعلم ان ذلك الفخر ليكفی تلك الفئة الكبرى

ص ٢١١

و اكفنی بنفسك يا رب الآخرة و الاولی ثم الثناء في منطقة عرش البهاء عن يمين تلقاء طور السيناء ثناء الله لآل محمد (ص) اركان التوحيد و شموس التفريد و آیات كتاب التقديس و تجليات اطوار التهليل بما شاء لله لهم فی وسط الفردوس من مكفهّرات سماء الافريدوس حيث لايحيط بها احد من الخلق الا الله سبحانه و تعالی عمّا يشركون ثم الثناء فی ركن الحمراء تمام البهاء سرّ القضاء و نور الامضاء و جلال البداء و شجرة البيضاء ثم و رقة الصفرإ ثم قصبة الخضراء ثم تجليات الانشاء مما اراد الله رب العرش و السّماء سبحان الله و تعالی عمّا يقول المشركون علوا كبيرا ثم من كلمة الراء رحمة الأولية الازلية التی لاحت من نفسها بنفسها لنفسها فی نفسها و لايحيط بها احد من خلق الله و هی نطقت عن المشية و طافت فی حولها و دارت عليها و رجعت اليها ثم رحمة الثانوية المتراكم عن سحاب الاختراع التی نزلت فی حقايق اعلی مجردات اهل الجبروت ثم رحمة طلسم الثالث فی حل كلمة الرابع و هی سبقت علی الغضب و بها خلق الله كل الاشياء و بها اذن الله بالفضل فی القرآن بما لا ياذن بالعدل فی الفرقان كما انی فصلت لمن لايعلم حق الانسان و لولا انه سمع عنی دون ذلك الجواب ليكفيه الی يوم الذي يقوم فيه الاشهاد لانه بنفسه اعترف عن عجز ابناء العلماء من ذوي السداد و المداد في يوم المعاد

ص ٢١٢

به رحمة المكتوبه للذين قد وفوا بعهد الله و اتبعوا نور الله و انابوا الی ذكر اسم الله و استقاموا فی دين الله بمثل الجبال التی لايحرّكها العواصف و لا‌تؤثر فيها آیات الله القواصف بمثل رجال ابطال الاحمديه و رجال ذوبان الكاظمية ما طلعت شمس الاولية ثم ما غربت آیات الختميه و سبحان الله عما يصفون ثم من كلمة الفاء فتق ما فتق الله بين الارض و السّمإ من عالم العماء الذی اشرق و اضاء من سر الاشراق ثم فرّق ما افترق الله بين المستجمعات و اجمع بين المتفرّقات و اقام بين البائين فی رقوم المسطّرات مما استشرق و استنطق و افاق ثم فلق ما غسق و عسعس و اظلم الله به الليل ثم الصبح فيه تنفس ثم فطرة الله التی خلق الله فی حقايق الآفاق و الانفس اذا لم يتغير لينطق و يعلم من قبل ان يتعلم و يستنطق و اشرق ما اشرق من اشراق برق شمس الازل بما احكم و اتقن سبحان الله و تعالی عما يصفون ثم من كلمة الصاد صلوة الجمعة لاهل عرش اللاهوت ثم صلوة الزوال لمن استقر علی كرسي الجبروت ثم صلوة الوسطی لمن سكن فی قباب خيام الملكوت ثم صلوة الوتر لمن يغير فطرته فی ارض الناسوت قبل ان طلع خيط البيضاء ثم الصبح انار و باذن الله تنفس ثم من كلمة اللام لواء العظمة فی عالم الاحدية ثم لواء القيومية فی الولاية الواحدية ثم لواء الازلية الثانوية فی عالم الملكوت بايدي انوار الربوبية الملقاة فی هياكل البشرية ثم لواء ركن اللامع و الشمس الطالع

ص ٢١٣

و الاسم البالغ و الرسم القاطع الذي ارتقی بمعارج عدل لايسبقه احد فی سلسلة الرعية ثم خضع و خشع و ذل و كتب للّه للذي لم يقدر ان ياتي بحديث ما اراد الكافر من كفر ما بطن و اعلن و كفی بالله ذو الجود اذا اراد ان ينتقم و يظهر ما انّه ينطق ثم من كلمة اللام لام الف لا من حرف لاء فی اجمة اللاهوت لاء الذي لم يدل الا بحرف الاحدية و لايحكی الّا بسر الازلية و لاينطق الّا لجلال الصمدانية ثم فی سماء الجبروت لاء الذی يحكي الثلاثين فی سرّه و حكم الاربعين فی جهره نور الاولية التی لاحت عن مشرق الشمس بما تلجلجت من شوارق شمس الفضل حيث لايحيط بعلمه علم احد من اهل سلسلة العدل ثم لاء الذی خلق الله فی سماء الملكوت و انه منه اخذت النصاري شكل الصليب و حل الجبروت فی الملكوت فتعالی الله عما يقول المشركون من ارض الجبروت فيما قدر الله فی اسم الذي جعل الله مثلثة اسم اسماء الثلثة فی الظهور و مربعة كينونية المكنونة فی اول الظهور صل اللهم علی كل اسمائك و تجلياتك ما انت محصيها لم تزل و لا‌تزال فانك انت الجليل المتعال ثم لاء الذي نزل علی التراب و انقطع من احرف المتصلة فی عالم المآب لما اراد الرحمن ان يظهره فی عالم الاسماء و الصفات و لا يحيط بشانها احد من اهل الكتاب لان الله قد اختص فی ذلك المقام بما شاء له فی ام الكتاب و ابی الله تعالی

ص ٢١٤

ان يعلن كلمته و يحق الحق بآیاته و يبطل عمل المشركين ببيناته و لو كره الكافرون ثم من كلمة الراء رحمة الكلية الازلية التی خلق الله بها حقايق الموجودات و ذوات الممكنات و هی الرحمة التی وسعت نفسها بنفسها فی قصبة الرابعة فی اجمة اللاهوت لن يحيط بعلمها احد الّا الله سبحانه و تعالی عما يشركون ثم رحمة نفس الأولية و الصورة الانزعية و الانسان الملكية و الروح الكلية و الاسم الجامعيه و الرمز الخفية و القمص المشرقة و الشجرة المباركة و النور الاصلية و الثمرة الفرعية و العرش الصمدانية و الجنة الازلية و آلالاء الافريدوسية و النعماء الملكية فی قصبات اجمة الجبروت ثم فی ثمرات اشجار الملك و الملكوت ثم فی اغصان شجرة الفردوس ثم فی ورقات شجرة الطور عن يمين النار فوق تابوت الغيب و عمود الشهادة ثم رحمة قصبة عز الجبروت التی خلقها الله بمائة جزء فی علمه و خلق باحد جزء منها المؤتلفات و المجتمعات و المتجانسات و المتقارنات فی الحيوة الدنيا و ان بها يحب الانسان نفحات ربه و آیات نبيه و دلالات ائمة و مقامات شيعتهم فی ملكوت العدل و الفضل و ان بها ياخذ الرضيع ثدي امه و تقوم امها من محل رقدها اذا سمعت بكائه و ان بها يحّب المومنون نساء القانتات و ان بها يحكم العادل لكل بما حكم الله له فی الكتاب من الحدودات و التحديدات و التاديبات بما نطق احكام فصل الخطاب

ص ٢١٥

فی نقطة المآب و ان ارق الارقاء من تلك الاشارات الغراء هو علم المعاني فی غياهب الامثال و الاشباه حيث يعرف العالم و لو شاء ليذكر باذن الله لاسم الرّحمة اسم كل­شيء قد احاط علم الله فی الحيوة الدنيا و انّ بتسعة و تسعين جزء يرحم الله بها يوم القيمة عباده المؤمنين و يعذّب الله بها يوم القيمة عباده المجرمين و ان امرالله قد قضی في تلك الاشارات بالحق فسبحان الله عما يصفون ثم رحمة كلمة الرابعة التی هي رحمة قصبات الثلاثة فی اجمات اللاهوت و الجبروت و الملكوت التی هي نفسها اشرقت و اضائت و احكمت و افادت ثم لمّا ظلم احد فی سبيله صمتت و خشعت ثم خضعت و تبلبلت ثم قالت ما استقالت ليحفظ بها نفوس المسلمين من اعمال الذين يحكمون بغير ما انزل الله فوالذي نفسی بيده ان عزلتی فی تلك الايام و صمتی فی بين ايدي الانام و اعطائی كتاب الظلم لمن سكن فی قعر بئر المظلم الجهنام انفع للمؤمنين عما اشرقت نور الشمس عليها من شطر اليمين و الشمائل لان بها اذا شاءالله يوما يصلح ما يفسد فی دين الله و اذا لم يشاء ليثبت حكمی آیات كتاب العدل الی يوم الذي فيه يقوم الاشهاد لبا المرصاد فی بين يدي رب العباد و ان ذلك لهو النور الفؤاد فی هياكل الايجاد و ان بذلك نشهد ذلك المداد فی ذلك اللوح السّداد رب قرّب يوم المعاد بانك لا‌تخلف الميعاد فوالذي عّرفنی آیاته لو يطلع

ص ٢١٦

الناس بصبري بعد علو مقامي ثم حلمی بعد قدرة سرّي ثم علانيتی لينصرون آیات ذلك الامر بمداد الذهب و كلمات حسنی و ان بتلك الحالتين يستغنيان عن كل الآیات و المقامات و الدلالات و الحكآیات و انّ الشرف الابلغ و الحظ الامنع فی تلك الإشارات البالغات و السبحات الجامعات هو شان الفواد فی تلقاء يم الجلال ثم شان القلب فی تلقاء طمطام الجمال ثم شان الرّوح فی تلقاء بحر قدرة المتعال ثم شان الجسد الذي يحكی كل الشئون و ينطق عن كل البطون فی تلقاء بحر الذّل و الابتهال فآه­آ­ه ضاق صدري بما كتبت و يضجّ لبّی بما اخفيت و يخوّفنی سرّي بما اعلنت فسبحان الله الملك المقتدر الجبار من وصف الذاتيات و نعت الجوهريات كأن شجرة الطور تبيت فی الواد المقدس عن يمين النار فانا لله و انا الی ربنا لمنقلبون و ان بمثل ذلك فليعمل الخاشعون و ان علی حكم ذلك فليحكم العاملون ثم من كلمة الباء بر الاحدية فی جلال ارض اللاهوت ثم بر الواحدية فی تلقإ سمإاللاهوت علی ارض الجبروت ثم بر الملكوت تلقاء سماء بر الجبروت ثم بر الناسوت في تلقاء سماء الملكوت و ان فيها قد خلق الله النور و الظلمة و الحق و الباطل و الانسان و الشيطان و ان اليوم يكون الشمس و القمر بحسبان فی واد من النيران

ص ٢١٧

ثم من كلمة الكاف كلام الله فی القرآن الذي لايحيط ببعض علمه احد من الانسان الا ما علّمه الرحمن حكم البيان ثم كلام الله فی الانجيل الذي نزله الله بحرف من علانية القرآن لمن اراد ان يومن بالرحمن فی ارض الامكان ثم كلام الله فی التورية بما نزل الله علی موسی بن عمران من كل الجهات حيث لايحيط بانه كيف هو الا من شاء الرحمن ثم كلام الله فی كل حين لما علم الله انه استقر فی عرش الجنان و ينطق عن الرحمن بما تبلبل هذا البلبل فی الواح ذلك الكتاب بما علمه الرحمن فی علم القرآن من سر البيان ثم من كلمه الواو ما القيناك من قبل ثم من بعد ود الجلال فی اجمة اللاهوت ثم ود الجمال فی اجمة الجبروت ثم ودّ البهاء فی اجمة الملكوت ثم ود الثناء لحكم الله فی ارض الناسوت تلك الارض التی ظلموا اهلها و كانوا مثل قوم بور جاهلين ثم من كلمة الالف اذا اردت اذكر عدتها لينفی المداد و الالواح قبل ان يفنی عدتها منها الف اللاهوتيه ثم الف الجبروتيه ثم الف الملكوتيه ثم الف الانشائية ثم الاختراعيه ثم الابداعية ثم الفصلية ثم الوصلية ثم القدرية ثم القضائية ثم الامضائية ثم الاذنية ثم الجوهرية ثم العرضيه ثم ما انت تذكرها اذا اذن الله لك فی الحيوة الدنيا و ان الدليل علی تلك الاسماء اذن الله فی الانشائية بان الله قد خلق فی كل­شيء كل ما خلق في كل­شيء بحسبه و ان الحجة علی الذكر و الصمت الاولين

ص ٢١٨

قسطاس عدل الذي القيناك من قبل و لا‌تعرف التعارض فی اشاراتنا فان لكل حرف انا نطلق باذن الله و نريد بمثل ذكر آدم الذي القيت اليك من حكم الله فان نطلق كلمة الابداع بعد الاختراع نريد عالم الثانی ثم مثل ذلك كل الدلالات و العلامات و الاشارات و المقامات و الحكايات و المستسرات و المستنطقات و المستخفيات و المستعلنات و المنقطعات و المجتمعات و المتفرقات و المتقارنات ثم من النون نور الله فی مشكوة الميثاق ثم نور الله فی سماء الاشراق ثم نور الله فی ملأ الانفس و الآفاق ثم نور الله لمن اراد ان يظهر حكم ما يكشف الساق بالساق و احكم لاهل الشقاق بالنفاق الظاهر لاهل الميثاق و ان من ظهورات ذلك النور الحمراء هو الذي افترق بفصل الخطاب بين المنافقين من اهل الشقاق و الموحدين من اهل الميثاق الی يوم الذي التفت الساق بالساق و اشرق شمس الاشراق فيما تفرّق حرف النون ثم التقی الی حكم الافتراق ثم من كلمة الحاء حل الاول من حكم باطن الظاهر المُستسر عن السّر الباطن المقنّع بما نزل الله فی قناع باطن الباطن ثم حل الثانی من حكم ظاهر الباطن المستتر عن كلمة السر المقنع بما نزل الله فی قناع باطن باطن الباطن ثم حل الثالث من طلسم الثاني من بواطن اسرار الظواهر عن طلسم الرابع المقنع بما ستره الله فی غياهب احكام ظاهر الظاهر بالباطن الباطن ثم حل الرابع من طلسم الاول نفس حكم

ص ٢١٩

الباطن فی سر باطن الباطن الذي جعل الله قناعه نفس الباطن من دون يواريها حكم من باطن الباطن فنعم ما دف هذا الطير فی ذكر حل الاول فی جوّ هواء العماء علی تلقاء تلك الظلمات الصماء الدهماء حيث لايعرف ما تغرد و استدف ثم استكف الا ما شاء الرّحمن فی غياهب اسرار تلك الإشارات الخفيه المولعة المتشعشعة المتلئلئة من انوار شمس الجلال هيهات هيهات من ظن الظانين و عمل العاملين و بلاغ البالغين و انقطاع المنقطعين فالي الله اشكوا بثی و حزني و اليه اقبل بكلي و علانيتي و عليه اتكل و استعين فيما اخاف و احذر و ما اري بفضل الله فی قلبی قدر خردل خوفا من حكم الله و لا شك فی عهد الله و ما اري كذب الشياطين و افتراء المفترين و فتنة المنافقين الا بمثل جناح بعوضة ميته فی ارض البرهوت و علی الله اتكل و هو حسبی ثم حسب من اتبعنی ما شاءالله لا قوة الا بالله لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولينا و علي الله توكلت و عليه فليتوكل المؤمنون ثم من كلمة الراء ربوبية الازلية الاولية فی شجرة المباركة التی لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور يهدي الله بنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل­شيء عليم ثم ربوبية اللاهوتية الكلية الالهية التی تنبت في وسط شجرة الجبروت و لقد ورقت تلك الشجرة باذن الله بورقات ربوبيات المتجلية علی اهل العماء من الواقفين فی الانفس و الآفاق ثم ربوبية المتلئلئة القدرية المتلجلجة الهندسية

ص ٢٢٠

الفردوسية الاصلية التی يسعد بها من يسعد فی ارض الانية الطيبة المتفردة و يشقی بها من يشقی فی ارض الناسوتية المشركة البرهوتية ثم ربوبية الملقاته من اعلی مشاعر العبودية الناطقة عن كينونية الازلية الاولية و الحاكية عن نفسانية الابدية الثانوية و الدالة عن ذاتية المقدسة الصمدانيه التی نسبت تلك الأسماء و الصفات الی نفسها بمثل ما نسب الله البيت فی المسجد الحرام الی نفسه بنسبة تشريف التی هی كانت نسبتها الی مقام جوهريتها التی خلق الله فی سرها عرف من عرف الاشارات من اولی الالباب بان ما هنالك لايعلم الا هيهنا و من عرف الاشارات ثم كشف السبحات و اتقی عن الشبهات و استرقی حتی دخل باذن الله ساحة قدس رب الصفات يعرف ما اشرت بالتصريح فی غياهب تلك المقامات و اعوذ بالله عما يعرف الناس من تلك الدلالات اهل الدركات و السطوات و النقمات و الهلكات ثم من كلمة الالف ما اعطيناك من ماء كوثر الالفاظ هو آلاء الله لمن فی الفردوس و السموات و العرش ثم آلاء الله لمن فی الرضوان و جنة العدن و السّلام ثم آلاء الله لمن فی حظاير الجنات من عطاء الرحمن ثم اعطاه لاهل الدنيا و ان لها مقامات لايحصيها احد الا الله و ان اشرف ألالاء فی تلك الحيوة الباطلة هو طاعة الامام بعد معرفته الا "من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية"34 و ان اليوم كل الناس اموات و لكنهم لايشعرون و ان كنت من اصحاب كاظم

ص ٢٢١

لتعلم سر القول و تستدل بما لايعرف به اهل البعد و ان ذلك عماد الايمان و ذروة طاعة اهل البيان و آلاء التی وعد الله لمن اتبع حكم الفرقآن و لايفتري بمثل ما افتی اللات و العزي فی مقام الايمان قل اتقوا الله يا ايها الناس و ارحموا انفسكم ان هذا صراط الله فی السموات و الارض لمن اراد ان يتذكر بآیات ربه و كان من المهتدين ثم من كلمة النون نور طير الذي غنی فی ارض اللاهوت علی ورقات شجرت الغيوب بما لايسمع احد من اهل الناسوت و ان افتري الكاذبون بان تلك التفاسير اشارات كلمات احمد ثم كاظم رحمة الله عليهما قل فو رب الارض و السموات لم ينطق بمثل هذا الطير المدف فی جو العماء لا احمد و لا كاظم و ان الفوايد منه مشرقة و اللوامع منه ساطعة فزنوا بالقسطاس تلك الإشارات فی مقام البواطن و الظواهر لو رايتم اتوني لا و ربك ما كتبت حرفا مما غنّی ذلك الطير فی وسط الهواء الله يعلم و يشهد ما يكتم الكافر ثم المشركون ثم نور الذي اضاء به كل­شيء و خضع له كل شيء و ذل له كل­شيء و انقاد له كلشيء و يصلح به جبر كل شيء و يغفر الله به عمل الذين اعتدوا واستكبروا من کلّ‌شیء سبحانه و تعالی عما يصفون ثم نور الله فی قلب هذا النور القائم الناطق بتلك الآیات و الفاصل بين الحق و الباطل بتلك الاشارات التی يعلن خفيات اهل النفاق و يظهر مستسرات اهل

ص ٢٢٢

الشقاق و يشهد لذلك اليوم يوم الميثاق بان اليوم ينادي المساق قد كشف الساق بالساق و فّر النفاق من شيطان الشقاق و اتبع حكم ما نزل الله حكمه فی سورة الرحمن قال عز ذكره "الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان"35 ثم نور الله فی قلوب رجال تلك الفئة الحقة التی صفت عن الكدورات و اتّقت عن الشهوات و ان ارتكبت نفس منهم لمم الشبهات او سفسطة الدركات او دركة السطوات و استقروا فيما نزل الرّحمن فی حق الانسان عسی الله ان يغفره ربّه انه عزيز منان ثم من كلمة الشين شقشقة اللاهوتيات ثم شقشقة الجبروتيات ثم شقشقة الملكوتيات ثم شقشقة الناسوتيات لمن تنفس فی ميدان الجدال باتيان آية مثل تلك الآیات النازلة من مكفهرات سبحات الجلال لعن الله من اقتدر ان ياتی بمثل كلمات الميزان ثم لم يؤت و يقول ان هذا لشيء عجاب و ان من كلمة الشين شر اهل الدركات من طبقات النار الذي هو شر فوق كل شر لما يقابل اصل كل خير فی الانشاء و استكبر بعد ما آمن و اعرض بعد ما هاجر و عبد الشيطان بعد ما عبد الرحمن و ما هو الا كذاب معتد اشر ثم شر الثانی جسد العجل بعد ما اظهر الله قبايح اعماله فی هذه الارض ثم علی تلك الارض جسد الذي لم يستحیي عما فعل و قال فی بين يدي الله فاعوذ بالله مما اكتسبت يداه و انا بعزتك يا الهي برئ من المشركين ثم شر

ص ٢٢٣

الشيطان و اصل النفاق و شجرة الشقاق و دركات واد الحسبان بعد ما لم نره و لم يصدر منی له من قبل الا الاحسان فاعوذ بالله مما خلق الرحمن فويل له ان هذا امر انكسر به ظهر الكملين و اراد الله ربك ان يثبت بتلك الآیات كلمات احمد ثم كاظم فكيف انت تعمل ما لا‌تدرك و لا‌تشعر ان اتقوا الله فان حيوة الدنيا لتفنی و ان الكل الی اللّه ربك يرجعون فيا ايها السائل الجليل اقراء حديث جعفر الكذاب ما انت و ذلك المقام اف عليك و لما اكتسبت يداك و ما انا الا اول التائبين ثم شرّ الذی التبس الشيطان فی نفسه صور الحق بآیات الباطلة حتی ادرك ما ادرك حيث يستحي الاقلام ان يذكرها فی تلك الالواح الله يعلم كل ما قال و افتري و كذب و هوي و ان اللّه ليحكم بين الكل بالقسط و ما هو بظلام للعبيد ثم كلمة الالف الف الغيبية المشرقة عن شمس الازلية الناطقة فی قصبة ادنی الهوية الطالعة فی قصبات اجمات اللاهوتية التی تلجلجت كينونيتها بتلجلج كينونية الابداع فی نفسها لنفسها بنفسها من دون شيء يعادلها و تلئلئت ذاتيتها بتلئلاء ذاتية الاختراع عن نفسها بنفسها لنفسها من دون ذكر يساوقها و استشرقت انيتها باشراق ما شرق من مشرق نور الانشاء لنفسها بنفسها من نفسها من دون حكم يساويها و استنطقت نفسانيتها ثم تكعبت و استنطقت باستنطاق ما نطق من شجرة الطور عن نفسها

ص ٢٢٤

بنفسها لنفسها من دون ذكر يشابهها ان ذلك الف ذو قوايم اربع فی هيئة ظهوره الذي قد خلقه الله من الهواء و ان الی الآن ما نزل الله الی الارض و لا ينزل الا بعد ظهور بقية الله كما صرح بذلك حديث النصراني فی قصة متمم بن فيروز الذي آمن بالله و آیاته مخلصا فی عهد موسی بن جعفر فآه­آه كان اليوم اری نفسی فی البيت بمثله كلما نظر الی شيء من شطر اليمين و الشمائل بكی و انا اليوم ابكی لمنتهی فرحی بما اعطاني الله ما لم يؤت احدا من الناس و كفی بذلك لی فخرا و كفی بالله علي نصيراً ثم الف القائمة علی كل نفس التی تعالت و استعالت و نطقت و استنطقت و دارت و استدارت و اضائت و استضائت و افادت و استفادت و اقامت و استقامت و اقالت و استقالت و تنعرت و استنعرت و تشهقت و استشهقت و تصعقت و استصعقت و تبلبلت و استبلبلت و ان فی الحين اذن الله لها فتلجلجت ثم فاستلجلجت و تلئلئت ثم فاستلئلئت و قالت باعلی صوتها تلك شجرة مباركة طابت و طهرت و زكت و علت نبتت من نفسها بنفسها لنفسها الی نفسها و تورق بمثل ما نبتت و تثمر بمثل ما تورق و توقد بمثل ما نبتت لن يمسسه نار الا نار الله نفسه و لا هواء الا هواء نفسه و لا ماء الا ماء نفسه و لا ‌تراب الا تراب نفسه و انه حين الذي يغلب عليه حكم التراب ينطق عن النار و یعرج الی سماء اسم الجبار كانه هو نار حين الذي هو

ص ٢٢٥

تراب بل لايواريها الحجبات و لايعارضها الدلالات و لايساوقها العلامات و لايخالفها المقامات و اذا ظهرت طلعة النارية فيها يدعوا من كل الجهات الی جهاتها و يخفی علامات الهوائية ثم المائية ثم الترابية فی نفسها ان قلت انها هی نار هوائية مائية ترابية و ان قلت انها هو اسم مستور يعلن اسماء ثلاثة لله و انها هو هو الله تبارك و تعالی و ان قلت انها هی هو قمص شمس اللاهوت و دائرة قمر الجبروت و كواكب سماء الملكوت و بيوت النور في مقامات الملك و ارض الناسوت انها هی حينئذ تقول تلك الاشارات علامات كليه تلك خفيات دهرية تلك مقامات ملكوتية تلك علامات جبروتية تلك دلالات لاهوتية لا انها هو نفسها و لا انها هی نفسه و ان قلت انها هی اسماء سماء اللاهوت و صفات ارض الجبروت و احكام فردوس الملك فی ظلال افريدوس الملكوت انها هی تقول هی هی ممتنعة عرشية هی هی منقطعة بدئية هی هی لاهوتية ملكية هی هی جرسومية جبروتيه هی هی افريدوسية ملكية هی هی جمال عدل خلقيه التی لاحت و استلاحت عن صبح الازل و لايحيط بعلمها احد من الخلق سبحانه و تعالی عما يصفون ان قلت انها كلمة تأنيث تدعی بسرها عن جمال اللاهوتية التی لا‌تدل و لا‌تدل الا بحكم التثنية فی غياهب قصبات اجمة التقدير و ان قلت انها مفردة كلية تدعو بنفسها من نفسها الی نفسها من آیات الملكوتية

ص ٢٢٦

التی لايحيط بعدتها احد الا الله فسبحان الله عما يصفون ثم الف غير المعطوفة التی لاحت و استلاحت و اشرقت و استشرقت و نطقت و استنطقت و تلجلجت و استلجلجت و تلئلئت و استلئلئت و تكعبت و استكعبت و تنطقت و استنطقت عن الف الجبروتية الكلية الالهية الاولية التی تنطق عن نفسها بنفسها الی جلال الصمدانية و جمال الربانية و آیات الواحدية و مقامات الرحمانية حيث لايحيط بعلمها احد من الخلق ثم عن الف اللاهوتية الازلية الاولية التی لاحت عن نور نفسها و استشرقت من انوار جلال ذاتيتها و استنطقت من خفيات بواطن كينونيتها التی دلت عن المشية و حكت عن القدرة الاولية التی لايعلم احد ظاهرها و لا باطنها من دون الله احد ثم عن الالف الملكوتية مقام نفسها فی الملك التی خلق الله من نور ظاهرها سطوات اهل النار و نغمات شرار الفجار و دركات اهل البعد من الأشرار و من باطنها نفحات نور الانوار و مستسرات غياهب سرّ الاسرار و مقامات التی لا‌تعطيل لها فی مشهد الاولي الی منتهی ذروة الانوار من اولی الاخيار و الالباب حيث لايدرك سرها فی تلك الاشارات التی اشرقت فی تلك الظلمات الدهماء الا الساكنون فی عرش ابدی و المستدركون من رجال الاعراف الذين لاياخذهم لومة فی دين الرحمن و هم من خشية ربك يشفقون ثم الف المبسوطة فی اوايل حرف القرآن ثم فی اوايل

ص ٢٢٧

كلمات اهل البيان ثم فی غياهب آیات هذا الانسان الناطق عن سر الامكان و ان بذلك الالف قد استشرقت الشوارق من اشراق شمس و لاحت علی هياكل التوحيد آثاره و ان به قد تنورت المتنورات فی ذاتيات اعلی جواهر الماديات و فی حقايق جوهريات اعلی شوامخ العرضيات فی مقامات الدلالات و العلامات و الحكايات و الآیات المولعة الشعشعانية المقدسة فی الانفس و الآفاق فسبحان الله موجده كان هذا الالف لم يذكر فی الوجود و لا له ذكر فی حكم المفقود و لايعلم كيف ذلك الا الله سبحانه و تعالی عما يصفون ثم من كلمة النون نور الله فی قصبات اجمة بيضاء اللاهوت ثم نور الله فی قصبات اجمة صفراء الجبروت ثم نور الله فی قصبات اجمة خضراء الملكوت ثم نور الله فی قصبات حمراء اجمة الملكوت و جوهريات اهل الناسوت ثم من كلمة النون نور قصبة الاولی نور الله فی السموات و العرش ثم من الثانية نور الله فی ملكوت السموات و الأرض ثم من الثالثة نور الله فی حقايق مجردات اهل الملك و العدل ثم من الرابعة نور الله فی كينونيات اعلی شوامخ المتذوتات من اهل العدل و الفضل ثم من نون نور الله المشرقة من قصبة الاولی نور الجلال ثم نور الجمال ثم نور القدرة ثم نور العظمة ثم نور الرحمة ثم نور الهيبة ثم نور الالفة ثم نور الهندسة ثم نور الارادة ثم نور القدر ثم نور القضاء ثم نور البهاء ثم نور الثناء ثم نور الامضاء ثم نور شجرة السيناء ثم نور

ص ٢٢٨

البداء ثم نور اهل الانشاء ثم نور اهل المشية و الاختراع ثم نور كل من فی ملكوت الامر و الخلق ممّا خلق الرحمن ثم يخلق بعد ذلك اذا شاء و ان فی تلك الاشارات ارشحناك من قواعد كليه اهل الجلال بان من كل كلمة يخرج من نفسه حرف لها حرف بمثل ما يخرج الی ما شاء الله بما لانهاية الی ما لانهاية لها و لايحل لا احد ان يخرج تلك اللئالی و المرجان من تلك الاصداف الطيبة الا باذن الرحمن لان احمد قبل كاظم لا شك انهما كانا عالمين بتلك القواعد الالهيه و لم يخرج منهما حرف الا و قد نزل فيه كتاب او سنة معلومة كما صرح بذلك ما شرح منشی الفوايد و ذكر ادلاء كلمات التی ذكرها فی اصل الكتاب بما نزل فی احاديث آل الله الاطهار ولكن الامر من عندی ليس بمثلها لان يديهما ما كانت حجة من الله التی يعجز عن اتيان بمثلها من فی الارض كلهم ولكنی فی يداي حجة بمثل هذه الشمس فی وسط الزوال طالعة ظاهرة حيث لايكاد يخفی عمن يوجدها و انی بتلك الحجة لو نحكم بما نشاء كما نشاء ليس لاحد ان يقول لي ما ورد بتلك الاسماء فی الكتاب و السنة لان الحجة بالغة و الميزان لم يك تطابقه بالقرآن و الاخبار كما ذهب اولوا الالباب من اهل الكتاب بل علی شان الذي يثبت ميزان القرآن يثبت ميزان تلك الآیات بل كلها يدور في حول

ص ٢٢٩

ميزان واحدة الذي هو ارادة الله و حبّه و ان بحجة الاولي نسخت كل الشرايع و الملل من حيث انها حجة من فضل الله و ان فی ذلك المقام يجري الحكم بمثلها لان قسطاسیّة القرآن هو نزوله من كتاب الامر من عند الله و كذلك الحكم فيما جعل الله فی تلك الايام قسطاس دينه و انی ان انسخ حكما و لا انسخ ابدا لم يقدر احد ان يقول لم و بم لان بحجة التی اراد الجاحد ان يحتج معي هی كانت فی يدي و ان حلال محمد حلال الی يوم القيمة بتلك الحجة و حرامه حرام الی يوم القيمة بتلك الحجة مع ان الكل قد ذهبوا بان القائم لما ظهر يظهر بكتاب جديد و احكام جديد و سلطان جديد كما صرح بذلك ذلك الحديث الذي رواه "ابْنُ عُقْدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یُوسُفَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ وَ وُهَیْبٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: یَقُومُ الْقَائِمُ علیه السلام فِی وَتْرٍ مِنَ السِّنِینَ تِسْعٍ وَاحِدَهٍ ثَلَاثٍ خَمْسٍ وَ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَتْ بَنُو أُمَیَّهَ ذَهَبَ مُلْکُهُمْ ثُمَّ یَمْلِکُ بَنُو الْعَبَّاسِ فَلَا یَزَالُونَ فِی عُنْفُوَانٍ مِنَ الْمُلْکِ وَ غَضارَهٍ مِنَ الْعَیْشِ حَتَّی یَخْتَلِفُوا فِیمَا بَیْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا ذَهَبَ مُلْکُهُمْ وَ اخْتَلَفَ أَهْلُ الشَّرْقِ وَ أَهْلُ الْغَرْبِ نَعَمْ وَ أَهْلُ الْقِبْلَهِ وَ یَلْقَی النَّاسَ جَهْدٌ شَدِیدٌ مِمَّا یَمُرُّ بِهِمْ مِنَ الْخَوْفِ فَلَا یَزَالُونَ بِتِلْکَ الْحَالِ حَتَّی یُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ فَإِذَا نَادَي فَالنَّفْرَ النَّفْرَ فَوَ اللَّهِ لَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ یُبَایِعُ النَّاسَ بِأَمْرٍ جَدِیدٍ وَ کِتَابٍ جَدِیدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِیدٍ مِنَ السَّمَاءِ أَمَا إِنَّهُ لَا یُرَدُّ لَهُ رَایَهٌ أَبَداً حَتَّی یَمُوتَ"36

بل اجماع قد ثبت بتلك الدليل و ان الحق كما هو الحق من عند الله هو ان حلال محمد حلال بما حلل اهل الذكر باذن الرحمن بل ان الذي يحلل من بعد هو الذي كان حلال محمد فی الكتاب ان ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و ان علی غير ذلك التاويل الانيف لايظهر سر الحدیث

ص ٢٣٠

و انك يا ايها الخليل فلا‌تري تعارض بين آیاتنا و اشاراتنا و دقايقنا و لطائفنا فان كل ذلك يجري من نهر ماء واحد ماء الحيوان من خمر الكوثر نعم الشراب خمر لذة للشاربين قل انه نور دائم للذاكرين ثم من كلمه الهمزه الخفيه جوهرية الازلية فی كينونات رجال اللاهوتيات الذين آمنوا باللّه و آیاته و كانوا من المخلصين ثم جوهرية الشعشعانية فی ذاتيات رجال الجبروتيات الذين آمنوا بالله و بكلماته و كانوا من المؤمنين ثم جوهرية المتلئلئة فی انيّات رجال الأعراف الذين اتبعوا ما نزل الله عليهم و كانوا من الصابرين ثم جوهرية الفردوسية فی نفسانيات حقايق الخلق الذين سمعوا آیات الله فمنهم آمنوا و صدقوا و منهم كذبوا و افتروا و الله ربك يعلم كل ما كان الناس لايعلمون و لايشعرون و لايعقلون ثم من كلمة الكاف كلمة الاولی التی دنت و تعالت ثم تقربت و استعالت ثم تغيبت و استعادت ثم تكعبت و استفادت ثم تشهقت و استقامت ثم قالت شهد الله لذاته بما لايشهد اولوا العلم من عباده ان لا اله الا هو العزيز الحكيم ثم من كلمة الثانی التی استنطقت و استعالت ثم نطقت عن يمين شجرة الطور فی ارض اللاهوت عن البقعه المباركة شهد الله لمحمد رسوله و خاتم النبيين بانه بلغ ما حمل من كتاب الله و انه هو اول العابدين ثم كلمة الثالثة في

ص ٢٣١

لوح العماء بما سطر فی احكام القضاء و الامضاء ثم البداء و ما يخلق بالانشاء بما فصل فيه تلك الكلمات شهد الله لاوصياء محمد رسول الله بما هو عليه من الفضل و الكبرياء سبحانه و تعالی عما يصفون ثم كلمه الرابعة بما نزل الله فی القرآن و بما لاحت و استضائت من انواره حقايق الانفس و الآفاق و استنطقت و تباكت و استشهقت و استضحكت و قالت اشهد انی عبد الله آمنت بما نزل الله فی القرآن و بما هو اهله و لا احب بما احب الرحمن و لا اخاف من احد الا الله سبحانه و تعالی عما يصفون ثم من كلمه الهاء هويه البحتة الصرفة الازلية الاولية التی لايذكر معها شيء و لا يعادل فی رتبتها شيء المتجلية بنفسها لنفسها فی اول القصبة اللاهوتية عن يمين طور الاول فی البقعة المقدسة فی عالم اللاهوت ثم هوية الصمدانية التی لاحت عن هوية الاولی و استنطقت بكلمة الاولی فی نفس الشجرة بنفسها لنفسها علی جبل حوريب فی الواد المقدس عن شجرة التي نبتت فی وسطی ارض الجبروت ثم هوية التی تجلت عن صبح الازل و لاحت علی نفسها ثم علی هياكل التوحيد ثم اشرقت و تبلبلت و تلجلجت و تعالت و استعالت و قالت "الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة كانها كوكب دری يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضيئ و لو لم تمسه نار نور علی نور يهدی الله لنوره من يشاء

ص ٢٣٢

و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل­شئ عليم"37 ثم هوية الملقاتة المتجلية فی حقايق الانفس و الآفاق مما شرق شوارق لمعان بروق الشوارق من شمس الجلال و ما لاح نور الصبح و عرج من قبل بالبرق الی سماء العماء فسبحان الله موجده عما يقولون الظالمون فی آیاته وسع كل­شيء علمه سبحانه و تعالی عما يصفون ثم من كلمة الواو ولاية المقدسة الذاتية الازلية اللامعة الشعشعانية المشرقة المتجلية عن نفسها بنفسها فی قصبات شجرات اللاهوت ثم فی ورقات اشجار الجبروت ثم فی اغصان شجرات الملكوت ثم فی اثمار شجرات الملك حيث لايحيط بعلمها احد من الخلق الا من شاءالله ثم ولاية المطلقة العالية المقدسة المولعة الابدية عما لاحت من ولاية الاولی في كينونيتها و اشارت بايديها الی صدرها و قالت "هنالك الولاية للّه الحق هو خير ثوابا و خير عقبا"38 ثم ولاية القائمة علی كل نفس التی جلت بنفس جلال مجليها علی كينونيات اهل الملك و ذاتيات عالم الملكوت حيث لايخفی عليها شيء فی السموات و لا فی الارض و انها صورة ربانية و حقيقة من نور الصمدانية و ذو عدل سريانية التی علت علی الكل بعلو ذاتها و لايعادلها فی السموات و الارض شئ و هو العلی الكبير ثم الولاية الملقاة فی حقايق الانفس و الآفاق من كلمة الاولی حدايق ابكار شجرات اللاهوت ثم من كلمة الثانی ثمرات اشجار القدرة و الجبروت

ص ٢٣٣

ثم من كلمة الثالثة فواكه شجرات الفردوس و الملكوت ثم من الواو الواقع فی مقام مستسر السر المقنع بالسر جوهريات التی اثمرت من شجرة المباركة التی لاشرقية و لاغربية و ان زيتها قد اضاء المشرق و المغرب قبل ان يمسسه علم احد من الخلق لذلك يهدي الله من يشاء بنوره و يضرب الله الامثال للناس لعل الكل بآیات الله ليوقنون ثم من كلمة الالف اسم الاعلي الذي تجلی الله له به و جعله مقام نفسه فی الاداء و القضاء و البداء حيث لايعادله شيء فی السموات و الارض و لايدل علی شيء الا علی موجده سبحانه و تقدس اسمه انقطع عنه الاشارات و العلامات و الدلالات و الحكايات و الاسماء و الصفات لم يزل نور لنفسه و اسم لذاته و جلال لقدرته و جمال لوجهه الكريم سبحانه و تعالی عما يصفون ثم اسم الذي تجلی الله بيمينه له به و جعله فی مقام ارادته مقام نفسه فی القضاء و البهاء و السناء و الثناء لينطق عن نفسه بنفسه فی الشجرة المباركة فی الواد المقدس عن يمين الطور انه لا اله الا هو و هو الاسم الذي استقر فی ظله و لايخرج منه الی احد غيره و لايعرفه فی الظهور احد الا من شاءالله سبحانه و تعالی عما يشركون ثم الاسم الذي تجلی الله له بيم القدر و به ينزل السماء ماء منهمر و التقی الامر علی قدر قد قدر و به يفصل الله بين كلّشيء و يصلح به كلّ­شيء و هو الاسم الاكبر القدوس الذي ملأ جميع الاسماء

ص ٢٣٤

و الصفات و لايرد الله احدا اذا دعي به و ان كان كافرا اجابه و اعطائه ما سئل فی الحيوة الدنيا و ليس له فی الآخرة نصيب من دعائه اذ دار الآخرة حيوان للذين يؤمنون بتلك الاسماء الثلاثه التی خلق الله لفاقة الخلق كلهم سبحان الله موجدها عما يصفون ثم اسم الله المكنون المخزون الاعظم الطهر الطاهر المبارك الذي تجلی الله له به بانوار اسماء الثلاثه و جعله مقام الاول فی البهاء و مقام الثانی فی الثناء و مقام الثالث فی الطور السيناء و مقام نفسه فی القضاء و البداء و هو الذي ظهر نوره علی جبل فاران بربوات المقدسین و علی جبل حوريب بجنود ملائكة العرش و السموات و الارضين و علی قبة الزمان بنباء الاولين و الآخرين و علی الطور بالشجرة المباركة ان يا موسی ان الله ربي و ربك لا اله الا هو هو رب العالمين و سبحان الله موجده عما يصفون ثم من اللام لمم الذاتيات فی قصبات اجمة اللاهوت التی غنت فی كلّ­شيء بما صاح ديك البهاء علی قبة الزمان حين الذي كان طالع الدهر بسرطان العرش رنت و استرنت عرجت الی العلي المتطالع بالشمس اشرق المشية ثم المع الی جّو عماء ما دف فيه طير الا وسع كانه هو شمس قد اضاء و اطلع من دون ان يكون له هدير فی السماء الامنع ينزل منه آیات العماء السّاطع كاّن الظهورات الرحمن نزل

ص ٢٣٥

فی الجنان الاربع هذا هو العرش المنيع الارفع هذا هو الاسم العظيم الاقطع تغرد فيها اطيار الطور ثم به يتمتع اذا تغرد طير من علی العرش يصعق كل من فی ملكوت الارض ثم يفجع فكيف اثنی تغرد ذلك الطير المدف و ان ذوات الجوهريات اليوم فی جزع ولكنه يرنّ علی الاسماع بمثل رقدة نملة لان به تجذب القلوب ثم تخشع و اذا غنّی ما رنّ نور الجلال و يعرج ان اصمتوا ثم فوق التراب يخضع هذا طير دف و استدفّ فی جو العماء لربّه فاذا انزله الله جاء بشكل المثلث ثم هيكل المربع فلما هبط الی واد الطوي فی البقعة المباركة التی خلقها الله له بمثل فضاء الاوسع يعرج فيها و رنّ بمثل ما رنّ فی سماء الاول من دون ان يدري بانّ فی حوله حيوان سبع فلما علم بانّ الحيوان قد سمعنّ ما انه رنّ لرّبه تاسف و تبلبل و تباكی ثم تخشّع يا رب مالی و كف التراب ثم السباع الجايع فكيف اضجّ بين يديك و ان حكم السباع فی طلع فكيف انت هبّطتنی من شامخ المتشعشع الی سطح الذي كان الحضيض الاوضع فكيف ارنّ فی قعر الحضيض الارفع و ما اری ذكرا للحوت و ما لا علم من سمع كانّ ارياح صبح الجلال انقطعت و قد غربت ما كان اول اليوم في طلع فكانّه برق اطلعه شرق الشوارق فی شرق ثم ينوح الان بمثل يوم كانه هو لم يطلع يا رب انت تخلقه ثم تنزله ثم تشرقه ثم تصمته لكيلا اري الفصل و احزن و انت الجواد الواسع قل لدي وجوه الظل من اهل العماء منصعق و انّ الی ايدی

ص ٢٣٦

رجال العرش منقطع لما عرضنا عهد ذكر اسم ربك للخلق اجمعهم نوحي لمن اراد النار فدی فان البحر منخضع و ان فی تلك الاشارات اشرقناك مما شرق من تغني هذا الطير بمثل ما ارسلت الی من اشعار ابو علی سينا عسی الله ان يعفو عنه مما نطق فی اشارات الصدريون فی حكم الوجود و بما لا احب ان اذكره للشقشقيون فی تلقاء جمال المحمود اسئل الله من فضله لكل كما هو احب و اهله انه جواد كريم ثم لمم الفردوسيون فی سماء الجبروت ثم لمم الافريدوسيين فی سماء الملك و الملكوت ثم لمم المنقطعين فی ارض الناسوت بمثل ما انا اظهرت فی كل ما كتبت عسی الله ان يعفو عنی انه غفور شكور اللهم انك تعلم حبّی و لا اجد كل كلماتی الا لمم الذي انت نزلت فی القرآن و جللت للمقربين من اهل البيان فاغفر لي لا طاقة لی لعدلك و لا استجير الا بذمتك و لا اخاف الا من بدائك و عدلك و لا ارجو الا فضلك و احسانك فقرب اللهم وعدك فانك قلت و قولك الحق "و كان حقا علينا نصر المومنين"39 فقرب اللهم و عدك انك انت القوي العزيز ثم كلمة الالف الاول الظاهر و القديم الباطن الذي جعله الله مقام نفسه فی امر كان ثم فی امر يكون ثم فی امر كائن و هو الذي تجلی الله له به علی عرش العظمة و جعله مقام سلطنته فی الاداء و القضاء ثم السناء و البهاء ثم الامضاء و البداء سبحانه و تعالی منه خلق هذا الالف لاهل الفردوس و جعله آلاء الربوبية

ص ٢٣٧

و تجليات الصمدانية و نقمات الجبارية و سطوات القهارية و دلالات الواحدية و مقامات الكبريائية و آیات الشعشعانيه و تجليات اللمعانية المقدسة الازلية التی لاحت عن شمس الازل بنفسها لنفسها عن نفسها و لايستنطق منها حرف و لا يكعب منها اسم و لايدور علی شيء و لايقارن مع شيء و لا يساوق وجود شئ و لايفارق كنه شيء و لايعادل ذات شيء و لا له اسم تلجلج و لا نعت تلئلاء و لا اسم تقدس و لا حكم تقطع و لا وصف تمتع و لا اسم مستور علت بعلو كينونيتها علوا لا يقدر ان يصعد اليها اعلی طيور المجردات و جلت بعلو ذاتيتها جلالة لايقدر ان يشير اليها اعلی شوامخ الماديات و هو كما هو عليه فی عرش الوحدة و جلال اللاهوت و شان العزة و جمال الجبروت و لن يعرفه احد و لايوصفه شيء اذ ذاتيته مجليها منقطعة الانيات عن كينونياتها و ممتنعة الذاتيات عن انياتها و هو كما هو عليه لا كيف له و لا اين و لايصح ان يقول كيف هو و لم ثم بم فی فعله فسبحانه و تعالی عما يشركون ثم الف الاول الآخر الذي جعل الله ظهوره عين بطونه و بطونه عين ظهوره و كينونيته عين نفسانيته و نفسانيته عين كينونيته آلاء الله فی قصبات اللاهوت و شجرات الجبروت و ثمرات الملك و الملكوت الالف الابداعية و النور الالهية و الرمز الشعشعانيه و الاسم الالمعانية و الرمز المخفية و الشمس المشرقة من نور الازلية و النور الطالع من صبح السرمدية آلاء الله لمن فی ملكوت الامر و الخلق و لمن فی السموات و الارض

ص ٢٣٨

و لمن فی العلي الی الثري بامر الله سبحانه و تعالی كل الإشارات منقطعة عن وصفه و كل الدلالات منفعلة عند جلال قدرته و كل الآیات مضمحل عند سطوع نور مشيته و كل العلامات ممتنعة عن الصعود الی كبرياء ساحة قدسه سبحانه و تعالی عما يصفون ثم من الالف لئآلی ابحر اللاهوت ثم لئآلی طمطام عدل الجبروت ثم لئآلی يم عز الملكوت ثم لئآلی انهار التی تجري ماء الكوثر فی ارض الحقايق و الافئدة ثم العقول ثم النفوس ثم الأرواح ثم الاجساد ثم ما نزل عليه اسم شيء فی ارض الناسوت حيث لايحيط بعلم تلك اللئآلی البيضاء التی لا ثمن لها دون نفسها و لا بهاء لها دون ذاتها و لايعادلها فی القيمة شيء فی السموات و الارض الا نور الله الذي نزّلها من ماء سماء العما بايدي ملائكة العرش الی اصداف الحيوان فی تلك البحور المسجورات و القلازم المكفوفات و الطمطام المتموجات ليعلم الكل مقاماتهم و ياخذ الكل نصيباتهم عن كتاب العدل فيما دق و جل باذن الله سبحانه و تعالی عما يصفون ثم الف الذي جعل الله حرف اسم الرّابع و الشمس الطالع و الرمز القاطع و النور الساطع الذي حمل سر الحروف و تلئلاء بلمعان بروق آیات الجبروت الذي اخذ حدائق ابكار شجرات اللاهوت و استقر علی العرش عرش العدل فی سماء العماء و الجبروت و ینزل من مكفهرات سبحات ارادته ما يشاء آیات بينات من كتاب

ص ٢٣٩

الملك و الملكوت هو الذي احتمل الاذي من اهل السطوات و النقمات و الدركات بقضاء الله و امره من اهل الناسوت و هو الذي اخرج من بواطن ذلك الالف الابداع و النور الاختراع آلاء جنة الفردوس واوامر اهل الرضوان و لئالی بحور البيان للسّائل الانسان الذي شاهد بدايع انوار الجلال فی ساعات العدل و عرف دقايق الاشارات بما ارشحناه من سحائب آیات الجلال فی مقامات الفضل ربّ انك لتعلم انی ما احببت احدا الی يومی هذا بمثل ما احببته فی بين يديك بآیات ملكك ثم فيما سئل من شرح آیات كتابك بتلك الاشارات المولعة و العلامات الشعشعانية و المقامات الفردوسية و الدلالات الافريدوسيه و الآیات القدسية التی انت تعلم قدرها و لايعادلها شيء فی السموات و لا فی الارض و لا فی خزائنك الكبری فی مقاماتها لانك انزلت تلك الاشارات بمنك فالهم اللهم كل العباد لما تشاء بما تشاء فی الايجاد و امددني بتجليات الفؤاد فی تلك القلم المداد و انك لا‌تخلف الميعاد ثم من كلمة الباء بر الاحدية للذين يسلكون الی الله فی اجمة اللاهوت ثم بر العماء السرمدية للذين يسلكون الی الله فی اجمة الجبروت ثم بر العمائية للذين يسلكون الی الله فی اجمة الملكوت ثم بر الكبريائيه للذين يعيشون باذن الله فی ارض الجبروت و ان من حكم الباء ملأ آفاق العماء بالحرفين المثلين و الالف القائم بين التطنجين و ان الله

ص ٢٤٠

ما نزل فی القرآن كلمة كانت اخف من احرف تلك الكلمه المباركه التی لاحت عن صبح الازل و دلت علی هاء الهوية فی جلال الصمدانية و هي كلمة خمس كانت للّه فی القرآن و ما يقدر احد ان يخرج منها حكم المتفرقات مثل النصف و الثلث و الربع و ما نزل الله كلمه تدل بمعنی تام التی كانت احرفه خمسة الا تلك الكلمة المقدسة التی سهلة حنيفة قد علم اولوا الالباب ان ما هنالك و ان فيها إشارات لايقدر ان يحتملها الالواح من الافئدة و الارواح و ان لكل حكم فی كتاب معلوم و ان من تحت نقطة الباء قد خرجت الكثرات من عالم الامكان تدل فيها بحكم البيان فاعوذ بالله رب الانسان عما افتري الشمس و القمر فی حسبان ثم من كلمة التاء تراب عنصر اشباه امثال جوهريات عوالم اللاهوت ثم تراب عنصر ذاتيات عوالم الجبروت ثم تراب كينونيات شوامخ اعلی مجردات الملكوت ثم تراب حقايق اهل الناسوت و هی تراب التی اخذ الله كفا من الحسبان ثم كفا من النيران ثم صلصلة الرحمن فی كفه و خلق بها حقايق اهل الميثاق و الشقاق و سُبحان الله عما يصفون و لقد اريناك فی تلك الليلة شان عنصر النار فی بحبوحة الغضب و شان عنصر الماء منتهی المحبة و ان ذلك كان شان عبد الكامل حيث لايشغله الشئونات و لايحبسه عنصر الماء عن ظهورات عنصر النار بل هو نار فی حين الذي هو ماء فی حين الذی هو نار صلی الله علي

ص ٢٤١

مولاه ما طلعت شمس الابداع بالابداع و ما غربت شمس الاختراع و سبحان الله ربه عما يصفون ثم من كلمة الراء رحمه الأولية فی اجمة اللاهوت ثم ربوبية المتجليه فی هويات المربوب ثم رافة الكليه فی قلوب اهل الجبروت ثم رتبة الازلية من عساكر نحل اللاهوت ثم اذا شاء الله لاظهر من حرف كلمة الراء ما شاء الرحمن فی ذلك الكتاب من مغنيات حوريات القدس فی حجرات الرضوان حيث لايخطر بقلب انسان قبل من عباد الرحمن و بالله استعين و عليه التكلان فاذا تنورت بنور ما اشرقناك فی غياهب تلك الإشارات فاعلم ان تلك السورة المباركة معانی كلية فی مقام الظاهر فمنها ما انت تعرف من الكوثر حكم الولاية مخاطب لمحمّد رسول الله بان الله قد اعطاك عليا ع ثم فی قوله فصل لربك اشارة الی ولاية الحسن ثم قوله وانحر إشارة الی شهادة الحسين ثم فی قوله ان شانئك هو الابتر مقامات الفجار و دركات رؤساء اهل النار حيث نطق بذلك تلك الحروف فاعرف من احرف شانئك هو الابتر ائمة النار الذين هم كانوا فی تلقاء ائمة الحق ذا ظلم عظيم و ان عدتهم هي ثلاثه عشر حرفا بمثل ما قضی فی تلقاء شموس النبوة و الولاية و ان ذلك باب من تفاسير اهل العصمة انت تعرف الی كل المقامات و اجعل في مقام الباطن حامل العطاء نفس المشية ثم مقام المخاطب الذي هو الكاف نفس الاراده ثم مقام الكوثر تفسير الميم

ص ٢٤٢

ثم مقامات الفعل فيما نزل الله من بعد تلك الكلمات و لك حق ان تفسر الكوثر بمحمد ص فی مقام ثم بعلی فی مقام ثم بفاطمه فی مقام ثم بالحسن فی مقام ثم بالحسين في مقام ثم فی مقامات ائمة العدل فی مقام ثم بالقائم في مقام الجوهرية و انه المراد فی الباطن و الظاهر ثم ان تجعل المخاطب بقية الله و تاول الكوثر بنفسی لانها هو ماء الحيوان الذي يحيی به الافئدة و القلوب الحقايق و النفوس و ان ذلك لهو التفسير القاطع و المعنی الشامخ و المقام الطالع و الجوهر اللامع حيث لايحيط بظاهره و لا باطنه احد غير الله و انی لو اردت ان افسّر تلك السورة بما اعطيناك فی تلك الليلة من كاس ماء ورقة الصين لاتبعت منهاج الحق و فسرت بحقيقه الامر ولكن اليوم خوفا من فرعون و ملائه و حفظا للحواريین من قوم علي و شيعته لم افسر حقيقه ذلك التفسير ولكن العالم يعرف حكم التكثير فی كلمة التصغير و ان لائمة العدل فی آیات القرآن الحانا لايعرفها احد غيرهم كما قرء الرضا لما رجع من عند زوجته ام الفضل و انها ذات الدم تلك الآية المباركة "فلما سمعت بمكرهن ارسلت اليهن و اعتدت لهن متكا و اتت كل واحدة منهن سكّينا و قالت اخرج عليهن فلما راينه اكبرنه و قطعن ايديهن و قلن حاش لله ما هذا الا بشرا ان هذا الّا ملك كريم"40 و ان علی ذلك اللحن لو قرء احد من رجال

ص ٢٤٣

الاعراف حين الذي يؤتی زوجته ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرء فی رضاء الله و حبّه و ان بمثل ذلك فليُلهم الله عباده المؤمنين و انا ذا لما كنت فی مقام اثبات الدين افسّر تلك السورة المباركة فی شان القائم وان ذلك باذن من اولياء الله حيث أشاروا لاهلها بان القرآن نزل فی حقنا و ان الكباير حكمها وقعت فينا و لا شك ان كل ذلك حق الذي يظهر من ورقة المباركة عن الشجرة الحمراء و لايحيط بعلمها احد الا من عرف القضاء بالبداء و يري نور السيناء فی قمص البهاء و ان بمثل ذلك فليتلئلئن اهل الانشاء و ليتلجلجن اهل البهاء و لا حول و لا قوة الا بالله رب العرش و العماء و انا ذا اذكر الاخبار فی مطلع الاسرار لتشاهد اخبار ائمة الاطهار فی ايام قبل ظهور القائم و تستعد ليوم لقائه و ان لم يقض الله امره لتكون مستعد الحلول الموت و تاخذ نصيبك قبل اجل الفوت ولكن ما اردت فی ذكر تلك الاخبار الا بما اردت فی تفسير تلك السورة فی سبيل الباطن علی مسلك الظاهر بان ماء كوثر الظهور هو ماء الحيوان المستور و الاسم الخائف المشهور الذي تجري من عين السلبيل من تحت جبل الازل الظاهر فی علانية القائم الذي هو الكاف فی قوله عز ذكره "انا اعطيناك الكوثر" و انك يا ايّها الناظر ان كنت من اصحاب كاظم تعرف حكم ركن المخزون

ص ٢٤٤

بمثل ما تعرف احكام اركان الثلاثة بالادلة التی خلق الله في حقايق الانفس و الآفاق حيث لايلتفت بها اهل الشقاق و النفاق و ان انت تذكر لهم يقولون ما هذا الا فی يوم تلاق و انا ذا اذكر ذلك الحكم من عندالله بآیات محكمات و كلمات طيبات ليعرف كل ذي روح من اولی­الالباب من اهل الماب و انا كنت بذلك ذاكر اخبار الرجعة من القائمين علی عرش الاسماء و الصفات فانظر فيما اعطيناك فی حكم التراب احكام رب الارباب فی حكم الماب و انك يا ايها الناظر بكل دليل الذي انت تحتاج باثبات اركان الثلاثه و تثبت به فرض عليك فی حكم ركن المخزون لان ان كنت ناظرا فی لجة النار لا مفر لك الا بذكر التراب لان النار بنفسها لو لم تكن فيها جهة ترابية لم توجد و كذلك الحكم الی ان تنزل الامر فی مقامات الحدود و الامثال و انت بمثل ما انت تحتاج بوجود احد من الله بان يبلغك ما اراد ربك و انك تحتاج بوجود سفير من امامك و ان قلت ان العلماء كلهم قائمون علی ذلك المقام اقول باذن الله بدليل الذي يعرفه كل ذي روح هل العلماء كلهم فی مقام واحد من امره او يتفاضل بعضهم علی بعض فان قلت كلهم علی حكم واحد يكذبك اقوالهم و اعمالهم و مراتب اعتقاداتهم و ان قلت بعضهم اقدم من بعض يلزمك الی ان تسقط الادنی و تأخذ حكم الاعلی الی ان ترجع الی نفس واحدة و لا‌تقدر

ص ٢٤٥

انت ان تاخذ الاحكام من المختلفين بعد علمك باحد افضل منهم و لايسعك ان تقول بالمثلين لانهما ان كانا فی جميع المقامات فی مقام واحد فانهما نفس واحدة و الا لو تعلم ان احد منهما اعلی مقاما فی شيء بقدر سواد عين نملة و لا يسعك الاخذ من ادناه لان الله عز ذكره قال "افمن يهدي الی الحق احق ان يتبع ام من لايهدي فمالكم كيف تحكمون"41 ثم قوله عز ذكره" افمن كان علی بينة من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله كتاب موسی اماما و رحمة أولئك يؤمنون به و من يكفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا لك فی مرية منه انه الحق من ربك و لكن اكثر الناس لايؤمنون"42ثم قوله"افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لايستوون"43و انت ان ترجع الی حكم سرّك و لطيف لبك لتعلم انه لم يقدر ان يكون حامل فيض الكليه عن الامام الا نفسا واحدة فلما ايقنت بذلك فلاشك فی وجود امام القائم الغائب المستور (ع) لانه لو لم يكن لم يك ما سواه و ان امره ظاهر بمثل هذه الشمس فی وسط الزوال و ان المنكرين من المسلمين ساقطون اقوالهم عن درجة الاعتبار لان الشك فی وجوده يلزم انكار قدرة القهار و من شك فی الله انه هو كافر مرتاب واما المستبعدون من الاعراب ان يجحدوه فقد حجدوا اعظم منه فی الولاية بعد ما نزل الله فی القرآن حكمه و قال رسول الله فی ملأ من الخلق عن الانس و الجان امره و انهم ساقطون بمثل الاولين عن درجة الاعتبار و اما المسلمون

ص ٢٤٦

المومنون من فرقة الاثنا عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولادته روحي و من فی ملكوت الامر و الخلق فداه و غيبته الصغری و معجزات ايامه و آیات سفرائه و الآیات النازلة فی كتاب الله و الاحاديث المروية من رسول الله و الائمة الاطهار و الاخبار المعمرين من الناس فی حقه بمثل ما اعتقدوا في حكم الله رسول و لاريب فی ذلك اذ انه "ذلك الكتاب الذي لاريب فيه هدي للمتقين الذين يومنون بالغيب و يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون و الذين يومنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون اولئك علی هدي من ربهم فاولئك هم المفلحون"44 و انا لما احب ان اذكر كلمات الاسرار من ائمة الاطهار في حق ذلك النور سرّ الاسرار لاذكر بعض الاحاديث فی ذلك الباب المروي من شموس المقدسة الطالعة عن افق الجلال ليزيد فی قلوب المؤمنين بتلك الإشارات انوار سماء اللاهوت و اسرار قصبة الجبروت و آیات مقام الملك و الملكوت فی بعض احكام ذلك النور المستور و الغائب المرتقب المشهور و علی الله اتكل فی كل الامور و ان باذنه يظهر خفيات البطون عن الرموز و ان ذلك رمز مستور فی كتاب منشور فو رب البيت انه لهو البيت المعمور عجل الله فرجه بحقه نفس البطون و تمام الظهور و انه لهو الغفور المشكور و المحتجب عن نواظر اهل الغيور بآیات الطور و انا ذا اذكر الاحاديث التی نزلت فی المنتظرين ايام

ص ٢٤٧

ظهوره و المستقرين بعهده في ايام طلوعه فی ذلك المطلع و ان بعدها مطالع مشرقة التی لاحت عن كلمات المصطفين الذين يعملون بامره و هم من خشيته يشفقون.

**المطلع(احکام الهی در زمان غیبت)**

قال الله تعالی "فانتظروا انی معكم من المنتظرين"45 ثم قوله تعالی" و ارتقبوا انی معكم رقيب "46و انا ذا اذكر الاخبار بما ذكر صاحب البحار فمنها

"بالاسانيد الثلثة عن الرضا عن آبائه قال قال رسول الله افضل اعمال امتی انتظار فرج الله عز و جل"47

و منها "عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: تَمْتَدُّ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ الْمُنْتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشَاهَدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمُخْلَصُونَ حَقّاً وَ شِيعَتُنَا صِدْقاً وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرّاً وَ جَهْراً وَ قَالَ ع انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ "48

و منها "الْأَرْبَعُمِائَةِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: انْتَظَرُوا الْفَرَجَ وَ لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ انْتِظَارُ الْفَرَجِ وَ قَالَ ع: مُزَاوَلَةُ قَلْعِ الْجِبَالِ أَيْسَرُ مِنْ مُزَاوَلَةِ مُلْكٍ مُؤَجَّلٍ وَ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‏ لَا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَتَنْدَمُوا وَ لَا يَطُولَنَّ

ص248

عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَتَقْسُوَ قُلُوبُكُمْوَ قَالَ ع: الْآخِذُ بِأَمْرِنَا مَعَنَا غَداً فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ وَ الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ "49

و منها "ابْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ‏ اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي مَرَّتَيْنِ فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَ مَا نَحْنُ إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي وَ إِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا وَ لَمْ يَرَوْنِي لَقَدْ عَرَّفَنِيهِمُ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَأَحَدُهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرْطِ الْقَتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضَا أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ"50

و منها "مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ خَالِدٍ الْخَالِدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمٍ الْقَطَّانِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ص لِعَلِيٍّ ع يَا عَلِيُّ وَ اعْلَمْ أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ يَقِيناً- قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمُ الْحُجَّةُ فَآمَنُوا بِسَوَادٍ فِي بَيَاضٍ"51

و منها " الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ ع: مَنْ ثَبَتَ عَلَى وَلَايَتِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلِ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ."52

و منها " عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ غَيْرِهِ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

ص249

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ ثُمَّ قَالَ لَا وَ اللَّهِ إِلَّا كَمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ"53

و منها "عن العياشی عن عمران عن محمد بن عبد الحميد عن محمد بن الفضيل عن الرضا قال سالته عن شيء من الفرج فقال اليس انتظار الفرج من الفرج ان الله عز و جل يقول فانتظروا انی معكم من المنتظرين"54

و منها "عن العياشی عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن عن البزنطي قال قال الرضا (ع) ما احسن الصبر و انتظار الفرج اما سمعت قول الله عز و جل فارتقبوا انی معكم رقيب" و قوله عز و جل" وانتظروا انی معكم من المنتظرين فعليكم بالصبر فانه انما يجیئ الفرج علی الناس فقد كان الذين من قبلكم اصبر منكم "55

و منها " الْفَضْلُ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ‏ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ شَيْ‏ءٍ مِنَ الْفَرَجِ فَقَالَ أَ وَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ انْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ قُلْتُ لَا أَدْرِي إِلَّا أَنَّ تُعَلِّمَنِي فَقَالَ نَعَمْ انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ"56

و منها "الْفَضْلُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَرَى هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ خَرَجَ الْقَائِمُ ع كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ"57

و منها "الْفَضْلُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَّاطِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجْلَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ ع كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ"58

ص ٢٥٠

و منها "مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الصَّبَّاحِ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: لَمَّا قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْخَوَارِجَ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ طُوبَى لَنَا إِذْ شَهِدْنَا مَعَكَ هَذَا الْمَوْقِفَ وَ قَتَلْنَا مَعَكَ هَؤُلَاءِ الْخَوَارِجَ‏ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ شَهِدَنَا فِي هَذَا الْمَوْقِفِ أُنَاسٌ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ آبَاءَهُمْ وَ لَا أَجْدَادَهُمْ بَعْدُ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ كَيْفَ يَشْهَدُنَا قَوْمٌ لَمْ يُخْلَقُوا قَالَ بَلَى قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَشْرَكُونَنَا فِيمَا نَحْنُ فِيهِ وَ يُسَلِّمُونَ لَنَا فَأُولَئِكَ شُرَكَاؤُنَا فِيمَا كُنَّا فِيهِ حَقّاً حَقّاً "59

و منها " مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ صَالِحِ بْنِ نَبَطٍ وَ بَكْرٍ الْمُثَنَّى جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع أَنَّهُ قَالَ: هَلَكَ أَصْحَابُ الْمَحَاضِيرِ وَ نَجَا الْمُقَرِّبُونَ وَ ثَبَتَ الْحِصْنُ عَلَى أَوْتَادِهَا إِنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فَتْحاً عَجِيباً"60

و منها "مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: مَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلُ فَرْخٍ طَارَ وَ وَقَعَ فِي كُوَّةٍ فَتَلَاعَبَتْ بِهِ الصِّبْيَانُ"61

و منها "ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّيْمُلِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْتَعِينُوا عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

ص251

بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ إِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدُكُمْ اغْتِبَاطاً بِمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الدِّينِ لَوْ قَدْ صَارَ فِي حَدِّ الْآخِرَةِ وَ انْقَطَعَتِ الدُّنْيَا عَلَيْهِ فَإِذَا صَارَ فِي ذَلِكَ الْحَدِّ عَرَفَ أَنَّهُ قَدِ اسْتَقْبَلَ النَّعِيمَ وَ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَ الْبُشْرَى‏ بِالْجَنَّةِ وَ أَمِنَ مِمَّنْ كَانَ يَخَافُ وَ أَيْقَنَ أَنَّ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَنْ خَالَفَ دِينَهُ عَلَى بَاطِلٍ وَ أَنَّهُ هَالِكٌ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا مَا الَّذِي تُرِيدُونَ أَ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَعْدَاءَكُمْ يَقْتُلُونَ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً عَلَى الدُّنْيَا دُونَكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ آمِنِينَ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُمْ وَ كَفَى بِالسُّفْيَانِيِّ نَقِمَةً لَكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ هُوَ مِنَ الْعَلَامَاتِ لَكُمْ مَعَ أَنَّ الْفَاسِقَ لَوْ قَدْ خَرَجَ لَمَكَثْتُمْ شَهْراً أَوْ شَهْرَيْنِ بَعْدَ خُرُوجِهِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمْ مِنْهُ بَأْسٌ حَتَّى يَقْتُلَ خَلْقاً كَثِيراً دُونَكُمْ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِالْعِيَالِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ يَتَغَيَّبُ الرِّجَالُ مِنْكُمْ عَنْهُ فَإِنَّ خِيفَتَهُ وَ شِرَّتَهُ فَإِنَّمَا هِيَ عَلَى شِيعَتِنَا فَأَمَّا النِّسَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ بَأْسٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى قِيلَ إِلَى أَيْنَ يَخْرُجُ الرِّجَالُ‏ وَ يَهْرُبُونَ مِنْهُ فَقَالَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُمْ إِلَى الْمَدِينَةِ أَوْ إِلَى مَكَّةَ أَوْ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ ثُمَّ قَالَ مَا تَصْنَعُونَ بِالْمَدِينَةِ وَ إِنَّمَا يَقْصِدُ جَيْشُ الْفَاسِقِ إِلَيْهَا وَ لَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمَكَّةَ فَإِنَّهَا مَجْمَعُكُمْ وَ إِنَّمَا فِتْنَتُهُ حَمْلُ امْرَأَةٍ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَا يَجُوزُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ‏"62.

و منها مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ"63

ص ٢٥٢

فاذا عرفت احكام الغيبة فی الفرج فاعرف حكم الله من قبل بان القائم هو الامام الذي نزل الله حكمه فی القرآن ثم رسول الله و اوصيائه فی الاخبار و اناذا ذكر للذاكرين و شرفا للناظرين اذكر اربعة عشر حديثا فی شانه ليتنور به القلوب و يطمئن به النفوس و يكون مثلا للآخرين و آية للاولين و عليه كان بناء الاولين و انا اشرق عليك من آیات الله و اخبار آل يس فی ذلك المطلع ما شاء الرحمن فی مطالع ذلك الاشراق و ان لله المساق فی يوم الميثاق و انا ذا اقرء عليك آیات التی قرؤها اهل البيت فی شان القائم بذكر آیات القرآن من دون بيان الاخبار و علی الله التكلان و انه هو منزل البيان فی غياهب ما يمكن فی العيان بالظهور الی الكيان .

**مطلع الأول**

**(آیات موّله به ظهور قائم)**

قال الله تعالی "الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدي للمتقين الذين يومنون بالغيب و يقيمون الصلوة و ممّا رزقناهم ينفقون و الذين يومنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون اولئك علی هدي من ربهم و اولئك هم المفلحون"64

ثم قوله عز ذكره "و لئن اخرنا عنهم العذاب

ص ٢٥٣

الی امة معدودة ليقولن ما يحسبه الا يوم ياتيهم ليس مصروفا عنهم و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن"65

ثم قوله عز ذكره "و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومك من الظلمات الی النور و ذكرهم بايام الله "66

ثم قوله عز ذكره " وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا"67

ثم قوله عز ذكره "فلما احسّوا باسنا اذا هم منها يركضون لاتركضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فيه و مساكنكم لعلكم تسئلون قالوا يا ولينا انا كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتی جعلناهم حصيدا خامدين"68

ثم قوله عز ذكره "و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون"69

ثم قوله عز ذكره "اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدير"70

ثم قوله عز ذكره "و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی عليه لينصرنه الله"71

ثم قوله عز ذكره "الذين ان مكناهم فی الارض

ص ٢٥٤

اقاموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف و نهوا عن المنكر "72

ثم قوله عز ذكره "ان نشاء ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين"73

ثم قوله عز ذكره "امن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السّؤ و يجعلكم خلفاء الأرض"74

ثم قوله عز ذكره "و اذا جائهم نصر من ربك ليقولن انا كنا معكم او ليس الله باعلم ما فی صدور العالمين "75

ثم قوله عز ذكره "و لمن انتصر بعد ظلمة فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل علی الذين يظلمون الناس و يبغون فی الارض بغير الحق أولئك لهم عذاب اليم "76

ثم قوله عز ذكره "اقتربت الساعة"77

ثم قوله عز ذكره "مدهامتان"78

ثم قوله عز ذكره "يريدون ليطفؤا نور الله بافواههم و الله متم نوره"79

ثم قوله عز ذكره "و اخري تحبونها نصر من الله و فتح قريب"80

ثم قوله عز ذكره "حتی اذا راوا ما يوعدون فسيعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا"81

ثم قوله عز ذكره انهم يكيدون كيدا و اكيد كيدا فمهل الكافرين امهلهم رويدا"82

ثم قوله عز ذكره "و الليل اذا يغشی و النهار اذا تجلی"83

ثم قوله عز ذكره "قل ارءيتم ان اصبح ماؤكم غورا فمن ياتيكم بماء معين"84

ثم قوله عز ذكره "هو الذي ارسل رسوله بالهدي و دين الحق ليظهره علی الدين كله و لو كره المشركون"85

ثم قوله عز ذكره "هل اتيك حديث الغاشية وجوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلی نارا حامية"86

ثم قوله

ص ٢٥٥

عز ذكره "يوم ياتی بعض آیات ربك لاينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل"87

ثم قوله عز ذكره "فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس"88

ثم قوله عز ذكره "يقولون لولا انزل آية من ربه فقل انما الغيب لله فانتظروا انی معكم من المنتظرين"89

ثم قوله عز ذكره "و فی السماء رزقكم و ما توعدون فو رب السماء و الارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون"90

ثم قوله عز ذكره "اينما تكونوا يات بكم الله جميعا"91

ثم قوله عز ذكره "اعلموا ان الله يحیي الأرض بعد موتها"92

ثم قوله عز ذكره "وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فی الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضی لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدوننی و لايشركون بي شيئا"93

ثم قوله عز ذكره "و نريد ان نمن علی الذين استضغفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين"94

ثم قوله عز ذكره "و لا‌تكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم و كثير منهم فاسقون"95

ثم قوله عز ذكره "و تلك الايام نداولها بين الناس"96

ثم قوله عز ذكره "اليوم بئس الذين كفروا من دينكم فلا‌تخشوهم و اخشون"97

ثم قوله عز ذكره "و اذان من الله و رسوله الی الناس يوم الحج الأكبر"98

ثم قوله عز ذكره "قاتلو المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة"99

ثم قوله عز ذكره "و قاتلوهم حتی لا‌تكون فتنة و يكون الدين كله لله"100

ثم قوله عز ذكره "لئن اخرنا عنهم العذاب

ص ٢٥٦

الی امة معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم ياتيهم ليس مصروفا عنهم"101

ثم قوله عز ذكره "افا من الذين مكروا السيئات ان يخسف الله بهم الارض او ياتهم العذاب من حيث لايشعرون او ياخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزين"102

ثم قوله عز ذكره "فاذا نقر فی الناقور"103

ثم قوله عز ذكره "و استبقوا الخيرات أينما تكونوا يات بكم الله جميعا"104

ثم قوله عز ذكره" تعرفهم بسيماهم"105

ثم قوله عز ذكره "و لنذيقنهم من العذاب الادني دون العذاب الأكبر"106

ثم قوله عز ذكره "امن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السؤ و يجعلكم خلفاء الارض ءاله مع الله قليلا ما تذكرون"107

ثم قوله عز ذكره "و اذا تتلی آیاتنا قال اساطير الاولين"108

ثم قوله عز ذكره " كل نفس بما كسبت رهينة الا اصحاب اليمين"109

ثم قوله عز ذكره "فی جنات يتسائلون عن المجرمين ما سلككم فی سقر قالوا لم نك من المصلين و لم نك نطعم المسكين و كنا نخوض مع الخائضين و كنا نكذب بيوم الدين حتی اتانا اليقين فما تنفعهم شفاعة الشافعين"110

ثم قوله عز ذكره "و لقد آتينا موسی الكتاب فاختلف فيه"111

ثم قوله عز ذكره "و لولا كلمة الفصل لقضی بينهم و ان الظالمين لهم عذاب اليم "112

ثم قوله عز ذكره" و الذين يصدقون بيوم الدين"113

ثم قوله عز ذكره "قل جاء الحق و زهق الباطل"114

ثم قوله عز ذكره "سنريهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی يتبين لهم انه الحق"115

ثم قوله عز ذكره "حتی اذا راوا ما يوعدون اما العذاب و اما الساعة

ص ٢٥٧

فسيعلمون من هو شر مكانا و اضعف جندا"116

ثم قوله عز ذكره "و من كان يريد حرث الدّنيا نوته منها و ما له فی الآخرة من نصيب"117

ثم قوله عز ذكره " قد بينا لكم الآیات لعلكم تعقلون"118

ثم قوله عز ذكره" و اسبغ عليكم نعمة ظاهرة و باطنة"119

ثم قوله عز ذكره " قل ما اسئلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلفين ان هو الا ذكر للعالمين و لتعلمن نباه بعد حين"120

**المطلع الثانی**

**فی ذكر ما قال رسول الله**

"ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ إِيَاسٍ عَنِ الْمُبَارَكِ بْنِ فَضَالَةَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ يَرْفَعُهُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: لَمَّا عَرَجَ بِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَتَانِي النِّدَاءُ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ‏ رَبَّ الْعَظَمَةِ لَبَّيْكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ فِيمَ اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى قُلْتُ إِلَهِي لَا عِلْمَ لِي فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَلَّا اتَّخَذْتَ مِنَ الْآدَمِيِّينَ وَزِيراً وَ أَخاً وَ وَصِيّاً مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ إِلَهِي وَ مَنِ أَتَّخِذُ تَخَيَّرْ لِي أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ قَدِ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الْآدَمِيِّينَ عَلِيّاً فَقُلْتُ إِلَهِي ابْنُ عَمِّي فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيّاً وَارِثُكَ وَ وَارِثُ الْعِلْمِ مِنْ بَعْدِكَ وَ صَاحِبُ لِوَائِكَ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ صَاحِبُ حَوْضِكَ يَسْقِي مَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ مُؤْمِنِي أُمَّتِكَ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ أَقْسَمْتُ عَلَى نَفْسِي قَسَماً حَقّاً لَا يَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْحَوْضِ مُبْغِضٌ لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ الطَّيِّبِينَ حَقّاً حَقّاً أَقُولُ يَا مُحَمَّدُ لَأُدْخِلَنَّ الْجَنَّةَ جَمِيعَ أُمَّتِكَ إِلَّا مَنْ أَبَى فَقُلْتُ إِلَهِي وَ أَحَدٌ يَأْبَى دُخُولَ الْجَنَّةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلَى فَقُلْتُ فَكَيْفَ يَأْبَى فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ اخْتَرْتُكَ مِنْ خَلْقِي وَ اخْتَرْتُ لَكَ وَصِيّاً مِنْ بَعْدِكَ وَ جَعَلْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ وَ أَلْقَيْتُ مَحَبَّةً فِي قَلْبِكَ وَ جَعَلْتُهُ أَبَا وُلْدِكَ فَحَقُّهُ بَعْدَكَ عَلَى أُمَّتِكَ كَحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِكَ فَمَنْ جَحَدَ حَقَّهُ جَحَدَ حَقَّكَ وَ مَنْ أَبَى أَنْ يُوَالِيَهُ فَقَدْ أَبَى أَنْ يُوَالِيَكَ وَ مَنْ أَبَى أَنْ يُوَالِيَكَ فَقَدْ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَخَرَرْتُ لِلَّهِ سَاجِداً شُكْراً لِمَا أَنْعَمَ إِلَيَّ فَإِذَا مُنَادٍ يُنَادِي ارْفَعْ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ وَ سَلْنِي أُعْطِكَ فَقُلْتُ يَا إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع لِيَرِدُوا عَلَيَّ جَمِيعاً حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ وَ قَضَايَ مَاضٍ فِيهِمْ لَأُهْلِكُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ أَهْدِي بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ قَدْ آتَيْتُهُ عِلْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ جَعَلْتُهُ وَزِيرَكَ وَ خَلِيفَتَكَ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى أَهْلِكَ وَ أُمَّتِكَ عَزِيمَةً مِنِّي وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ عَادَاهُ وَ أَبْغَضَهُ وَ أَنْكَرَ وَلَايَتَهُ بَعْدَكَ فَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَكَ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ عَادَاكَ وَ مَنْ عَادَاكَ فَقَدْ عَادَانِي وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّكَ وَ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْفَضِيلَةَ وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ‏ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً أُنْجِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ أُهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أُبْرِئُ بِهِ الْأَعْمَى وَ أَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ فَقُلْتُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَ ظَهَرَ الْجَهْلُ وَ كَثُرَ الْقُرَّاءُ وَ قَلَّ الْعَمَلُ وَ كَثُرَ الْقَتْلُ وَ قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَ كَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ وَ الْخَوَنَةِ وَ كَثُرَ الشُّعَرَاءُ وَ اتَّخَذَ أُمَّتُكَ قُبُورَهُمْ مَسَاجِدَ وَ حُلِّيَتِ الْمَصَاحِفُ وَ زُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدُ وَ كَثُرَ الْجَوْرُ وَ الْفَسَادُ وَ ظَهَرَ الْمُنْكَرُ وَ أَمَرَ أُمَّتُكَ بِهِ وَ نَهَى عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ اكْتَفَى الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ صَارَ الْأُمَرَاءُ كَفَرَةً وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ فَجَرَةً وَ أَعْوَانُهُمْ ظَلَمَةً وَ ذَوُو الرَّأْيِ مِنْهُمْ فَسَقَةً وَ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةُ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَ خَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَتْبَعُهُ الزُّنُوجُ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ظُهُورُ الدَّجَّالِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ مِنْ سِجِسْتَانَ وَ ظُهُورُ السُّفْيَانِيِّ فَقُلْتُ إِلَهِي مَا يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْفِتَنِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ وَ أَخْبَرَنِي بِبَلَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مِنْ فِتْنَةِ وُلْدِ عَمِّي وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَأَوْصَيْتُ بِذَلِكَ ابْنَ عَمِّي حِينَ هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَ أَدَّيْتُ الرِّسَالَةَ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ كَمَا حَمِدَهُ النَّبِيُّونَ وَ كَمَا حَمِدَهُ كُلُّ شَيْ‏ءٍ قَبْلِي وَ مَا هُوَ خَالِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ"121

**المطلع الثالث**

**فی ذكر ما قال علی (ع)**

"أَبِي وَ ابْنُ الْوَلِيدِ مَعاً عَنْ سَعْدٍ وَ الْحِمْيَرِيِّ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ ابْنِ عِيسَى وَ الْبَرْقِيِّ وَ ابْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ وَ حَدَّثَنَا ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ

ص260

وَ سَعْدٍ مَعاً عَنِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَوَجَدْتُهُ مُفَكِّراً يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَ رَغْبَةً فِيهَا قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْماً قَطُّ وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ فَقَالَ نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّى لَكَ بِالْعِلْمِ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ أُولَئِكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ قُلْتُ وَ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ ثُمَ‏ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ فَإِنَّ لَهُ إِرَادَاتٌ وَ غَايَاتٌ وَ نِهَايَاتٌ"122.

**المطلع الرابع**

**فی ذكر ما قال الحسن بن علی**

"الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِيُّ عَنِ ابْنِ الْعَيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَبْرَئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عقيصاء [عَقِيصَى‏] قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ ع وَيْحَكُمْ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَ اللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَ لَا تَعْلَمُونَ أَنَّنِي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصٍّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالُوا بَلَى قَالَ أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ كَانَ ذَلِكَ

ص261

سَخَطاً لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ حِكْمَةً وَ صَوَاباً أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَاكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ ابْنِ دُونِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ‏ أَنَّ اللَّهَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ"123

**المطلع الخامس**

**فی ذكر ما قال الحسين علی**

"الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ الْهَرَوِيِّ عَنْ وَكِيعِ بْنِ الْجَرَّاحِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِ‏ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ‏ لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخَرُونَ فيودون [فَيُؤْذَوْنَ‏] وَ يُقَالُ لَهُمْ‏ مَتى‏ هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ‏ أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ"124

**المطلع السادس**

**فی ذكر ما قال علی بن الحسين**

ابْنُ عِصَامٍ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ابْنِ حُمَيْدٍ عَنِ ابْنِ قَيْسٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع

ص262

أَنَّهُ قَالَ: فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ‏ وَ فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ‏ وَ الْإِمَامَةُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأُولَى فَسِتَّةُ أَيَّامٍ وَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ سِتُّ سِنِينَ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمَدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ"125

**المطلع السابع**

**فی ذكر ما قال محمد بن علي الباقر**

عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو اللَّيْثِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَبْرَئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِيِّ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع أَخْبِرْنِي عَنْكُمْ قَالَ نَحْنُ بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ إِذَا خَفِيَ نَجْمٌ بَدَا نَجْمٌ مَأْمَنٌ وَ أَمَانٌ وَ سِلْمٌ وَ إِسْلَامٌ وَ فَاتِحٌ وَ مِفْتَاحٌ حَتَّى إِذَا اسْتَوَى بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَمْ يُدْرَ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ أَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِبَكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ يُخَيِّرُ الصَّعْبَ عَلَى‏ الذَّلُولِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيَّهُمَا يَخْتَارُ قَالَ يَخْتَارُ الصَّعْبَ عَلَى الذَّلُولِ"126

**المطلع الثامن**

"أَبِي عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِنَّ فِي الْقَائِمِ سُنَّةً مِنْ يُوسُفَ قُلْتُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُ حَيْرَةً أَوْ غَيْبَةً قَالَ لِي وَ مَا تُنْكِرُ مِنْ هَذَا هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ

ص263

إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ لَهُمْ يُوسُفُ ع‏ أَنَا يُوسُفُ‏ فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يُرِيدُ أَنْ يَسْتُرَ حُجَّتَهُ لَقَدْ كَانَ يُوسُفُ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُعَرِّفَ مَكَانَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ وَ اللَّهِ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ وَ مَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَكُونَ يَسِيرُ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأُ بُسُطَهُمْ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ‏ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي"‏126

**المطلع التاسع فی ذكر ما قال موسی بن جعفر**

"الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً فَقَالَ النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَئِمَّةِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا يُسَهِّلُ اللَّهُ لَهُ كُلَّ عَسِيرٍ وَ يُذَلِّلُ لَهُ كُلَّ صَعْبٍ وَ يُظْهِرُ لَهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَ يُقَرِّبُ لَهُ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يُبِيرُ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ يُهْلِكُ عَلَى يَدِهِ

ص264

كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ذَاكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ‏ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.قال الصدوق ره لم أسمع هذا الحديث إلا من أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني عند منصرفي من حج بيت الله الحرام و كان رجلا ثقة دينا فاضلا رحمة الله عليه و رضوانه"128

**المطلع العاشر**

**فی ذكر ما قال علی بن موسي**

"الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ: أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع قَصِيدَتِيَ الَّتِي أَوَّلُهَا

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَ مَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ‏

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي‏

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ‏ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ‏

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ‏ وَ يُجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ

بَكَى الرِّضَا ع بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِيُّ نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً فَقَالَ يَا دِعْبِلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدٌ ابْنِي وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ أَمَّا مَتَى فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ- عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

ص269

مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ فَقَالَ مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً"129

**المطلع الحادی عشر**

**فی ذكر ما قال محمد بن علی الجواد**

"الدَّقَّاقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الرُّويَانِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَ هُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَ يُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَ خَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُصْلِحُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى ع لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ وَ هُوَ رَسُولُ نَبِيٍّ ثُمَّ قَالَ ع أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا انْتِظَارُ الْفَرَجِ"130

**المطلع الثانی عشر**

**فی ذكر ما قال علی بن محمد الهادي ع**

"الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي ع كَتَبَتِ الشِّيعَةُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع يَسْأَلُونَهُ عَنِ الْأَمْرِ فَكَتَبَ ع إِلَيْهِمُ الْأَمْرُ لِي مَا دُمْتُ حَيّاً فَإِذَا نَزَلَتْ بِي مَقَادِيرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَتَاكُمُ الْخَلَفُ مِنِّي وَ أَنَّى لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ"131

**المطلع الثالث عشر**

**فی ذكر ما قال الحسن بن علی العسكری (ع)**

"الْعَطَّارُ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ: كَأَنِّي بِكُمْ وَ قَدِ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلَفِ مِنِّي أَمَا إِنَّ الْمُقِرَّ بِالْأَئِمَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ

ص266

الْمُنْكِرَ لِوَلَدِي كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ ثُمَّ أَنْكَرَ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْمُنْكِرُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص كَمَنْ أَنْكَرَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنَّ طَاعَةَ آخِرِنَا كَطَاعَةِ أَوَّلِنَا وَ الْمُنْكِرَ لآِخِرِنَا كَالْمُنْكِرِ لِأَوَّلِنَا أَمَا إِنَّ لِوَلَدِي غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ"132

**المطلع الرابع عشر**

**فی ذكر ما قال بقية الله**

"لعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْفَدَكِيُّ قَالَ أَنَا الْمَهْدِيُّ أَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ أَنَا الَّذِي أَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَ لَا يَبْقَى النَّاسُ فِي فَتْرَةٍ أَكْثَرَ مِنْ تِيهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ قَدْ ظَهَرَ أَيَّامُ خُرُوجِي فَهَذِهِ أَمَانَةٌ فِي رَقَبَتِكَ فَحَدِّثْ بِهَا إِخْوَانَكَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِ"133

فاذا تلجلجت بتلئلاء آیات الله و اخبار حججه و استقرت علی كرسي اليقين فانا ذا اذكر لك فی شان ما اراد الله له فی ظاهره و جاء بها اخبار ائمة الحق و اعرف انه لخلف صالح كني بابي القاسم و انه القائم بامر الله و الحجة علی خلق الله و البقية من آل الله و المهدي الذي يهدي الناس الی امر خفي و لا احبّ لاحد ان اذكر اسمه بما قال الامام "( م ح م د)"134 و ان بذلك قد وردت النصوص من ذلك القدوس حيث قال و نزل فی توقيعه المرفوع" من سماني فی مجمع من الناس باسمی فعليه لعنة الله"135 و قال جده الصادق أبو عبدالله "صاحب هذا الامر رجل لايسميه باسمه الا كافر"136 ان علة ذلك لما كان (ع فی عهد اراد الناس ما أرادوا لأئمة العدل و ان كان الامر فی الارض لم يكن الخوف

ص ٢٦٧

فانی احب كما نطق باسمه بعض الدعوات و نص بذلك الاشارات و ذلك مشهود عند من عرفه الله حكم الاسماء و الصفات و انا ذا فی وصف جسده الذي لا وصف له و لا نعت اذكر سبعة حديثا فی سبعة مطالع ليسر بروايتها سرّي و يجلو بذكرها فوادی و تكون آية للمقربين و نقمة للمشركين و حجة للمؤمنين و مثلا للآخرين و علی الله ربي استعين.

**احادیث مروی در وصف جسد مهدی**

**المطلع الأول**

فيما روي " ابْنُ مُوسَى عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى الْمِنْبَرِ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخِذَيْنِ عَظِيمٌ مُشَاشُ الْمَنْكِبَيْنِ بِظَهْرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ ص لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعْلُنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعْلُنُ فَمُحَمَّدٌ فَإِذَا هَزَّ رَايَتَهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زُبَرِ الْحَدِيدِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ لَا يَبْقَى مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْفَرْحَةُ فِي قَلْبِهِ وَ فِي قَبْرِهِ وَ هُمْ يَتَزَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَ يَتَبَاشَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ ع"137

**المطلع الثانی**

فيما روي " سَعْدٌ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ: سَايَرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ فَقَالَ أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ

ص268

حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ قَالَ هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الشَّعْرِ يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَ نُورُ وَجْهِهِ يَعْلُو سَوَادَ لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ بِأَبِي ابْنُ خِيَرَةِ الْإِمَاءِ"138

**المطلع الثالث**

فيما روی " مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ هُوَ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ الْمُكَنَّى بِعَمِّهِ الْمُفْرَدُ مِنْ أَهْلِهِ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيٍّ."139

**المطلع الرابع**

فيما روي " عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَيَّاشٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي وَابِلٍ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص سَيِّداً وَ سَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ فِي الْخَلْقِ وَ الْخُلُقِ يَخْرُجُ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ وَ إِمَاتَةٍ لِلْحَقِّ وَ إِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ وَ اللَّهِ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضُرِبَتْ عُنُقُهُ يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ سُكَّانُهَا وَ هُوَ رَجُلٌ أَجْلَى الْجَبِينِ أَقْنَى الْأَنْفِ ضَخْمُ الْبَطْنِ أَزْيَلُ الْفَخِذَيْنِ‏ لِفَخِذِهِ الْيُمْنَى شَامَةٌ أَفْلَجُ الثَّنَايَا يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً"140

**المطلع الخامس**

فيما روي" أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ عَنِ النَّهَاوَنْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ فِي حَقْوَيَّ هِمْيَانٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ قَدْ أَعْطَيْتُ اللَّهَ عَهْداً أَنَّنِي أُنْفِقُهَا بِبَابِكَ دِينَاراً دِينَاراً أَوْ تُجِيبَنِي فِيمَا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَقَالَ يَا حُمْرَانُ سَلْ ص269

تُجَبْ وَ لَا تُبَعِّضْ‏ دَنَانِيرَكَ فَقُلْتُ سَأَلْتُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ الْقَائِمُ بِهِ قَالَ لَا قُلْتُ فَمَنْ هُوَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ ذَاكَ الْمُشْرَبُ حُمْرَةً الْغَائِرُ الْعَيْنَيْنِ الْمُشَرَّفُ الْحَاجِبَيْنِ عَرِيضٌ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ بِرَأْسِهِ حَزَازٌ وَ بِوَجْهِهِ أَثَرٌ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى"141

**المطلع السادس**

فيما روي"(عبد الواحد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن رياح عن احمد بن علي الحميری عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَوْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الشَّكُّ مِنِ ابْنِ عِصَامٍ: يَا بَا مُحَمَّدٍ بِالْقَائِمِ عَلَامَتَانِ شَامَةٌ فِي رَأْسِهِ وَ دَاءُ الْحَزَازِ بِرَأْسِهِ وَ شَامَةٌ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِنْ جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ تَحْتَ كَتِفَيْهِ وَرَقَةٌ مِثْلُ وَرَقَةِ الْآسِ ابْنُ سِتَّةٍ وَ ابْنُ خِيَرَةِ الْإِمَاءِ"142

**المطلع السابع**

فيما روي " جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُقْرِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ بَكَّارِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ: الْمُنْتَظَرُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ وَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ الْمَظْلُومُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ‏ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ‏ قَالَ وَلِيُّهُ رَجُلٌ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مِنْ عَقِبِهِ ثُمَّ قَرَأَ وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ‏ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ‏ قَالَ سُلْطَانُهُ فِي حُجَّتِهِ عَلَى جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ حَتَّى يَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ عَلَى النَّاسِ وَ لَا يَكُونَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حُجَّةٌ143

و ان يذكر تلك المطالع برق مستشرق من رسول الله حيث قال و قوله الحق " الْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي لَوْنُهُ

ص270

لَوْنٌ عَرَبِيٌّ وَ جِسْمُهُ جِسْمٌ إِسْرَائِيلِيٌّ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً يَرْضَى فِي خِلَافَتِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الطَّيْرُ فِي الْجَوِّ144

**احادیث فتنه (امتحان) مومنان قبل از ظهور قائم**

فيا ايها السائل قد اشرقناك فی تلك المطالع من انوار شمس الطالعة التی لاحت عن افق اللامع و استضائت عن اسم القاطع ما انت تريد و الناس ارادوا من قبل و يسئلون من بعد فاعرف ان بحكم القرآن و الاحاديث النازلة من شمس البيان لتظهر فتنة دهماء عمياء صماء صيلم قبل قيام الحجة بامر الله ليشقی من يشقی و يسعد من يسعد فرحم الله امرء عرف قدره و استمسك بالعروة الوثقي و الآیات الكبري و ذلك النباء العظمي و لايرتد عن دين الاسلام و لا يخرج عن طاعة الامام و انا ذا اذكر لك فی هذا المطلع رشحا من طمطام تلك الفتنة الدهماء المظلمة العمياء الصماء الصيلم و المظلم ذلك البئر الجهنام المظلم لتتذكر نفسك و انفس المؤمنين و يخافوا من امر الله و يحفظوا انفسهم بالتمسك الی حبل الله و ان بمثل ذلك فليعمل الخاشعون هذا مطلع قد طلع من طلوع نور الابداع و يطلع فيه آیات فتن الاختراع ثم يشرق من بعده شرق شوارق شمس الانقطاع ليعرف الكل امر الله فی غاية الامتناع بمثل هذه الشمس الطالعة فی افق الارتفاع و اصلی علی محمد و آل الله مادام يطلع نور ثم يغرب نجم فی سماء الاختراع مطلع محال الله تعالی "الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم

ص ٢٧١

لايفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين "145

و قد روي" مُحَمَّدٌ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَتُكْسَرُنَّ كَسْرَ الزُّجَاجِ وَ إِنَّ الزُّجَاجَ يُعَادُ فَيَعُودُ كَمَا كَانَ وَ اللَّهِ لَتُكْسَرُنَّ كَسْرَ الْفَخَّارِ وَ إِنَّ الْفَخَّارَ لَا يَعُودُ كَمَا كَانَ وَ اللَّهِ لَتُمَحَّصُنَّ وَ اللَّهِ لَتُغَرْبَلُنَّ كَمَا يُغَرْبَلُ الزُّؤَانُ‏ مِنَ الْقَمْحِ"146

و روي " َبِي عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: يَا مَنْصُورُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى تُمَيَّزُوا لَا وَ اللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا لَا وَ اللَّهِ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ"147

و روي " أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصَمِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُخْتَارٍ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيتُمْ بِلَا إِمَامٍ هُدًى وَ لَا عَلَمٍ يَبْرَأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ تُمَيَّزُونَ وَ تُمَحَّصُونَ وَ تُغَرْبَلُونَ وَ عِنْدَ ذَلِكَ اخْتِلَافُ السِّنِينَ وَ إِمَارَةٌ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ وَ قَتْلٌ وَ قَطْعٌ فِي آخِرِ النَّهَارِ148

و روی " الْغَضَائِرِيُّ عَنِ الْبَزَوْفَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ ابْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ ابْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَمَاعَةً نَتَحَدَّثُ فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْ‏ءٍ أَنْتُمْ هیَهاتَ هَیهاتَ لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغَرْبَلُوا لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَيَّزُوا لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ شَقِيَ وَ يَسْعَدَ مَنْ یسَعِدَ"149

و روي " أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ ابْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ ابْنِ

ص272

شَاذَانَ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع: أَمَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَيَّزُوا وَ تُمَحَّصُوا وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ ثُمَّ تَلَا أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ‏150

و روي " عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هُلَيْلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَاتَ أَبِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ السِّنِينَ مَا قَدْ تَرَى أَمُوتُ وَ لَا تُخْبِرُنِي بِشَيْ‏ءٍ فَقَالَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ أَنْتَ تَعْجَلُ فَقُلْتُ إِي وَ اللَّهِ أَعْجَلُ وَ مَا لِي لَا أَعْجَلُ‏ وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ السِّنِّ مَا تَرَى فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ يَا أَبَا إِسْحَاقَ مَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى تُمَيَّزُوا وَ تُمَحَّصُوا وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَقَلُّ ثُمَّ صَعَّرَ كَفَّهُ‏"151

و روي " ْابنُ عُقْدَةَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنِ ابْنِ جَبَلَةَ عَنْ مِسْكِينٍ الرَّحَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَمِيرَةَ بِنْتِ نُفَيْلٍ‏ قَالَتْ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ يَتْفُلَ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ وَ حَتَّى يَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ حَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ"152

و روي " مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ ابْنَا الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ ضَمْرَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: يَا مَالِكَ بْنَ ضَمْرَةَ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الشِّيعَةُ هَكَذَا وَ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَ أَدْخَلَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ قَالَ الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا مَالِكُ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ

ص273

قَائِمُنَا فَيُقَدِّمُ سَبْعِينَ رَجُلًا يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ فَيَقْتُلُهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ"153

و روي" الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ: الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ‏ ثُمَّ قَالَ لِي مَا الْفِتْنَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الَّذِي عِنْدَنَا أَنَّ الْفِتْنَةَ فِي الدِّينِ ثُمَّ قَالَ يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ ثُمَّ قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ"154

و ايضا روي" الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع قَالَ: قَالَ لِي إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ الْقُلُوبُ قُلُوبُ الرِّجَالِ فَانْبِذُوا إِلَيْهِمْ نَبْذاً فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزِيدُوهُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بِطَانَةٍ وَ وَلِيجَةٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَةَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا"155

و روي " َحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ عَنْ أَبِي هَرَاسَةَ الْبَاهِلِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: كُونُوا كَالنَّحْلِ فِي الطَّيْرِ لَيْسَ شَيْ‏ءٌ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا وَ هُوَ يَسْتَضْعِفُهَا وَ لَوْ عَلِمَتِ الطَّيْرُ مَا فِي‏ أَجْوَافِهَا مِنَ الْبَرَكَةِ لَمْ يَفْعَلْ بِهَا ذَلِكَ خَالِطُوا النَّاسَ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ زَايِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَتْفُلَ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ وَ حَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَوْ قَالَ مِنْ شِيعَتِي

ص274

[إِلَّا] كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ وَ سَأَضْرِبُ لَكُمْ مَثَلًا وَ هُوَ مَثَلُ رَجُلٍ كَانَ لَهُ طَعَامٌ فَنَقَّاهُ وَ طَيَّبَهُ ثُمَّ أَدْخَلَهُ بَيْتاً وَ تَرَكَهُ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَهُ السُّوسُ فَأَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ طَيَّبَهُ ثُمَّ أَعَادَهُ إِلَى الْبَيْتِ فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَ طَائِفَةً مِنْهُ السُّوسُ فَأَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ طَيَّبَهُ وَ أَعَادَهُ وَ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَقِيَتْ مِنْهُ رِزْمَةٌ كَرِزْمَةِ الْأَنْدَرِ لَا يَضُرُّهُ السُّوسُ شَيْئاً وَ كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُمَيَّزُونَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنَةُ شَيْئاً"156

و روی " ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيِّ عَنِ التَّفْلِيسِيِّ عَنِ السَّمَنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ يُبْتَلَوْنَ ثُمَّ يُمَيِّزُهُمُ اللَّهُ عِنْدَهُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُؤْمِنِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ مَرَائِرِهَا وَ لَكِنَّهُ آمَنَهُمْ مِنَ الْعَمَى وَ الشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَضَعُ قَتْلَاهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ يَقُولُ قَتْلَانَا قَتْلَى النَّبِيِّينَ وَ آلِ النَّبِيِّينَ"157

و روی ایضا" ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ سَعْدَانَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْقَطَوَانِيِ‏ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: قَدْ كَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ وَ كَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ وَ أَذَعْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ"158

ثم قوله " يَا إِسْحَاقُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ قَدْ أُخِّرَ مَرَّتَيْنِ"159

و روي " عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ

ص275

جَبَلَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَازِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ ع فَقَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نُوَقِّتُ وَ قَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ ع كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّ قُدَّامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عَلَامَاتٍ أَوَّلُهُنَّ النِّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ خُرُوجُ الْخُرَاسَانِيِّ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ ثُمَّ قَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ قُدَّامَ ذَلِكَ الطَّاعُونَانِ الطَّاعُونُ الْأَبْيَضُ وَ الطَّاعُونُ الْأَحْمَرُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَيْ‏ءٍ الطَّاعُونُ الْأَبْيَضُ وَ أَيُّ شَيْ‏ءٍ الطَّاعُونُ الْأَحْمَرُ قَالَ الطَّاعُونُ الْأَبْيَضُ الْمَوْتُ الْجَاذِفُ وَ الطَّاعُونُ الْأَحْمَرُ السَّيْفُ وَ لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يُنَادَى بِاسْمِهِ مِنْ جَوْفِ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ جُمُعَةٍ قُلْتُ بِمَ يُنَادَى قَالَ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ أَلَا إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ فَلَا يَبْقَى شَيْ‏ءٌ خَلَقَ اللَّهُ فِيهِ الرُّوحَ إِلَّا سَمِعَ الصَّيْحَةَ فَتُوقِظُ النَّائِمَ وَ يَخْرُجُ إِلَى صَحْنِ دَارِهِ وَ تَخْرُجُ الْعَذْرَاءُ مِنْ خِدْرِهَا وَ يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِمَّا يَسْمَعُ وَ هِيَ صَيْحَةُ جَبْرَئِيلَ ع"160

فاذا عرفت احكام الفتن في ايامك فاستمسك بحبل الله و ايقن بان امر الله لا خفاء له و دين الله لا ستر عليه و ليس لاحد علی الله حجة و ان الحجة لله علی العالمين جميعا و لقد اختار الله لحفظ دينه فی ايام الفتن عبدا لم يقدر احد ان يجحده بحق و نزل الاحکام يوم ظهوره بالسنة ائمة الصادقين" ليهلك من هلك عن بينه و يحيی من حی عن بينه"161 و انی لما اعان الله عليّ بفضله

ص ٢٧٦

من علم الحكمة ما رجعت الی اخبار آل الله و لا‌نلتفت فی انوار محال امر الله و ليس عندي كتاب مثل العلماء لاني كنت فتی تاجرا ولكن الان لما نظرت الی كتاب فيه انوار ائمة العدل اذكر لك سبعة حديث فی سبعة مطالع الذی كل واحد منها يكفی الناس كلهم و هو تصریح للمتفرسين و تلویح للمجتهدين و تقطيع للمتعاندين و تمنيع للمجاهدين و علی الله ربی توكلت و هو حسبی و نعم الوكيل.

**المطلع الاوّل**

فيما ذكر علي فی خطبته تصريحا فی سبعة مقامات منها و الدليل علی ذلك ما وقع فيما بين جمادي و رجب من قضاء الله و لايقدر ذو علم ان يقول تلك علامة التی فرض عند ظهور القائم لانه ع قد ذكر فيما يقع من بعد حكم ذلك الامر و علامات الظهور حيث يعرف مومن المتفرس بنور المستور و ان ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و كفی بحكم تلك الخطبة للمتفرسين دليلا و بما ذكر فی البحار

" خص، وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطَبٍ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ عَلَيْهِ خَطُّ السَّيِّدِ رَضِيِّ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ مَا صُورَتُهُ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الصَّادِقِ ع فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ مِنَ الْهِجْرَةِ لِأَنَّهُ ع انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ قَدْ رَوَى بَعْضَ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رَوْحٍ فَرَجِ بْنِ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

ص277

وَ بَعْضَ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ خُطْبَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع تُسَمَّى الْمَخْزُونَ: وَ هِيَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَحَدِ الْمَحْمُودِ الَّذِي تَوَحَّدَ بِمُلْكِهِ وَ عَلَا بِقُدْرَتِهِ أَحْمَدُهُ عَلَى مَا عَرَّفَ مِنْ سَبِيلِهِ وَ أَلْهَمَ مِنْ طَاعَتِهِ وَ عَلَّمَ مِنْ مَكْنُونِ حِكْمَتِهِ فَإِنَّهُ مَحْمُودٌ بِكُلِّ مَا يُولِي مَشْكُورٌ بِكُلِّ مَا يُبْلِي وَ أَشْهَدُ أَنَّ قَوْلَهُ عَدْلٌ وَ حُكْمَهُ فَصْلٌ وَ لَمْ يَنْطِقْ فِيهِ نَاطِقٌ بِكَانَ إِلَّا كَانَ قَبْلَ كَانَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُ اللَّهِ وَ سَيِّدُ عِبَادِهِ خَيْرُ مَنْ أَهَّلَ أَوَّلًا وَ خَيْرُ مَنْ أَهَّلَ آخِراً فَكُلَّمَا نَسَجَ اللَّهُ الْخَلْقَ فَرِيقَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِ الْفَرِيقَيْنِ لَمْ يُسْهَمْ فِيهِ عَائِرٌ وَ لَا نِكَاحُ جَاهِلِيَّةٍ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ‏ فَ اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ‏ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا وَ لِلْحَقِّ دَعَائِمَ وَ لِلطَّاعَةِ عِصَماً يُعْصَمُ بِهِمْ وَ يُقِيمُ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ عَلَى ارْتِضَاءٍ مِنْ ذَلِكَ وَ جَعَلَ لَهَا رُعَاةً وَ حَفَظَةً يَحْفَظُونَهَا بِقُوَّةٍ وَ يُعِينُونَ عَلَيْهَا أَوْلِيَاءَ ذَلِكَ بِمَا وُلُّوا مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهَا أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ رُوحَ الْبَصَرِ رُوحُ الْحَيَاةِ الَّذِي لَا يَنْفَعُ إِيمَانٌ إِلَّا بِهِ مَعَ كَلِمَةِ اللَّهِ وَ التَّصْدِيقِ بِهَا فَالْكَلِمَةُ مِنَ الرُّوحِ وَ الرُّوحُ مِنَ النُّورِ وَ النُّورُ نُورُ السَّمَاوَاتِ فَبِأَيْدِيكُمْ سَبَبٌ وَصَلَ إِلَيْكُمْ مِنْهُ إِيْثَارٌ وَ اخْتِيَارٌ نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَبْلُغُوا شُكْرَهَا خَصَّصَكُمْ بِهَا وَ اخْتَصَّكُمْ لَهَا وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ‏ فَأَبْشِرُوا بِنَصْرٍ مِنَ اللَّهِ عَاجِلٍ وَ فَتْحٍ يَسِيرٍ يُقِرُّ اللَّهُ بِهِ أَعْيُنَكُمْ وَ يَذْهَبُ بِحُزْنِكُمْ كُفُّوا مَا تَنَاهَى النَّاسُ

ص278

عَنْكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْناً مِنَ اللَّهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسُنِ وَ يَثْبُتُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ وَ ذَلِكَ عَوْنُ اللَّهِ لِأَوْلِيَائِهِ يَظْهَرُ فِي خَفِيِّ نِعْمَتِهِ لَطِيفاً وَ قَدْ أَثْمَرَتْ لِأَهْلِ التَّقْوَى أَغْصَانَ شَجَرَةِ الْحَيَاةِ وَ إِنَّ فُرْقَاناً مِنَ اللَّهِ بَيْنَ أَوْلِيَائِهِ وَ أَعْدَائِهِ فِيهِ شِفَاءٌ لِلصُّدُورِ وَ ظُهُورٌ لِلنُّورِ يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَ يُذِلُّ بِهِ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلْيُعِدَّ امْرُؤٌ لِذَلِكَ عُدَّتَهُ وَ لَا عُدَّةَ لَهُ إِلَّا بِسَبَبِ بَصِيرَةٍ وَ صِدْقِ نِيَّةٍ وَ تَسْلِيمٍ سَلَامَةُ أَهْلِ الْخِفَّةِ فِي الطَّاعَةِ ثِقْلُ الْمِيزَانِ وَ الْمِيزَانُ بِالْحِكْمَةِ وَ الْحِكْمَةُ فَضَاءٌ لِلْبَصَرِ وَ الشَّكُّ وَ الْمَعْصِيَةُ فِي النَّارِ وَ لَيْسَا مِنَّا وَ لَا لَنَا وَ لَا إِلَيْنَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَّةٌ عَلَى الْإِيمَانِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِظْهَارَ مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْوَحْيِ وَ زَرَعَ فِيهَا الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ إِنًى‏ يَبْلُغُهُ لَا يُعَجِّلُ اللَّهُ بِشَيْ‏ءٍ حَتَّى يَبْلُغَ إِنَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ فَاسْتَبْشِرُوا بِبُشْرَى مَا بُشِّرْتُمْ وَ اعْتَرِفُوا بِقُرْبَانِ مَا قُرِّبَ لَكُمْ وَ تَنَجَّزُوا مَا وَعَدَكُمْ إِنَّ مِنَّا دَعْوَةً خَالِصَةً يُظْهِرُ اللَّهُ بِهَا حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ وَ يُتِمُّ بِهَا نِعَمَهُ السَّابِغَةَ وَ يُعْطِي بِهَا الْكَرَامَةَ الْفَاضِلَةَ مَنِ اسْتَمْسَكَ بِهَا أَخَذَ بِحِكْمَةٍ مِنْهَا آتَاكُمُ اللَّهُ رَحْمَتَهُ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ نُورُ الْقُلُوبِ وَ وَضَعَ عَنْكُمْ أَوْزَارَ الذُّنُوبِ وَ عَجَّلَ شِفَاءَ صُدُورِكُمْ وَ صَلَاحَ أُمُورِكُمْ وَ سَلَامٌ مِنَّا دَائِماً عَلَيْكُمْ تَعْلَمُونَ بِهِ فِي دُوَلِ الْأَيَّامِ وَ قَرَارِ الْأَرْحَامِ فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِدِينِهِ أَقْوَاماً انْتَخَبَهُمْ لِلْقِيَامِ عَلَيْهِ وَ النُّصْرَةِ لَهُ بِهِمْ ظَهَرَتْ كَلِمَةُ الْإِسْلَامِ وَ أَرْجَاءُ مُفْتَرَضِ الْقُرْآنِ

ص279

وَ الْعَمَلِ بِالطَّاعَةِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّصَكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَ اسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَ جِمَاعُ كَرَامَةٍ اصْطَفَاهُ اللَّهُ فَنَهَجَهُ وَ بَيَّنَ حُجَجَهُ وَ أَرَّفَ أُرَفَهُ وَ حَدَّهُ وَ وَصَفَهُ وَ جَعَلَهُ رِضًى كَمَا وَصَفَهُ وَ وَصَفَ أَخْلَاقَهُ وَ بَيَّنَ أَطْبَاقَهُ وَ وَكَّدَ مِيثَاقَهُ مِنْ ظَهْرٍ وَ بَطْنٍ ذِي حَلَاوَةٍ وَ أَمْنٍ فَمَنْ ظَفَرَ بِظَاهِرِهِ رَأَى عَجَائِبَ مَنَاظِرِهِ فِي مَوَارِدِهِ وَ مَصَادِرِهِ وَ مَنْ فَطَنَ بِمَا بَطَنَ رَأَى مَكْنُونَ الْفِطَنِ وَ عَجَائِبَ الْأَمْثَالِ وَ السُّنَنِ فَظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ فِيهِ يَنَابِيعُ النِّعَمِ وَ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ وَ لَا تَنْكَشِفُ الظُّلَمُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ تَوْصِيلٌ وَ بَيَانُ الِاسْمَيْنِ الْأَعْلَيْنِ اللَّذَيْنِ جُمِعَا فَاجْتَمَعَا لَا يَصْلُحَانِ إِلَّا مَعاً يُسَمَّيَانِ فَيُعْرَفَانِ وَ يُوصَفَانِ فَيَجْتَمِعَانِ قِيَامُهُمَا فِي تَمَامِ أَحَدِهِمَا فِي مَنَازِلِهِمَا جَرَى بِهِمَا وَ لَهُمَا نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِمَا نُجُومٌ سِوَاهُمَا تُحْمَى حِمَاهُ وَ تُرْعَى مَرَاعِيهِ وَ فِي الْقُرْآنِ بَيَانُهُ وَ حُدُودُهُ وَ أَرْكَانُهُ وَ مَوَاضِعُ تَقَادِيرِ مَا خُزِنَ بِخَزَائِنِهِ وَ وُزِنَ بِمِيزَانِهِ مِيزَانُ الْعَدْلِ وَ حُكْمُ الْفَصْلِ إِنَّ رُعَاةَ الدِّينِ فَرَّقُوا بَيْنَ الشَّكِّ وَ الْيَقِينِ وَ جَاءُوا بِالْحَقِّ الْمُبِينِ قَدْ بَيَّنُوا الْإِسْلَامَ تِبْيَاناً وَ أَسَّسُوا لَهُ أَسَاساً وَ أَرْكَاناً وَ جَاءُوا عَلَى ذَلِكَ شُهُوداً وَ بُرْهَاناً مِنْ عَلَامَاتٍ وَ أَمَارَاتٍ فِيهَا كِفَاءٌ لِمُكْتَفٍ وَ شِفَاءٌ لِمُشْتَفٍ يَحْمَوْنَ حِمَاهُ وَ يَرْعَوْنَ مَرْعَاهُ وَ يَصُونُونَ مَصُونَهُ وَ يَهْجُرُونَ مَهْجُورَهُ وَ يُحِبُّونَ مَحْبُوبَهُ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ بِرِّهِ وَ بِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَ ذِكْرِهِ بِمَا يَجِبُ أَنْ يُذْكَرَ بِهِ يَتَوَاصَلُونَ بِالْوَلَايَةِ وَ يَتَلَاقَوْنَ بِحُسْنِ اللَّهْجَةِ وَ يَتَسَاقَوْنَ بِكَأْسِ الرَّوِيَّةِ وَ يَتَرَاعَوْنَ بِحُسْنِ الرِّعَايَةِ بِصُدُورٍ بَرِيَّةٍ وَ أَخْلَاقٍ سَنِيَّةٍ وَ بِسَلَامٍ رَضِيَّةٍ لَا يُشْرَبُ فِيهِ الدَّنِيَّةُ وَ لَا تُشْرَعُ فِيهِ الْغِيبَةُ فَمَنِ اسْتَبْطَنَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً اسْتَبْطَنَ خُلُقاً سَنِيّاً وَ قَطَعَ أَصْلَهُ وَ اسْتَبْدَلَ مَنْزِلَهُ بِنَقْصِهِ مُبْرِماً وَ اسْتِحْلَالِهِ مُجْرِماً مِنْ عَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ وَ عَقْدٍ مَعْقُودٍ عَلَيْهِ بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ إِيْثَارِ سَبِيلِ الْهُدَى عَلَى ذَلِكَ عَقَدَ خَلْقَهُمْ وَ آخَى أُلْفَتَهُمْ فَعَلَيْهِ يَتَحَابُّونَ وَ بِهِ

ص280

يَتَوَاصَلُونَ فَكَانُوا كَالزَّرْعِ وَ تَفَاضُلُهُ يَبْقَى فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَ يَفْنَى وَ بَيْعَتُهُ التَّخْصِيصُ وَ يَبْلُغُ مِنْهُ التَّخْلِيصُ فَانْتَظِرْ أَمْرَهُ فِي قِصَرِ أَيَّامِهِ وَ قِلَّةِ مَقَامِهِ فِي مَنْزِلِهِ حَتَّى يَسْتَبْدِلَ مَنْزِلًا لِيَضَعَ مَنْحُولَهُ وَ مَعَارِفَ مُنْقَلَبِهِ فَطُوبَى لِذِي قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَ تَجَنَّبَ مَا يُرْدِيهِ فَيَدْخُلُ مَدْخَلَ الْكَرَامَةِ فَأَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ سَيُبْصِرُ بِبَصَرِهِ وَ أَطَاعَ هَادِيَ أَمْرِهِ دُلَّ أَفْضَلَ الدَّلَالَةِ وَ كَشَفَ غِطَاءَ الْجَهَالَةِ الْمُضِلَّةِ الْمُلْهِيَةِ فَمَنْ أَرَادَ تَفَكُّراً أَوْ تَذَكُّراً فَلْيَذْكُرْ رَأْيَهُ وَ لْيُبْرِزْ بِالْهُدَى مَا لَمْ تُغْلَقْ أَبْوَابُهُ وَ تُفَتَّحْ أَسْبَابُهُ وَ قَبِلَ نَصِيحَةَ مَنْ نَصَحَ بِخُضُوعٍ وَ حُسْنِ خُشُوعٍ بِسَلَامَةِ الْإِسْلَامِ وَ دُعَاءِ التَّمَامِ وَ سَلَامٍ بِسَلَامٍ تَحِيَّةً دَائِمَةً لِخَاضِعٍ مُتَوَاضِعٍ يَتَنَافَسُ بِالْإِيمَانِ وَ يَتَعَارَفُ عِدْلَ الْمِيزَانِ فَلْيَقْبَلْ أَمْرَهُ وَ إِكْرَامَهُ بِقَبُولٍ‏ وَ لْيَحْذَرْ قَارِعَةً قَبْلَ حُلُولِهَا إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ لَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا حُصُونٌ حَصِينَةٌ أَوْ صُدُورٌ أَمِينَةٌ أَوْ أَحْلَامٌ

ص281

رَزِينَةٌ يَا عَجَباً كُلَّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ شُرْطَةِ الْخَمِيسِ مَا هَذَا الْعَجَبُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَ مَا لِيَ لَا أَعْجَبُ وَ سَبَقَ الْقَضَاءُ فِيكُمْ وَ مَا تَفْقَهُونَ"162

**المطلع الثاني**

فی ذكر حديث الذي ذكرت فی ذلك الكتاب عن رسول الله عن الله سبحانه حيث اشار اليه بذلك فی علامات التی تظهر قبل الرجعة فی قوله عز ذكره " و خُرُوجُ وَلَدٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ"163 الله يعلم مراده و انا لا اعلم حرفا و ان الخروج ما انا اعرفه هی الخروج بالحكمة و الحجة لا سواها و من ياول بغير ذلك فلست انا اهله و ان الله و ملائكته و اوليائه بريئون من المفترين المكذبين الذين يريدون الفتنة بغير حق أولئك هم الظالمون.

**المطلع الثالث**

فی ذكر حديث عباد الذين يتمسكون بامر الله و اولئك هم الفائزون و قد روي" ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ بَعْدِي وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ فَقَالَ إِي وَ رَبِّي‏ وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ‏ يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا لَأَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيٌّ عَنْ عِبَادِهِ فَإِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ فَهُوَ كُفْرٌ"164

ص282

**المطلع الرابع**

فيما أشار علی فی خطبته و كلامه حيث يعرف اهل الافئدة بعضا من الامر و انا الی ربنا لمنقلبون و قد" رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ: خَطَبَ النَّاسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَنَا سَيِّدُ الشِّيبِ وَ فِيَّ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي أَهْلِي كَمَا جَمَعَ لِيَعْقُوبَ شَمْلَهُ وَ ذَلِكَ إِذَا اسْتَدَارَ الْفَلَكُ وَ قُلْتُمْ ضَلَّ أَوْ هَلَكَ أَلَا فَاسْتَشْعِرُوا قَبْلَهَا بِالصَّبْرِ وَ بُوءُوا إِلَى اللَّهِ بِالذَّنْبِ فَقَدْ نَبَذْتُمْ قُدْسَكُمْ وَ أَطْفَأْتُمْ مَصَابِيحَكُمْ وَ قَلَّدْتُمْ هِدَايَتَكُمْ مَنْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ وَ لَا لَكُمْ سَمْعاً وَ لَا بَصَراً ضَعُفَ وَ اللَّهِ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ هَذَا وَ لَوْ لَمْ تَتَوَاكَلُوا أَمْرَكُمْ وَ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نُصْرَةِ الْحَقِّ بَيْنَكُمْ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَتَشَجَّعْ عَلَيْكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى هَضْمِ الطَّاعَةِ وَ إِزْوَائِهَا عَنْ أَهْلِهَا فِيكُمْ تِهْتُمْ كَمَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى عَهْدِ مُوسَى وَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَيُضَعَّفَنَّ عَلَيْكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي بِاضْطِهَادِكُمْ وُلْدِي ضِعْفَ مَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَلَوْ قَدِ اسْتَكْمَلْتُمْ نَهَلًا وَ امْتَلَأْتُمْ عَلَلًا عَنْ سُلْطَانِ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ فِي الْقُرْآنِ لَقَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى نَاعِقِ ضَلَالٍ وَ لَأَجَبْتُمُ الْبَاطِلَ رَكْضاً ثُمَّ لَغَادَرْتُمْ دَاعِيَ الْحَقِّ وَ قَطَعْتُمُ الْأَدْنَى مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ وَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ مِنْ أَبْنَاءِ الْحَرْبِ أَلَا وَ لَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنَا التَّمْحِيصُ لِلْجَزَاءِ وَ كُشِفَ الْغِطَاءُ وَ انْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَ أَزِفَ الْوَعْدُ وَ بَدَا لَكُمُ النَّجْمُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ أَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرُكُمْ كَمِلْ‏ءِ شَهْرِهِ وَ كَلَيْلَةٍ

ص283

تَمَّ فَإِذَا اسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَاجِعُوا التَّوْبَةَ وَ خَالِعُوا الْحَوْبَةَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَدَارَيْتُمْ مِنَ الصَّمَمِ وَ اسْتَشْفَيْتُمْ مِنَ الْبَكَمِ وَ كُفِيتُمْ مَئُونَةَ التَّعَسُّفِ وَ الطَّلَبِ وَ نَبَذْتُمُ الثِّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبَى الرَّحْمَةَ وَ فَارَقَ الْعِصْمَةَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ‏"165

و ايضا " إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَ إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتَناً مُظْلِمَةً عَمْيَاءَ مُنْكَسِفَةً لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّوَمَةُ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا النُّوَمَةُ قَالَ‏ الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ‏ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ‏ ثُمَّ تَلَا يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ‏"166

**المطلع الخامس**

فيما أشار ابو عبدالله فی ظهور امرهم قبل قيام القائم فی قوله عز ذكره بما روي " عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي مَجْلِسِهِ وَ مَعِي غَيْرِي فَقَالَ لَنَا إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ يَعْنِي بِاسْمِ الْقَائِمِ ع وَ كُنْتُ أَرَاهُ يُرِيدُ غَيْرِي فَقَالَ لِي يَا بَا عَبْدِ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ وَ اللَّهِ لَيَغِيبَنَّ سِنِيناً مِنَ الدَّهْرِ وَ لَيَخْمُلَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَ لَتَفِيضَنَّ عَلَيْهِ أَعْيُنُ الْمُؤْمِنِينَ

ص284

وَ لَيُكْفَأَنَّ كَتَكَفُّؤِ السَّفِينَةِ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ حَتَّى لَا يَنْجُوَ إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُعْرَفُ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ قَالَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي مَا يُبْكِيكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنْتَ تَقُولُ تُرْفَعُ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُعْرَفُ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ قَالَ فَنَظَرَ إِلَى كَوَّةٍ فِي الْبَيْتِ الَّتِي تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ ع أَ هَذِهِ الشَّمْسُ مُضِيئَةٌ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ اللَّهِ لَأَمْرُنَا أَضْوَأُ مِنْهَا"167

**المطلع السادس**

فيما اشار ابو الحجة و ابنه ع للذين يعرفون إشارات كلامهم و انهم لهم المهتدون و لقد ذكر فی"كِتَابُ الْمُحْتَضَرِ، لِلْحَسَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ تِلْمِيذِ الشَّهِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَالَ رُوِيَ: أَنَّهُ وَجَدَ بِخَطِّ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع مَا صُورَتُهُ قَدْ صَعِدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ النُّبُوَّةِ وَ الْوَلَايَةِ وَ سَاقَهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ سَيَسْفِرُ لَهُمْ يَنَابِيعُ الْحَيَوَانِ بَعْدَ لَظَى النِّيرَانِ لِتَمَامِ‏ الم‏ وَ طه‏ وَ الطَّوَاسِينِ مِنَ السِّنِينَ168

و قال ابنه روحی فداه فی توقيعه المنيع الذي اذكره انشاءالله فی ذلك الكتاب من بعد الی ان قال" إِذَا حَلَّ جُمَادَى الْأُولَى مِنْ سَنَتِكُمْ هَذِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ وَ اسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقْدَتِكُمْ لِمَا يَكُونُ مِنَ الَّذِي يَلِيهِ سَتَظْهَرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ وَ يَحْدُثُ فِي أَرْضِ الْمَشْرِقِ مَا يَحْزُنُ وَ يُقْلِقُ وَ يَغْلِبُ مِنْ بَعْدُ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَّاقٌ يَضِيقُ بِسُوءِ فِعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِهِ‏ الْأَرْزَاقُ ثُمَّ تَتَفَرَّجُ الْغُمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِبَوَارِ طَاغُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ

ص285

يُسَرُّ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارُ وَ يَتَّفِقُ لِمُرِيدِي الْحَجِّ مِنَ الْآفَاقِ مَا يَأْمُلُونَهُ عَلَى تَوْفِيرِ غَلَبَةٍ مِنْهُمْ وَ اتِّفَاقٍ وَ لَنَا فِي تَيْسِيرِ حَجِّهِمْ عَلَى الِاخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَ الْوِفَاقِ شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ وَ اتِّسَاقٍ فَيَعْمَلُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ لِيَتَجَنَّبَ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهِيَتِنَا وَ سَخَطِنَا فَإِنَّ امْرَأً يَبْغَتُهُ فَجْأَةٌ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَ لَا يُنَجِّيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَ اللَّهُ يُلْهِمُكَ الرُّشْدَ وَ يَلْطُفُ لَكُمْ بِالتَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ"169

**المطلع السّابع**

فی ذكر عباد الذين يبعثهم الله قبل قيام القائم لطلب ثار الحسين بما روي" الْعِدَّةُ عن اصحابنا عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ شَمُّونٍ عَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى‏ وَ قَضَيْنا إِلى‏ بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ‏ قَالَ قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ طَعْنُ الْحَسَنِ ع‏ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً قَالَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ ع‏ فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما إِذَا جَاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ‏ بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ قَوْمٌ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ فَلَا يَدَعُونَ وَتَراً لآِلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا قَتَلُوهُ‏ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا خُرُوجُ الْقَائِمِ ع‏ ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ‏ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ ع فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمُذَهَّبَةُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشُكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِدَجَّالٍ وَ لَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ "170

ص286

أَنَّهُ الْحُسَيْنُ ع جَاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُغَسِّلُهُ وَ يُكَفِّنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ"170

فاذا تلجلجت بذكر تلك الاشارات لايعرف حكم التصريح من تلك الاخبار فاني من حكم الباطن اظهرت لك رشحا و ان من دون تلك الاخبار اشارات كثيرة كما نطق به قول الذين ذكر فی كتاب قديم و هو هذا ليعلم ان الملك منقطع الامر لله ذی النعماء و الجود و خصه الله بالآیات منبعثا الی الخليقه منها البيض و السّود و ان ما وراء تلك الاشارات اشارات الآفاقية لايخفی و العلامات الكونيه لاتعد و الدلالات السريانيه لا‌تذكر و الاخبارات النازله من ائمة الاطهار لايحصی و انی ما رايت شيئا دون ما ذكرت لك ولكن سمعت فی حديث اشارة اليه بان فی صوته ضحك ثم فی حديث آخر انه أراد بامر و يجری الله البداء مرتين و يقضی فی الثالثة ما شاءالله له و فی حديث بما ذكر فی كتاب اكمال الدين و اتمام النعمة اشار الصادق حيث قال عز ذكره" كانی انظر الی القائم علی منبر الكوفه و حوله أصحابه ثلاثة مات و ثلاثة عشر رجلا عدة اصحاب بدر و هم اصحاب الولاية و هم حكام الله فی ارضه علی خلقه حتی يستخرج من قبائه كتابا مختوما بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله فيجفلون عنه اجفال الغنم اليكم فلايبقی منهم الا الوزير و احد عشر نقيبا كما بقوا مع موسی بن عمران فيجولون فی الارض و لا

ص ٢٨٧

يجدون عنه مذهبا فيرجعون اليه والله انی اعرف الكلام الذي يقوله لهم فيكفرون به"171

ولكنی لما ما اري لنفسی ذكرا و لا لوجودي شانا لا اعلم حقيقه امري و لا ايقن بما شاءالله فی تلك الاحاديث النازلة ولكن بما ايقنت بينی و بين الله ربی بانی ما اردت الا دين الله و ان الله اكرمنی بنعمته بما شاء كما شاء و انی علی قدر ضعفی و ضري و عجزي و مسكنتی احب ان اظهر دين رسول الله بما نزل الله فی القرآن و تثبت عليها اخبار اهل البيان بتلك النعمة لو شاءالله و اراد و كفی بتلك الاشارات لك و للمومنين ذكرا و دليلا و لما ذكرت بعض احكام ايام القائم لاذكر انشاءالله بعض علامات رجعته و بعد رجعته و رجعة آبائه المصطفين فی ثلاثة مطالع و علی الله ربی اتكل و اليه يرجع الامر كله سبحانه و تعالی عما يصفون فاذا شاهدت انوار العدل فاعلم ان فی مولاك القديم حق بعض سنن النبيين و المرسلين لان عكوس المرآة فی المرآة لايمكن الا بما كان فی المرآة و ان بذلك قد نزلت الاخبار من شموس الانوار و انا ذا اذكر لك ذكرا جميلا لتاثر فی قلبك بما فعل الصادق ع و قال بما روي فی الكافي"172

" مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْوَشَّاءِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ طَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَنْصُورِ الْجَوَاشِنِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْبُدَيْلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فَرَأَيْنَاهُ جَالِساً عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مِسْحٌ خَيْبَرِيٌّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ مُقَصَّرُ الْكُمَّيْنِ وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِهِ الثَّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَّى قَدْ نَالَ الْحُزْنُ مِنْ وَجْنَتَيْهِ وَ شَاعَ التَّغَيُّرُ فِي عَارِضَيْهِ وَ أَبْلَى الدُّمُوعُ مَحْجِرَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ أَسَرَتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي غَيْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقْدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أُحِسُّ بِدَمْعَةٍ تَرْقَى مِنْ عَيْنِي وَ أَنِينٍ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مُثِّلَ لِعَيْنِي عَنْ عَوَائِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْظَعِهَا وَ تَرَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرِهَا وَ نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ وَ نَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ قَالَ سَدِيرٌ فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهاً وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعاً عَنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ ظَنَنَّا أَنَّهُ سِمَةٌ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ فَقُلْنَا لَا أَبْكَى اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنَيْكَ مِنْ أَيِّ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ وَ أَيَّةُ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمَ قَالَ فَزَفَرَ الصَّادِقُ ع زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ‏ وَيْكُمْ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّداً وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ تَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غِيبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلُّدَ الشُّكُوكِ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ خَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ‏ وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ‏ يَعْنِي الْوَلَايَةَ فَأَخَذَتْنِي الرِّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ فَقُلْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرِّمْنَا وَ شَرِّفْنَا بِإِشْرَاكِكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَدَارَ فِي الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةً أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى ع وَ قَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى ع وَ قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ ع وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِي الْخَضِرَ دَلِيلًا عَلَى عُمُرِهِ فَقُلْتُ اكْشِفْ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي قَالَ أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نَيِّفاً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَ تَعَذَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى لِحِفْظِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاهُ كَذَلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَ الْأُمَرَاءِ وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا نَاصَبُونَا الْعَدَاوَةَ وَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ ع وَ يَأْبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَى‏ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ‏ ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ‏ وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى ع فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ وَ كَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ‏ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ‏ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ ع فَإِنَّ الْأُمَّةَ تُنْكِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ بِغَيْرِ هُدًى بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَ قَائِلٍ يَقُولُ‏ إِنَّهُ وُلِدَ وَ مَاتَ وَ قَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ عَشَرَنَا كَانَ عَقِيماً وَ قَائِلٍ يَمْرُقُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثَ عَشَرَ فَصَاعِداً وَ قَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ ع يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ وَ أَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ ع فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَبْرَئِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ بِسَبْعَةِ نَوَيَاتٍ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَ عِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَ إِلْزَامِ الْحُجَّةِ فَعَاوِدْ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثِيبُكَ عَلَيْهِ وَ اغْرِسْ هَذَا النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتِ الْفَرَجَ وَ الْخَلَاصَ فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا نَبَتَتِ الْأَشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ تَغَصَّنَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ زَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَنٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الْعِدَةَ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَ يُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَ الِاجْتِهَادَ وَ يُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُ مِائَةِ رَجُلٍ وَ قَالُوا لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقّاً لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَغْرِسَهَا تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيِّفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا نُوحُ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ صَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعْدِيَ السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِكَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ كَيْفَ يَكُونُ الِاسْتِخْلَافُ وَ التَّمْكِينُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ خُبْثِ طِينَتِهِمْ وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجَ النِّفَاقِ وَ سُنُوحَ الضَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي مِنَ الْمُلْكِ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقْتَ الِاسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَاسْتَحْكَمَتْ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ وَ تَأَبَّدَ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ كَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيقَاعِ الْحُرُوبِ كَلَّا فَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا قَالَ الصَّادِقُ ع وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ ع تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصَرِّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُوَ الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشِّيعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحَسُّوا بِالاسْتِخْلَافِ وَ التَّمْكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ ع قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ قَالَ لَا يَهْدِ اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَكِّناً بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَ ارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ فِي عَهْدِ عَلِيٍّ ع مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تَثُورُ فِي أَيَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشَبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ ع‏ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْخَضِرُ ع فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ وَ لَا لِكِتَابٍ يُنْزِلُهُ عَلَيْهِ وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الِاقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ ع فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدِّرُ وَ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّولِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ ع وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ‏ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ"173

فاذا لاحظت ما نزل فيه فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله و قد حضروا بين طلعته خلق لايعلم عدتهم الا من شاءالله و ان فی الغيبة الصغري له وكلاء معتمدون و نواب مقربون و ان

ص ٢٩٣

مدتها قضت فی سبعين سنة و اربعين و عدة ايام معدودة و ان فی تلك الايام كان نوابه روحی فداه عثمان بن سعيد العمری و ابنه ابی جعفر محمد بن عثمان و الشيخ المعتمد به الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح ثم علی بن محمد السميري و انهم كانوا فی غيبته الصغري محال الامر و مواقع النهي و ان الشيعه يرجعون اليهم فی اوامر الالهيه و الشئونات القدوسية المشرقة من ناحية المقدسه و من لم يقربهم و جحدهم كان كافرا بنص الحجة و قد افتروا فی ايامهم علی الله و علی اوليائه بعض اشباه الناس بالقيام علی مقامهم بنسبتهم الی الامام بقيةالله روحی فداه و ان اولهم الحسن الشريعي ثم محمد النميري ثم هلال الكرخي ثم محمد البلالي ثم حسين الحلاجی ثم محمد الشلمغاني عذبهم الله بما استحقوا في كتاب الله و لقد خرج التوقيع لابواب المنصوصة و اللعن من

بقية الله علی المفترين و كفی بذكر تلك التوقيعات المباركات فی حق المعتدين المجاهدين و للمومنين الكملين دليلا و لو ان ظهر من ابواب الاربعه آیات عجيبة و من المفترين سيئات عظيمة ولكن لم يعدل فی كتاب الله بحرف من توقيعات المتلئلئة من نور الجلال لان حرفا منه اعظم عند رجال الاعراف عن كل المعجزات للمعتدين و عن كل النقمات للمفترين و انا ذا اذكر ثلاثة من توقيعات المقدسة فی ذكر حقيقه الاربعه و ابطال المفترين فی حقهم و كفی بها للذاكرين دليلا.

ص ٢٩٤ **توقیعات نواب اربعه**

**التوقيع الاوّل**

فيما طلع من ناحية المقدسة فی شان عثمان ابن السعيد و ابنه و هو

"‏ تَوْقِيعٌ مِنْهُ ع كَانَ خَرَجَ إِلَى الْعَمْرِيِّ وَ ابْنِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رَوَاهُ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَجَدْتُهُ مُثْبَتاً بِخَطِّ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَفَّقَكُمَا اللَّهُ لِطَاعَتِهِ وَ ثَبَّتَكُمَا عَلَى دِينِهِ وَ أَسْعَدَكُمَا بِمَرْضَاتِهِ انْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنَّ الْمِيثَمِيَّ أَخْبَرَكُمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَ مُنَاظَرَتِهِ مَنْ لَقِيَ وَ احْتِجَاجِهِ بِأَنْ لَا خَلَفَ غَيْرُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ تَصْدِيقِهِ إِيَّاهُ وَ فَهِمْتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابُكُمَا عَنْهُ وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجِلَاءِ وَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى‏ وَ مِنْ مُوبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ‏ كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ وَ يَأْخُذُونَ يَمِيناً وَ شِمَالًا فَارَقُوا دِينَهُمْ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَاسَوْا أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً وَ إِمَّا مَغْمُوراً أَ وَ لَمْ يَعْلَمُوا انْتِظَامَ أَئِمَّتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أَفْضَى الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْمَاضِي يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ ع يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ كَانَ نُوراً سَاطِعاً وَ قَمَراً زَهْراً اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَمَضَى عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ ع حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ عَلَى عَهْدٍ عَهِدَهُ وَ وَصِيَّةٍ أَوْصَى بِهَا إِلَى وَصِيٍّ سَتَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةٍ وَ أَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيَّتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَ الْقَدَرِ النَّافِذِ وَ فِينَا مَوْضِعُهُ وَ لَنَا فَضْلُهُ وَ لَوْ قَدْ أ

ص295

اذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا قَدْ مَنَعَهُ وَ أَزَالَ عَنْهُ مَا قَدْ جَرَى بِهِ مِنْ حُكْمِهِ لَأَرَاهُمُ الْحَقَّ ظَاهِراً بِأَحْسَنِ حِلْيَةٍ وَ أَبْيَنِ دَلَالَةٍ وَ أَوْضَحِ عَلَامَةٍ وَ لَأَبَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَ قَامَ بِحُجَّتِهِ وَ لَكِنَّ أَقْدَارَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تُغَالَبُ وَ إِرَادَتَهُ لَا تُرَدُّ وَ تَوْفِيقَهُ لَا يُسْبَقُ فَلْيَدَعُوا عَنْهُمُ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ لْيُقِيمُوا عَلَى أَصْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَ لَا يَبْحَثُوا عَمَّا سُتِرَ عَنْهُمْ فَيَأْثَمُوا وَ لَا يَكْشِفُوا سَتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَنْدَمُوا وَ لْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ وَ يَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالتَّعْرِيضِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ"174

**التوقيع الثانی**

فيما طلع من ناحية المقدسة الی ابی القاسم الحسين بن روح و هو هذا

"أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ وَ عَرَّفَكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ خَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ وَ تَسْكُنُ إِلَى نِيَّتِهِ مِنْ إِخْوَانِنَا أَسْعَدَكُمُ اللَّهُ وَ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ أَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَكُمْ مَنْ تَسْكُنُ إِلَى دِينِهِ وَ تَثِقُ بِنِيَّتِهِ جَمِيعاً بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالشَّلْمَغَانِيِّ زَادَ ابْنُ دَاوُدَ وَ هُوَ مِمَّنْ عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ النَّقِمَةَ وَ لَا أَمْهَلَهُ قَدِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ فَارَقَهُ اتَّفَقُوا وَ أَلْحَدَ فِي دِينِ اللَّهِ وَ ادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ قَالَ هَارُونُ فِيهِ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَ تَعَالَى وَ افْتَرَى كَذِباً وَ زُوراً وَ قَالَ بُهْتَاناً وَ إِثْماً عَظِيماً قَالَ هَارُونُ وَ أَمْراً عَظِيماً كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلالًا بَعِيداً وَ خَسِرُوا خُسْراناً مُبِيناً وَ إِنَّنَا قَدْ بَرِئْنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْهِمْ مِنْهُ وَ لَعَنَّاهُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ اتَّفَقُوا زَادَ ابْنُ دَاوُدَ تَتْرَى فِي الظَّاهِرِ مِنَّا وَ الْبَاطِنِ فِي السِّرِّ وَ الْجَهْرِ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَى مَنْ شَايَعَهُ وَ بَايَعَهُ أَوْ بَلَغَهُ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا وَ أَقَامَ عَلَى تَوَلِّيهِ بَعْدَهُ وَ أَعْلِمْهُمْ قَالَ الصَّيْمَرِيُّ تَوَلَّاكُمُ اللَّهُ قَالَ ابْنُ ذَكَا أَعَزَّكُمُ اللَّهُ

ص296

أَنَّا مِنَ التَّوَقِّي وَ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ اعْلَمْ أَنَّنَا مِنَ التَّوَقِّي لَهُ قَالَ هَارُونُ وَ أَعْلِمْهُمْ أَنَّنَا فِي التَّوَقِّي وَ الْمُحَاذَرَةِ مِنْهُ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ وَ هَارُونُ عَلَى مِثْلِ مَا كَانَ مِمَّنْ تَقَدَّمَنَا لِنُظَرَائِهِ قَالَ الصَّيْمَرِيُّ عَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ نُظَرَائِهِ وَ قَالَ ابْنُ ذَكَا عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَنَا لِنُظَرَائِهِ اتَّفَقُوا مِنَ الشَّرِيعِيِّ وَ النُّمَيْرِيِّ وَ الْهِلَالِيِّ وَ الْبِلَالِيِّ وَ غَيْرِهِمْ وَ عَادَةُ اللَّهِ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ وَ هَارُونُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ اتَّفَقُوا مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةٌ وَ بِهِ نَثِقُ وَ إِيَّاهُ نَسْتَعِينُ وَ هُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أُمُورِنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ"175

**التوقيع الثالث**

فيما اضاء و اشرق من نور شمس الازل و لاح علی هيكل علی بن محمد السمري و هو هذا

"يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيَّ اسْمَعْ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْراً وَ سَيَأْتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ"176

فاذا عرفت مقام الأبواب فايقن انهم لم يبلغوا بمقام الا بطاعته روحي فداه فايقن انهم بعد معرفته و ان بنیابة العامة لاعظم من الخاصة لانه بنفسه يوقد نار الحب لمعرفته و طاعته و انه بعد الامر و النص احتمل و لا شك ان المخصوصين بحكمه فی الغيبة الكبري هم الذين قال الله فی حقهم و قال روحي فداه فی شأنهم حيث قال و قوله الحق" أَ مَا قَرَأْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا وَ أَنْتُمُ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ"177

ص ٢٩٧

و لا شك ان لكل حجة لابدّ من سفير كما نطق بذلك ابن خامس الامام ع و ان مقام ذلك الناطق بامره كما نزل فی الاخبار معلوم حيث قال و قوله الحق" انْظُرُوا إِلَی مَنْ کَانَ مِنْکُمْ قَدْ رَوَي حَدِیثَنَا وَ نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْکَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَکَماً فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً فَإِذَا حَکَمَ بِحُکْمِنَا فَلَمْ یَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُکْمِ اللَّهِ قَدِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَیْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَیْنَا الرَّادُّ عَلَی اللَّهِ وَ هُوَ عَلَی حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ"178

و انهم حفاظ الدين و ادعية العلم و لولاهم ما يقوم احد بامر الله و اولئك هم الفائزون و ان الذين يقولون الناس فی غيبته الكبري بان الذي ادعي رويته كذب و كذب اذا كذب ولكن اذا شاءالله لا مرد لامره ولكن لايعرفه الا اذا شاءالله من بعد ولكن من قبل كما روي من بعض الناس و نقل المجلسی فی كتابه فلا مرد له و انی يوما فی المسجد الحرام لكنت قائما فی حول البيت شطر ركن اليماني وقت العصر رايت شابا مربوعا المعيا شعشعانيا كان وجهه بمثل قمص منير قاعدا علی ارض التی يطوفون الناس حول البيت فی تحتها تلقاء ركن اليماني بشان خضوع و خشوع ناظرا الی البيت غير ملتفت الی احد و لا اري فی حوله احدا و كان علی راسه عمامة بيض بمثل عمامة تجار الفارس و عليه عباء صوف مثل عباء الذين يستعملون الاعيان من التجار ولكن له هيبة و وقار و عظمة و انوار لما نظرت اليه كان بينی و بينه اقداما لا اعلم عدتها و وقع فی قلبي ما وقع ولكن استحييت عن التقرب الی ساحته

ص ٢٩٨

و اشتغلت بالصلوة و حكيت نفسی بانه لو كان هو مرادي ليطلبنی بالحظور ولكن يروح فؤادي من الشوق و يذلل اركاني من الخوف و كبرت للصلوة فلما فرغته ما رايته فی مقامه ثم امشيت الی اطراف مسجد الحرام ما اطلعت بطلعته ثم وقع فی قلبي ما وقع و ان فی ايام التی كنت فی المكه كل يوم و ليلة مددت عينای الی كل شطر لتنظر اليه مرة اخري ما اذن الله لي و لا انا اقول انی رايته لانی لا اعلم ما اراد الله بذلك و ربما انه ما كان هو المقصود فی علانية الظاهر بل لما رايت خطر هنالك ببالی ذلك الشرف ذكرته فی ذكر حبی لامره و ان العبد لو كان له شان معرفته فی حقه لاشك انه يكون ذا شان عنده كما صرح بذلك توقيع الذي خرج و طلع فی شان المفيد قدس الله تربته و انا ذا اذكر فی ذلك المقام اربعة مطالع ليكون عزا للمخلصين و شرفا للناظرين و آية للمومنين و كلمة للآخرين و علی الله ربي استعين فی كل حين و قبل حين ثم بعد حين.

**المطلع الاول**

فيما نزل و شرق من اشراق شمس ناحية المقدسة فی شان الموحدين ابی الشيخ الجليلی رحمة الله عليه ليعرف الكل من ذلك التوقيع الرفيع شان المومنين الذين يحكمون باذن الله و يتبعون امر الله و يخافون من عدل الله و هو هذا "

ذُكِرَ كِتَابٌ وَرَدَ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ حَرَسَهَا اللَّهُ وَ رَعَاهَا فِي أَيَّامٍ بَقِيَتْ مِنْ صَفَرٍ سَنَةَ عَشْرٍ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ عَلَى الشَّيْخِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ نَوَّرَ ضَرِيحَهُ ذَكَرَ مُوصِلُهُ أَنَّهُ تَحْمِلُهُ مِنْ نَاحِيَةٍ مُتَّصِلَةٍ بِالْحِجَازِ نُسْخَتُهُ لِلْأَخِ السَّدِيدِ وَ الْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ‏ النُّعْمَانِ أَدَامَ اللَّهُ إِعْزَازَهُ مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَى الْعِبَادِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏ أَمَّا بَعْدُ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَوْلَى الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ نَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ نُعْلِمُكَ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَ أَجْزَلَ مَثُوبَتَكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَ تَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قِبَلَكَ أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَ كَفَاهُمُ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَ حِرَاسَتِهِ فَقِفْ أَمَدَّكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ عَلَى مَا نَذْكُرُهُ وَ اعْمَلْ فِي تَأْدِيَتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا نَرْسِمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ نَحْنُ وَ إِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا يُحِيطُ عِلْمُنَا بِأَنْبَائِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْ‏ءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ مَعْرِفَتُنَا بِالزَّلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعاً وَ نَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ‏ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ‏ إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمُ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا عَلَى انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنَافَتْ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَ يُحْمَى عَلَيْهِ مَنْ أَدْرَكَ أَمَلَهُ وَ هِيَ أَمَارَةٌ لِأُزُوفِ حَرَكَتِنَا وَ مُبَاثَّتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَ نَهْيِنَا وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ‏ ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ‏ اعْتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ مِنْ شَبِّ نَارِ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْشُشُهَا عَصَبٌ أُمَوِيَّةٌ تَهُولُ بِهَا فِرْقَةً مَهْدِيَّةً أَنَا زَعِيمٌ بِنَجَاةِ مَنْ لَمْ يَرُمْ مِنْهَا الْمَوَاطِنَ الْخَفِيَّةَ وَ سَلَكَ فِي الطَّعْنِ مِنْهَا السُّبُلَ الرَّضِيَّةَ إِذَا حَلَّ جُمَادَى الْأُولَى مِنْ سَنَتِكُمْ هَذِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ وَ اسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقْدَتِكُمْ لِمَا يَكُونُ مِنَ الَّذِي يَلِيهِ سَتَظْهَرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ وَ يَحْدُثُ فِي أَرْضِ الْمَشْرِقِ مَا يَحْزُنُ وَ يُقْلِقُ وَ يَغْلِبُ مِنْ بَعْدُ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَّاقٌ يَضِيقُ بِسُوءِ فِعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِهِ‏ الْأَرْزَاقُ ثُمَّ تَتَفَرَّجُ الْغُمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِبَوَارِ طَاغُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ يُسَرُّ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارُ وَ يَتَّفِقُ لِمُرِيدِي الْحَجِّ مِنَ الْآفَاقِ مَا يَأْمُلُونَهُ عَلَى تَوْفِيرِ غَلَبَةٍ مِنْهُمْ وَ اتِّفَاقٍ وَ لَنَا فِي تَيْسِيرِ حَجِّهِمْ عَلَى الِاخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَ الْوِفَاقِ شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ وَ اتِّسَاقٍ فَيَعْمَلُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ لِيَتَجَنَّبَ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهِيَتِنَا وَ سَخَطِنَا فَإِنَّ امْرَأً يَبْغَتُهُ فَجْأَةٌ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَ لَا يُنَجِّيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَ اللَّهُ يُلْهِمُكَ الرُّشْدَ وَ يَلْطُفُ لَكُمْ بِالتَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ نُسْخَةُ التَّوْقِيعِ بِالْيَدِ الْعُلْيَا عَلَى صَاحِبِهَا السَّلَامُ هَذَا كِتَابُنَا عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِيُّ وَ الْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا الصَّفِيُّ وَ النَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ حَرَسَكَ اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ فَاحْتَفِظْ بِهِ وَ لَا تُظْهِرْ عَلَى خَطِّنَا الَّذِي سَطَرْنَاهُ بِمَا لَهُ ضَمِنَّاهُ أَحَداً وَ أَدِّ مَا فِيهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ وَ أَوْصِ جَمَاعَتَهُمْ بِالْعَمَلِ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ179

**المطلع الثانی**

فيما شرق من مشارق انوار ناحية المقدسة ذكرا للموحدين و نقمة للمفترين الذين يدعون الحكم بغير حق و اولئك هم الكاذبون و هو هذا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَبْقَاكَ اللَّهُ وَ الْكِتَابُ الَّذِي فِي دَرْجِهِ وَ أَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ أَلْفَاظِهِ وَ تَكَرُّرِ الْخَطَاءِ فِيهِ وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَفْتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ‏ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ حَمْداً لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلِهِ عَلَيْنَا أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا تَمَاماً وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوقاً وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكُرُهُ وَ لِي عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا بِيَوْمٍ لَا رَيْبَ‏ فِيهِ وَ سَأَلَنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَ أَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَ لَا عَلَيْكَ‏ وَ لَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعاً إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَ لَا طَاعَةً وَ لَا ذِمَّةً وَ سَأُبَيِّنُ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ يَا هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى بَلْ‏ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ قُلُوباً وَ أَلْبَاباً ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ‏ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ‏ وَ يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ يُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهِلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً وَ بَايَنَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَ مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَ الْآيَاتِ الْغَالِبَةِ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ عَلَيْهِ النَّارَ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا وَ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيماً وَ جَعَلَ عَصَاهُ ثُعْبَاناً مُبِيناً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّداً ص‏ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ‏ وَ تَمَّ بِهِ نِعْمَتُهُ وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا ظَهَرَ وَ بَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَ عَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَ ثُمَّ قَبَضَهُ ص حَمِيداً فَقِيداً سَعِيداً وَ جَعَلَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ وَ أَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ إِخْوَتِهِمْ وَ بَنِي عَمِّهِمْ وَ الْأَدْنَيْنَ فَالْأَدْنَيْنَ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فَرْقاً بَيِّناً تُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَ الْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَ جَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ وَ أَيَّدَهُمْ بِالدَّلَائِلِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَادَّعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ وَ لَمَا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا الْعِلْمُ مِنَ الْجَهْلِ وَ قَدِ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُدَّعِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أَدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءَ أَنْ يَتِمَّ دَعْوَاهُ أَ بِفِقْهٍ فِي دِينِ اللَّهِ فَوَ اللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ خَطَإٍ وَ صَوَابٍ أَمْ بِعِلْمٍ فَمَا يَعْلَمُ حَقّاً مِنْ بَاطِلٍ وَ لَا مُحْكَماً مِنْ مُتَشَابِهٍ وَ لَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَ وَقْتَهَا أَمْ بِوَرَعٍ فَاللَّهُ شَهِدَ عَلَى تَرْكِهِ‏ لِصَلَاةِ الْفَرْضِ‏أَرْبَعِينَ يَوْماً يَزْعُمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشُّعْبَدَةِ وَ لَعَلَّ خَبَرَهُ تَأَدَّى‏ إِلَيْكُمْ وَ هَاتِيكَ طُرُقٌ مُنْكَرَةٌ مَنْصُوبَةٌ وَ آثَارُ عِصْيَانِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ أَمْ بِآيَةٍ فَلْيَأْتِ بِهَا أَمْ بِحُجَّةٍ فَلْيُقِمْهَا أَمْ بِدَلَالَةٍ فَلْيَذْكُرْهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماواتِ ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى‏ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ‏ فَالْتَمِسْ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ امْتَحِنْهُ وَ اسْأَلْهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صَلَاةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَ مَا يَجِبُ فِيهِمَا لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ يَظْهَرَ لَكَ عَوَارُهُ وَ نُقْصَانُهُ وَ اللَّهُ حَسِيبُهُ حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ أَقَرَّهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَ قَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ إِذَا أَذِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَ انْحَسَرَ عَنْكُمْ وَ إِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَ جَمِيلِ الصُّنْعِ وَ الْوَلَايَةِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ‏.و صلی الله علی محمد و آل محمد"180

**المطلع الثالث**

فی حكم رجال الذين قد شرفوا بطلعة القائم فی غيبة الصغري الله يعلم عدتهم و انی انا اذكر احدا منهم ليكون ذكرا للمشتاقين و شرفا للمتقربين و الحمد لله رب العالمين و انه بما ذكر

"حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّبَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ مَهْزِيَارَ يَقُولُ: كُنْتُ نَائِماً فِي مَرْقَدِي إِذْ رَأَيْتُ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ قَائِلًا يَقُولُ لِي حُجَّ فِي هَذِهِ السَّنَةِ فَإِنَّكَ تَلْقَى صَاحِبَ زَمَانِكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ فَانْتَبَهْتُ فَرِحاً مَسْرُوراً فَمَا زِلْتُ فِي صَلَاتِي حَتَّى انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ فَرَغْتُ مِنْ صَلَاتِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْحَاجِّ فَوَجَدْتُ رِفْقَةً تُرِيدُ الْخُرُوجَ فَبَادَرْتُ مَعَ أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ حَتَّى خَرَجُوا وَ خَرَجْتُ بِخُرُوجِهِمْ أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْتُهَا نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَ سَلَّمْتُ مَتَاعِي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ص فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ فَلَمْ أَجِدْ أَثَراً وَ لَا سَمِعْتُ خَبَراً وَ خَرَجْتُ فِي أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ أُرِيدُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا دَخَلْتُهَا لَمْ أَتَمَالَكْ أَنْ نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَ سَلَّمْتُ رَحْلِي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْخَبَرِ وَ أَقْفُو الْأَثَرَ فَلَا خَبَراً سَمِعْتُ وَ لَا أَثَراً وَجَدْتُ فَلَمْ أَزَلْ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ نَفَرَ النَّاسُ إِلَى مَكَّةَ وَ خَرَجْتُ مَعَ مَنْ خَرَجَ حَتَّى وَافَيْتُ مَكَّةَ وَ نَزَلْتُ وَ اسْتَوْثَقْتُ مِنْ رَحْلِي وَ خَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَلَمْ أَسْمَعْ خَبَراً وَ لَا وَجَدْتُ أَثَراً فَمَا زِلْتُ بَيْنَ الْإِيَاسِ وَ الرَّجَاءِ مُتَفَكِّراً فِي أَمْرِي وَ عَاتِباً عَلَى نَفْسِي وَ قَدْ جَنَّ اللَّيْلُ وَ أَرَدْتُ أَنْ يَخْلُوَ لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ لِأَطُوفَ بِهَا وَ أَسْأَلَ اللَّهَ يُعَرِّفُنِي أَمَلِي فِيهَا فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ وَ قَدْ خَلَا لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ إِذْ قُمْتُ إِلَى الطَّوَافِ فَإِذَا أَنَا بِفَتًى مَلِيحِ الْوَجْهِ طَيِّبِ الرَّوْحِ مُتَرَدٍّ بِبُرْدَةٍ مُتَّشَحٍ بِأُخْرَى وَ قَدْ عَطَفَ بِرِدَائِهِ عَلَى‏ عَاتِقِهِ فَحَرَّكْتُهُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنَ الْأَهْوَازِ فَقَالَ أَ تَعْرِفُ بِهَا ابْنَ الْخَضِيبِ فَقُلْتُ رَحِمَهُ اللَّهُ دُعِيَ فَأَجَابَ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَقَدْ كَانَ بِالنَّهَارِ صَائِماً وَ بِاللَّيْلِ قَائِماً وَ لِلْقُرْآنِ تَالِياً وَ لَنَا مُوَالِياً أَ تَعْرِفُ بِهَا عَلِيَّ بْنَ مَهْزِيَارَ فَقُلْتُ أَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ فَقَالَ أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَ تَعْرِفُ الضَّرِيحَيْنِ‏ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ مَنْ هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَ مُوسَى قَالَ وَ مَا فَعَلْتَ الْعَلَامَةَ الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ مَعِي قَالَ أَخْرِجْهَا إِلَيَّ فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ خَاتَماً حَسَناً عَلَى فَصِّهِ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ فَلَمَّا رَآهُ بَكَى بُكَاءً طَوِيلًا وَ هُوَ يَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَلَقَدْ كُنْتَ إِمَاماً عَادِلًا ابْنَ أَئِمَّةٍ أَبَا إِمَامٍ أَسْكَنَكَ اللَّهُ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى مَعَ آبَائِكَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صِرْ إِلَى رَحْلِكَ وَ كُنْ عَلَى أُهْبَةِ السَّفَرِ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ الثُّلُثُ مِنَ اللَّيْلِ وَ بَقِيَ الثُّلُثَانِ فَالْحَقْ بِنَا فَإِنَّكَ تَرَى مُنَاكَ قَالَ ابْنُ مَهْزِيَارَ فَانْصَرَفْتُ إِلَى رَحْلِي أُطِيلُ الْفِكْرَ حَتَّى إِذَا هَجَمَ الْوَقْتُ فَقُمْتُ إِلَى رَحْلِي فَأَصْلَحْتُهُ وَ قَدَّمْتُ رَاحِلَتِي فَحَمَلْتُهَا وَ صِرْتُ فِي مَتْنِهَا حَتَّى لَحِقْتُ الشِّعْبَ فَإِذَا أَنَا بِالْفَتَى هُنَاكَ يَقُولُ أَهْلًا وَ سَهْلًا يَا أَبَا الْحَسَنِ طُوبَى لَكَ فَقَدْ أُذِنَ لَكَ فَسَارَ وَ سِرْتُ بِسَيْرِهِ حَتَّى جَازَ بِي عَرَفَاتٍ وَ مِنًى وَ صِرْتُ فِي أَسْفَلِ ذِرْوَةِ الطَّائِفِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ انْزِلْ وَ خُذْ فِي أُهْبَةِ الصَّلَاةِ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ فَرَغْتُ ثُمَّ قَالَ لِي خُذْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ أَوْجِزْ فَأَوْجَزْتُ فِيهَا وَ سَلَّمَ وَ عَفَّرَ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ ثُمَّ رَكِبَ وَ أَمَرَنِي بِالرُّكُوبِ ثُمَّ سَارَ وَ سِرْتُ بِسَيْرِهِ حَتَّى عَلَا الذِّرْوَةَ فَقَالَ الْمَحْ هَلْ تَرَى شَيْئاً فَلَمَحْتُ فَرَأَيْتُ بُقْعَةً نَزِهَةً كَثِيرَةَ الْعُشْبِ وَ الْكَلَإِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَرَى بُقْعَةً كَثِيرَةَ الْعُشْبِ وَ الْكَلَإِ فَقَالَ لِي هَلْ فِي أَعْلَاهَا شَيْ‏ءٌ فَلَمَحْتُ فَإِذَا أَنَا بِكَثِيبِ رَمْلٍ فَوْقَهُ بَيْتٌ مِنْ شَعْرٍ يَتَوَقَّدُ نُوراً فَقَالَ لِي هَلْ رَأَيْتَ شَيْئاً فَقُلْتُ أَرَى كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ طِبْ نَفْساً وَ قَرَّ عَيْناً فَإِنَّ هُنَاكَ‏ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ ثُمَّ قَالَ لِيَ انْطَلِقْ بِنَا فَسَارَ وَ سِرْتُ حَتَّى صَارَ فِي أَسْفَلِ الذِّرْوَةِ ثُمَّ قَالَ لِي انْزِلْ فَهَاهُنَا يَذِلُّ كُلُّ صَعْبٍ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى قَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ خَلِّ عَنْ زِمَامِ الرَّاحِلَةِ فَقُلْتُ عَلَى مَنْ أُخَلِّفُهَا وَ لَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَرَمٌ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا وَلِيٌّ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا وَلِيٌّ فَخَلَّيْتُ عَنِ الرَّاحِلَةِ وَ سَارَ وَ سِرْتُ مَعَهُ فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْخِبَاءِ سَبَقَنِي وَ قَالَ لِي هُنَاكَ إِلَى أَنْ يُؤْذَنَ لَكَ فَمَا كَانَ إِلَّا هُنَيْئَةً فَخَرَجَ إِلَيَّ وَ هُوَ يَقُولُ طُوبَى لَكَ فَقَدْ أُعْطِيتَ سُؤْلَكَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى نَمَطٍ عَلَيْهِ نَطْعُ أَدَمٍ أَحْمَرَ مُتَّكِئٌ عَلَى مِسْوَرَةِ أَدَمٍ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ لَمَحْتُهُ فَرَأَيْتُ وَجْهاً مِثْلَ فِلْقَةِ قَمَرٍ لَا بِالْخَرِقِ وَ لَا بِالنَّزِقِ وَ لَا بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ مَمْدُودَ الْقَامَةِ صَلْتَ الْجَبِينِ أَزَجَّ الْحَاجِبَيْنِ أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ أَقْنَى الْأَنْفِ سَهْلَ الْخَدَّيْنِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ فَلَمَّا أَنَا بَصُرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ كَيْفَ خَلَّفْتَ إِخْوَانَكَ بِالْعِرَاقِ قُلْتُ فِي ضَنْكِ عَيْشٍ وَ هَنَاةٍ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِمْ سُيُوفُ بَنِي الشَّيْصَبَانِ فَقَالَ‏ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ‏ كَأَنِّي بِالْقَوْمِ وَ قَدْ قُتِلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَ أَخَذَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيْلًا أَوْ نَهَاراً فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَ ظَهَرَتِ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ ثَلَاثاً فِيهَا أَعْمِدَةٌ كَأَعْمِدَةِ اللُّجَيْنِ تَتَلَأْلَأُ نُوراً وَ يَخْرُجُ الشروسي مِنْ أرمنية [إِرْمِينِيَّةَ] وَ آذَرْبِيجَانَ يُرِيدُ وَرَاءَ الرَّيِّ الْجَبَلَ الْأَسْوَدَ الْمُتَلَاحِمَ بِالْجَبَلِ الْأَحْمَرِ لَزِيقُ جِبَالِ طَالَقَانَ فَتَكُونُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَرْوَزِيِّ وَقْعَةٌ صَيْلَمَانِيَّةٌ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَهْرَمُ مِنْهَا الْكَبِيرُ وَ يَظْهَرُ الْقَتْلُ بَيْنَهُمَا فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا خُرُوجَهُ إِلَى الزَّوْرَاءِ فَلَا يَلْبَثُ بِهَا حَتَّى يُوَافِيَ مَاهَانَ ثُمَّ يُوَافِي وَاسِطَ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ بِهَا سَنَةً أَوْ دُونَهَا ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى كُوفَانَ فَتَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقْعَةٌ مِنَ النَّجَفِ إِلَى الْحِيرَةِ إِلَى الْغَرِيِّ وَقْعَةٌ شَدِيدَةٌ تَذْهَلُ مِنْهَا الْعُقُولُ فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارُ الْفِئَتَيْنِ وَ عَلَى اللَّهِ حَصَادُ الْبَاقِينَ ثُمَّ تَلَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏ أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ‏ فَقُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جُنُودُهُ قُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهُ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ وَ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ"181

**المطلع الرابع**

فی ذكر عباد الذين يروون روية القائم فی غيبته الكبری و انی انا اذكر احدا منهم ليكون ذكرا للذاكرين و شرفا للموقنين و حجة للمستبعدين الذين ينكرون نیابة الخاصة مطلقاً فی

ص ٣٠٨

المقربين من حوله كما صرح بذلك قصة مير شمس الدين و كفی بذلك ذكرا للمؤمنين و الحمد لله ربّ العالمين و هو بما ذكر

"ما أخبرني به بعض الأفاضل الكرام و الثقات الأعلام قال أخبرني بعض من أثق به يرويه عمن يثق به و يطريه أنه قال لما كان بلدة البحرين تحت ولاية الأفرنج جعلوا واليها رجلا من المسلمين ليكون أدعى إلى تعميرها و أصلح بحال أهلها و كان هذا الوالي من النواصب و له وزير أشد نصبا منه يظهر العداوة لأهل البحرين لحبهم لأهل البيت ع و يحتال في إهلاكهم و إضرارهم بكل حيلة فلما كان في بعض الأيام دخل الوزير على الوالي و بيده رمانة فأعطاها الوالي فإذا كان مكتوبا عليها لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر و عمر و عثمان و علي خلفاء رسول الله فتأمل الوالي فرأى الكتابة من أصل الرمانة بحيث لا يحتمل عنده أن يكون من صناعة بشر فتعجب من ذلك و قال للوزير هذه آية بينة و حجة قوية على إبطال مذهب الرافضة فما رأيك في أهل البحرين فقال له أصلحك الله إن هؤلاء جماعة متعصبون ينكرون البراهين و ينبغي لك أن تحضرهم و تريهم هذه الرمانة فإن قبلوا و رجعوا إلى مذهبنا كان لك الثواب الجزيل بذلك و إن أبوا إلا المقام على ضلالتهم فخيرهم بين ثلاث إما أن يؤدوا الجزية و هم صاغرون أو يأتوا بجواب عن هذه الآية البينة التي لا محيص لهم عنها أو تقتل رجالهم و تسبي نساءهم و أولادهم و تأخذ بالغنيمة أموالهم فاستحسن الوالي رأيه و أرسل إلى العلماء و الأفاضل الأخيار و النجباء و السادة الأبرار من أهل البحرين و أحضرهم و أراهم الرمانة و أخبرهم بما رأى فيهم إن لم يأتوا بجواب شاف من القتل و الأسر و أخذ الأموال أو أخذ الجزية على وجه الصغار كالكفار فتحيروا في أمرها و لم يقدروا على جواب و تغيرت وجوههم و ارتعدت فرائصهم.فقال كبراؤهم أمهلنا أيها الأمير ثلاثة أيام لعلنا نأتيك بجواب ترتضيه و إلا فاحكم فينا ما شئت فأمهلهم فخرجوا من عنده خائفين مرعوبين متحيرين.فاجتمعوا في مجلس و أجالوا الرأي في ذلك فاتفق رأيهم على أن يختاروا من صلحاء البحرين و زهادهم عشرة ففعلوا ثم اختاروا من العشرة ثلاثة فقالوا لأحدهم اخرج الليلة إلى الصحراء و اعبد الله فيها و استغث بإمام زماننا و حجة الله علينا لعله يبين لك ما هو المخرج من هذه الداهية الدهماء.فخرج و بات طول ليلته متعبدا خاشعا داعيا باكيا يدعو الله و يستغيث بالإمام ع حتى أصبح و لم ير شيئا فأتاهم و أخبرهم فبعثوا في الليلة الثانية الثاني منهم فرجع كصاحبه و لم يأتهم بخبر فازداد قلقهم و جزعهم.فأحضروا الثالث و كان تقيا فاضلا اسمه محمد بن عيسى فخرج الليلة الثالثة حافيا حاسر الرأس إلى الصحراء و كانت ليلة مظلمة فدعا و بكى و توسل إلى الله تعالى في خلاص هؤلاء المؤمنين و كشف هذه البلية عنهم و استغاث بصاحب الزمان.فلما كان آخر الليل إذا هو برجل يخاطبه و يقول يا محمد بن عيسى ما لي أراك على هذه الحالة و لما ذا خرجت إلى هذه البرية فقال له أيها الرجل دعني فإني خرجت لأمر عظيم و خطب جسيم لا أذكره إلا لإمامي و لا أشكوه إلا إلى من يقدر على كشفه عني.فقال يا محمد بن عيسى أنا صاحب الأمر فاذكر حاجتك فقال إن كنت هو فأنت تعلم قصتي و لا تحتاج إلى أن أشرحها لك فقال له نعم خرجت لما دهمكم من أمر الرمانة و ما كتب عليها و ما أوعدكم الأمير به قال فلما سمعت ذلك توجهت إليه و قلت له نعم يا مولاي قد تعلم ما أصابنا و أنت إمامنا و ملاذنا و القادر على كشفه عنا.فقال صلوات الله عليه يا محمد بن عيسى إن الوزير لعنه الله في داره شجرة رمان فلما حملت تلك الشجرة صنع شيئا من الطين على هيئة الرمانة و جعلها نصفين و كتب في داخل كل نصف بعض تلك الكتابة ثم وضعهما على الرمانة و شدهما عليها و هي صغيرة فأثر فيها و صارت هكذا.فإذا مضيتم غدا إلى الوالي فقل له جئتك بالجواب و لكني لا أبديه إلا في دار الوزير فإذا مضيتم إلى داره فانظر عن يمينك ترى فيها غرفة فقل للوالي لا أجيبك‏ إلا في تلك الغرفة و سيأبى الوزير عن ذلك و أنت بالغ في ذلك و لا ترض إلا بصعودها فإذا صعد فاصعد معه و لا تتركه وحده يتقدم عليك فإذا دخلت الغرفة رأيت كوة فيها كيس أبيض فانهض إليه و خذه فترى فيه تلك الطينة التي عملها لهذه الحيلة ثم ضعها أمام الوالي و ضع الرمانة فيها لينكشف له جلية الحال.و أيضا يا محمد بن عيسى قل للوالي إن لنا معجزة أخرى و هي أن هذه الرمانة ليس فيها إلا الرماد و الدخان و إن أردت صحة ذلك فأمر الوزير بكسرها فإذا كسرها طار الرماد و الدخان على وجهه و لحيته.فلما سمع محمد بن عيسى ذلك من الإمام فرح فرحا شديدا و قبّل بين يدي الإمام صلوات الله عليه و انصرف إلى أهله بالبشارة و السرور.فلما أصبحوا مضوا إلى الوالي ففعل محمد بن عيسى كل ما أمره الإمام و ظهر كل ما أخبره فالتفت الوالي إلى محمد بن عيسى و قال له من أخبرك بهذا فقال إمام زماننا و حجة الله علينا فقال و من إمامكم فأخبره بالأئمة واحدا بعد واحد إلى أن انتهى صاحب الأمر صلوات الله عليهم.فقال الوالي مدَّ يدك فأنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن الخليفة بعده بلا فصل أمير المؤمنين علي ع ثم أقر بالأئمة إلى آخرهم عليهم السلام و حسن إيمانه و أمر بقتل الوزير و اعتذر إلى أهل البحرين و أحسن إليهم و أكرمهم.قال و هذه القصة مشهورة عند أهل البحرين و قبر محمد بن عيسى عندهم معروف يزوره الناس.182

و اني انا اذكر بعد ما ذكرت قبل اربعة عشر حديثا فی تلك المطالع لذكر علامات رجعة و قبلها ثم بعدها ليكون ذكرا للذاكرين جميعا و ان اردت تفصيل العلامات فانظر الی خطبة الاجماع التی انشاها علی فقد وجدت فی تلك السموات فی خزينة الرّضا

**المطلع الاوّل**

فيما راوه المجلسيّ حيث قال،قَدْ جَاءَتِ الْآثَارُ بِذِكْرِ عَلَامَاتٍ لِزَمَانِ قِيَامِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ ع‏

ص ٣١٢

وَ حَوَادِثَ تَكُونُ أَمَامَ قِيَامِهِ وَ آيَاتٍ وَ دَلَالاتٍ فَمِنْهَا خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ قَتْلُ الْحَسَنِيِّ وَ اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي الْمُلْكِ الدُّنْيَاوِيِّ وَ كُسُوفُ الشَّمْسِ فِي النِّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ خُسُوفُ الْقَمَرِ فِي آخِرِهِ عَلَى خِلَافِ الْعَادَاتِ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ رُكُودُ الشَّمْسِ مِنْ عِنْدِ الزَّوَالِ إِلَى أَوْسَطِ أَوْقَاتِ الْعَصْرِ وَ طُلُوعُهَا مِنَ الْمَغْرِبِ وَ قَتْلُ نَفْسٍ زَكِيَّةٍ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ ذَبْحُ رَجُلٍ هَاشِمِيٍّ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ هَدْمُ حَائِطِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ إِقْبَالُ رَايَاتٍ سُودٍ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ وَ خُرُوجُ الْيَمَانِيِّ وَ ظُهُورُ الْمَغْرِبِيِّ بِمِصْرَ وَ تَمَلُّكُهُ الشَّامَاتِ وَ نُزُولُ التُّرْكِ الْجَزِيرَةَ وَ نُزُولُ الرُّومِ الرَّمْلَةَ وَ طُلُوعُ نَجْمٍ بِالْمَشْرِقِ يُضِي‏ءُ كَمَا يُضِي‏ءُ الْقَمَرُ ثُمَّ يَنْعَطِفُ حَتَّى يَكَادَ يَلْتَقِي طَرَفَاهُ وَ حُمْرَةٌ يَظْهَرُ فِي السَّمَاءِ وَ يُنْشَرُ فِي آفَاقِهَا وَ نَارٌ تَظْهَرُ بِالْمَشْرِقِ طَوِيلًا وَ تَبْقَى فِي الْجَوِّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَ خَلْعُ الْعَرَبِ أَعِنَّتَهَا وَ تَمَلُّكُهَا الْبِلَادَ وَ خُرُوجُهَا عَنْ سُلْطَانِ الْعَجَمِ وَ قَتْلُ أَهْلِ مِصْرَ أَمِيرَهُمْ وَ خَرَابُ الشَّامِ وَ اخْتِلَافُ ثَلَاثِ رَايَاتٍ فِيهِ وَ دُخُولُ رَايَاتِ قَيْسٍ وَ الْعَرَبِ إِلَى مِصْرَ وَ رَايَاتُ كِنْدَةَ إِلَى خُرَاسَانَ وَ وُرُودُ خَيْلٍ مِنْ قِبَلِ الْعَرَبِ حَتَّى تُرْبَطَ بِفِنَاءِ الْحِيرَةِ وَ إِقْبَالُ رَايَاتٍ سُودٍ مِنَ الْمَشْرِقِ نَحْوَهَا وَ بَثْقٌ فِي الْفُرَاتِ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَاءُ أَزِقَّةَ الْكُوفَةِ وَ خُرُوجُ سِتِّينَ كَذَّاباً كُلُّهُمْ يَدَّعِي النُّبُوَّةَ وَ خُرُوجُ اثنا [اثْنَيْ‏] عَشَرَ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ كُلُّهُمْ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ لِنَفْسِهِ وَ إِحْرَاقُ رَجُلٍ عَظِيمِ الْقَدْرِ مِنْ شِيعَةِ بَنِي الْعَبَّاسِ بَيْنَ جَلُولَاءَ وَ خَانِقِينَ وَ عَقْدُ الْجِسْرِ مِمَّا يَلِي الْكَرْخَ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ وَ ارْتِفَاعُ رِيحٍ سَوْدَاءَ بِهَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ وَ زَلْزَلَةٌ حَتَّى يَنْخَسِفَ كَثِيرٌ مِنْهَا وَ خَوْفٌ يَشْمَلُ أَهْلَ الْعِرَاقِ وَ بَغْدَادَ وَ مَوْتٌ ذَرِيعٌ فِيهِ وَ نَقْصٌ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ جَرَادٌ يَظْهَرُ فِي أَوَانِهِ وَ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى الزَّرْعِ وَ الْغَلَّاتِ وَ قِلَّةُ رَيْعٍ لِمَا يَزْرَعُهُ النَّاسُ وَ اخْتِلَافُ صِنْفَيْنِ مِنَ الْعَجَمِ وَ سَفْكُ دِمَاءٍ كَثِيرَةٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ خُرُوجُ الْعَبِيدِ عَنْ طَاعَاتِ سَادَاتِهِمْ وَ قَتْلُهُمْ مَوَالِيَهُمْ وَ مَسْخٌ لِقَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ حَتَّى يَصِيرُوا قِرَدَةً وَ خَنَازِيرَ وَ غَلَبَةُ الْعَبِيدِ عَلَى بِلَادِ السَّادَاتِ وَ نِدَاءٌ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى‏ يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّ أَهْلِ لُغَةٍ بِلُغَتِهِمْ وَ وَجْهٌ وَ صَدْرٌ يَظْهَرَانِ لِلنَّاسِ فِي عَيْنِ الشَّمْسِ وَ أَمْوَاتٌ يُنْشَرُونَ مِنَ الْقُبُورِ حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى الدُّنْيَا فَيَتَعَارَفُونَ فِيهَا وَ يَتَزَاوَرُونَ ثُمَّ يُخْتَمُ ذَلِكَ بِأَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ مَطْرَةً يَتَّصِلُ فَتَحْيَا بِهِ الْأَرْضُ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تُعْرَفُ بَرَكَاتُهَا وَ يَزُولُ بَعْدَ ذَلِكَ كُلُّ عَاهَةٍ عَنْ مُعْتَقِدِي الْحَقِّ مِنْ شِيعَةِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَعْرِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ ظُهُورَهُ بِمَكَّةَ فَيَتَوَجَّهُونَ نَحْوَهُ لِنُصْرَتِهِ كَمَا جَاءَتْ بِذَلِكَ الْأَخْبَارُ وَ مِنْ جُمْلَةِ هَذِهِ الْأَحْدَاثِ مَحْتُومَةٌ وَ مِنْهَا مَشْرُوطَةٌ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَاهَا عَلَى حَسَبِ مَا ثَبَتَ فِي الْأُصُولِ وَ تَضَمَّنَهَا الْأَثَرُ الْمَنْقُولُ وَ بِاللَّهِ نَسْتَعِينُ"183

**المطلع الثانی**

فيما روی"عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَ وَهَى سُلْطَانُهُمْ وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعِنَّتَهَا وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِيصِيَةٍ صِيصِيَتَهُ وَ ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ وَ مَا تُرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ سَيْفُهُ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ قَضِيبُهُ وَ فَرَسُهُ وَ لَأْمَتُهُ وَ سَرْجُهُ"‏184

**المطلع الثالث**

فيما روي"ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي‏ عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع قَالَ: السُّفْيَانِيُّ أَحْمَرُ أَشْقَرُ أَزْرَقُ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهَ قَطُّ وَ لَمْ يَرَ مَكَّةَ وَ لَا الْمَدِينَةَ قَطُّ يَقُولُ يَا رَبِّ ثَارِي وَ النَّارَ يَا رَبِّ ثَارِي وَ النَّارَ"185

**المطلع الرابع**

فيما ذكر "بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا سَدِيرُ الْزَمْ بَيْتَكَ وَ كُنْ حِلْساً مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ‏ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ‏ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَى رِجْلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْ‏ءٌ قَالَ نَعَمْ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ بِثَلَاثِ أَصَابِعِهِ إِلَى الشَّامِ وَ قَالَ ثَلَاثُ رَايَاتٍ رَايَةٌ حَسَنِيَّةٌ وَ رَايَةٌ أُمَوِيَّةٌ وَ رَايَةٌ قَيْسِيَّةٌ فَبَيْنَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ قَدْ خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَيَحْصُدُهُمْ حَصْدَ الزَّرْعِ مَا رَأَيْتَ مِثْلَهُ قَطُّ"186

**المطلع الخامس**

فيما روي" عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع: يَكُونُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فِي بَعْضِ هَذِهِ الشِّعَابِ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ ذِي طُوًى حَتَّى إِذَا كَانَ قَبْلَ خُرُوجِهِ بِلَيْلَتَيْنِ انْتَهَى الْمَوْلَى الَّذِي يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَلْقَى بَعْضَ أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ كَمْ أَنْتُمْ هَاهُنَا فَيَقُولُونَ نَحْوٌ مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَيَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ لَوْ قَدْ رَأَيْتُمْ صَاحِبَكُمْ فَيَقُولُونَ وَ اللَّهِ لَوْ يَأْوِي بِنَا الْجِبَالَ لَآوَيْنَاهَا مَعَهُ ثُمَّ يَأْتِيهِمْ مِنَ الْقَابِلَةِ فَيَقُولُ لَهُمْ أَشِيرُوا إِلَى ذَوِي أَسْنَانِكُمْ وَ أَخْيَارِكُمْ عَشَرَةً [عَشِيرَةً] فَيُشِيرُونَ لَهُ إِلَيْهِمْ فَيَنْطَلِقُ بِهِمْ حَتَّى يَأْتُونَ صَاحِبَهُمْ وَ يَعِدُهُمْ إِلَى اللَّيْلَةِ الَّتِي تَلِيهَا ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْحَجَرِ ثُمَّ يَنْشُدُ اللَّهَ حَقَّهُ ثُمَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي آدَمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي نُوحٍ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِنُوحٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي إِبْرَاهِيمُ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ‏ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي مُوسَى فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِمُوسَى يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي عِيسَى فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ‏ مَنْ يُحَاجَّنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ يَنْتَهِي إِلَى الْمَقَامِ فَيُصَلِّي عِنْدَهُ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَنْشُدُ اللَّهَ حَقَّهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع هُوَ وَ اللَّهِ الْمُضْطَرُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ‏ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ‏ وَ جَبْرَئِيلُ عَلَى الْمِيزَابِ فِي صُورَةِ طَائِرٍ أَبْيَضَ فَيَكُونُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ يُبَايِعُهُ جَبْرَئِيلَ وَ يُبَايِعُهُ الثَّلَاثُمِائَةِ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَمَنِ ابْتُلِيَ فِي الْمَسِيرِ وَافَاهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَ مَنْ لَمْ يُبْتَلَ بِالْمَسِيرِ فُقِدَ عَنْ فِرَاشِهِ‏

ص:342

ثُمَّ قَالَ هُوَ وَ اللَّهِ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع الْمَفْقُودُونَ عَنْ فُرُشِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ‏ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً أَصْحَابُ الْقَائِمِ الثَّلَاثُمِائَةِ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ هُمْ وَ اللَّهِ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ‏ وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى‏ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ قَالَ يَجْتَمِعُونَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَزَعاً كَقَزَعِ الْخَرِيفِ فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ع فَيُجِيبُهُ نَفَرٌ يَسِيرٌ وَ يَسْتَعْمِلُ عَلَى مَكَّةَ ثُمَّ يَسِيرُ فَيَبْلُغُهُ أَنْ قَدْ قُتِلَ عَامِلُهُ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ شَيْئاً يَعْنِي السَّبْيَ ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِ وَ لَا يُسَمِّي أَحَداً حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْأَرْضَ فَيَأْخُذُهُمْ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ‏ وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ‏ يَعْنِي بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ‏ يَعْنِي بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلَانِ يُقَالُ لَهُمَا وَتْرٌ وَ وُتَيْرَةٌ مِنْ مُرَادٍ وُجُوهُهُمَا فِي أَقْفِيَتِهِمَا يَمْشِيَانِ الْقَهْقَرَى يُخْبِرَانِ النَّاسَ بِمَا فُعِلَ بِأَصْحَابِهِمَا ثُمَّ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ فَيَغِيبُ عَنْهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ قُرَيْشٌ وَ هُوَ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهِ لَوَدَّتْ قُرَيْشٌ أَيْ عِنْدَهَا مَوْقِفاً وَاحِداً جَزْرَ جَزُورٍ بِكُلِّ مَا مَلَكَتْ وَ كُلِّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ ثُمَّ يُحْدِثُ حَدَثاً فَإِذَا هُوَ فَعَلَ قَالَتْ قُرَيْشٌ اخْرُجُوا بِنَا إِلَى هَذِهِ الطَّاغِيَةِ فَوَ اللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ مُحَمَّدِيّاً مَا فَعَلَ وَ لَوْ كَانَ عَلَوِيّاً مَا فَعَلَ وَ لَوْ كَانَ فَاطِمِيّاً مَا فَعَلَ فَيَمْنَحُهُ اللَّهُ أَكْتَافَهُمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ يَسْبِي الذُّرِّيَّةَ ثُمَّ يَنْطَلِقُ حَتَّى يَنْزِلَ الشُّقْرَةَ فَيَبْلُغُهُ أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا عَامِلَهُ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ مَقْتَلَةً لَيْسَ قَتْلَ‏

ص:343

الْحَرَّةِ إِلَيْهَا بِشَيْ‏ءٍ ثُمَّ يَنْطَلِقُ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ إِلَى الثَّعْلَبِيَّةِ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ صُلْبِ أَبِيهِ وَ هُوَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ بِبَدَنِهِ وَ أَشْجَعِهِمْ بِقَلْبِهِ مَا خَلَا صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فَيَقُولُ يَا هَذَا مَا تَصْنَعُ فَوَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتُجْفِلُ النَّاسَ إِجْفَالَ النَّعَمِ أَ فَبِعَهْدٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَمْ بِمَا ذَا فَيَقُولُ الْمَوْلَى الَّذِي وَلِيَ الْبَيْعَةَ وَ اللَّهِ لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لَأَضْرِبَنَّ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ فَيَقُولُ لَهُ الْقَائِمُ اسْكُتْ يَا فُلَانُ إِي وَ اللَّهِ إِنَّ مَعِي عَهْداً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ هَاتِ لِي يَا فُلَانُ الْعَيْبَةَ أَوِ الزِّنْفِيلَجَةَ فَيَأْتِيهِ بِهَا فَيَقْرَؤُهُ الْعَهْدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُولُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ أَعْطِنِي رَأْسَكَ أُقَبِّلْهُ فَيُعْطِيهِ رَأْسَهُ فَيُقَبِّلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ جَدِّدْ لَنَا بَيْعَةً فَيُجَدِّدُ لَهُمْ بَيْعَةً قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ مُصْعِدِينَ مِنْ نَجَفِ الْكُوفَةِ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ بِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبَرُ الْحَدِيدِ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهُ شَهْراً وَ خَلْفَهُ شَهْراً أَمَدَّهُ اللَّهُ‏ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ‏ حَتَّى إِذَا صَعِدَ النَّجَفَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ تَعَبَّدُوا لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَيَبِيتُونَ بَيْنَ‏

ص:344

رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ قَالَ خُذُوا بِنَا طَرِيقَ النُّخَيْلَةِ وَ عَلَى الْكُوفَةِ خَنْدَقٌ مُخَنْدَقٌ قُلْتُ خَنْدَقٌ مُخَنْدَقٌ‏ قَالَ إِي وَ اللَّهِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى مَسْجِدِ إِبْرَاهِيمَ ع بِالنُّخَيْلَةِ فَيُصَلِّي فِيهِ رَكْعَتَيْنِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ بِالْكُوفَةِ مِنْ مُرْجِئِهَا وَ غَيْرِهِمْ مِنْ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ اسْتَطْرِدُوا لَهُمْ ثُمَّ يَقُولُ كَرُّوا عَلَيْهِمْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ لَا يَجُوزُ وَ اللَّهِ الْخَنْدَقَ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا كَانَ فِيهَا أَوْ حَنَّ إِلَيْهَا وَ هُوَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ع ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ سِيرُوا إِلَى هَذِهِ الطَّاغِيَةِ فَيَدْعُو إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص فَيُعْطِيهِ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْبَيْعَةِ سِلْماً فَيَقُولُ لَهُ كَلْبٌ وَ هُمْ أَخْوَالُهُ مَا هَذَا مَا صَنَعْتَ وَ اللَّهِ مَا نُبَايِعُكَ عَلَى هَذَا أَبَداً فَيَقُولُ مَا أَصْنَعُ فَيَقُولُونَ اسْتَقْبِلْهُ فَيَسْتَقْبِلُهُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الْقَائِمُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّنِي أَدَّيْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا مُقَاتِلُكَ فَيُصْبِحُ فَيُقَاتِلُهُمْ فَيَمْنَحُهُ اللَّهُ أَكْتَافَهُمْ وَ يَأْخُذُ السُّفْيَانِيَّ أَسِيراً فَيَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَذْبَحُهُ بِيَدِهِ ثُمَّ يُرْسِلُ جَرِيدَةَ خَيْلٍ إِلَى الرُّومِ لِيَسْتَحْضِرُوا بَقِيَّةَ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِذَا انْتَهَوْا إِلَى الرُّومِ قَالُوا أَخْرِجُوا إِلَيْنَا أَهْلَ مِلَّتِنَا عِنْدَكُمْ فَيَأْبَوْنَ وَ يَقُولُونَ وَ اللَّهِ لَا نَفْعَلُ فَيَقُولُ الْجَرِيدَةُ وَ اللَّهِ لَوْ أَمَرَنَا لَقَاتَلْنَاكُمْ ثُمَّ يَرْجِعُونَ إِلَى صَاحِبِهِمْ فَيَعْرِضُونَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ انْطَلِقُوا فَأَخْرِجُوا إِلَيْهِمْ أَصْحَابَهُمْ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ أَتَوْا بِسُلْطَانٍ عَظِيمٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ‏ فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى‏ ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ‏ قَالَ يَعْنِي الْكُنُوزَ الَّتِي كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ‏ قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ‏

ص:345

حَصِيداً خامِدِينَ‏ لَا يَبْقَى مِنْهُمْ مُخْبِرٌ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَبْعَثُ الثَّلَاثَمِائَةِ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا إِلَى الْآفَاقِ كُلِّهَا فَيَمْسَحُ بَيْنَ أَكْتَافِهِمْ وَ عَلَى صُدُورِهِمْ فَلَا يَتَعَايَوْنَ فِي قَضَاءٍ وَ لَا تَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ‏ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ‏ وَ لَا يَقْبَلُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الْجِزْيَةَ كَمَا قَبِلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ‏ وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ‏ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يُقَاتِلُونَ وَ اللَّهِ حَتَّى يُوَحَّدَ اللَّهُ وَ لَا يُشْرَكَ بِهِ شَيْ‏ءٌ وَ حَتَّى يَخْرُجَ الْعَجُوزُ الضَّعِيفَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ تُرِيدُ الْمَغْرِبَ وَ لَا يَنْهَاهَا أَحَدٌ وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنَ الْأَرْضِ بَذْرَهَا وَ يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَهَا وَ يُخْرِجُ النَّاسُ خَرَاجَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَ يُوَسِّعُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَ لَوْ لَا مَا يُدْرِكُهُمْ مِنَ السَّعَادَةِ لَبَغَوْا فَبَيْنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَدْ حَكَمَ بِبَعْضِ الْأَحْكَامِ وَ تَكَلَّمَ بِبَعْضِ السُّنَنِ إِذْ خَرَجَتْ خَارِجَةٌ مِنَ الْمَسْجِدِ يُرِيدُونَ الْخُرُوجَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ انْطَلِقُوا فَيَلْحَقُونَهُمْ فِي التَّمَّارِينِ فَيَأْتُونَهُ بِهِمْ أَسْرَى فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيُذْبَحُونَ وَ هِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يَخْرُجُ عَلَى قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ"187

ص ٣٢٠

**المطلع السادس**

فیما قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: كَأَنَّنِي بِالْقَائِمِ ع عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ لَابِسٌ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَتَقَلَّصُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَنْتَفِضُ بِهَا فَيَسْتَدِيرُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُغَشِّي الدِّرْعَ بِثَوْبٍ إِسْتَبْرَقٍ ثُمَّ يَرْكَبُ فَرَساً لَهُ أَبْلَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِمْرَاخٌ يَنْتَفِضُ بِهِ لَا يَبْقَى أَهْلُ بَلَدٍ إِلَّا أَتَاهُمْ نُورُ ذَلِكَ الشِّمْرَاخِ حَتَّى يَكُونَ آيَةً لَهُ ثُمَّ يَنْشُرُ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا نَشَرَهَا أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: كَأَنَّنِي بِهِ قَدْ عَبَرَ مِنْ وَادِي السَّلَامِ إِلَى مَسِيلِ السَّهْلَةِ عَلَى فَرَسٍ مُحَجَّلٍ لَهُ شِمْرَاخٌ يَزْهَرُ يَدْعُو وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيمَاناً وَ صِدْقاً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّداً وَ رِقّاً اللَّهُمَّ مُعِزَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَحِيدٍ وَ مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ أَنْتَ كَنَفِي حِينَ تُعْيِينِي الْمَذَاهِبُ وَ تَضِيقُ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ اللَّهُمَّ خَلَقْتَنِي وَ كُنْتَ غَنِيّاً عَنْ خَلْقِي وَ لَوْ لَا نَصْرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ يَا مُنْشِرَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ مُخْرِجَ الْبَرَكَاتِ مِنْ مَعَادِنِهَا وَ يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِشُمُوخِ الرِّفْعَةِ فَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزِّهِ يَتَعَزَّزُونَ يَا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَذَلَّةِ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ‏ خَائِفُونَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَطَرْتَ بِهِ خَلْقَكَ فَكُلٌّ لَكَ مُذْعِنُونَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُنْجِزَ لِي أَمْرِي وَ تُعَجِّلَ لِي فِي الْفَرَجِ وَ تَكْفِيَنِي وَ تَقْضِيَ حَوَائِجِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ إِنَّكَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ188

ص321

**المطلع السّابع**

فيما ذكره المجلسی بعد خبر المفضل" رَوَى الشَّيْخُ حَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ مُنْتَخَبِ الْبَصَائِرِ هَذَا الْخَبَرَ هَكَذَا حَدَّثَنِي الْأَخُ الرُّشَيْدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنٍ الطَّارَآبَادِيُّ أَنَّهُ وَجَدَ بِخَطِّ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنٍ هَذَا الْحَدِيثَ الْآتِيَ ذِكْرُهُ وَ أَرَانِي خَطَّهُ وَ كَتَبْتُهُ مِنْهُ وَ صُورَتُهُ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ كَمَا مَرَّ إِلَى قَوْلِهِ: لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ عَلَى الْبَرَاذِينِ الشُّهْبِ بِأَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ يَتَعَاوَوْنَ شَوْقاً إِلَى الْحَرْبِ كَمَا تَتَعَاوَى الذِّئَابُ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ فَيُقْبِلُ الْحُسَيْنُ ع فِيهِمْ وَجْهُهُ كَدَائِرَةِ الْقَمَرِ يَرُوعُ النَّاسَ جَمَالًا فَيَبْقَى عَلَى أَثَرِ الظُّلْمَةِ فَيَأْخُذُ سَيْفَهُ الصَّغِيرَ وَ الْكَبِيرَ وَ الْعَظِيمَ وَ الْوَضِيعَ ثُمَّ يَسِيرُ بِتِلْكَ الرَّايَاتِ كُلِّهَا حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَ قَدْ جُمِعَ بِهَا أَكْثَرُ أَهْلِ الْأَرْضِ يَجْعَلُهَا لَهُ مَعْقِلًا ثُمَّ يَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَبَرُ الْمَهْدِيِّ فَيَقُولُونَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ الْحُسَيْنُ ع اخْرُجُوا بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى تَنْظُرُوا مَنْ هُوَ وَ مَا يُرِيدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ وَ اللَّهِ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ ع وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَ إِنَّهُ لَمْ يُرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَّا اللَّهَ فَيَخْرُجُ الْحُسَيْنُ ع وَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ رَجُلٍ فِي أَعْنَاقِهِمُ الْمَصَاحِفُ وَ عَلَيْهِمُ الْمُسُوحُ مُقَلِّدِينَ بِسُيُوفِهِمْ فَيُقْبِلُ الْحُسَيْنُ ع حَتَّى يَنْزِلَ بِقُرْبِ الْمَهْدِيِّ ع فَيَقُولُ سَائِلُوا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ مَنْ هُوَ وَ مَا ذَا يُرِيدُ فَيَخْرُجُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى عَسْكَرِ الْمَهْدِيِّ ع فَيَقُولُ أَيُّهَا الْعَسْكَرُ الْجَائِلُ مَنْ أَنْتُمْ حَيَّاكُمُ اللَّهُ وَ مَنْ صَاحِبُكُمْ هَذَا وَ مَا ذَا يُرِيدُ فَيَقُولُ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ ع هَذَا مَهْدِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ ع وَ نَحْنُ أَنْصَارُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ يَقُولُ الْحُسَيْنُ ع خَلُّوا بَيْنِي وَ بَيْنَ هَذَا فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ الْمَهْدِيُّ ع فَيَقِفَانِ‏ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ فَيَقُولُ الْحُسَيْنُ ع إِنْ كُنْتَ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ ص فَأَيْنَ هِرَاوَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَاتَمُهُ وَ بُرْدَتُهُ وَ دِرْعُهُ الْفَاضِلُ وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ فَرَسُهُ وَ نَاقَتُهُ الْعَضْبَاءُ وَ بَغْلَتُهُ دُلْدُلٌ وَ حِمَارُهُ يَعْفُورٌ وَ نَجِيبُهُ الْبُرَاقُ وَ تَاجُهُ وَ الْمُصْحَفُ الَّذِي جَمَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِغَيْرِ تَغْيِيرٍ وَ لَا تَبْدِيلٍ فَيُحْضِرُ لَهُ السَّفَطَ الَّذِي فِيهِ جَمِيعُ مَا طَلَبَهُ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّهُ كَانَ كُلُّهُ فِي السَّفَطِ وَ تَرِكَاتُ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ حَتَّى عَصَا آدَمَ وَ نُوحٍ ع وَ تَرِكَةُ هُودٍ وَ صَالِحٍ ع وَ مَجْمُوعُ إِبْرَاهِيمَ ع وَ صَاعُ يُوسُفَ ع وَ مِكْيَالُ شُعَيْبٍ ع وَ مِيزَانُهُ وَ عَصَا مُوسَى ع وَ تَابُوتُهُ الَّذِي فِيهِ بَقِيَّةُ مَا تَرَكَ آلُ مُوسى‏ وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ وَ دِرْعُ دَاوُدَ ع وَ خَاتَمُهُ وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ ع وَ تَاجُهُ وَ رَحْلُ عِيسَى ع وَ مِيرَاثُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِي ذَلِكَ السَّفَطِ وَ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ الْحُسَيْنُ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِسَ هِرَاوَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي هَذَا الْحَجَرِ الصَّلْدِ وَ تَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يُنْبِتَهَا فِيهِ وَ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُرِيَ أَصْحَابَهُ فَضْلَ الْمَهْدِيِّ ع حَتَّى يُطِيعُوهُ وَ يُبَايِعُوهُ وَ يَأْخُذُ الْمَهْدِيُّ ع الْهِرَاوَةَ فَيَغْرِسُهَا فَتَنْبُتُ فَتَعْلُو وَ تَفَرَّعُ وَ تُورِقُ حَتَّى تُظِلَّ عَسْكَرَ الْحُسَيْنِ ع فَيَقُولُ الْحُسَيْنُ ع اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مُدَّ يَدَكَ حَتَّى أُبَايِعَكَ فَيُبَايِعُهُ الْحُسَيْنُ ع وَ سَائِرُ عَسْكَرِهِ إِلَّا الْأَرْبَعَةُ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَ الْمُسُوحِ الشَّعَرِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ أَقُولُ ثُمَّ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهِ إِنْ أَنْصَفْتُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ أَنْصَفْتُمُوهُ نَحْواً مِمَّا مَرَّ وَ لَمْ يَذْكُرْ بَعْدَهُ شَيْئاً189

ص ٣٢٣

**المطلع الثامن**

فيما روی" سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ فَضْلٍ عَنْ سَعْدٍ الْجَلَّابِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:قَالَ الْحُسَ یْنُ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ یُقْتَلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِی یَا بُنَیَّ إِنَّکَ سَتُسَاقُ إِلَی الْعِرَاقِ وَ هِیَ أَرْضٌ قَدِ الْتَقَی بِهَا النَّبِیُّونَ وَ أَوْصِ یَاءُ النَّبِیِّینَ وَ هِیَ أَرْضٌ تُدْعَی عَمُورَا وَ إِنَّکَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَمَاعَهٌ مِنْ أَصْحَابِکَ لَا یَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِیدِ وَ تَلَا قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ یَکُونُ الْحَرْبُ بَرْداً وَ سَلَاماً عَلَیْکَ وَ عَلَیْهِمْ فَأَبْشِرُوا فَوَ اللَّهِ لَئِنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرِدُ عَلَی نَبِیِّنَا قَالَ ثُمَّ أَمْکُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَکُونُ أَوَّلَ مَنْ یَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ فَأَخْرُجُ خَرْجَهً یُوَافِقُ ذَلِکَ خَرْجَهَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ قِیَامَ قَائِمِنَا وَ حَیَاهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ لَیَنْزِلَنَّ عَلَیَّ وَفْدٌ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ یَنْزِلُوا إِلَی الْأَرْضِ قَطُّ وَ لَیَنْزِلَنَّ إِلَیَّ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ وَ إِسْرَافِیلُ وَ جُنُودٌ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ لَیَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ أَنَا وَ أَخِی وَ جَمِیعُ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِ فِی حَمُولَاتٍ مِنْ حَمُولَاتِ الرَّبِّ جِمَالٍ مِنْ نُورٍ لَمْ یَرْکَبْهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لَیَهُزَّنَّ مُحَمَّدٌ ص لِوَاءَهُ وَ لَیَدْفَعُهُ إِلَی قَائِمِنَا مَعَ سَیْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمْکُثُ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ یُخْرِجُ مِنْ مَسْجِدِ الْکُوفَهِ عَیْناً مِنْ دُهْنٍ وَ عَیْناً مِنْ مَاءٍ وَ عَیْناً مِنْ لَبَنٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَدْفَعُ إِلَیَّ سَیْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ یَبْعَثُنِی إِلَی الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَلَا آتِی عَلَی عَدُوٍّ لِلَّهِ إِلَّا أَهْرَقْتُ دَمَهُ وَ لَا أَدَعُ صَ نَماً إِلَّا أَحْرَقْتُهُ حَ تَّی أَقَعَ إِلَی الْهِنْدِ فَأَفْتَحَهَا وَ إِنَّ دَانِیَالَ وَ یُوشَعَ یَخْرُجَانِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولَانِ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ یَبْعَثُ مَعَهُمَا إِلَی الْبَصْرَهِ سَبْعِینَ رَجُلًا فَیَقْتُلُونَ مُقَاتِلِیهِمْ وَ یَبْعَثُ بَعْثاً إِلَی الرُّومِ فَیَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ کُلَّ دَابَّهٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهَا حَتَّی لَا یَکُونَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّیِّبُ وَ أَعْرِضُ عَلَی الْیَهُودِ وَ النَّ َ ص ارَي وَ سَائِرِ الْمِلَلِ وَ لَأُخَیِّرَنَّهُمْ بَیْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّیْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَیْهِ وَ مَنْ کَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَ لَا یَبْقَی رَجُلٌ مِنْ شِیعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْهِ مَلَکاً یَمْسَ حُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ یُعَرِّفُهُ أَزْوَاجَهُ وَ مَنْزِلَتَهُ فِی الْجَنَّهِ وَ لَا یَبْقَی عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَی وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلًی إِلَّا کَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ لَیُنْزِلَنَّ الْبَرَکَهَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ حَتَّی إِنَّ الشَّجَرَهَ لَتُقْصَفُ بِمَا یَزِیدُ اللَّهُ فِیهَا مِنَ الثَّمَرَهِ وَ لَتَأْکُلُنَّ ثَمَرَهَ الشِّتَاءِ فِی الصَّیْفِ وَ ثَمَرَهَ الصَّیْفِ فِی الشِّتَاءِ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُري آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَیَهَبُ لِشِیعَتِنَا کَرَامَهً لَا یَخْفَی عَلَیْهِمْ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ مَا کَانَ فِیهَا حَتَّی إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ یُرِیدُ أَنْ یَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَیْتِهِ فَیُخْبِرَهُمْ بِعِلْمِ مَا یَعْمَلُون"190

**المطلع التاسع**

فيما روي " سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: كَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ ع فِي الرَّجْعَةِ فَاحْتَلْتُ مَسْأَلَةً لَطِيفَةً لِأَبْلُغَ بِهَا حَاجَتِي مِنْهَا فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَمَّنْ

ص325

قُتِلَ مَاتَ قَالَ لَا الْمَوْتُ مَوْتٌ وَ الْقَتْلُ قَتْلٌ فَقُلْتُ مَا أَحَدٌ يُقْتَلُ إِلَّا مَاتَ قَالَ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ‏ قَوْلِكَ قَدْ فَرَّقَ بَيْنَ الْقَتْلِ وَ الْمَوْتِ فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ ع‏ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ‏ وَ قَالَ‏ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ‏ فَلَيْسَ كَمَا قُلْتَ يَا زُرَارَةُ الْمَوْتُ مَوْتٌ وَ الْقَتْلُ قَتْلٌ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى‏ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا قَالَ فَقُلْتُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ‏ أَ فَرَأَيْتَ مَنْ قُتِلَ لَمْ يَذُقِ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ مَنْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ كَمَنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ إِنَّ مَنْ قُتِلَ لَا بُدَّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يَذُوقَ الْمَوْتَ191

**المطلع العاشر**

فيما روی سَعْدٌ عَنِ ابْنِ هِشَامٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: لَقَدْ أَسْرَى بِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ مَا أَوْحَى وَ كَلَّمَنِي بِمَا كَلَّمَ بِهِ وَ كَانَ مِمَّا كَلَّمَنِي بِهِ أَنْ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ‏ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ‏ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لِيَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لِي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْأَوَّلُ فَلَا شَيْ‏ءَ قَبْلِي وَ أَنَا الْآخِرُ فَلَا شَيْ‏ءَ بَعْدِي وَ أَنَا الظَّاهِرُ فَلَا شَيْ‏ءَ فَوْقِي وَ أَنَا الْبَاطِنُ فَلَا شَيْ‏ءَ دُونِي وَ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَلِيمٌ‏ يَا مُحَمَّدُ عَلِيٌّ أَوَّلُ مَا آخُذُ مِيثَاقَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ يَا مُحَمَّدُ عَلِيٌّ آخِرُ مَنْ أَقْبِضُ رُوحَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ وَ هُوَ الدَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُهُمْ يَا مُحَمَّدُ عَلِيٌّ أُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ مَا أُوحِيهِ إِلَيْكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَكْتُمَ مِنْهُ شَيْئاً يَا مُحَمَّدُ أُبْطِنُهُ الَّذِي أَسْرَرْتُهُ إِلَيْكَ فَلَيْسَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ سِرٌّ دُونَهُ يَا مُحَمَّدُ عَلِيٌّ عَلِيٌّ مَا خَلَقْتُ مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ عَلِيٌّ عَلِيمٌ بِهِ"192

**المطلع الحادی و العشر**

فيما ذکر"مِنْ كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ الَّذِي رَوَاهُ عَنْهُ أَبَانُ بْنُ أَبِي عَيَّاشٍ وَ قَرَأَ جَمِيعَهُ عَلَى سَيِّدِنَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع بِحُضُورِ جَمَاعَةِ أَعْيَانٍ مِنَ الصَّحَابَةِ مِنْهُمْ أَبُو الطُّفَيْلِ فَأَقَرَّهُ عَلَيْهِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع وَ قَالَ هَذِهِ أَحَادِيثُنَا صَحِيحَةٌ قَالَ أَبَانٌ: لَقِيتُ أَبَا الطُّفَيْلِ بَعْدَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِهِ فَحَدَّثَنِي فِي الرَّجْعَةِ عَنْ أُنَاسٍ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ عَنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ وَ قَالَ‏ أَبُو الطُّفَيْلِ فَعَرَضْتُ هَذَا الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ هَذَا عِلْمٌ خَاصٌّ لَا يَسَعُ الْأُمَّةَ جَهْلُهُ وَ رَدُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ صَدَّقَنِي بِكُلِّ مَا حَدَّثُونِي وَ قَرَأَ عَلَيَّ بِذَلِكَ قِرَاءَةً كَثِيرَةً فَسَّرَهُ تَفْسِيراً شَافِياً حَتَّى صِرْتُ مَا أَنَا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ أَشَدَّ يَقِيناً مِنِّي بِالرَّجْعَةِ وَ كَانَ مِمَّا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ حَوْضِ النَّبِيِّ ص فِي الدُّنْيَا أَمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ بَلْ فِي الدُّنْيَا قُلْتُ فَمَنِ الذَّائِدُ عَنْهُ فَقَالَ أَنَا بِيَدِي فَلْيَرِدَنَّهُ أَوْلِيَائِي وَ لْيُصْرَفَنَّ عَنْهُ أَعْدَائِي وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَ لَأُورِدَنَّهُ أَوْلِيَائِي وَ لَأَصْرِفَنَّ عَنْهُ أَعْدَائِي فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ‏ مَا الدَّابَّةُ قَالَ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ الْهُ عَنْ هَذَا فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ تَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَ تَنْكِحُ النِّسَاءَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُوَ قَالَ هُوَ زِرُّ الْأَرْضِ‏ الَّذِي تَسْكُنُ الْأَرْضُ بِهِ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُوَ قَالَ صِدِّيقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ فَارُوقُهَا وَ رِبِّيُّهَا وَ ذُو قَرْنَيْهَا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى‏ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‏ وَ الَّذِي‏ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‏ وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ‏ وَ الَّذِي‏ صَدَّقَ بِهِ‏ وَ النَّاسُ كُلُّهُمْ كَافِرُونَ غَيْرَهُ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَمِّهِ لِي قَالَ قَدْ سَمَّيْتُهُ لَكَ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ وَ اللَّهِ لَوْ أُدْخِلْتُ عَلَى عَامَّةِ شِيعَتِي الَّذِينَ بِهِمْ أُقَاتِلُ الَّذِينَ أَقَرُّوا بِطَاعَتِي وَ سَمَّوْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اسْتَحَلُّوا جِهَادَ مَنْ خَالَفَنِي فَحَدَّثْتُهُمْ بِبَعْضِ مَا أَعْلَمُ مِنَ الْحَقِّ فِي الْكِتَابِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ ع عَلَى مُحَمَّدٍ ص لَتَفَرَّقُوا عَنِّي حَتَّى أَبْقَى فِي عِصَابَةٍ مِنَ الْحَقِّ قَلِيلَةٍ أَنْتَ وَ أَشْبَاهُكَ مِنْ شِيعَتِي فَفَزِعْتُ وَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا وَ أَشْبَاهِي مُتَفَرِّقٌ عَنْكَ أَوْ نَثْبُتُ مَعَكَ قَالَ بَلْ تَثْبُتُونَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْرِفُهُ وَ لَا يُقِرُّ بِهِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ نَجِيبٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قُبِضَ فَارْتَدَّ النَّاسُ ضُلَّالًا وَ جُهَّالًا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ"193

ص ٣٢٨

**المطلع الثانی عشر**

فيما روی عن علی ع فی خطبته الشريفة المسماة بالمخزون و قد ذكرنا بعضها من قبل الی ان قال

"أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ شَرْقِيَّةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا بَعْدَ مَوْتٍ وَ حَيَاةٍ أَوْ تَشِبَّ نَارٌ بِالْحَطَبِ الْجَزْلِ غَرْبِيَّ الْأَرْضِ رَافِعَةً ذَيْلَهَا تَدْعُو يَا وَيْلَهَا بِذَحْلَةٍ أَوْ مِثْلِهَا فَإِذَا اسْتَدَارَ الْفَلَكُ قُلْتُ مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً وَ لِذَلِكَ آيَاتٌ وَ عَلَامَاتٌ أَوَّلُهُنَّ إِحْصَارُ الْكُوفَةِ بِالرَّصَدِ وَ الْخَنْدَقِ وَ تَخْرِيقُ الزَّوَايَا فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ وَ تَعْطِيلُ الْمَسَاجِدِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ تَخْفِقُ رَايَاتٌ ثَلَاثٌ حَوْلَ الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ يُشْبِهْنَ بِالْهُدَى الْقَاتِلُ وَ الْمَقْتُولُ فِي النَّارِ وَ قَتْلٌ كَثِيرٌ وَ مَوْتٌ ذَرِيعٌ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ وَ الْمَذْبُوحُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ قَتْلُ الْأَسْبَغِ الْمُظَفَّرِ صَبْراً فِي بَيْعَةِ الْأَصْنَامِ مَعَ كَثِيرٍ مِنْ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ بِرَايَةٍ خَضْرَاءَ وَ صَلِيبٍ مِنْ ذَهَبٍ أَمِيرُهَا رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ عِنَانِ مَنْ يَحْمِلُ السُّفْيَانِيَّ مُتَوَجِّهاً إِلَى مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ أَمِيرُهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ يُقَالُ لَهُ خُزَيْمَةُ أَطْمَسُ الْعَيْنِ الشِّمَالِ عَلَى عَيْنِهِ طَرْفَةٌ يَمِيلُ‏ بِالدُّنْيَا فَلَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ حَتَّى يَنْزِلَ الْمَدِينَةَ فَيَجْمَعَ رِجَالًا وَ نِسَاءً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص فَيَحْبِسَهُمْ فِي دَارٍ بِالْمَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا دَارُ أَبِي الْحَسَنِ الْأُمَوِيِّ وَ يَبْعَثُ خَيْلًا فِي طَلَبِ رَجُلٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص قَدِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ غَطَفَانَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطُوا الصَّفَائِحَ الْأَبْيَضَ بِالْبَيْدَاءِ يُخْسَفُ بِهِمْ فَلَا يَنْجُو مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يُحَوِّلُ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي قَفَاهُ لِيُنْذِرَهُمْ وَ لِيَكُونَ آيَةً لِمَنْ خَلْفَهُ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ‏ وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ مِائَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفاً إِلَى الْكُوفَةِ فَيَنْزِلُونَ بِالرَّوْحَاءِ وَ الْفَارُوقِ وَ مَوْضِعِ مَرْيَمَ وَ عِيسَى ع بِالْقَادِسِيَّةِ وَ يَسِيرُ مِنْهُمْ ثَمَانُونَ أَلْفاً حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ مَوْضِعَ قَبْرِ هُودٍ ع بِالنُّخَيْلَةِ فَيَهْجُمُوا عَلَيْهِ يَوْمَ زِينَةٍ وَ أَمِيرُ النَّاسِ جَبَّارٌ عَنِيدٌ يُقَالُ لَهُ الْكَاهِنُ السَّاحِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهُ الزَّوْرَاءُ فِي خَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْكَهَنَةِ وَ يَقْتُلُ عَلَى جِسْرِهَا سَبْعِينَ أَلْفاً حَتَّى يَحْتَمِيَ النَّاسُ الْفُرَاتَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الدِّمَاءِ وَ نَتْنِ الْأَجْسَادِ وَ يَسْبِي مِنَ الْكُوفَةِ أَبْكَاراً لَا يُكْشَفُ عَنْهَا كَفٌّ وَ لَا قِنَاعٌ حَتَّى يُوضَعْنَ فِي الْمَحَامِلِ يُزْلِفُ بِهِنَّ الثُّوَيَّةَ وَ هِيَ الْغَرِيَّيْنِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ مِائَةُ أَلْفٍ بَيْنَ مُشْرِكٍ وَ مُنَافِقٍ حَتَّى يَضْرِبُونَ دِمَشْقَ لَا يَصُدُّهُمْ عَنْهَا صَادٌّ وَ هِيَ‏ إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ وَ تُقْبِلُ رَايَاتُ شَرْقِيِّ الْأَرْضِ لَيْسَتْ بِقُطْنٍ وَ لَا كَتَّانٍ وَ لَا حَرِيرٍ مُخَتَّمَةً فِي رُءُوسِ الْقَنَا بِخَاتَمِ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ يَسُوقُهَا رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص يَوْمَ تُطَيَّرُ بِالْمَشْرِقِ يُوجَدُ رِيحُهَا بِالْمَغْرِبِ كَالْمِسْكِ الْأَذْفَرِ يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهَا شَهْراً وَ يَخْلُفُ أَبْنَاءُ سَعْدٍ السَّقَّاءِ بِالْكُوفَةِ طَالِبِينَ بِدِمَاءِ آبَائِهِمْ وَ هُمْ أَبْنَاءُ الْفَسَقَةِ حَتَّى يَهْجُمَ عَلَيْهِمْ خَيْلُ الْحُسَيْنِ ع يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسَا رِهَانٍ شُعْثٌ غُبْرٌ أَصْحَابُ بَوَاكِي وَ قَوَارِحَ‏ إِذْ يَضْرِبُ أَحَدُهُمْ بِرِجْلِهِ بَاكِيَةً يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَجْلِسٍ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَإِنَّا التَّائِبُونَ الْخَاشِعُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ فَهُمُ الْأَبْدَالُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ‏ وَ الْمُطَهَّرُونَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص وَ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ رَاهِبٌ يَسْتَجِيبُ الْإِمَامَ فَيَكُونُ أَوَّلَ النَّصَارَى إِجَابَةً وَ يَهْدِمُ صَوْمَعَتَهُ وَ يَدُقُّ صَلِيبَهَا وَ يَخْرُجُ بِالْمَوَالِي وَ ضُعَفَاءِ النَّاسِ وَ الْخَيْلِ فَيَسِيرُونَ إِلَى النُّخَيْلَةِ بِأَعْلَامِ هُدًى فَيَكُونُ مَجْمَعُ النَّاسِ جَمِيعاً مِنَ الْأَرْضِ كُلِّهَا بِالْفَارُوقِ وَ هِيَ مَحَجَّةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هِيَ مَا بَيْنَ الْبُرْسِ وَ الْفُرَاتِ فَيُقْتَلُ يَوْمَئِذٍ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِينَ‏ بِالسَّيْفِ وَ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَ يَخْلُفُ مِنْ بَنِي أَشْهَبَ الزَّاجِرُ اللَّحْظِ فِي أُنَاسٍ مِنْ غَيْرِ أَبِيهِ هُرَّاباً حَتَّى يَأْتُونَ سِبَطْرَى عُوَّذاً بِالشَّجَرِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى‏ ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ‏ وَ مَسَاكِنُهُمُ الْكُنُوزُ الَّتِي غَنِمُوا مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَئِذٍ الْخَسْفُ وَ الْقَذْفُ وَ الْمَسْخُ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ وَ يُنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَ يُنَادِي مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا تَغِيبُ الشَّمْسُ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَ مِنَ الْغَدِ عِنْدَ الظُّهْرِ بَعْدَ تَكَوُّرِ الشَّمْسِ فَتَكُونُ سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً وَ الْيَوْمَ‏ الثَّالِثَ يُفَرَّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ بِخُرُوجِ دَابَّةِ الْأَرْضِ وَ تُقْبِلُ الرُّومُ إِلَى قَرْيَةٍ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ عِنْدَ كَهْفِ الْفِتْيَةِ وَ يَبْعَثُ اللَّهُ الْفِتْيَةَ مِنْ كَهْفِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَلِيخَا وَ الْآخَرُ كمسلمينا وَ هُمَا الشَّاهِدَانِ الْمُسْلِمَانِ لِلْقَائِمِ‏ فَيَبْعَثُ أَحَدَ الْفِتْيَةِ إِلَى الرُّومِ فَيَرْجِعُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ وَ يَبْعَثُ بِالْآخَرِ فَيَرْجِعُ بِالْفَتْحِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً لِيُرِيَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ‏ وَ الْوَزَعُ خَفَقَانُ أَفْئِدَتِهِمْ وَ يَسِيرُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ بِرَايَةِ الْهُدَى وَ السَّيْفِ ذِي الْفَقَارِ وَ الْمِخْصَرَةِ حَتَّى يَنْزِلَ أَرْضَ الْهِجْرَةِ مَرَّتَيْنِ وَ هِيَ الْكُوفَةُ فَيَهْدِمُ مَسْجِدَهَا وَ يَبْنِيهِ عَلَى بِنَائِهِ الْأَوَّلِ وَ يَهْدِمُ مَا دُونَهُ مِنْ دُورِ الْجَبَابِرَةِ وَ يَسِيرُ إِلَى الْبَصْرَةِ حَتَّى يُشْرِفَ عَلَى بَحْرِهَا وَ مَعَهُ التَّابُوتُ وَ عَصَا مُوسَى فَيَعْزِمُ عَلَيْهِ فَيَزْفِرُ فِي الْبَصْرَةِ زَفْرَةً فَتَصِيرُ بَحْراً لُجِّيّاً لَا يَبْقَى فِيهَا غَيْرُ مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ السَّفِينَةِ عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى حَرُورَاءَ حَتَّى يُحْرِقَهَا وَ يَسِيرَ مِنْ بَابِ بَنِي أَسَدٍ حَتَّى يَزْفِرَ زَفْرَةً فِي ثَقِيفٍ وَ هُمْ زَرْعُ فِرْعَوْنَ ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مِصْرَ فَيَصْعَدُ مِنْبَرَهُ فَيَخْطُبُ النَّاسَ فَتَسْتَبْشِرُ الْأَرْضُ بِالْعَدْلِ وَ تُعْطِي السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ الشَّجَرُ ثَمَرَهَا وَ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَ تَتَزَيَّنُ لِأَهْلِهَا وَ تَأْمَنُ الْوُحُوشُ حَتَّى تَرْتَعِيَ فِي طُرُقِ الْأَرْضِ كَأَنْعَامِهِمْ وَ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمُ فَلَا يَحْتَاجُ مُؤْمِنٌ إِلَى مَا عِنْدَ أَخِيهِ مِنْ عِلْمٍ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ‏ وَ تُخْرِجُ لَهُمُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا وَ يَقُولُ الْقَائِمُ كُلُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخالِيَةِ فَالْمُسْلِمُونَ يَوْمَئِذٍ أَهْلُ صَوَابٍ لِلدِّينِ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا دِينَهُ الْحَقَ‏ أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ‏ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ وَ يَقُولُونَ مَتى‏ هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ‏ فَيَمْكُثُ فِيمَا بَيْنَ خُرُوجِهِ إِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ ثَلَاثَمِائَةِ سَنَةٍ وَ نَيِّفٍ وَ عِدَّةُ أَصْحَابِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مِنْهُمْ تِسْعَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ سَبْعُونَ مِنَ الْجِنِّ وَ مِائَتَانِ وَ أَرْبَعَةٌ وَ ثَلَاثُونَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلنَّبِيِّ ص إِذْ هَجَمَتْهُ مُشْرِكُو قُرَيْشٍ فَطَلَبُوا إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي إِجَابَتِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ حَيْثُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ‏ وَ عِشْرُونَ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْهُمُ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ مِائَتَانِ وَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ الَّذِينَ كَانُوا بِسَاحِلِ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي عَدَنَ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ نَبِيُّ اللَّهِ بِرِسَالَةٍ فَأْتُوا مُسْلِمِينَ وَ مِنْ أَفْنَاءِ النَّاسِ أَلْفَانِ وَ ثَمَانُمِائَةٍ وَ سَبْعَةَ عَشَرَ وَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعُونَ أَلْفاً مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْمُسَوِّمِينَ ثَلَاثَةُ آلَافٍ وَ مِنَ الْمُرْدِفِينَ خَمْسَةُ آلَافٍ‏ فَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ ع سَبْعَةٌ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفاً وَ مِائَةٌ وَ ثَلَاثُونَ مِنْ ذَلِكَ تِسْعَةُ رُءُوسٍ مَعَ كُلِّ رَأْسٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ عِدَّةَ يَوْمِ بَدْرٍ فَبِهِمْ يُقَاتِلُ وَ إِيَّاهُمْ يَنْصُرُ اللَّهُ وَ بِهِمْ يَنْتَصِرُ وَ بِهِمْ يُقَدَّمُ النَّصْرُ وَ مِنْهُمْ نَضْرَةُ الْأَرْضِ كَتَبْتُهَا كَمَا وَجَدْتُهَا وَ فِيهَا نَقْصُ حُرُوفٍ"194

**المطلع الثالث عشر**

فيما روي"الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَأَنِّي بِسَرِيرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ وُضِعَ وَ قَدْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ قُبَّةٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مُكَلَّلَةٍ بِالْجَوْهَرِ وَ كَأَنِّي بِالْحُسَيْنِ ع جَالِساً عَلَى ذَلِكَ السَّرِيرِ وَ حَوْلَهُ تِسْعُونَ أَلْفَ قُبَّةٍ خَضْرَاءَ وَ كَأَنِّي بِالْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَهُ وَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ أَوْلِيَائِي سَلُونِي فَطَالَمَا أُوذِيتُمْ وَ ذُلِّلْتُمْ وَ اضْطُهِدْتُمْ فَهَذَا يَوْمٌ لَا تَسْأَلُونِّي حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا قَضَيْتُهَا لَكُمْ فَيَكُونُ أَكْلُهُمْ وَ شُرْبُهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَذِهِ وَ اللَّهِ الْكَرَامَةُ195

**المطلع الرابع عشر**

فيما روی"أَبِي وَ ابْنُ الْوَلِيدِ مَعاً عَنْ سَعْدٍ وَ الْحِمْيَرِيِّ مَعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَسَدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ قَالَتْ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ‏ فَقَالَ إِمَامٌ يَخْنِسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِضَاءٍ مِنْ عِلْمِهِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَقَّادِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ فَإِنْ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ قَرَّتْ عَيْنَاكَ196

انظر بطرف الهندسة الی اشارات القدسية المشرقة من شموس اهل العصمة فی غياهب تلك الكلمات التی

ص ٣٣٤

لاحت عن نور صبح الازل و تشرق علی هيكل التّوحيد أثاره و ان من تلك العلامات بعض منها محتومة و بعض منها يمحو ما اذا شاءالله و انا ذا لما خائف من البداء و ناظر الی شجرة القضا لم اذكر لك شيئا منها و افوض حكمها الی كتاب الله "يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب"197 فاذا سمعت يا ايها الخليل منادي الجليل فعليك بالرحيل الرحيل ثم عليك بالخيل الخيل و لا‌تكن بمثل ما القی كرسيه جسدا حيث قال الله سبحانه "و لقد فتنا سليمان و القينا علی كرسيه جسدا ثم اناب قال رب اغفر لي و هب لي ملكا لاينبغی لاحد من بعدی انك انت الوهّاب"198 فان حيوة الدنيا بعظمة ربك لا بقاء لها و ان منتهی نعمتها و آلائها عند الله و عند رجال الاعراف بمثل سواد عين نملة ميتة لن ينتفع احد منه فاعمل لله بالروح و الريحان و استعد لايام ربك فی البيان و اعمل لله الرحمن و العن الشمس و القمر بحسبان و اخلص نفسك للقاء ربك فان حيوة الدنيا هي التی قال الله فی حقها" ما هي الا بلاغ من النهار "فعليك بالعمل لله الواحد القهار فكر فيما سبقوا عنك من المقربين مثل ابراهيم و نوح ثم موسی و عيسی و محمد رسول الله ص و خاتم النبيين فكل قد تركوا نعيمهم و انقطعوا عن حبيبهم و ان الان فی رفرف الخضر باذن الله ليتنعمون و من المشركين مثل نمرود و شداد و هامان و فرعون و قارون فكل تركوا جناتهم و انقطعوا عن اموالهم و

ص ٣٣٥

و اولادهم و ان الآن فی عذاب ربك يحضرون فيا ايها الخليل لما اننی انا احبك لاوصيك لا‌تنس بداءاللّه و لا‌تياس من روح الله و اجعل الموت بين عينيك و انصر دين الله كانك لم تك فی الدّنيا اقل من عشر تاسعة و كن من رجال الكنس الفطن من اصحاب جوار الخنس السنن و اذكر الموت فی كل يوم و ليلة خمسة عشرين مرة بذكر الذي كانك فی الحين و لكن لا‌تخف و لا‌تحزن فان دار الآخرة لهی الحيوان فيها كل ما اشتهت نفسك بين يديك من قبل ان يقول الله له كن فيكون لموجود فابشر بطاعة ربك فان مثل علی قد رضی فی الدنيا بشقين فی الاكل و شقين فی اللبس حتی اخذ بالروح و الرضا كفا من التراب و قال" فزت برب الكعبه منها خلقناكم و منها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخری"199

فانظر باليقين فان قلوب بعض الناس فی اجسادهم ماتت و انهم لايشعرون و ان كانت لحيا ليشعرون و يعقلون فخذ ذرات الهواء من مرءات قلبك فی كل حين بذكر الموت فان به تصفی المرآة و ترق الزجاجة و يعكس ما فی ملأ الاعلی هنالك بحيث انت تفسر سورة الكوثر بالمداد التی هي تجري من قلمك و تشاهد ذلك التاويل الانيق علی ذلك البحر العميق بمثل تنزيلها لا مبدل لكلمات الله و الله سميع عليم و علی ذلك التفسير ذلك المداد ماء الكوثر الذي يجري من عين السلسبيل و ذلك الورق القرطاس ارض الرفرف و المخاطب فی الكاف

ص ٣٣٦

ذلك القلم الذي نزل الله حكمه فی القرآن من قبل "ن و القلم و ما يسطرون ما انت بنعمة ربك بمجنون"200 و ان امراللّه له يصلی اشارة بصلوته فی يدي اي ذوبانه حيث تحركه بما نشاء كما نشاء و نعرف فی كل مقاماته بمثل ما يعمل الانسان فی الدين بانه يصل فی الظهر اربعة ركعات فی الحفر و اثنين فی السّفر و كذلك انت تشهد عليه كل اشارات ذلك الطير المدف فی سيره و اعرف قول الله "و انحر" شق القلم بانه لو لم يكن منشقا لم يجر المداد بما شاءالله فی حكم الفؤاد و ان الذين يقرؤن حكم تلك الكلمات و يعرفون بذكر تلك الاشاراتّ لو قالوا فی حكم الكلمه لم بم فهم من اهل تلك الكلمه،" ان شانئك هو الابتر" و علی ذلك النهج العدل و القسطاس الفضل فاعرف كل الاشارات و سير معنی تلك السورة فی كل الدلالات و العلامات و المقامات حتی فی حركة نملة علي صخرة الصماء في ليلة الظلماء و لولا حزني عما اكتسبت ايدي الناس لتشاهد ارفع من فوق يدي ذلك الطير الذی صف فی غياهب هواء تلک الاشارات فاذا سمع احد غناته ليفعل بمثل ما نطقت الآيه فی حكمهن "فلما سمعت بمكرهن ارسلت اليهن و اعتدت لهن متكا وءاتت كل واحدة منهن سكينا و قالت اخرج عليهن فلما راينه اكبرنه و قطعن ايديهن و قلن حاش للّه ما هذا بشر ان هذا الا ملك كريم"201

بل فی ارض النفوس و العقول كان الحكم كذلك و ان ذلک رشح من علم طمطام يم تفسير آل الله للقرآن ولكن

ص 337

لو كان احد غيري يفتح ذلك الباب لم يقدر ان يثبت للناس لان فی الاخبار ما نزل بالتصريح الا بالتلويح ولكن لما جعل الله فی يدي حجة لامعة لافسّر كل ما يثبت فی ورقات شجرات اللاهوت و قصبات اجمة الجبروت و نغمات اطيار القدس علی اغصان شجرة الملك و الملكوت بما خلق الله فی كلّ­شيء آیات كلّ­شيء فی رتبته و هي اعظم مقامات العبد بان يرفع الاشياء الی مقامات تجريدهم و توحيدهم بل ان فی تلك الايام يدخل بعض الحروف و الاسماء و مسمياتها باذن الله فی جناتها ولكن اكثر الناس لايشكرون و لايعلمون فيا أيها الانسان ان صفات اهل البيان لا‌تشتبه بصفات كل اهل الامكان لانهم المخصوصون بالعطايا من الله و ما لايسعه علم احد الا الرحمن و انهم قوم خلقهم الله من عنصر واحد و ياذن لهم فی مقام الجسد اذا شاء بظهور نوره فی الفؤاد و هذا الامر لايقوم به السموات و الارض و ان ذلك لهو الاكسير الاعظم و الرمز الاكرم الذي لايؤثر فيه آیات اللاهوت و لا شئونات الجبروت و لا دلالات الملكوت و لا نقمات اهل الملك و الناسوت و انهم فی كل عالم بمثل مقام فوادهم يحكون عن الوحدة و يدلون علی العظمة فيا طوبی لمن عرف قدرهم واستبشر برويتهم وافتخر علی الكل بالجلوس معهم بين ايديهم فوربك رب السموات و الارض لو كان احد ينفق كل ما علی الارض و يبلغ معی

ص ٣٣٨

الرياضه الی مقام لم يقدمه احد و اراد بذلك ان يحصل حالة التی انی شاهدتك فی تلك الليلة بالعيان لم يقدر و لا له نصيب و ان تزلزل جسدی الذي رايت هنالك شان من تجليات "قاب قوسين او ادنی" فی رتبة تجلی الظهور عظم ذلك الحال فان كل العلوم و الشئون لديه مفتوره و هي مثال تجلی ربك فی الفؤاد بانه فی عنصر النار لم يدل الا عن الهواء و فی التراب الا عن الماء و كذلك انت تعرف كل حالات اهل البيان لان نور الجلال نسبته اليهم لكان علی حد سواء و لعمرك لو يعلم الناس بهاء ذلك الحال ليرضونّ ان ينفقوا كل ما كتب الله عليهم حتی انفسهم ليرون باعينهم ذلك الحال فی نفسی فاف ثم اف علی الذين شهدوا بالعين اليقين ثم اعرضوا عن حق اليقين فسوف يرون يوما یقولون "يا حسرتا علی ما فرطنا فی جنب الله" و ان ذلك يوم الذي كنا به توعدون و ان الله قد خلق فی رجال الاعراف شئونا لو اذن الله لاحد منهم و جاء يوم وعده ليظهر بحول الله و قوته ما شاءالله له و لايمنعه شيء و لايضره سم اذا اكل، كما تناول من قبل علی ع و ما يتغير نفسه بل بدل لون صفرته بالحمره ما شاءالله لا حول و لا قوة الا بالله و سبحان الله عما يصفون و لعمرك يا ايها السائل ان الناس اليوم اموات حيث لايشكرون بما نزل من كتاب الله فيهم و يحسبون بانفسهم ما لايعلمون ان الذي نزل حکمه فی الاخبار بان" من نظر الی العالم يكتب الله

ص ٣٣٩

له ثواب الف ختم قران"202 ليسجن اليوم فی بيته و انّ الذين يجعلون انفسهم مقام ذلك الحكم لا نصيب لهم و اولئك هم الغافلون فسبحان الله من عمل العلماء و حكم الحكماء فسوف يحشرهم الله يوم القيمة و يسئلون منهم سؤالا حثيثا فانت يا ايها الجليل اوص بعضهم و اقرء عليهم ما قال محمد بن علی الجواد لعمه "لا اله الا الله يا عم انه عظيم عند الله ان تقف غدا بين يديه فيقول لك لم تفتی عبادی بما لا‌تعلم و فی الامة من هو اعلم منك"203 و انت اليوم تقدر بين الناس ان تقول كيف شئت و انی شئت و اننی انا و لو كنت عاجزا عن اداء شكر احسانك فی اتباعك دين الله الخالص هذا ولكن اذكر لك وفی اداء حقك ما كتب علی بن موسی بخطه لعلی بن مهزيار من خلص شيعته الموقنين بولايته و كفی لك بذلك ذكرا جميلا" بسم الله الرحمن الرحيم

يَا عَلِيُّ أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ أَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ وَ مَنَعَكَ مِنَ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ حَشَرَكَ اللَّهُ مَعَنَا يَا عَلِيُّ قَدْ بَلَوْتُكَ وَ خَيَّرْتُكَ فِي النَّصِيحَةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْخِدْمَةِ وَ التَّوْقِيرِ وَ الْقِيَامِ بِمَا يَجِبُ عَلَيْكَ فَلَوْ قُلْتَ إِنِّي لَمْ أَرَ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ صَادِقاً فَجَزَاكَ اللَّهُ جَنَّاتِ‏ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا فَمَا خَفِيَ عَلَيَّ مَقَامُكَ وَ لَا خِدْمَتُكَ فِي الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَأَسْأَلُ اللَّهَ إِذَا جَمَعَ الْخَلَائِقَ لِلْقِيَامَةِ أَنْ يُحِبُّوكَ بِرَحْمَةٍ تَغْتَبِطُ بِهَا إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ204

فيا ايها الانسان اتق الله و اعرف قدر نفسك فان امر الله الحق و ان الدين فی كل شان

ص ٣٤٠

هم الحواريون لعيسی بن مريم فالق ما القيتك من نار الافئدة بين الناس فان تلك الآية آية نزلت من السماء و ظلّت اعناق الخلق كلهم اجمعين و اعلم بان الله لم يزل كان غنيا لا شريك له و ان اوليائه فی كلّ شان كانوا متصفين بصفاته و ناطقين عن جنابه و مطيعين لامره و راضين بقضائه و وجلين انفسهم من مخافة حكمه و انهم قوم اذا رقدوا علی التراب ليشاهدن عرش الصفات و اذا صمتوا فی حكم البيان لينطقون بانفسهم لانفسهم فی سر هياكل التوحيد للرحمن و رزقنی الله لقائهم فی ارض امن و عز فانهم لهم المخلصون و انهم لهم الخاشعون و انهم لهم المقربون و انهم قوم لايحزنهم من علی الارض كلها اذا لم يدركوا شيئا ولكن اذا علموا حكما من كتاب الله علی انفسهم ليتحملوه و لو كانوا يمشون بصدورهم علی الثلج لانهم يرون العزة و السلطنة فی طاعة الله و الذلة و المسكنة فی معصيته و كفی بذلك ذكرا لك و للمومنين الذين يعرفون إشارات آیاتنا و يسكنون فی ظل اشاراتنا و اولئك هم المهتدون و ان ما عرفناک فی ذكر الحروفات و بيان الرموزات هو شان الدلالات فی عالم الامثلة و العلامات ولكن الشرف عند اللاهوتيات من عالم اللانهايات هو حقيقة ظهور صرف الظهور الذی هو الطّلعة البحت فی الكينونيات و الحضرة البات فی الذاتيات و ان علی ذلك المنهج فی تلك الظلمات لم تسعها العبارات و لا‌تحكی عليها المقامات و لا‌تعكس لها الآیات و لايليق بساحة قربها و ذكر الكينونيات و لا الذاتيات

ص ٣٤١

و لاالنفسانيات و لاالانيات و لاالافريدوسيات و لاالفردوسیات و لاالمكفهرات و لاالمتلجلجات و لاالمتلألئات ولاالمستشفعات ولاالمستصيات و لاالمستشرقیات و لاالمتعكسات و لاالمستنقطعات و لاالمستنبئات و لاالمستسرات ولاالمستديرات ولاالمستجمعات و لا المستفرقات ولاالمستعرجات ولاالقصبات الكليّه فی اجمات اللاهوتيات ولاالقصبات المتشعشعات فی اجمات الجبروتيات ولا‌قصبات المتلامعات فی اجمة الملكوتيات و لاالقصبات المتقدسات فی اجمات الجبروتيات و لاالظهورات فی الناسوتيات و لاالشئونات فی كينونيات المتعاليات و لاالمنقطعات فی البدایات و النهایات و الغایات و ما ورائها من اللانهایات و ما لايقدر الكلمات ان ينزلها فی الاشارات و ان ذلك مسلك اهل الغرفات فی الرضوانات لان العبد بشهادة كل ما وقع عليه اسم شيء لن يقدر ان يعرف ذات الازل و لا ان يشير اليه و لا ان ينعت حياته و لا ان يوصف جنابه و ان الذي انا اذكر لك فی مقام العرفان الظهور البيان هو تجلی الله لك بك بنفسك و نسبه الیه لسكون فؤاد خلقه الی نفسه بمثل ما نسب الكعبه الی نفسه و انت تقول هو خالقی و رازقی و مقدری و مصوري لا اله الا هو و لقد رضی الله من عباده بتلك النسبة اليه لان غيره لايمكن فی حق الإمكان و ان ذلك بحقيقة عين الفواد هو نسبة الخلق الی الخلق و حكم الممكن فی الممكن كما اشار علی ع فی خطبته اليتيمية "ان قلت مم هو فقد باين الاشیاء كلها فهو هو و ان قلت هی و هی فالهاء و الواو من کلامه صفة الاستدلال عليه لا صفة تكشف له و إن

ص ٣٤٢

قلت له حد فالحد لغيره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الی الوصف و عمی القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك فی الملك و انتهی المخلوق الی مثله و الجاه الطلب الی شكله و هجم له الفحص الی العجز و البيان علی الفقد و الجهد علی الياس و البلاغ علی القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته"205 و ان بمثل ذلك البيان يقع فی وهم الانسان بان بعد سد الطريق و امتناع الدليل فكيف يمكن توحيد الذات و تقديس الصفات و عبادة الرحمن نية القربة فی الامكان بل الحكم ممتنع محال فكيف يامر ذو الجلال بما هو لايمكن فی الحال بلی انی اعرفك ما انت جهلت فی علم الكتاب ان توحيد الذات و عرفانه للامكان ممتنع محال و ان الله ما امرك الا بان تبلغ الی غاية فيض الله فی الامكان الذي هو مقام معرفة الرحمن فی الاعيان و لايحل لاحد ان يفكر فی علم ذلك الطمطام الذاخر الذخار المواج لان حين الذي تنظر فی المرات اذا تغفل عنها تجد وجهك فيها من دون ذكرها و انك ليس هو الذي فی المرات و ان الذی هو فی المرات صورتك التی تجليت لها بها فی المرات بنفسها و هی تحكی عن طلعتك و تدل علی حضرتك بما تبقی المرات و كذلك انت تعرف حظ الإمكان بانك ان لم تلتفت فيه بذكر الامكان لن تر الا ظهور تجلی الصرف و الطلعة البحت و حضرة البات فی كل ما وقع عليه اسم شيء

ص ٣٤٣ت

و ان القول بعرفان الاستكشافی و الاستدلال يرجع الی نقطة واحدة لان الله قد خلق فی الامكان مقاما و نسبه الی نفسه و امر الناس بان لا‌تعبدو الا ذاته الاقدس وحده و ان ذكرك ذاته الاقدس هو ظهوره لك بك فی نفسك حيث لايدل الا علی ربك و ان غير ذلك فی الامكان ممتنع و من عبده بذكر شيء سواه او ظهوره بخلقه فقد اشرك به و لم يعبده و من عبده بان المعبود هو ظهوره و انه هو غيره فقد كفر به و لم يعبده لوجود الفرجه و امتناع الطفره لان الذي هو يجعله ظهوره انه هو فوق ذلك الظهور و لا يليق للعبد ان يعبد ظهورا بلا اشارته الی من كان هو اعلی من ظهوره فسبحان الله الفردان المعبود هو الذات البحت الفرد الاحد الصمد الحي القديم الذي لن يعرفه غيره و لن يوحده سواه و لن يقدر ان يعبده احد من خلقه لانه کما هو عليه لم يك معه شئ و ان الان هو كائن بمثل ما هو كان لم يك معه شئ فكيف يعبده من لايوجده او يعرفه من لايوحده و ان مثل آیات التجريد فی مقام التوجه و التوحيد هي مثل قولك لا اله الا الله كما انها كلمة حادثة تدل علی الله و توحيده فكذلك حقيقه ذاتك و كينونية سرّك و ان اولی الالباب لايعلم ما هنالك الا بما هيهنا و لا‌تفكر يا ايها الناظر الی تلك الاشارات فان الظهورات لم تزل تجدّد فی الامكان و انت فی الحين الذي تجعل ظهور الذات حظ الامكان ففی الحين يتجلی الله لك بك بظهور الذاته

ص ٣٤٤

فلم تزل انك تعرف حظ الملك و لم تزل انه يتجلی لك بك بظهور الذات كذلك قد خلق الله كلّ­شيء فی عالم الإمكان و انك يا ايها السائل بالحق البيان فاصرف كل الحروف من تلك السورة المقدسة بما اشرقناك من ظهورات طمطام يم الجلال فان ذلك حظ الانسان فی رتبة الجنان و الی الله ربی اشتكی من فعل الشمس و القمر بحسبان رب انك تعلم كلّ­شيء و تقدر علی كلّ­شيء فافعل بالذين يعرفون حكمك ثم يعرضون من امرك بما هم يستحقون فی تلقاء وجهك فاننی انا بعزتك برئ من كل اعدائك و احب كل اوليائك و انّ بميزان الذي اكرمتنی فی البيان لتميز بين الشقی و السعيد و تحكم بينهم فی الحيوة الدنيا بما اكتسبت ايديهم رب اغفر لمن فی طينته طين المحبة لاوليائك و عذب كل من فی طينته طين العداوة لاحبائك انك انت الجبار القوی فاذا عرفت ما ارشحناك من احكام الرجعة فايقن ان حامل امر الله فرض ان يكون علی "فترة من الرّسل" و ان لم يزل كان بين الناس حجة من عنده كما قال علی ع "لا‌تخلو الارض من قائم لله بحجته اما ظاهر مشهور او خائف مغمور"206 و ان سنة الله قد قضت من قبل بمثل ما تقضی من بعد كما قال رسول الله "و الذي نفسی بيده لتركبن سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لا‌تخطئون طريقهم و لا یخطئاكم سنة بني إسرائيل"207 و ان منها كما نزل الله فی القرآن "يا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی كتب الله لكم و لا‌ترتدوا

ص ٣٤٥

علی ادباركم فتنقلبوا خاسرين"208 و كانوا عدتهم ستمائه الف بعض منهم اربعون الفا و سلم امر موسی و هرون و ابناه و يوشع بن نون و كالب بن يوفيا فتاهو اربعين سنة بما عصوا و كذلك كان امر رسول الله و انه لما قبض لم يكن علی امر اللّه الا علی و الحسن و الحسين و سلمان و مقداد و ابو ذر و كذلك انت تعرف امر الله فی كثير من البواطن و ان قرء الناس آية القرآن "قالوا يا موسی ان فيها قوما جبارين و انا لن ندخلها حتی يخرجوا منها فان يخرجوا منها فانا داخلون(انت و اخاك الجواد اقرءا من كتاب الله) قال رجلان من الذين يخافون انعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب فاذا دخلتموه فانكم غالبون"209 فان هذا امر مشهود عند المؤمنين لانكم اذا دخلتم الباب لتغلبون علی الكل بحجة حق لامعه مثل هذه الشمس فی وسط السماء و ان ظلمتم او قتلتم فكان الحق معكم و انتم الغالبون ولكن ان غلبتم و رفعتم من وراء اذن الله فانكم اذا لخاسرون و لايختلج ببالك فی حكم حديث الذي قرئت عليك فكيف يكتب الله امرا علی قوم و لايجري عليهم و ان حكم البداء قد فصل قبل القضاء رتبة التربيع و ان الكتاب هو رتبة سابع الفعل بلی قال علی(ع)"الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ‏؛ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ، فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ؛ لَا يُكَذِّبُ‏ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ؛ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ‏، «يُقَدِّمُ مِنْهُ‏ مَا يَشَاءُ، وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ‏ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاءُ"210

ص346

و ان فی مقام ظاهر هذا الحديث يجلّل حديث الاول و يغلق باب معناه ولكن انت اذا نظرت بحكم بداء الامكانی الذی لايتخلف عن شيء و يعرف كل مقامات الفعل بمثل حكم العلم ليرفع القناع ويكشف الامتناع و انی اوصيك و كل من اتبعنی بقرائت سورة بني اسرائيل فی كل ليلة جمعه فان الصادق ع قال "من قرء تلك السورة فی كل ليلة جمعه لم يمت حتی يدرك القائم و يكون مع اصحابه "211و ان قوله روحي فداه يدرك قد اراد رويته من حيث لايعرفه فياطوبی للناظرين الی طلعته و ان ذلك لهو الفوز الكبير و ان ماطن هذا الباب هو الذي تجلی علی الطور و نزل الله ربك حكمه فی القرآن و نسبه الی ظهور نفسه حيث قال و قوله الحق "و لما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خرّ موسی صعقا"212 فانه هو احد من شيعة علي حيث قال الصادق بما روي فی البصاير "ان الكروبين قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علی اهل الارض لكفاهم ثم قال ان موسی لما سئل ربه ما سئل، امر واحدا من الكروبين فتجلی للجبل و جعله دكا"213 انظر الی عظمة تجلی ربك ان قوم موسی كانت عدتهم سبعين الفا فاختار موسی منهم سبعة آلالف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربه ثم اقامهم فی صفح الجبل فاخذتهم الصاعقة بظلمهم لما سئلوا ما لاياذن الله لهم و ماتوا ثم لما دعی الله ربه

ص ٣٤٧

موسی احياهم و بعثهم و كذلك كان حكم الله من قبل و من بعد و ان للمقربين فی كتاب الله يوما فی تلقاء الجلال كما أشار به جعفر بن محمد فی قوله" لما انه سئل من الله عز و جل هل يراه المومنون يوم القیمة قال نعم و قد راوه قبل يوم القيمه فقیل متی قال حين قال لهم الست بربكم قالوا بلی ثم سكت ساعة ثم قال و ان المؤمنين ليرونه فی الدنيا قبل يوم القيمة الست تراه فی رتبتك هذا قيل فاحدث بهذا عنك فقال لا فانك اذا حدثت به فانكره منكر جاهل بمعنی ما تقوله ثم قال ان ذلك تشبيه كفر و ليست الروية بالقلب كالروية بالعين"214 تعالی الله عما یصف المشبهون و المحلدون و لا تعرف من قوله روحی فداه لیست الرویة بالقلب کالرویة بالعین كما يعرف الناس فان العين و القلب خلق فی كتاب الله و ان القلب لن يقدر ان يری ذات الازل كما لن يقدر العين ابدا و ان مراده روحي فداه رؤية تجليه لكل بكل فی مقامه و ان القلب لما وسعت احاطته يدرك من التجلی ما لا يقدر ان يدرك العين لانها محدودة و ان ذلك فی مقام الفضل ولكن ان اردت حكم العدل فحكم القلب مثل العين كلتيهما محدودتان بحدود الخلق و ان الخلق ليری الخلق و لن يقدروا بروية الرب جل سبحانه عرف من عرف الاشارات فی غياهب تلك الكلمات و الدّلالات و العلامات و المقامات و لايعرف الإشارات فی غیاهب الإشارات الا بنفي الاشارات و لايعرف نفی الاشارات بالاشارات و لا بالنفی عنها دارت افلاك العماء و البهاء و الثناء و القضاء و البداء فی حول تلك الكلمات الصماء الدهماء

ص ٣٤٨

العمياء الصيلم المظلم الجهنام و هی حرف الهاء قبل مقام الواو فی مقام الاسماء و الصفات فان عرفت ما عرفناك و اشرقت بما اشرقناك و انورت بما نورناك و تلجلجت بما تلجلجناك و تلئلئت بما تلئلئناك و ملئت بما اسقيناك و شربت ماء الكوثر فيما اعطيناك فصل لربك ثم فانحر فان شانئك هو الابتر و الا فاسلم تسلم بما طلع ما طلع و شرق ما شرق و الاح ما الاح و انار ما انار و اضاء ما اضاء و افاق ما افاق و قال ما قال "سبحانك تبت اليك و انا اوّل المؤمنين"215 و ان ما اشرت فی تلك الاشارات و فصلت فی تلك الدلالات هو حظ مثلك من اولی الالباب الذين يعرفون احكام المبدء و الماب فی مستسرات تجليات افلاك الاسماء و الصفات و لما جعل الله لكل حرف احكام كلّ­شيء فانا ذا فی مقامي هذا اشير ببعض ظهورات ماء الكوثر ليشرب الساكنون فی ظلال مكفهرات الافريدوس فی الحيوة الدنيا من عين ماء الغير الاسن ثم الذين يستقرون علی سرائر الرفرف فی وسط الفردوس من عين لبن الخالص ثم الذين يتكئون علی الارآئك المبيضة تحت ظلال شجرة الجرسوم فی قبة الزمان من عين عسل المصفی ثم الذين يمشون علی الارض باذن الله فی هيكل العظمة و الجمال و هيبة السلطنة و الجلال من عين خمر لذة للشاربين فيا ايها الناظر الی تلك الورقاء المتلئلئة المتلجلجة من شجرة العماء اتبع ذكر رنات سلطان نحل اللاهوت فی كينونيات تلك الظهورات

ص ٣٤٩

ثم دقات حمامة الجبروت فی ذاتيات تلك الشئونات ثم صفات طيور الملك في انيات تلك الاشارات ثم صوت نشر اجنحة الطاوس و ما يحكی القاموس فی نفسانيات تلك المقامات فان ماء كوثر الظهور يجري الان فی غياهب تلك الانهار فاشهد بسر فؤادك علی تلك القاعدة الالهية بان ماء الكوثر هو ماء صرف ظهور التجلی الذي يطلق اهل البيان فی مقام الظاهر بظاهر اركان الابداع و يجعل كل ركن منه نهر الاولی ماء الغير الاسن الابيض و هو باطنه نار الازل و ظاهره ماء السرمد و هو نهر لا بدء له الا نفسه و لا ختم له الا ذاته قد اجراه الله بنفسه لنفسه من دون ذكر شئ سواه و هو نهر التوحيد و ماء التجريد و لجة التفريد تجري باذن الله و يدل علی ظهور الله ان قلت ان ارض النهر من مائه و ان السفينه فوقه من مائه و ان الملاح و ما يستقر عليها فهو من مائه و ان الأمواج و ما يسكن فی الماء هو من مائه لقلت كلمة حق لان ذلك ماء لايدل ظاهره الا بباطنه و لا باطنه الا بظاهره و لا سره الا بعلانيته و لا علانيته الا بسرّه لايری السالك فيه و الشارب منه الا صرف ظهور تجلی البحت البات الذي لن يدل الا عن المتجلی له به و هو بذاته مفرق الأسماء و الصفات و ان الاشارات حظ اهل السبحات و الا الناظر الی رب الصفات يري ذلك الماء فی اجمات قصبات اللاهوت فی ظهورات كينونية نفسه فی كل حين و قبل حين و ان الله

ص ٣٥٠

يمده فی كل شان بما هو مقامه من مراتب الفعل و الانفعال انظر بطرف فؤادك الی مقام غاية فيض الابداع فی نفسك فانه هو نهر ماء الغير الاسن من الكوثر فی مقام اللاهوت یذكرك بان تقول لا اله الا الله و انت فی كل شان تقول و لا تتغير بظهور و لا‌تتبدل البطون فكذلك كان حكم الله فی عالم العلوي و ان اولی الالباب لايعلم ما هنالك الا بما هيهنا و ان ذلك فی تحت ذلك المقام مراتب لانهاية الی ما لانهاية لها بها حتی اتصل البدء فی الظهور الی مقام الجسد الذي هو منتهی مقام الخلق فی النزول و انت فی ذلك المقام الحسنی لا‌تتحرك الا بما یجري ماء الكوثر فی سرك و ان شربك الماء فی هذه الحيوة الدنيا هی مدد من الله لجسمك ليعلمك بمدده فی سرك الا ‌تغفل عن طلعة حضرة قيوميته اقل من حين و انت لو تصف بصرك لتری نهر ماء الغير الاسن و ما اعد الله لك فی الرضوان فی مقامك هذا و ساعتك هذه كما اظهر الامام اب الحجة لمن اراد له و هو كما نزل فی الحديث هذا "روی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا إِطْفَاءَ نُورِكَ وَ التَّقْصِيرَ بِكَ حَتَّى أَنْزَلُوكَ هَذَا الْخَانَ‏ الْأَشْنَعَ خَانَ الصَّعَالِيكِ فَقَالَ هَاهُنَا أَنْتَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقَالَ انْظُرْ فَنَظَرْتُ فَإِذَا بِرَوْضَاتٍ آنِقَاتٍ وَ رَوْضَاتٍ نَاضِرِاتٍ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ وَ وِلْدَانٌ كَأَنَّهُنَّ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ وَ أَطْيَارٌ وَ ظِبَاءٌ وَ أَنْهَارٌ تَفُورُ

ص351

فَحَارَ بَصَرِي وَ الْتَمَعَ وَ حَسَرَتْ عَيْنِي فَقَالَ حَيْثُ كُنَّا فَهَذَا لَنَا عَتِيدٌ وَ لَسْنَا فِي خَانِ الصَّعَالِيكِ216فكيف اشير بسّر الامر و انه لاعظم عما يظن الناس فيه لان ما يظهر يوم القيمة من آلاء الجنان و مقاماتها و ما اعد الله فيها هی يحيی بذلك الماء لان العلة هو نفسه لا غيره انظر الی هذه الشجرة تخرج من الأرض بماء الذي خلق الله لها بها حتی تثمر فكذلك فاعرف كل المقامات فی الحيوة الدنيا و النشاة الآخرة ولكن اتق الله ان ‌تعرف مقام شئ فوق حده الذی خلق الله له و ان ذلك الماء الغير الاسن اذا تطلق فی مقام الظاهر المشية لاتريد الا ما اعطاه الله بمحمد(ص) خاصة و لا نصيب لاحد فيه سواه ثم فی مقام باطنها الا ما اعطاه الله بامام الحي(ع) و لا حظ لاحد فيه غيره ثم فی مقام ظاهر الاراده الا بما اعطاه الله بعلی ثم فی مقام باطنه الا بما اعطاه الله بعلی ابن الحسين ثم فی مقام ظاهر القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب بما اعطاه الله بفاطمه و الحسن و الحسين و موسی و جعفر ثم فی مقام باطن تلك الظهورات المقدسه الا بما اعطاه الله بمحمد الباقر ثم بعلی و محمد و علی و الحسن صلوات الله عليهم و ليس لاحد فی ذلك الماء الغير الاسن الذي انهم يشربون منهم نصيب و كذلك فی احكام الظاهر و من زعم ان الامام يشرب من ماء الذي كل الناس منه يشربون فقد انكر قدره الله فی حقهم و سر الامر هو ان ظهور الماء الغير الاسن سرهم لما تحقق فی عالم الحد قد اشتبه

ص ٣٥٢

علی الناس عند المعرفته بمثل ما اشتبه اجسادهم عند بعض الناس فی مقام الامامة ولكن العارف بحقهم يعلم ان الله يحفظ ما تحقق لهم فوق الارض لاجلهم و لا نصيب فيه لاحد سواه مع انه مختلط مع ما يتصرف فيه الناس كما صرح بذلك حديث الباقر حين الذي اري السائل شجرة الطوبی من السماء و الزقوم من الارض و ان الكل ياخذ حظهم و كذلك الحكم فی سلسلة الثمانيه لم يقدر ان يشرب النجيب ماء النقيب مع انهما يشربان من ماء واحد و كذلك الحكم فی حكم الدلالات و الشئونات و الظهورات و العلامات و المقامات و الآیات و الكيفوفيات و الذاتيات و الكينونيات و الانيات و النفسانيات و البدآیات و الغآیات و النهايات و ما ورائها من اللانهايات الی ما لانهاية بما لانهاية لها بها حيث لايحيط بعلم ذلك احد من الخلق الی ما شاء الله سبحانه و تعالی عما يصفون فاذا عرفت سر الامر لتوقن بان نهر الماء الغير الاسن جنة آل الله فی الدنيا يكون لهم خاصة بمثل العقبی و ان ما سواهم لم يقدروا ان يعرفوا حظهم فيما قدر الله لهم فی الجنة لانهم لم يزل كانوا فی محال الفعل و ان ما سواهم اذا ذكروا لم يذكروا الا فی اثر رتبة الفعل و اذا جري القلم بذكر المقام فانا ذا اشاهدنك جنات اهل الانشاء من جريان ذلك الماء الغير الاسن فی غياهب الامكان فاعرف ان متنهی مقام الجنة لكلّ­شئ هو مقام

ص ٣٥٣

طلعة التوحيد فی حضرة التجريد و هو بدء مقام التي و ما سوي رتبة توحيد الذات هو شان الاسماء و الصفات التی امر علی ع بان ينفی العبد فی كمال التوحيد كل الأسماء و الصفات عن ساحة طلعة حضرة الذات217 و كل شئونات الدنيا و الظهورات الاخری تجري فی تحت ذلك الماء الحيات من مبدء تجرد المجردات الی منتهی مقام الشبحيات و العرضيات و الجوهریات فاذا تلجلجت بتلجلج شعاع شمس الايقان و سرّ الامكان فاعرف ان الله جل و علا قد تجلی للعين الكبريت فی عالم الحد بما تجلی لماء الغير الآسن فی عالم اللاهوت الازل و جعل جنته فی صقع جنته فی كنهه فاذا تطلق عين الكبريت فی تلقاء ركن الاول الابيض فی العرش الذی يجري من تحته نهر ماء الغير الآسن فی مقام الابداع يحكی عن ظهور المشية ثم فی مقام الاختراع يحكی عن ظهور الاراده ثم فی مقام الانشاء يحكی عن ظهور القدر ثم فی مقام الاحداث يحكی عن ظهور القضاء و ان الامثال تشبه علی الناظر الي لجة البيضاء فاذا نزل الامر من عالم التجرد الی مقام الحروف فی الاشباح ليعرف الكل مقامات عوالم سلسلة الثمانية فی الكلمات بمثل ما خلق الله فی ذوات الآیات فاجعل النقطة فی الحروف ظهور المشیة فی تلقاء جنة الاولي ثم الالف فی تلقاء مدين عز الارادة فی مقام جنة الثانية ثم الالف المبسوطة فی تلقاء مدين طمطام يم القدر فی مقام جنة الثالثة ثم الحروف المجردة عن التركيب فی تلقاء

ص ٣٥٤

مدين قلزم القضاء فی مقام جنة الرابع ثم الكلمة التامة فی تلقاء جنة الاذن ثم الكلمات المركبة فی مقام الاجل جنة السادس ثم ما يتحقق من اثر الكلمات فی تلقاء جنة السابع قم فی عكوس انهار تلك المراتب فی السجين عين الكبريت فی تلقاء ظهور عز المشية ثم عين اليمين فی تلقاء مدين عز الصمدانية ثم عين الطبرية فی تلقاء مدين عز الواحدانية ثم عين البرهوت فی تلقاء مدين عز الرحمانية ثم جمّة ما سيدان فی تلقاء بحر الاذن ثم جمة افريقية فی تلقاء يم الاجل ثم جمة ناجروان فی تلقاء كتاب الاكبر و كما ان فی كل مقام احد من عالم العلوي حامل فيض الكلية و كذلك الامر فی صور المعكوس فی السجين يتحمل نقمة الكليه فاول حامل فيض الكلی فی رتبة ظاهر المشية هو محمد و فی باطنه هو القائم بامر الله امام الحي ثم فی رتبة الاراده و مراتب الخمسة فی ظاهرها باطنها هو ائمة الدين اثنی عشر نفسا و لذا يكون كل واحد منهم علة كلية فی ابداع الممكنات و اختراع الموجودات باذن الله جل ذكره ثم فی عالم السفلی حامل ظاهر اول نقمة الكلی هو الاول لعنة الله عليه ثم فی الباطن هو الذي يحارب مع بقية الله فی بدء ظهوره ثم فی مراتب الظاهر حامل ماء عين اليمين ثم الطبرية ثم البرهوت ثم جمة ما سيدان ثم جمة افريقيه ثم جمة ناجروان ائمة النار الذين قد ادركوا حيات ائمة الغيب و لانك انت تعرف فی كل سلسلة طبق عالم العلوي

ص ٣٥٥

و السفلی بمثل ما القيت اليك من رتبة المعانی الی مقام النجباء فی حكم الجنان و من سلسله الثمانية الی غايتها فی مقام التبيان و ان ذلك رشح من ماء هذا النهر ماء غير الآسن الذي اذا شربته يجذبك الی مقام القرب و الانس و يوصلك الی طلعة تجلی الصرف فی بحبوحة العز و القدس و ان فی ذلك المقام لما سافر بعض الحكماء اشتبهت علی انفسهم آیات ظهور الذات بكينونيته و لذا بينوا فی كتبهم سر الوحدة فی الوجود و طلعة الغيب فی علانية الموجود و غفلوا عما قال علی ع فی خطبته حيث قال عز ذكره "و دام الملك فی الملك و انتهی المخلوق الی مثله والجاه الطلب الی شكله و هجم له الفحص الی العجز و البيان علی الفقد و الجهد علی الياس و البلاغ علی القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته"218 و لو ان بعض الناس اعتقدوا حكم الشرف فی غفلة العبد عن ذلك المقام و استدلوا بقوله عز شانه "و دخلوا المدينة حين غفلة من أهلها"219 ولكن ذلك حق بعد العلم برتبة الإمكان و فقدان الوجدان فی العيان و الا قبل عرفان الإمكان وحده ذل قدم السالك فی عرفان طلعة الصفات لظهور حضرة الذات و لذا اشار علی ع فی قوله هذا" بَدَتْ قُدْرَتُكَ يَا إِلَهِي وَ لَمْ تَبْدُ هَيْئَةٌ فَشَبَّهُوكَ يَا سَيِّدِي وَ اتَّخَذُوا بَعْضَ آيَاتِكَ أَرْبَاباً يَا إِلَهِي فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَعْرِفُوكَ يَا إِلَهِي220

و ان ذلك صراط العدل فی مذهب ائمة الفضل بان العبد متی يصعد لم يغفل عن

ص ٣٥٦

نفسه و لايعتقد بان فی الممكن يمكن الا دون حده فسبحان الله الاحد الفرد من وصف الممكنات و نعت الموجودات انه كما هو عليه لن يعرفه سواه و لن يوحده غيره سبحانه و تعالی هذا ذكر ماء غير الآسن فی سري و علانيتی الذي يحكی عن ظهور ابداعه لي بی سبحانه و تعالی عما يصفون فاذا شربت ماء الغير الآسن الكوثر فی عروق تلك الورقات المنبتة من شجرة اللاهوتية فاعرف حكم لبن الخالص فی ركن اصفر العرش و هو نهر الذي يجري من تحت رتبة الإرادة بما لانهاية الی ما لانهاية لها بها و هو نهر متعين بتعين الشيئية قبل هندسة المعيّنة و انه ماء حيوان لو تريد ان تشرب منه فی الحيوة الدنيا فاسلك فی صراط العدل فی نقطة الفصل فانها لهی الولاية الكلية المتشعشعة المتقدسة المتعالية المتلامعة التی یرفع باطنه علی ظاهر نهر الأول و هو لزيادة مزج التراب الحافظ لحرارة النار أشار الله اليه فی قوله بانه" لم يتغير طعمه"221 و هو نهر الشوق و الجذب و المحبة و القرب و لذا لما استقر علی كرسي الجلال يدعوا بعلانيته و سره الی طلعة الجمال و صرح باللاهوتية فی مركز التراب و بالجبروتية علی ذلك الاسماء و الصفات و بالملكيه بالتشبيه بالخاتم فی يده حيث قال عز ذكره فی ذلك المقام ما قال و ان ذلك مشهود عند من كشف السبحات عن طلعة الجلال و عرفه فی نقطة الاعتدال التی منتهی ذروة ظهور المتعال و لذا صرّح علی ع فی نفسه

ص ٣٥٧

ما نطق به محمد رسول الله من قبل لان اعين ماء اللبن الذي لم يتغير طعمه تجري بذكر شيئيته المتعينة و هی لون البياض فيها و ان فی رتبة الاول ماء الغير الآسن لا لون له لشدة صفائه و بهاء مقامه و قرب سره بمقام مجليه و ان له يطلق لون البياض فی مقام حده و للشارب من هذا العين حق بان يثنی آل الله فی كل حين بما تجلی الله له به فی معرفتهم و ما قدر الله فی علم الغيب لهم بان كينونياتهم مفرقة الكينونيات عن ذكر الذات فی الذوات و ان ذاتياتهم مقطعة الجبروتيات عن ذكر الصفات فی الصفات و ان انياتهم ممتنعة الملكيات عن ذكر الاسماء و الطلعة المتجلية البحت البات و ان نفسانياتهم مسدوه الملكوتيات عن ذكر الغايات و البدايات و ان بهم تحركت المتحركات فی لجة العدل تحت ظلال مكفهرات الافريدوس و ان بهم سكنت المتسكنات فی لجة الفضل عن يمين عين الافريقية تحت ظلال شجرة جرسوم الفردوس و ان الإشارات هی الحجب فی نعتهم و ان الدلالات هي الظلم فی وصفهم الله يعلم قدرهم و يقدر بثنائهم و ان ما سواهم لن يدركوا قدرهم و ان عرفوا لم يعرفوا الا بمثل عرفان النملة ارض التی تمشی عليها و استغفر الله عن التحديد بالكثير و انك ان اردت ان تشرب من لبن ذلك النهر حق عليك بان تری فيه انهار الثلاثة حيوانا بمثل الانسان كما رای رجل الّذي اعطاه من ذلك الماء علی بن الحسين حيث قال

ص ٣٥٨

"رايت فی الكاس انهار اربعة لما اردت الخمر تقدم علی ثلاثة كانه هو حيوان يطلع بما خطر علی سري"222 و كذلك الحكم فی العسل و اللبن و الماء الغير الآسن و ان الامر لو تنظر اليه بالحقيقة انه ماء الغير الآسن فی تلقاء عين الكبريت و لبن من تلقاء عين اليمين و عسل فی تلقاء عين طبرية و خمر فی تلقاء عين برهوت فی ارض الناسوت بل التغير هو من مقام ذكر الكثرة بعد الوحدة و ان لك فی ذلك المقام رمز مخفی فانا ذا اكشف قناعه لتشاهده بعين فؤادك بمثل ما تري قطعة ياقوت حمراء فی كفك اذا تنظر الی رتبة النزول تری تقدم نهر ماء الغير الآسن علی الثلاثة كما ظهر فی الملك كذلك و ان من يوم آدم اول بديع من المشية يجري ماء الغير الآسن لذكر التوحيد ان لا اله الا هو ثم من يوم بعثة محمد رسول الله ثم فی يوم الغدير اجری الله عين ماء العسل المصفی لشهادة النفوس بولاية آل الله ائمة الدين" عباد مكرمون الذين لايسبقونه بالقول و هم بامره يعملون"223 ثم من يوم ظهور ذلك الامر البديع قد اجری الله جل و علا نهر خمر الذي هو لذة للشاربين لاعتراف الافئدة بما قدر الله لها فی طلعة البشرية و الصورة الانزعيه من الظهور الازلية و البطون السرمدية و ان ذلك فی رتبة النزول و اذا اردت حكم الصعود فاول الرتبة عين الخمر ثم عين العسل ثم عين اللبن ثم عين الماء و لذا حين التقاء عالم النزول و الصعود يجري عين الخمرتين من ظهور الولاية و النبوة فی نفس واحدة و ان

ص ٣٥٩

ذلك دليل بسر عالم العلوی فاعرف حق ذلك الخمر فانه هو فی مقام النزول سر الفؤاد و فی مقام الصعود اول التراب مقام الاجساد و ان اولی الالباب من الساكنين علی عرش الاسماء و الصفات لايعلم ما هنالك فی تجليات اللاهوت و ظهورات الجبروت و بروزات الملك و نفحات الملكوت الا بما هيهنا فی عالم الناسوت و ان كل ذلك مما اشرقناك من مقامات التكوين بتلك الانهار و الا فی مقام التدوين لم يظهر الا بعد رجعة آل الله سلام الله عليهم لان اليوم لم يشرق الارض بنور ربها و ان لها يوم وعد معلوم فاذا عرفت احكام ماء الكوثر فاعرف انه ماء واحدة ففی كل مقام يذكر باسمه اذا نزل فی اجمة اللاهوت يذكر باسمه ثم فی اجمة الجبروت يذكر بذكره ثم اجمة الملك بذكر بسمته ثم فی اجمة الملكوت يذكر باسمه ثم فی عالم العماء بذكر العماء ثم فی عالم القضاء بذكر القضاء ثم فی عالم الامضاء بذكر الامضاء ثم فی مقام البداء بذكر البداء و ان ذكر الكلمات يشتبه علی الناظر الی سبحات الصفات فمجمل الذكر فی الدلالات بان لا‌تري ذو حي الا بماء الكوثر و ان الاسماء و الصفات هی سمة له و نعت لجنابه انظر الی ماء الكوثر فی القرآن فانه حي به يجري من عين يمين قلب فاطمة فی رتبة البطون و فی مقام الظهور له مقامات لانهایة کما هی شان الظهور و لا يخطر ببالك ان الظهور لما كان طبق البطون فكيف تكون له شانا واحدة و له شئون ما لانهاية بلی ان للبطون اطلاقات فمنها رتبة الوحدة

ص ٣٦٠

بلا اقترانها بشيء و هی منتهی معنی الباطن فی البواطن و ان من النهر الاول يظهر باطن اسم الله القابض بسّر رتبة النار ثم من نهر لبن الذي لم يتغير طعمه ظاهر اسم الله الحي ثم من نهر عسل المصفی باطن اسم الله المحیي ثم من نهر خمرة لذة للشاربين باطن اسم الله المميت و لذا نسب الحسن الی رسول الله و الحسين الی اباه و ذلك سر حديث الذي سئلت منی فی ليلة الاولی و اذا شربت قطرة من ذلك الماء فايقن ان العبد لم يكمل فی مراتب وجوده الا و يقدر ان يجري تلك الانهار الاربعه فی عالم البيان و لذا اعطاني الله فی مقام البيان مظاهر انهار الاربعه بل ان المشبه عين المشبه به فی مقام تجري باذن الله من ماء الغير الآسن شان الآیات التی هی اشرف المقامات فی بيان الكلمات و هي الحجة الكبری لمن كان فی لجة الأسماء و الصفات و ان الصفات ظهور ماء عّلو بطونها لم يقدر الناس ان يعرفوها و يقربوا بها و لذا حین الذی يسمعون يفّرون و ان ذلك ما كان الا لبعد مقامهم فی مبدء التجلی و الا لو كان احد لم يغير فطرته لم يستلذ بشئ سواها و لا يجذب بشيء الا حب الله بمثل ما يجذبها اليه و هو ماء الغير الآسن خالص لله شربه و انه لما لم يختلط معه شيء من الكثرات لم يدل و لايحكی الا عن طلعة التجلی فی ظهور المتجلی و هو لسان اهل جنة التی لا ظل لها و لايدخل احد فيهما الا بها و من اراد ان يدخل تلك الجنة لا سبيل له الا بعد بلاغه الی

ص ٣٦١

ذلك المقام و شربه من ماء الغير الآسن سر تلك الآیات و الا من لم يفتح باب فؤاده بتلك الكلمات لن يقدر ان يدخل تلك الجنة الا اذا شاءالله و ان لكل امكان تلك الرتبة حق اذا لم يتغير شئون الكونية ولكن الله ابی ان يظهره فی سلسلة الرعية الا فی الاسمين و انه لو شاء ليقدر دون ذلك و ان فی رتبته النبوة ما ظهر جريان ماء هذا النهر بحقيقته لما لم ياذن الله لرسوله لعدم قابلية اهل تلك الدورة ولكن اليوم يجري ماء ذلك النهر من لساني و قلمي بما شاءالله من دون زوال و لا اضمحلال و هو ماء عين الكبريت الذي قال الامام فی حق شاربه "ان المومن اقل من كبريت الأحمر"224 و ان الامر فی الواقع كذلك لان بمجرد شان ماء ذلك النهر لم يدخل احد فی دين الله الا اقل وجودا من الكبريت الاحمر و انهم المصطفون البالغون الی ذروة الانقطاع رزقنی الله لقائهم فی ارض قدس بلا ذكر انقطاع و لا امتناع و ان الناس لما لم يشربوا من ماء ذلك النهر لم يقدروا ان يعرفوا مقامه و ان من انهار الثلاثة فكل علی قدر جنسيتهم و حبهم اليها يشربون و يحمدون الله ربهم ولكن المؤمن الخالص لايشرب قبل انهار الثلاثة الا من ذلك النهر لان انهار الثلاثة فی الحقيقه اسماء ذلك النهر بل انها حيوان بحياة ذلك الماء حيث اشار الله جل ذكره "و ان من الماء كلشئ حي افلا‌تعقلون"225 و اننی انا لو لم اشاهد بعض نظرة الناظرين لافسّر تلك السورة بجريان ماء الغير الآسن

ص ٣٦٢

ولكن بمثل جنابك ذی نظر تعرف امر الله فی المنظر الأكبر فاسئل الله من فضله ان يقوي قلوب الناس لشرب ذلك الماء الحيوان الذي اشجار الجنان به تثمر و تورق فی رتبته فآه آه لو يعلم الناس حكم ذلك الماء ليرضون ان يفدوا ما علی الارض فی سبيل الله بان يشربوا قطرة من ذلك النهر من يدي الذي يجري منه باذن الله ولكن اليوم اكثر الناس لايشكرون فاذا عرفت حكم ذلك النهر فی حكم تلك السورة فاعرف حكم نهر لبن الذي لم يتغير طعمه فانه ماء الذي يجري فی غياهب المناجات و غيابت الدعوات و هو لبن الطري و السر الجلی الذي يحكي عن ماء غير الآسن في سره و لبن الخالص فی علانيته و هو ماء روح المناجات الذي يصل به العبد الی ذروة القدس و يستريح فی جنة الانس و لذا لما قرؤ العبد تلك المناجات فی توجه بحت البات يجذب الی ساحة القرب بشان لايقدر احد ان يحيط بشانه الا من شاءالله و ان من سرعة جريان لبن ذلك النهر يجري من قلمي فی ستة ساعات صحيفة فی المناجات و ان ذلك شرف الاكبر فی مقام الآیات لان سر الظاهر يدل علی سر الباطن و ان ذلك امر صعب مستصعب يعرف الكل بانه ممتنع في حق احد الا من شاءالله لان الشرف ليس فی انشاء تلك الكلمات بل هو سیر العبد فی ملكوت الاسماء و الصفات اقرب من لمح البصر و لعمرك لو يجد الناس لذة ذلك اللبن ليرضون ان يقطعوا بايديهم اجسادهم ارباً ارباً

ص ٣٦٣

لقرأته مناجات وحده لان فيها روح الربانيه قد تلجلجت و سر الصمدانية قد تلئلئت و منتهی خوف العبودية من عدل الله قد تظهرت انظر الی مقام الذی قال علی بن الحسين فی خوف نفسه حيث قال و قوله المعروف عند رجال الأعراف و انه روحی فداه قد اظهر الامر فی سر العبودية فی مقام الحد و ان فی ذلك المقام يخرج فی كثير من المقامات من عالم الحد الی ما لانهاية بما لانهاية لها بها اليها و هذا الشرف لايعادله شئ فی عالم الاسماء و الصفات و اننی انا بذلك المقام ذنب محض عند حرف مما قال علی بن الحسين لانّ وجودي قد ذوّت من اثر نور فعله روحی فداه و اين التراب و مربی فلك الاسماء و الصفات و ان علی مثل جنابك حق بان تخبر الناس بشان تلك المناجات فانها شرف محض عند اولی الالباب من اهل المآب و لايليق بشان مثلك ان تصمت بين الناس او ان تشير الی الامر بحجبات اهل البعد لان العز ليس فيهما ارتقب الناس و لايلتفت اليه بل الشرف هو ما انت فيه من ثناء ظهور قدرة الله و لا تحزن بعمل الناس و لا بشئوناتهم فان خير الخلق قد سبّ علی المنابر الف شهر مع وجود الامام و قدرته و قهاريته و جباريته التی لو اراد ليهلك ما فی السموات و الارض قبل ان يخطر بباله كما صرّح بذلك ذلك الحديث الذي فيه عجايب جراسيم الفردوس مخزونة و غرايب ظهورات الافريدوس مسطورة و هو الحديث الذي رواه

ص ٣٦٤

جابر بن یزد جعفی حیث قَالَ" لَمَّا أَفْضَتِ الْخِلَافَةُ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ سَفَكُوا فِيهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ لَعَنُوا فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى الْمَنَابِرِ أَلْفَ شَهْرٍ وَ تَبَرَّءُوا مِنْهُ وَ اغْتَالُوا الشِّيعَةَ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ وَ اسْتَأْصَلُوا بُنْيَانَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا لِحُطَامِ دُنْيَاهُمْ فَخَوَّفُوا النَّاسَ فِي الْبُلْدَانِ وَ كُلُّ مَنْ لَمْ يَلْعَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْهُ قَتَلُوهُ كَائِناً مَنْ كَانَ قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ فَشَكَوْتُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَشْيَاعِهِمْ إِلَى الْإِمَامِ الْمُبِينِ أَطْهَرِ الطَّاهِرِينَ زَيْنِ الْعِبَادِ وَ سَيِّدِ الزُّهَّادِ وَ خَلِيفَةِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ قَتَلُونَا تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدَرٍ وَ اسْتَأْصَلُوا شَأْفَتَنَا وَ أَعْلَنُوا لَعْنَ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ الْمَنَارَاتِ وَ الْأَسْوَاقِ وَ الطُّرُقَاتِ وَ تَبَرَّءُوا مِنْهُ حَتَّى إِنَّهُمْ لَيَجْتَمِعُونَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَلْعَنُونَ عَلِيّاً ع عَلَانِيَةً لَا يُنْكِرُ ذَلِكَ أَحَدٌ وَ لَا يَنْهَرُ فَإِنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَّا حَمَلُوا عَلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ وَ قَالُوا هَذَا رَافِضِيٌّ أَبُو تُرَابِيٌّ وَ أَخَذُوهُ إِلَى سُلْطَانِهِمْ وَ قَالُوا هَذَا ذَكَرَ أَبَا تُرَابٍ بِخَيْرٍ فَضَرَبُوهُ ثُمَّ حَبَسُوهُ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ قَتَلُوهُ فَلَمَّا سَمِعَ الْإِمَامُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ذَلِكَ مِنِّي نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ سَيِّدِي مَا أَحْلَمَكَ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكَ فِي حِلْمِكَ وَ أَعْلَى سُلْطَانَكَ يَا رَبِّ قَدْ أَمْهَلْتَ‏ عِبَادَكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّكَ أَمْهَلْتَهُمْ أَبَداً وَ هَذَا كُلُّهُ بِعَيْنِكَ لَا يُغَالَبُ قَضَاؤُكَ وَ لَا يُرَدُّ الْمَحْتُومُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا قَالَ ثُمَّ دَعَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ابْنَهُ مُحَمَّداً ع فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَالَ لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي قَالَ إِذَا كَانَ غَداً فَاغْدُ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خُذْ مَعَكَ الْخَيْطَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَ جَبْرَئِيلَ عَلَى جَدِّنَا ص فَحَرِّكْهُ تَحْرِيكاً لَيِّناً وَ لَا تُحَرِّكْهُ شَدِيداً اللَّهَ اللَّهَ فَيَهْلِكُ النَّاسُ كُلُّهُمْ قَالَ جَابِرٌ فَبَقِيتُ مُتَفَكِّراً مُتَعَجِّباً مِنْ قَوْلِهِ فَمَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِمَوْلَايَ ع فَغَدَوْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ ع وَ قَدْ بَقِيَ عَلَيَّ لَيْلٌ حِرْصاً أَنْ أَنْظُرَ إِلَى الْخَيْطِ وَ تَحْرِيكِهِ فَبَيْنَمَا أَنَا عَلَى دَابَّتِي إِذْ خَرَجَ الْإِمَامُ ع فَقُمْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ قَالَ مَا غَدَا بِكَ فَلَمْ تَكُنْ تَأْتِينَا فِي هَذَا الْوَقْتِ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ أَبَاكَ ص يَقُولُ بِالْأَمْسِ خُذِ الْخَيْطَ وَ سِرْ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَحَرِّكْهُ تَحْرِيكاً لَيِّناً وَ لَا تُحَرِّكْهُ تَحْرِيكاً شَدِيداً فَتُهْلِكَ النَّاسَ كُلَّهُمْ فَقَالَ يَا جَابِرُ لَوْ لَا الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ وَ الْأَجَلُ الْمَحْتُومُ وَ الْقَدَرُ الْمَقْدُورُ لَخَسَفْتُ وَ اللَّهِ بِهَذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ لَا بَلْ فِي لَحْظَةٍ لَا بَلْ فِي لَمْحَةٍ وَ لَكِنَّنَّا عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ‏ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي وَ لِمَ تَفْعَلُ هَذَا بِهِمْ قَالَ مَا حَضَرْتَ أَبِي بِالْأَمْسِ وَ الشِّيعَةُ يَشْكُونَ إِلَيْهِ مَا يَلْقَوْنَ مِنَ النَّاصِبِيَّةِ الْمَلاعِينِ وَ الْقَدَرِيَّةِ الْمُقَصِّرِينَ فَقُلْتُ بَلَى يَا سَيِّدِي قَالَ فَإِنِّي أُرْعِبُهُمْ وَ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يَهْلِكَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ وَ يُطَهِّرَ اللَّهُ مِنْهُمُ الْبِلَادَ وَ يُرِيحَ الْعِبَادَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ تُرْعِبُهُمْ وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَوْا قَالَ امْضِ بِنَا إِلَى الْمَسْجِدِ لِأُرِيَكَ قُدْرَةَ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ جَابِرٌ فَمَضَيْتُ مَعَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ فِي التُّرَابِ وَ كَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ أَخْرَجَ مِنْ كُمِّهِ خَيْطاً دَقِيقاً يَفُوحُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ وَ كَانَ‏ أَدَقَّ فِي الْمَنْظَرِ مِنْ خَيْطِ الْمَخِيطِ ثُمَّ قَالَ خُذْ إِلَيْكَ طَرَفَ الْخَيْطِ وَ امْشِ رُوَيْداً وَ إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تُحَرِّكَهُ قَالَ فَأَخَذْتُ طَرَفَ الْخَيْطِ وَ مَشَيْتُ رُوَيْداً فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قِفْ يَا جَابِرُ فَوَقَفْتُ فَحَرَّكَ الْخَيْطَ تَحْرِيكاً لَيِّناً فَمَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ حَرَّكَهُ مِنْ لِينِهِ ثُمَّ قَالَ نَاوِلْنِي طَرَفَ الْخَيْطِ قَالَ فَنَاوَلْتُهُ فَقُلْتُ مَا فَعَلْتَ بِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ وَيْحَكَ اخْرُجْ إِلَى النَّاسِ وَ انْظُرْ مَا حَالُهُمْ قَالَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْمَسْجِدِ فَإِذَا صِيَاحٌ وَ وَلْوَلَةٌ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَ زَاوِيَةٍ وَ إِذَا زَلْزَلَةٌ وَ هَدَّةٌ وَ رَجْفَةٌ وَ إِذَا الْهَدَّةُ أَخْرَبَتْ عَامَّةَ دُورِ الْمَدِينَةِ وَ هَلَكَ تَحْتَهَا أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ وَ إِذَا بِخَلْقٍ يَخْرُجُونَ مِنَ السِّكَكِ لَهُمْ بُكَاءٌ وَ عَوِيلٌ وَ ضَوْضَاةٌ وَ رَنَّةٌ شَدِيدَةٌ وَ هُمْ يَقُولُونَ‏ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ‏ قَدْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ هَلَكَ النَّاسُ وَ آخَرُونَ يَقُولُونَ الزَّلْزَلَةُ وَ الْهَدَّةُ وَ آخَرُونَ يَقُولُونَ الرَّجْفَةُ وَ الْقِيَامَةُ هَلَكَ فِيهَا عَامَّةُ النَّاسِ وَ إِذَا أُنَاسٌ قَدْ أَقْبَلُوا يَبْكُونَ يُرِيدُونَ الْمَسْجِدَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ لِبَعْضٍ كَيْفَ لَا يُخْسَفُ بِنَا وَ قَدْ تَرَكْنَا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ ظَهَرَ الْفِسْقُ وَ الْفُجُورُ وَ كَثُرَ الزِّنَا وَ الرِّبَا وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ اللِّوَاطَةُ وَ اللَّهِ لَيَنْزِلَنَّ بِنَا مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ وَ أَعْظَمُ أَوْ نُصْلِحَ أَنْفُسَنَا قَالَ جَابِرٌ فَبَقِيتُ مُتَحَيِّراً أَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ يَبْكُونَ وَ يَصِيحُونَ وَ يُوَلْوِلُونَ وَ يَغْدُونَ زُمَراً إِلَى الْمَسْجِدِ فَرَحِمْتُهُمْ حَتَّى وَ اللَّهِ بَكَيْتُ لِبُكَائِهِمْ وَ إِذَا لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أُتُوا وَ أُخِذُوا فَانْصَرَفْتُ إِلَى الْإِمَامِ الْبَاقِرِ ع وَ قَدِ اجْتَمَعَ النَّاسُ لَهُ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَرَى مَا نَزَلَ بِنَا بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ هَلَكَ النَّاسُ وَ مَاتُوا فَادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَا فَقَالَ لَهُمْ افْزَعُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الدُّعَاءِ ثُمَّ سَأَلَنِي فَقَالَ يَا جَابِرُ مَا حَالُ النَّاسِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لَا تَسْأَلْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ خَرِبَتِ الدُّورُ وَ الْقُصُورُ وَ هَلَكَ النَّاسُ وَ رَأَيْتُهُمْ بِغَيْرِ رَحْمَةٍ فَرَحِمْتُهُمْ فَقَالَ‏ لَا رَحِمَهُمُ اللَّهُ أَبَداً أَمَا إِنَّهُ قَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ بَقِيَّةٌ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا رَحِمْتَ أَعْدَاءَنَا وَ أَعْدَاءَ أَوْلِيَائِنَا ثُمَّ قَالَ ع سُحْقاً سُحْقاً بُعْداً بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ‏ وَ اللَّهِ لَوْ حَرَّكْتُ الْخَيْطَ أَدْنَى تَحْرِيكَةٍ لَهَلَكُوا أَجْمَعِينَ وَ جَعَلَ أَعْلَاهَا أَسْفَلَهَا وَ لَمْ يَبْقَ دَارٌ وَ لَا قَصْرٌ وَ لَكِنْ أَمَرَنِي سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَنْ لَا أُحَرِّكَهُ شَدِيداً ثُمَّ صَعِدَ الْمَنَارَةَ وَ النَّاسُ لَا يَرَوْنَهُ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَلَا أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ فَظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ صَوْتٌ مِنَ السَّمَاءِ فَخَرُّوا لِوُجُوهِهِمْ وَ طَارَتْ أَفْئِدَتُهُمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ فِي سُجُودِهِمْ الْأَمَانَ الْأَمَانَ فَإِذَا هُمْ‏ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِ‏ وَ لَا يَرَوْنَ الشَّخْصَ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَنَا أَرَاهُ وَ النَّاسُ لَا يَرَوْنَهُ فَزَلْزَلَتِ الْمَدِينَةُ أَيْضاً زَلْزَلَةً خَفِيفَةً لَيْسَتْ كَالْأُولَى وَ تَهَدَّمَتْ فِيهَا دُورَةٌ كَثِيرَةٌ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ‏ ثُمَّ تَلَا بَعْدَ مَا نَزَلَ‏ فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ‏ حِجارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ‏ وَ تَلَا ع‏ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ‏ قَالَ وَ خَرَجَتِ الْمُخَدَّرَاتُ فِي الزَّلْزَلَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ خُدُورِهِنَّ مُكَشَّفَاتِ الرُّءُوسِ وَ إِذَا الْأَطْفَالُ يَبْكُونَ وَ يَصْرُخُونَ فَلَا يَلْتَفِتُ أَحَدٌ فَلَمَّا بَصُرَ الْبَاقِرُ ع ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى الْخَيْطِ فَجَمَعَهُ فِي كَفِّهِ فَسَكَنَتِ الزَّلْزَلَةُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَ النَّاسُ لَا يَرَوْنَهُ وَ خَرَجْنَا مِنَ الْمَسْجِدِ فَإِذَا قَوْمٌ قَدِ اجْتَمَعُوا إِلَى بَابِ حَانُوتِ الْحَدَّادِ وَ هُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ يَقُولُونَ مَا سَمِعْتُمْ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَدَرَةِ مِنَ‏ الْهِمَّةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلَى لَهَمْهَمَةٌ كَثِيرَةٌ وَ قَالَ آخَرُونَ بَلْ وَ اللَّهِ صَوْتٌ وَ كَلَامٌ وَ صِيَاحٌ كَثِيرٌ وَ لَكُنَّا وَ اللَّهِ لَمْ نَقِفْ عَلَى الْكَلَامِ قَالَ جَابِرٌ فَنَظَرَ الْبَاقِرُ ع إِلَى قِصَّتِهِمْ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ دَأْبُنَا وَ دَأْبُهُمْ إِذَا بَطِرُوا وَ أَشِرُوا وَ تَمَرَّدُوا وَ بَغَوْا أَرْعَبْنَاهُمْ وَ خَوَّفْنَاهُمْ فَإِذَا ارْتَدَعُوا وَ إِلَّا أَذِنَ اللَّهُ فِي خَسْفِهِمْ قَالَ جَابِرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا هَذَا الْخَيْطُ الَّذِي فِيهِ الْأُعْجُوبَةُ قَالَ هَذِهِ‏ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسى‏ وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ إِلَيْنَا يَا جَابِرُ إِنَّ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً وَ مَكَاناً رَفِيعاً وَ لَوْ لَا نَحْنُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ أَرْضاً وَ لَا سَمَاءً وَ لَا جَنَّةً وَ لَا نَاراً وَ لَا شَمْساً وَ لَا قَمَراً وَ لَا بَرّاً وَ لَا بَحْراً وَ لَا سَهْلًا وَ لَا جَبَلًا وَ لَا رَطْباً وَ لَا يَابِساً وَ لَا حُلْواً وَ لَا مُرّاً وَ لَا مَاءً وَ لَا نَبَاتاً وَ لَا شَجَراً اخْتَرَعَنَا اللَّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ لَا يُقَاسُ بِنَا بَشَرٌ بِنَا أَنْقَذَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِنَا هَدَاكُمُ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ دَلَلْنَاكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ فَقِفُوا عَلَى أَمْرِنَا وَ نَهْيِنَا وَ لَا تَرُدُّوا كُلَّ مَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنَّا فَأَنَا أَكْبَرُ وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ وَ أَرْفَعُ مِنْ جَمِيعِ مَا يَرِدُ عَلَيْكُمْ مَا فَهِمْتُمُوهُ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ مَا جَهِلْتُمُوهُ فَكِلُوا أَمْرَهُ إِلَيْنَا وَ قُولُوا أَئِمَّتُنَا أَعْلَمُ بِمَا قَالُوا قَالَ ثُمَّ اسْتَقْبَلَهُ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ رَاكِباً وَ حَوَالَيْهِ حُرَّاسُهُ وَ هُمْ يُنَادُونَ فِي النَّاسِ مَعَاشِرَ النَّاسِ احْضُرُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ لَعَلَّ اللَّهَ يَصْرِفُ عَنْكُمُ الْعَذَابَ فَلَمَّا بَصُرُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع تَبَادَرُوا نَحْوَهُ وَ قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ مَا تَرَى مَا نَزَلَ بِأُمَّةِ جَدِّكَ مُحَمَّدٍ ص هَلَكُوا وَ فَنُوا عَنْ آخِرِهِمْ أَيْنَ أَبُوكَ حَتَّى نَسْأَلَهُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ نَتَقَرَّبَ بِهِ إِلَى اللَّهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ عَنْ أُمَّةِ جَدِّكَ هَذَا الْبَلَاءَ قَالَ لَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَفْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَصْلِحُوا أَنْفُسَكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّضَرُّعِ وَ التَّوْبَةِ وَ الْوَرَعِ وَ النَّهْيِ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ‏ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ‏ قَالَ جَابِرٌ فَأَتَيْنَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ هُوَ يُصَلِّي فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ‏ صَلَاتِهِ وَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا خَبَرُ النَّاسِ فَقَالَ ذَلِكَ لَقَدْ رَأَى مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا لَا زَالَ مُتَعَجِّباً مِنْهَا قَالَ جَابِرٌ إِنَّ سُلْطَانَهُمْ سَأَلَنَا أَنْ نَسْأَلَكَ أَنْ تَحْضُرَ إِلَى الْمَسْجِدِ حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ يَدْعُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَسْأَلُونَهُ الْإِقَالَةَ قَالَ فَتَبَسَّمَ ع ثُمَّ تَلَا أَ وَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلى‏ قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ‏ وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى‏ وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ‏ فَقُلْتُ سَيِّدِي الْعَجْبُ أَنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أُتُوا قَالَ أَجَلْ ثُمَّ تَلَا فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ‏ وَ هِيَ وَ اللَّهِ آيَاتُنَا وَ هَذِهِ أَحَدُهَا وَ هِيَ وَ اللَّهِ وَلَايَتُنَا يَا جَابِرُ مَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَمَاتُوا سُنَّتَنَا وَ تَوَالَوْا أَعْدَاءَنَا وَ انْتَهَكُوا حُرْمَتَنَا فَظَلَمُونَا وَ غَصَبُونَا وَ أَحْيَوْا سُنَنَ الظَّالِمِينَ وَ سَارُوا بِسِيرَةِ الْفَاسِقِينَ قَالَ جَابِرٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ أَلْهَمَنِي فَضْلَكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِطَاعَتِكُمْ مُوَالاةَ مَوَالِيكُمْ وَ مُعَادَاةَ أَعْدَائِكُمْ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا جَابِرُ أَ وَ تَدْرِي مَا الْمَعْرِفَةُ الْمَعْرِفَةُ إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ أَوَّلًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي ثَانِياً ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَبْوَابِ ثَالِثاً ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَنَامِ‏ رَابِعاً ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَرْكَانِ خَامِساً ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّقَبَاءِ سَادِساً ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّجَبَاءِ سَابِعاً وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى‏ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً وَ تَلَا أَيْضاً وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ‏ يَا جَابِرُ إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي أَمَّا إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ الْقَدِيمِ الْغَائِبِ الَّذِي‏ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ هُوَ غَيْبٌ بَاطِنٌ سَتُدْرِكُهُ كَمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَمَّا الْمَعَانِي فَنَحْنُ مَعَانِيهِ وَ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ اخْتَرَعَنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ فَنَحْنُ نَفْعَلُ بِإِذْنِهِ مَا نَشَاءُ وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ وَ نَحْنُ أَحَلَّنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا الْمَحَلَّ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَيْنِ عِبَادِهِ وَ جَعَلَنَا حُجَّتَهُ فِي بِلَادِهِ فَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً وَ رَدَّهُ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ وَ كَفَرَ بِآيَاتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ يَا جَابِرُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَقَدْ أَثْبَتَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ مُوَافِقَةٌ لِمَا فِي الْكِتَابِ الْمُنْزَلِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى‏ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ‏ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ‏ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى‏ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ‏ قَالَ جَابِرٌ يَا سَيِّدِي مَا أَقَلَّ أَصْحَابِي قَالَ ع هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَ تَدْرِي كَمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ أَصْحَابِكَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كُنْتُ أَظُنُّ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَا بَيْنَ الْمِائَةِ إِلَى الْمِائَتَيْنِ وَ فِي كُلِّ مَا بَيْنَ الْأَلْفِ إِلَى الْأَلْفَيْنِ‏ بَلْ كُنْتُ أَظُنُّ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ نَوَاحِيهِ قَالَ ع يَا جَابِرُ خَالِفْ ظَنَّكَ وَ قَصِّرْ رَأْيَكَ أُولَئِكَ الْمُقَصِّرُونَ وَ لَيْسُوا لَكَ بِأَصْحَابٍ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْمُقَصِّرُ قَالَ الَّذِينَ قَصَّرُوا فِي مَعْرِفَةِ الْأَئِمَّةِ وَ عَنْ مَعْرِفَةِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ رُوحِهِ قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَا مَعْرِفَةُ رُوحِهِ قَالَ ع أَنْ يُعْرَفَ كُلُّ مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالرُّوحِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ يَخْلُقُ بِإِذْنِهِ‏ وَ يُحْيِي بِإِذْنِهِ وَ يَعْلَمُ الْغَيْرَ مَا فِي الضَّمَائِرِ وَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَمَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَذَا الرُّوحِ فَهَذَا كَامِلٌ غَيْرُ نَاقِصٍ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِإِذْنِ اللَّهِ يَسِيرُ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فِي لَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ يَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَ يَفْعَلُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي أَوْجِدْنِي بَيَانَ هَذَا الرُّوحِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنَّهُ مِنْ أَمْرٍ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ ص قَالَ نَعَمِ اقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا قَوْلُهُ تَعَالَى‏ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ‏ قُلْتُ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ كَمَا فَرَّجْتَ عَنِّي وَ وَفَّقْتَنِي عَلَى مَعْرِفَةِ الرُّوحِ وَ الْأَمْرِ ثُمَّ قُلْتُ يَا سَيِّدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَكْثَرُ الشِّيعَةِ مُقَصِّرُونَ وَ أَنَا مَا أَعْرِفُ مِنْ أَصْحَابِي عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ وَاحِداً قَالَ يَا جَابِرُ فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مِنْهُمْ أَحَداً فَإِنِّي أَعْرَفُ مِنْهُمْ نَفَراً قَلَائِلَ يَأْتُونَ وَ يُسَلِّمُونَ وَ يَتَعَلَّمُونَ مِنِّي سِرَّنَا وَ مَكْنُونَنَا وَ بَاطِنَ عُلُومِنَا قُلْتُ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ وَ أَصْحَابَهُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ذَلِكَ أَنِّي سَمِعْتُ مِنْهُمْ سِرّاً مِنْ أَسْرَارِكُمْ وَ بَاطِناً مِنْ عُلُومِكُمْ وَ لَا أَظُنُّ إِلَّا وَ قَدْ كَمَلُوا وَ بَلَغُوا قَالَ يَا جَابِرُ ادْعُهُمْ غَداً وَ أَحْضِرْهُمْ مَعَكَ قَالَ فَأَحْضَرْتُهُمْ مِنَ الْغَدِ فَسَلَّمُوا عَلَى الْإِمَامِ ع وَ بَجَّلُوهُ وَ وَقَّرُوهُ وَ وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ ع يَا جَابِرُ أَمَا إِنَّهُمْ إِخْوَانُكَ وَ قَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ أَ تُقِرُّونَ أَيُّهَا النَّفَرُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى‏ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ وَ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ‏ وَ لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ‏ قَالُوا نَعَمْ‏ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدِ اسْتَبْصَرُوا وَ عَرَفُوا وَ بَلَغُوا قَالَ يَا جَابِرُ لَا تَعْجَلْ بِمَا لَا تَعْلَمُ فَبَقِيتُ مُتَحَيِّراً فَقَالَ ع سَلْهُمْ هَلْ يَقْدِرُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَنْ يَصِيرَ صُورَةَ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ قَالَ جَابِرٌ فَسَأَلْتُهُمْ فَأَمْسَكُوا وَ سَكَتُوا قَالَ ع يَا جَابِرُ سَلْهُمْ هَلْ يَقْدِرُ مُحَمَّدٌ أَنْ يَصِيرَ بِصُورَتِي قَالَ جَابِرٌ فَسَأَلْتُهُمْ فَأَمْسَكُوا وَ سَكَتُوا قَالَ فَنَظَرَ إِلَيَّ وَ قَالَ يَا جَابِرُ هَذَا مَا أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُمْ قَدْ بَقِيَ عَلَيْهِمُ بَقِيَّةٌ فَقُلْتُ لَهُمْ مَا لَكُمْ مَا تُجِيبُونَ إِمَامَكُمْ فَسَكَتُوا وَ شَكَوْا فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ يَا جَابِرُ هَذَا مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ قَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ وَ قَالَ الْبَاقِرُ ع مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا عِلْمَ لَنَا فَعَلِّمْنَا قَالَ فَنَظَرَ الْإِمَامُ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ ع وَ قَالَ لَهُمْ مَنْ هَذَا قَالُوا ابْنُكَ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ أَنَا قَالَ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَمْ نَفْهَمْ فَإِذَا مُحَمَّدٌ بِصُورَةِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ إِذَا عَلِيٌّ بِصُورَةِ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ الْإِمَامُ ع- لَا تَعْجَبُوا مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا وَ قَالَ مُحَمَّدٌ يَا قَوْمُ لَا تَعْجَبُوا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَنَا عَلِيٌّ وَ عَلِيٌّ أَنَا وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَ رُوحُنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ خَرُّوا لِوُجُوهِهِمْ سُجَّداً وَ هُمْ يَقُولُونَ آمَنَّا بِوَلَايَتِكُمْ وَ بِسِرِّكُمْ وَ بِعَلَانِيَتِكُمْ وَ أَقْرَرْنَا بِخَصَائِصِكُمْ فَقَالَ الْإِمَامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَا قَوْمُ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ فَأَنْتُمُ الْآنَ الْعَارِفُونَ الْفَائِزُونَ الْمُسْتَبْصِرُونَ وَ أَنْتُمُ الْكَامِلُونَ الْبَالِغُونَ اللَّهَ اللَّهَ لَا تُطْلِعُوا أَحَداً مِنَ الْمُقَصِّرِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ عَلَى مَا رَأَيْتُمْ مِنِّي وَ مِنْ مُحَمَّدٍ فَيُشَنِّعُوا عَلَيْكُمْ وَ يُكَذِّبُوكُمْ قَالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا قَالَ ع فَانْصَرِفُوا رَاشِدِينَ كَامِلِينَ فَانْصَرَفُوا قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ سَيِّدِي وَ كُلُّ مَنْ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي صَنَعْتَهُ وَ بَيَّنْتَهُ إِلَّا أَنَّ عِنْدَهُ مَحَبَّةً وَ يَقُولُ بِفَضْلِكُمْ وَ يَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِكُمْ مَا يَكُونُ حَالُهُ قَالَ ع يَكُونُ فِي خَيْرٍ إِلَى أَنْ يَبْلُغُوا قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْ‏ءٌ يُقَصِّرُهُمْ قَالَ ع نَعَمْ إِذَا قَصَّرُوا فِي حُقُوقِ إِخْوَانِهِمْ وَ لَمْ يُشَارِكُوهُمْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ فِي سِرِّ أُمُورِهِمْ وَ عَلَانِيَتِهِمْ‏ وَ اسْتَبَدُّوا بِحُطَامِ الدُّنْيَا دُونَهُمْ فَهُنَالِكَ يُسْلَبُ الْمَعْرُوفُ وَ يُسْلَخُ مِنْ دُونِهِ سَلْخاً وَ يُصِيبُهُ مِنْ آفَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا وَ بَلَائِهَا مَا لَا يُطِيقُهُ وَ لَا يَحْتَمِلُهُ مِنَ الْأَوْجَاعِ فِي نَفْسِهِ وَ ذَهَابِ مَالِهِ وَ تَشَتُّتِ شَمْلِهِ لِمَا قَصَّرَ فِي بِرِّ إِخْوَانِهِ قَالَ جَابِرٌ فَاغْتَمَمْتُ وَ اللَّهِ غَمّاً شَدِيداً وَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَالَ ع يَفْرَحُ لِفَرَحِهِ إِذَا فَرَحَ وَ يَحْزَنُ لِحُزْنِهِ إِذَا حَزِنَ وَ يُنْفِذُ أُمُورَهُ كُلَّهَا فَيُحَصِّلُهَا وَ لَا يَغْتَمُّ لِشَيْ‏ءٍ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ إِلَّا وَاسَاهُ حَتَّى يَجْرِيَانِ فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ قُلْتُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ أَوْجَبَ اللَّهُ كُلَّ هَذَا لِلْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَالَ ع لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَا يَكُونُ أَخَاهُ وَ هُوَ أَحَقُّ بِمَا يَمْلِكُهُ قَالَ جَابِرٌ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ ع مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَقْرَعَ أَبْوَابَ الْجِنَانِ وَ يُعَانِقَ الْحُورَ الْحِسَانَ وَ يَجْتَمِعَ مَعَنَا فِي دَارِ السَّلَامِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ هَلَكْتُ وَ اللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِأَنِّي قَصَّرْتُ فِي حُقُوقِ إِخْوَانِي المومنین وَ لَمْ أَعْلَمْ أَنَّهُ یَلْزَمُنِی عَلَی التَّقْصِیرِ کُلُّ هَذَا وَ لَا عُشْرُهُ وَ أَنَا أَتُوبُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِمَّا کَانَ مِنِّی مِنَ التَّقْصِیرِ فِی رِعَایَهِ حُقُوقِ إِخْوَانِیَ الْمُؤْمِنِین"226

فاذا شهدت بتلك الانوار و عرفت ظهور الاسرار فاعرف حكم نهر عسل المصفی فانه يجري باذن الله فی شان الخطبات و انها احلی من كل الاشارات فی علامات اهل السبحات لانها احتملت الحجب باذن الله اكثر من نهر الاول و الثانی و لذا اكثر اعداء الله اعتوفوا بفصاحة الخطب مع بعد مقامهم و شدة انكارهم حتی اعترف بمنتهی مقام الفصاحة فی خطبته الهائية الثالث اجل الله فی نقمته فی كتابه مع انه لم يدرك حرفا من اشاراتنا و ان اطلع يجحد من حيث يوقن و يعلم لان الامر قد ظهر من الخطب بشان يقرّ بالفضل المنكر بالعدل و ان الفخر عند العرب ما شهد بالفضل للخطب المنكر الصحف و ان ذلك

ص ٣٧٥

نهر فی السر تلقاء عين طبريه فی الجهر و لو شرب الشارب منه كفا يجد ظهورات كينونيات اللاهوتيات فی الإشارات و يلاحظ طلعة ظهور الصفات فی الانيات الجبروتيات و العلامات و يستلذ بشرب عسل المصفی فی ذكر جوهريّات انيات الملكيه و ماديات نفسانيات الملكوتيه و ان ذلك قوة لاهوتية عند اهل الحقيقه لان فصاحة الخطبة التي تجري بالقهارية هی شان اعرب العرباء و لايمكن لاحد من الحكماء بالفطرة الخالصة الا اذا شاء الله و كفی لذكره خطبة فی الكلمات و هندسة فی العلامات و طلعة عبودية فی المناجات و ظهور ربوبية الملقاته فی هوية العبودية فی الآیات و ان جنابك تعرف كل ذلك بما شاهدت بالعيان صفات اهل الانسان و ان ظهور نهر عسل المصفي في الصفات الحالية لاعظم و اعلی من الظهور فی الكلمات الافريدوسيه و الظهورات القدوسية و الشئونات الجرسومية و الآیات الكلية و العيون الافريقية لان كل ذلك يجري من شان الجمال و انه لاعز قدرا من ذكر الصفات و الاسماء فعذب الله الذين ظلموا فی حقك بالقضاء و ان الی الله المشتكی و ان له البداء حق فی الامضاء سبحان الله و تعالی عما يصفون و ان من الانهار هو نهر خمر الحمراء الذي اذا شرب قطرة منه احد يجذبه الی مقام القدس و القرب بلا سكر و لا صداع و لا إغماء و لا خمار بل روح فی روح من روح الی روح متی شرب احد منه يحكی عن نهر الاولی فی شان الآیات

ص ٣٧٦

و عن نهر الثانية فی شان الدعوات و عن نهر الثالث فی شان الخطبات و عن شان مقامه بذكر اشارات اللاهوتيه و العلامات الجبروتيه و المقامات الملكيه و الدلالات الملكوتيه و ان من ذلك النهر يشرب اكثر الناس لان شان العلم لايقدر ان يكذبه احد و لذا يحبون الناس اظهار ذلك الشان و ذلك شان يجری من نهر الخمر و لا نفاد له و هو الذ الشراب و شان قهارية الكلمات فی عالم السبحات و ان ذلك شان عدل بمثل انهار الثلاثة لم يشتبه بحکم احد من الخلق و انت لو تريد ان تشاهد سر ذلك الامر فاقصد مطلبنا ثم فسّره ثم تري تفسيري فی ذلك المطلب فانه لا يشابه تفسيرك بشان نزول الكلمات لان تلك الانهار تجري من تحت جبل ازل الظاهر فی الفواد و يجری ماء المداد بلا نفاد و لا زوال و لعمرك ان فی صدری لعلما جما اصفی من ماء الغير الآسن و الطف من لبن الخالص و احلی من العسل المصفی و الذ من خمر الحمر لو وجدت بمثلك اوعية او قلوبا طيبة لاظهره باذن الله و لو ان شان علمی لاينتفع غشاء الناس و لا حظ فيه لاحد الا من المخلصين من اولی الالباب لان الناس لايدركون ما انی اشاهد فی الإشارات و لايرون ما انی اری فی الكلمات و لايطلعون بمواقع العلامات و لولا غيرك سائل منی ما ابرزت تلك الاشارات لانها اعز عندي من اكسير الاحمر

ص ٣٧٧

و لو انی فررت فی بعض المواطن عن ذكر لجة القرار لنظرة الاغيار و البست الكلمات قمص ظلمات الهواء لمن لايري طلعة الصفات فی تلك الظلمات الصماء الدهماء و العمياء الطخیاء الغبراء الظلماء لئلا يطلع بحقيقه اسرار آل الله احد من الاشرار و يفسد فی الارض بغير اذن من الابرار ولكن مع ذلك ما منعت الفيض عن جنابك و الزمت نفسی باظهار ما امرت فی خطابك و لو كان احد يعرف حرفا و يعمل به عملا لله خالصا مخلصا وحده لا شريك له لجنابك انفع عن كلّ­شيء لان سؤال جنابك عن ذلك التفسير يفتح باب المجرة لنزول تلك الرحمة علی رؤس الامة فاسئل الله ان يكشف الغمه بطلوع شمس الالفه و يصلح ما يفسد الناس بفضل القدرة اذ انه منان فاذا عرفت تلك الاحكام فاطلع بذلك الرمز المعمي و السّر المنمنم و الطلسم الأكبر بان حق التوحيد لايمكن لاحد الا اذا ظهر نور طلعة حضرة المتجلی فی جميع مقاماته و علاماته و حركاته و سكناته و لحظاته و اشاراته و علاماته و دلالاته و آیاته بحيث كما ان فؤاده صرف ظهور توحيد الذات و عنصر التراب فی بحبوحة نار الصفات ليكون جسده فی الحكاية بمثله بان ذرات جسده فی كل شان ينطق بتوحيد الله و مقاماته بمثل ما ينطق لسانه فاذا بلغ الی ذلك المقام فيظهر من جسده بمثل ما يظهر من فؤاده من تجليات البحت

ص ٣٧٨

و ظهوررات البات و شئونات الذوات و بروزات الصفات و يكون مثلا لعالم العلوي و نور الكلی و سر الالهی و الرمز الجلی و الآية الهي و الشجرة الكلی تلك مراتب ظهور الفعل فی رتبة الانفعال فيا طوبی ثم طوبی لمن ادرك ذلك المقام ثم باهيا شراهيا لمن استقر علی ذلك البساط و يري نور الله فوق الفسطاط بمثل وسطاه و ان ذلك منتهی حظ العبد فی رتبة التراب من عوالم ظهورات اللاهوت و شئونات الجبروت و مقامات الملكوت و علامات الملك و دلالات ذاتيات الناسوت فاسئل الله ان يبلغنی و اياك الی ذلك المقام الاشرف البالغ و القسطاس الباذخ الرافع لان لو لم يصل العبد فی هذه الحيوة الدنيا الی ذلك المقام و اراد شاربه ان يدخل بساط قدس الجلال فلا سبيل له الا اذا شاء الله فی مقامات الرجعة و البرازخ اللآتية و الأحوال القيمة اذ انه منان لطيف بعباده يمن علی من يشاء كما يشاء بما يشاء لا راد لامره و لا معقب لحكمه و ان الیه اليه يرجع الامر فی الآخرة و الاولی،

**تطبیق سوره کوثر با سوره توحید**

فاذا شهدت فی ذلك البيت المجاب بحكم المآب فاستعد لما نشر اجنحة الطاوس فی تلقاء عرش القدوس فان حمامة العماء الان يطير فی الجّو و يقول لتلك السورة تفسيرا انيفا انصعقت السموات و الارض اذا عرفن لحنه و هو ان يجعل كل السوره ثناء الله لنفسه کما هو حقيقة التفسير

ص ٣٧٩

و آية التوحيد و شبح التجريد بل انها هی و هی انها بلا‌تشبيه فی تطابق مقاماته فكما فسّر سيد الشهداء ع سورة التوحيد بان معنی هو هو الله و كذلك الی منتهی مقامات الاسماء السوره فی ذكر الصفات و العلامات و المقامات و الدلالات فكذلك يكون عند الله و اهل لجة التفريد و طمطام يم التجريد تلك السورة المباركة فمعنی انا هو هو و هو مطابق بعد ما قضی ميقاته فی طور نفسه بعدة الاربعين بعدة احرف هو و كذلك لو انت تريد ان تطابق جميع حروفه بمثله لتقدر بذلك فاذا تشاهد كثرة الاعداد فزد عليها عند المطابقه بما يؤيدك روح الايمان فی نفسك باذن الله و لما جری القلم بنزول تلك المجره علی فتح باب ذلك التفسير فانا ذا ارشح فی ذلك المقام لمن احبك و اراد ان يشرب من ذلك الماء الكوثر الحيوان و ان الأعداء لو ارادوا ان يشربوا منه لما حرم الله شراب اهل الفردوس علی اهل النار ليبدله الله فی انفسهم عليهم بانيات الشبحيّه التی هی اشدّ عليهم و اكبر لنفوسهم من نار جهنم لو كانوا يعقلون و ان اردت التفسير علی عالم النزول فاجعل سورة التوحيد هی الميزان فی البيان و اطرح احرف سورة الكوثر عليها و هو ان احرف انا هو بعد اخذ مراتب العشرة من عالم اللاهوت و الجبروت و الملك و الملكوت و حرف الاخر هو بعينه لم يبق الا حرف انا و هو

ص ٣٨٠

بعينه يكون حرف هو فی هذا العالم و ان ذلك دليل علی عالم العلوي لان اولی الالباب عن اهل تلك الاسماء و الصفات لا يعلم ما هنالك الا بما هيهنا و من عرف مواقع الصفة فی هذه الصورة الانزعيه و الشبح الالهية و القمص الازلية و الطلعة الجلية فقد بلغ الی قرار المعرفة فی سرّ الحقيقة و كشف السريرة و آية العلانية و احكام الشريعة فاعرف ما انی عرفت و استر ما انی اكتمت فان الامر لله يفعل ما يشاء كما يشاء بما يشاء سبحانه و تعالی عما يصفون فاذا شهدت علی حرف انا و حرف هو فاعرف فی تلقاء لجة اسم الله انية النبوة فی مقام عدة قل، بعد نقض حرف التوحيد الذی هو الهاء و عدة اللام و طمطام يم اعطيناك فان ذلك يطابق فی اعداد حروف الهجائية و ان ذلك العلم جم لو تفكر فيه يخرج عيونا من ماء الكوثر لايعلم احد عدتها الا من شاءالله و ان ذلك لهو علم حكمة الحقة التی من اوتيها اوتی خيرا كثيرا ثم طابق فی تلقاء لجة بحر الاحدية طمطام يم الكثرة ماء الكوثر و ان احرف الاحد هو غيب مراتب الفعل التی هی السبعة و ظاهر علانيتها من دون ذكر المشية رتبة الاولی و هي الستة و ان فی مقام السبعة الاولی التی هی الغيب لما دار كل واحد منها الی اول مراتب الآیة التي هی حروف النبوة فی قل مع عدة كل واحد فی السبعة مع اقترانها بالخمسة الباقيه ليطابق فی عدة الهجائية و ان حرف الف الزايد هو دليل الوحدة بعد التقاء البحرين و هو البرزخ بينهما الذي يحول بين

ص ٣٨١

لجة الاحدة و طمطام يم الكوثرية بان لايدخل منها شيء فيها و لا منها شيء فيها كذلك قد اثبت الله الامر فی عالم العلوي مطابق لهذا العالم ولكن لا‌تلجلج ببالك فی ذلك المقام ما ذهبت الصوفيه اجل الله فی نقمتهم بان الوجود واحد و هو وجود ذات الاحد یتعين فی الظهور اذا غربت شمس البطون فان ذلك كفر محض عند مذهب آل الله بل ان الاحد لايدخل فی الاعداد و هو اسم مخلوق للّه و ان تطابقه هو من جهة اسميته التی هی مخلوقة بمثل الكوثر و الا فی مقام دلالة هوية المعنی لايقترن مع شئ و لا له نعت دونه لانه آية لله سبحانه و تعالی الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و ان الواحد هو مبدء الكثرات فی عالم الأسماء و الصفات فاذا تلجلجت بظهورات طمطام يم الكثرات فی تلقاء بحبوحة نعت الصفات و ظهور طلعة الذات فاعرف فی تلقاء قوله عز ذكره الله الصمد قوله فصّل و ان حرف الف الزايد فی الميزان تدل بسّر الاحدية فی الطلعة الصمدية التی يصلي العبد لذكره فمن شرب من ماء الكوثر الذي اجريت فی تلك الانهار علی ارض غياهب تلك الكلمات ليقدر ان يصلی بكلّه لله الصمد و ان ذلك لهو الامر العظيم فاذا اطلعت بما اشرقت فاشهد علی قوله لربك فی تلقاء قوله عز ذكره لم يلد و زد عليه مائة و اربعين عدة التی مائة و ثمانية و عشرين منها اشاره الی ذكر الحسين لانه ظهر فی مقام الرابع و اثنی عشر

ص ٣٨٢

منها اشارة الی عدة حروف لا اله الا الله فی الرقوم المسطرات التی هي اثنا عشر لا سواها و كذلك فاعرف فی تلقاء مدين عز و لم يولد قوله عز ذكره و انحر و فسّر احرف المائة و الستة و الثلاثين الزايده فی قوله و انحر بعدة احرف اسم علی بن الحسين ع لانه حامل امر الحسين ع ثم زد عدة احرف اسم الله الحي و تکرار ما لها بما يطابق ما فی الميزان ثم اشهد علی قوله ان تلقاء قوله عز ذكره و لم يكن و ان باقی الحروف فی التطابق هو ما فی علم الغيب فی كتاب الله و هو عدة اسم محمد رسول الله اثنتی و تسعين و ان احرف الزايد الذي يكون ثلاثة عشر عدة اشارة بظهور آل الله ع بعد ذكر محمد رسول الله ص و ان فی ذلك المقام اشرت برمز منمنم و طلسم صيلم تعرف به اذ تفكر فيه و سبحان الله رب العرش عما يصفون و ان بمثل ذلك فاعرف فی تلقاء قوله عز ذكره له قوله شأنئك و احسب مع عدة له عدة اسم جعفر امام العدل بعد نقص عدة ستة عشر فانها إشارة بظهور عدة اسم الجواد و عدة حرف الباء فی العطاء في عالم مشهد الاول ركن التوحيد و ذر الثانی رکن الأصفر مقام التمحید و ذر الرابع ركن الأحمر مقام التهليل و ان له مقامات لايجري القلم بذكره لما اكتسب الشيطان و جنده و ان الی الله المشتكی فی الآخرة و الاولی و ان الامر علی ظاهر المعروف بين العرف لو اطلع مالك تلك الارض بما وقع عليها ليسئل من اهلها سؤالا حشیشا فاذا شهدت بذلك الامر ثم اعرف فی تلقاء مدين عز قوله کلمة کفوا هو من قوله عز ذکره شانئک

ص ٣٨٣

و ان عدة الزاید اشاره باسم محمد رسول الله (ص) فی عوالم الثلثة و عدتها و انّ له معانی کلیة لا یقبلها الالواح و لا تجری فی تحت القواعد بل یعرفها المؤمن بنور الفراسة بتائید الله جلّ ذکره فاذا عرفت کلّ تلک الاشارات فاختم فی ذکر العدد فی تلقاء کلمه احد بقوله عزّ ذکره الابتر و علی کلمه سوره التوحید عده اسم الله الحی وعده آخر حرف اسم الممیت مع عده اسمین الجامعین فانّ هنالک یطابق بما کان فی العلیا بما یکون فی السفلی و لا تعجب من تفسیر الابتر فی تلقاء الاحدیه و فانّ الابتریة هی الابتریة عما سوی الله بالوصلیّة الی لجة احدیه باذن الله و انّک لو تنظر بطرف البدء لیکون ظهور الکلمات فی تینک السّورتین بعده حرف هو الّتی هی احدی عشر عدة فاعرف قدرتلک الاشارات و بلّغها الی اهلها و اکتمها لمن لایعلم قدرها ولکن اذا اردت ان یعذب احد فی الدنیا فعرفه بها لیهلک بعد البیّنة و ان کان فیه روح البصیره لیقرء آیه کتاب الله هذه "فیا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله و یالیتنی کنت نسیاً منسیاً"227 و انّ کلّ ما اشرقناک من ذلک التفسیر هو فی رتبه النزول و ان اردت یوم الصعود فاجعل المیزان سوره الکوثر و اطرح عده سوره التوحید علیها و ان علی جنابک سبیل البیان سهل فی ذلک السّبیل و لاتحتاج بذکره فی غیاهب ذکر الجمیل و انت لو ترید ان تفسر کلّ کتاب الله بمثل ما ذکرت لجنابک سهل خفیف ولکن الله الله ان تذکر لغیر اهله حرفاً من ذلک السبیل فان الله قد حرم فی الکتاب بانّ لاتؤتوا السفهاء و ایّ حال یعدل بشأن علم باطن القرآن الله یعلم حق ذلک ولکن اکثر الناس لایعلمون و اقرأ علی الناس ذلک الحدیث المعروف لعلهم یتذکرون بآیات الله فی تلک الظّلمات الصّماء الدّهماء الصّیلم الجهنام و انّهم لآیات الله لیؤمنون و هو علی ما روی،"عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: قَالَ لِي لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَّاءَ صَيْلَمٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بِطَانَةٍ وَ وَلِيجَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فِقْدَانِ الشِّيعَةِ الثَّالِثَ مِنْ وُلْدِي يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ كُلُّ حَرَّى وَ حَرَّانَ‏ وَ كُلُّ حَزِينٍ لَهْفَانَ ثُمَّ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيُّ جَدِّي وَ شَبِيهِي وَ شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ كَمْ مِنْ حَرَّى مُؤْمِنَةٍ وَ كَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَيْرَانُ حَزِينٌ عِنْدَ فِقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ كَأَنِّي بِهِمْ آيِسٌ مَا كَانُوا نُودُوا نِدَاءً يَسْمَعُ مَنْ بَعُدَ كَمَا يَسْمَعُ مَنْ قَرُبَ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ.228

و انّ المراد بالصیلم فی قوله عز ذکره هو الداهیة العظیمة و واقعةالشدیدة التی وقعت الیوم بین کل الأمم لتلک الفتنة الدهماء الصیلم و اعوذ بالله من شرّها و اعتصم بحبل الله فی حکمها و انا اذا اختم الکتاب بذلک الحدیث الشریف فی حکم ذلک العنصر اللّطیف لیکون ختامه مسکاً و انّ فیه فلیتنافس المتنافسون "رأیت عن الرُّويَانِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَ هُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَ يُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَ خَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُصْلِحُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى ع لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ وَ هُوَ رَسُولُ نَبِيٍّ ثُمَّ قَالَ ع أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا انْتِظَارُ الْفَرَجِ229 و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین. روی بِإِسْنَادِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الطُّوسِيِّ عَنْ جَمَاعَةٍ عَنِ التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنِ ابْنِ هَمَّامٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ أَبَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِالسِّنْدِيِّ نَقَلْنَاهُ مِنْ أَصْلِهِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الَّتِي قَدِمَ فِيهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع تَحْتَ الْمِيزَابِ وَ هُوَ يَدْعُو وَ عَنْ يَمِينِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَنْ يَسَارِهِ حَسَنُ بْنُ حَسَنٍ وَ خَلْفَهُ جَعْفَرُ بْنُ حَسَنٍ قَالَ فَجَاءَهُ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ الْبَصْرِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَسَكَتَ عَنْهُ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثاً قَالَ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ قَالَ فَقَالَ لَهُ قُلْ مَا تَشَاءُ يَا أَبَا كَثِيرٍ قَالَ إِنِّي وَجَدْتُ فِي كِتَابٍ‏ لِي عِلْمَ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ رَجُلٌ يَنْقُضُهَا حَجَراً حَجَراً قَالَ فَقَالَ لَهُ كَذَبَ كِتَابُكَ يَا أَبَا كَثِيرٍ وَ لَكِنْ كَأَنِّي وَ اللَّهِ بِأَصْفَرِ الْقَدَمَيْنِ خَمْشِ السَّاقَيْنِ ضَخْمِ الْبَطْنِ دَقِيقِ الْعُنُقِ ضَخْمِ الرَّأْسِ عَلَى هَذَا الرُّكْنِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ يَمْنَعُ النَّاسَ مِنَ الطَّوَافِ حَتَّى يَتَذَعَّرُوا مِنْهُ قَالَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ لَهُ رَجُلًا مِنِّي وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَيَقْتُلُهُ قَتْلَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ قَالَ فَقَالَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ صَدَقَ وَ اللَّهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَتَّى صَدَّقُوهُ كُلُّهُمْ جَمِيعاً.230

سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علی المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهی

ص385 **جواب سوال ميرزا حسن وقايع نگار**

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه الّذى ابدع ما فى السّموات و الارض بامره و اقام الكلّ بحكمه ليعرف كلّ الموجودات فى مقام عرفان طلعة الذّات و آیات ظهورات الصّفات الآیات المودعة حقائق الانفس و الآفاق لئلا يحتجب احد فى ذكر شئ عن ذكر اللّه و يراه بما تجلّى له به ظاهرا موجوداً بانه لا اله الّا هو قائماً بذاته فى ازل الازال و انّه فى كلّ شان يوصف ذاته بذاته و انّ ما سواه لن يقدروا ان يوحّدوا كنه ازليّة و لا ان يعرفوا حكما من صمدانيّته اذ ذاتيته مقطعة الجوهريّات عن مقام العرفان و ان كينونيّته مفرقة الماديات عن مقام البيان و لايقدر احد ان يشير الى حضرته لعلوّ قيموميّته و لا ان يذكر وصفا من ظهورات مشيّة لجلالة كبرياء قدوسّيته فسبحانه و تعالى قد اخترع المخترعات لظهورات قدرته و جعلها علّة فى مبدء الامر لنفسها من دون حكم يساوقها و لا ذكر یعادلها و لانعت يساويها و لاوصف يقابلها ثمّ جعلها مقام نفسه في الاداء و ظهور محمّد صلّى اللّه عليه و آله فى الانشاء اذ كان اللّه لم يزل كان و لم يكن معه سواه و لايدركه بصر فى غياهب آیات الامكان و انّه يدرك كلّ ماشاء بما شاء كما شاء سبحانه و تعالى عمّا يصفون ثمّ احدت اللّه بعد تلك الآيّه الاحديّة فى عالم اللّاهوت و الظهور الصّمدانیّة فى عالم الجبروت و الدلالة الواحديّة فى مقامات الملك و الملكوت و الشئون الرّحمانيّة فى مقامات ظهورات ما خلق اللّه فى ارض النّاسوت نفس الارادة لتعيّن الكثرات و ظهور البدايات و الغايات و ما احاط علم اللّه وراء تلك المقامات من اللانهايات ليتذوت بها كلّ الصّور فى كلّ العوالم بما اختار الشئ فى تلقاء حكم ربّه ثمّ نفس القدر لظهور المقدّر طمطام الذاخر بطن الامكان و العمق الاكبر فى عوالم الاكوان ليميّز به كلّ من توجّه بعد نفس السّبحات و الاشارات الى طلعة حضرت ظهور البحت البأت عمن يرى طلعة الصّفات فى مقام الكثرات عن دون ظهور الذّات ثمّ نفس القضاء لظهور القضاء قبل البداء ثمّ الامضاء فى نفس البداء ثمّ نفس الاذن و الاجل و الكتاب لما اراد اللّه فى خلق كلّ ما شاء لظهور المقدورات و تمام المعلومات و ما لايحصى علم احد فى مقام ذكر العلامات الّا من شاء اللّه سبحانه انّه لا اله الّا هو العلّى المتعال

**و بعد قد نزل كتابك و اطلعت بخطابك فاعرف** يا ايّها الناظر الى تلك الاشارات انّ اللّه قد جعل لكلّ آیات ظهوراته فى خلق كلّ­شئ ليشاهد الكلّ آیات الجوهريّات و المادّيات و العرضيات و الشبحيات و ما قدّر اللّه ورآء ذلك فى كلّ شئ من خلق اللّه و انّ ذلك الامر لمّا لم يخلص من جهات الانّية الّا بظهور طلعة حضرته الرّبوبية فى الهيكل البشرّيّة قد جعل اللّه له ميزانا فى البيان و قسطاسا فى التّبيان لئلا يرى احد آیات ظهورات الرّبوبيّة الملقاة فى حقيقة العبوديّة بمثل سبحات انيات العرضيّة و هو فى مقام الحقيقة صرف البساطة و فى مقام الطريقة شان الاستقامة على ظهورات نور البساطة و فى مقام الشريعة العمل بما نزل اللّه فى الكتاب على سبيل الروح و الثواب و الخوف من ربّ الارباب و ما قدر اللّه من الجزآء فى يوم الحساب انّه هو العالم بالمبدء و الإياب

**و ان ما ذكرت فى كتابك من اختلافات النّاس** فى ذكر ی فلاشك ان اكثر النّاس قد جعلوا الههم هويهم بما يقولون بافواههم ما اتبعت اهوآئهم فسوف يؤاخذهم اللّه بما اكتسبت ايديهم ولكن ليس العجب من النّاس لانّ فى كلّ الاعصار كان بعض النّاس فى مقام الكذب والافتراء انظر الى النصارى كيف افتروا على اللّه و قالوا ثالث ثلثة ثمّ الى اليهود حيث قالوا انّ العزير ابن اللّه ثمّ الى الاعراب حيث قال اللّه عن لسانهم انّ اللّه فقیر و نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قتلهم الانبياء بغير حقّ و نقول ذوقوا عذاب الحريق فكما افتروا على اللّه لاشك افتروا على اولياء اللّه كلّهم و ليس العجب منهم فاعوذ باللّه من افترائهم فى حقى مما انا استحيى ان اذكره فى ذلك الكتاب ولكن اذكر بعض ما ارادت و الله شهيد على و كفى باللّه شهيداً فبعض افتروا حكم الرياسة ثمّ بعض حكم الولاية ثمّ بعض حكم بطلان الاجتهاد ان اللّه یعذبهم بما افتروا انّنى انا عبد مؤمن باللّه و آیاته اكرمنى اللّه علم المعرفة و انا حدثت النّاس بحكم القرآن حيث قال عزّ ذكره و اما بنعمة ربّك فحدث فلمّا عظموا في عيونهم ذلك العلم من الّذى لم يتعلم عند الخلق كبر عليهم و لذا وقعت الفتن بين النّاس فمجمل القول انّى مصدّق بهذا الدّين حرفا بالحرف و من زاد عليه حرفا او نقص حرفا فليس منّى و انا عنه برى بلى ان تلك النعمة الّتى انعم اللّه على نعمة عظيمة الّتى بها تبيّنت اختلافات المقامات اذا نظر الیها ذو انصاف بعين البصيرة و ليس لى دعوى بديعة لا فى الحقيقة و لا فى الشريعة و اللّه شهيد بينى و بين الكلّ و انّه ليحكم يوم القيمة بين الكلّ بما كانوا فيه يختلفون

**و انّ ما سالت من معنى قوله عزّ ذكره و نحن اقرب اليك من حبل الوريد** و حقيقة معنى قربّه الى اللّه فى كلّ المقامات فاعلم انّ الذّات لم يزل لم یك معه غيره و لا له نعت فى خلقه قد انطقعت الاسماء و الصّفات عن ساحة حضرته و امتنعت الاشاراة و العلامات عن قرب جلال قيموميّتة و انّه كما هو لايعلم احد كيف هو الّا هو و انّ كلّ الاسماء سمّه لمشيته و كلّ الآیات و دلالات لقدرته و لما علم ان لا سبيل لاحد في معرفة كنهه و التقرب بذاته قد تجلّى لكلّ بكلّ على غاية فيض ابداعه و نسب هذا التجلّى الى نفسه اذ غير ذلك لايمكن فى الامكان ليتلجلج المتلجلّجات بظهور آیات مشيّته و يتذوت المتذوتات بظهور مقامات قدرته و انّ ذات الازل لم يزل لن يقترن بعباده و ليس له فى رتبته ذكر عن غيره حتى اذكر حكم قربه و ان قربه فى كلّ شان كان على حدّ سواء بلا ذكر اقتران مع شئ في الامكان و انّه الّاقرب الى كلّ­شئ عن القرب بنفسه لانّه لم يزل كان نسبته الى كلّ ما ابدع بمثل نسبته بمثل يوم لم يبدعه و انّ ذلك سرّ الواقع فى هذه المسئلة و لها وجوه كثيرة فى مقامات الامر و غايات الختم فمنها انّ الاقرب اليك من حبل الوريد هو الاشارة الى ظهور آية اللّه الّتى خلق اللّه فى فؤادك الّذى انت بها توحده و تعرفه و تخاف منه و ترجو ثوابه و انّ ذلك شان من مقام الابداع و منها الاشارة الى محال الامر و مواقع الحكم ائمة الدّين و هداة الخلق اجمعين عباد الّذين قد انتجبهم اللّه لنفسه و اصطفيهم لولايته و اقامهم مقام ولاية حضرته في كلّ ما نسب الى نفسه من المعرفة و الطاعة والمعصيه و الجهالة و انّهم اقرب الى الموجودات عن انفسهم بانفسهم ان ائمة الدّين فى كلّ شان كان نسبتهم الى الاشياء بحد سواء لانّهم فى كلّ شان محال مظاهر القرب و انّهم فى منتهى مقام البعد اقرب و فى منتهى مقام القرب كانوا فى المنظر الاكبر الّذى لا يدركهم الابصار ممّا سواهم و لايعرفهم الافكار من دونهم و انّهم المتعالون عن مقامات الظّهور و المنزهون عن ذكر الاسماء و البطون فسبحان اللّه موجدهم عمّا يصفّون و منها اذا اردت ان تطلع بحقيقة المسئلة فاجعل لكلّ سلسله من سلسله الثمانیه حکم قرب الذی غیره معدوم معه مع ان کل نسب القرب اليك بحد سوآء ولكن الناظر الى ربّ التراب يعرف حكم القرب بفراسته و لايمكن ان يعرف احكام ذلك القرب الا بطرف البدء و نظر الفؤاد و انّ الاقرب الّذى لايعدله شئ هو الّا بعد الّذى لايعرفه شئ و هو مقام النقطة فى كلّ العوالم الّتى يعبّر فى مقام الحقيقة المحمّدية صلوات اللّه عليه ما طلعت شمس الابداع ثمّ غربت شمس الاختراع بالاختراع ثمّ مقام الالف اللينية و هو مقام قرب على عليه السّلام اليک ثمّ مقام الالف الغیبیه اذا تطلق بعد اللینیه و هو مقام قرب الحسن عليه السّلام ثمّ مقام الالف الغیر المعطوفه و هو مقام الحسین ثم مقام الالف المبسوطة و هو مقام قرب القائم عليه السّلام اليك ثمّ مقام الحروف و هو مقام قرب أئمة الدين صلوات اللّه عليهم ثمّ مقام اجتماع الحروف الّتى هى الكلمة و هو مقام قرب فاطمة صلوات اللّه عليها ثمّ مقام اثر دلالة الكلمة وهو مقام قرب النبّييّن و المرسلين بحسب مراتب مقاماتهم و كثرة اختلافاتهم ثمّ مقام قرب شيعة ائمة العدل بحسب ما قدر اللّه لهم فى علامات الامر و غايات الختم و لذلك الرّتبة مقامات الكثرة حيث يعرف المتفّرس بنور الحقيقة و كذلك الحكم انت تعرف فى مقام اللينته و قصد القربة و ان المراد بالقربة هو جهة الوحدة الصرفة البحتة الّتى دلّت على اللّه سبحانه و انّ العبد فرض عليه فى مقام كلّ الاعمال و الحركات و الارادت و النهايات لايعمل الّا للّه وحده و لايشرك فى عبادته وصفا و لانعتا و من اراد القربة الخالصة حقّ عليه بان يدخل لجّة الاحديّة النازلّة فى كلام علّى عليه السّلام حيث قال عّز ذكره ربّ ادخلنى لجّة بحر احديّتك و طمطام يمّ وحدانيتك و ان اكثر النّاس فى مقام الحقيقة لو ينظر احد بالواقع لم يكونوا على الصراط الخالص الّذى ليس فيه ذكر عن الشرك لانّ العامل لايرى اللّه و عمله ثمّ نفسه لايعمل للّه خالصا و لايجزى فيه التقرب و ذلك مذهب النصارى حيث ذكر اللّه سبحانه و قالت النصارى ثالث ثلثة و ان العامل لو يعمل بشان لم ير ذكرا دون اللّه و لايلاحظ فى مقام الاعمال ذكر شئ سواه فقد عمل للّه خالصا و ثبت فى اعماله حكم التقرب و الّا لايمكن نيّة التقرب الّا بذكر ذلك المقام و العمل به و ان ذلك امر صعب مستصعب لن يقدر احد ان يحتمله الا ان يشاء اللّه و انت لو تصف بصرك لترى الشرك فى كثير من الاعمال بل ان مقام التقرب هو مقام التجلّى الّذى لايعرف الّا بنفس المتجلّى و على العبد حقّ بان يعمل للّه على ذلك الصراط لانّ بغيره لايدخل احد لجّة الاحديّة و انّ ذلك حكم غاية فيض الامكان فى مقام الاعيان و لايصل احد الى مقام العدل و ذروة الفضل الا بالتقرب الخالص و الاستقامة الدآئمة و انّ على الكلّ حقا بان لايعمل فى شان الا للّه و فى حبّه فاذا عمل على ذلك المنهج البيضآء و الآية الحمراء فقد عبد الّله بغاية الفيض الّذى وعد اللّه له فى الكتاب و لذا اشار الامام عليه السّلام في مقام العبادة فقال عليه السّلام يا هشام اللّه مشتق من اله و اله يقتضى مالوها و الاسم غير المسمّى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذلك التّوحيد افهت يا هشام قال قلت زدنى قال ان للّه تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم لهو المسّمى لكان لكلّ اسم منها الها و لكن اللّه معني يدلّ عليه بهذه الاسماء فكلّها غيرها يا هشام الخير اسم للماكول و المآء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النّار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهما تدفع به و تشاقل به اعدائنا و الملحدين مع اللّه عزّ و جل ّ غيره قلت نعم قال فقال عليه السّلام نفعك اللّه به و ثبتك يا هشام قال هشام فواللّه ما قهرنى احد فى التّوحيد حين قمت مقامى هذا و انّ ذلك هو معنى التقرب فى مقام الكينونيّات و الذاتيّات و الجوهريّات و الماديّات و النفسانيات و الانيّات و الإشارات فى تلك الرّتبة هى العلّة لذكرها و الّا لا سبيل لاحد فى مقام تقرب الذّات و لا بالظهور عن مقام دلالات الصّفات و كفى بذكر تلك الكلمات فى جواب تلك المسئلة لمن له علم بالبداية و النهاية

**و ان ما سالت من معنى قوله عزّ و جل ّ الرّحمن على** العرش استوى فاعرف انّ للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش فى مقام المشيّة و انّ المستوى عليها هو محمّد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و منها عرش فى مقام الارادة و ان المستوى عليها هو علّى عليه السّلام و منها عرش فى مقام القدر و انّ المستوى عليها هو الحسن عليه السّلام و منها عرش فى مقام القضاء و انّ المستوى عليها هو الحسين عليه السّلام و منها عرش فى مقام الاذن و انّ المستوى عليها هي الفاطمة صلوات اللّه عليها و منها عرش فى مقام الاجل و انّ المستوى عليه هو جعفر بن محمّد عليهما السّلام و منها عرش فى مقام الكتاب و انّ المستوى عليه هو موسى بن جعفر عليهما السّلام و منها عرش فى مقامات الجوهريّات و منها عرش فى دلالات الماديّات و منها عرش فى علامات الكينونيّات و منها عرش فى دلالات الذاتيات و انّ فى كلّ مقام من منتهى بدء الفعل يصّح عليه اطلاق اسم العرش الی منتهى صقع التراب حيث اشار الامام عليه السّلام من زار الحسين عليه السّلام عارفا بحقة كمن زار اللّه فى عرشه و انّ المشتبة فى مقام حكم ذكر العرش ليكون عين المشتبة به و ان تلك الارض عرش فى مقام التراب و انّ الناظر الى ربّ الاسماء و الصّفات لو يصف بصره و يدّق نظره و يبسط يداه ليعرف اشارات اهل البيان فى مقامات الامر و ظهورات الحكم و تجلّيات البحت و آیات العدل و مقامات الفضل و ما قدر اللّه ورآء ذلك فى كلّ المقامات من اللانهايات الى ما لانهاية لها بها و انّك لو تطلق العرش فى رتبة المشيّه فليس المستوى عليها الّا نفسها و لاينعت في مقامها الّا ذاتيّتها ولكن تحت تلك الرّتبة لو تطلق فى مقام الارادة حقّ ان يكون المستوى عليها هى الارادة الى ان ينزل الامر من مبادى الفعل الى منتهى الغایات الّتى قدّر اللّه لها فى علمه و ان ما ورد فى الاخبار بان الّذين يحملون العرش كانوا اربعة من الاولين و اربعة من الاخرين فهو الحقّ لانّ مقامات السبعة اذا اجتمعت تذوتت صورة جامعة و لذا اشار اللّه اليه فى كتابه و يحمل عرش ربّك فوقهم يومئذ ثمّانية و ان ذلك لهو السّر فى الواقع و ان الامر لابد ان يكون فى كلّ العوالم كذلك و ان اللّه قد جعل لكلّ ركن من العرش نورا فمنه الرّكن الاوّل حامل اسم اللّه القابض و هو لونه البياض و منه ابيض كلّ­شئ فى الامكان و منه الرّكن الثانى حامل اسم اللّه الحى و هو لونه الاصفر و منه اصفر كلّ­شئ فى الاكوان و منه الرّكن الثّالث حامل اسم اللّه المحيى و منه اخضر كلّ­شئ فى الاعيان و منه الرّكن الرابع حامل اسم اللّه المميت و منه احمر كلّ­شئ فى مراتب الانفس و الآفاق و انى لو اجعل كلّ ما خلق اللّه فى الامكان تفسير لفظ العرش لحق ولكن ابى اللّه فى الظّهور الّا بعض الظّهورات الّتى فى مقام البطون و انّك لو تجعل الرّحمانية مقام الذّات یلزم الاقتران و ان اهل البيان لو اردوا ان يفسّروا في مقام ظهور الذّات لايفسّروا بالعرش الّا العلم و كذلك انت تعرف حكم الاسماء و الصّفات اذا اراد المفسران يفسّر الكلام باحسن تبيان فى العيان و انّ حامل اسم الرّحمانية فى مقام الولاية هو علّى عليه السّلام و انّه روحى و من فى ملكوت الامر و الخلق فداه مستوى على عرش العطاء لكلّ­شيء و انّه المعطى لكلّ حقّه و انّه السائق الى كلّ­شئ رزقه و اللّه من ورآئه محيط بل هو قرآن مجيد فى لوح محفوظ

**و انّ ما سالت من حركة الافلاك على جهة الاختيار** فلاشك انّ اللّه سبحانه لم يخلق شيئا فى الاختيار الّا بمثل الخلق الأول رتبه المشيّه و لايمكن ان يلبس حلّة الوجود شئ الّا بقبوله و كذلك الحكم في كلّ شئونات العبد فكما انّك فى كلّ حين تحتاج بمدد من اللّه لوجودك فكذلك تحتاج لكلّ شئوناتك ما يحصى كتاب ربّك

**و انّ ما ذكرت ان كان على جهة الاختيار** فكيف لايرجع ان ذلك مشهود عند الناظر بالبصیرة و الشاهد بطرف الحقيقة انظر الى نفسك انّك تعمل بعمل باختيارك فلمّا وقع لم تقدر ان ترجعه و ان تعمل ثانيا فهو عمل غير ذلك فكذلك الحكم فى الافلاك ليسيرون باذن اللّه باختياراتهم بمثل ما قضى من سنّ الانسان و لم يقدر ان يرجعه و ان سرّ ذلك يرجع الى مقام ذكر الاختيار لانّ دون العلم بحقيقة المسئلة لم يقدر العبد ان يعرف حقيقة الامر

**و ان سؤالك من بقاء اصحاب النّار فى النّار** ثمّ سؤالك مع العلم باختيار الثواب و قدرته فكيف يختار العبد شان العذاب مع وجود عقله فى المبدء و المآب بلى ان حقيقه بيان تلك المسائل لا يمكن الّا بعلم القدر و سرّ المقدور و هو انّ اللّه قد علم باختيارات كلّ الموجودات و ما عملت أيديهم فى ملكوت الاسماء و الصّفات و لقد جزاهم وصفهم حين ابدعهم و اجرى الاسباب لهم بما علم فى حقهم و انّ السؤال فى مقام الست بربّكم لم يكن الّا نفس الجواب و انّ اكثر الحكماء لماّ ارادوا ان يعرفوا حقيقة تلك المسئلة قد جعلوا ميزان الفهم العقل و لذا لم يقدروا ان يبيّنوا حقيقة المسئلة لانّ العقل لم يدرك الّا شيئاً محدودا و لا يقدر ان يفهم معنى قوله عليه السّلام لاجبر و لاتفويض بل امر بين الامرين الّا بنظر الفؤاد الّذى يقدر ان يتحمّل فى شئ واحد و حين واحد جهه التعارض و لاريب انّ اللّه لم يجبر العباد فى حين الخلق بالوجود بل عرض عليهم فمن قبل قد اوجده اللّه و من اعرض جعله اللّه فى مقام الادبار و انّ الّذى يخطر على قلب الانسان بان حين عرض الوجود لو يشعر و فيه عقل فكيف يختار الكفر و ان لم يشعر فكيف يقع التكليف من الربّ اللطيف جلّ ذكره و انّ ذلك علة شبهة النفوس و عدم ذوبان العبد فى معرفة البطون و انّ الّذى يعرف به العبد في مقام الحقيقة فهو يرفع الشبهة فى مقام الشريعة و انّ علة الاختيار فى حين كان وجوده نفسه لاشیئا سواه لانّ الحين الّذى ابدع اللّه المشية لم يك شيئاً الا نفسها و لا ابداعا الّا نفسها و لا شان وجود الا من نفسها و لا شان قبول الا من نفسها فكذلك الحكم فى كلّ المراتب لم يك وجود الشئ فى اختیار قبول شئ الّا بنفسه و ان اللّه يفعل ما يشاء بامره و ان العبد يفعل كلّ ما يشاء بحول ربّه و قوّته بما اختارت نفسه فى تلقاء مدين جود ربّه فكذلك انّ العبد فى هذا العالم يعلم ان الخمر الّذى يشربه يتغیر حاله بالسكر و يعلم بحكم اللّه فى يوم القيمة بالنّار و بعد ذلك يشرب فكذلك الحكم فى مبادى العلل و الذر الاوّل ان العبد بعد يقينه بان جزاء الكفر خلود النّار يقبل و يقول لا أبا لی و انّ ما ذكرت فكيف يكون المختار يرضى البقاء فى النّار مع انّ علة البقاء كان هو نفس قبوله و لايشتبه عليك بانی اذا ايقنت بنار لم اختره و لا ادخل فيه بلى انّ فى مقام مبادى العلل لم يك نارا جسمانيا و ان العبد لو يقول هنالك حرف لا فيكون ذلك الحرف فى منتهى النزول نار جهنّم له و لذا لما يتحقق لم يقدر ان يخرج عنه و ان مع الشأن الّذى انّ الكافر لم يقدر ان يصبر فى النّار لو نظر بالواقع لم يحكم على نفسه الّا بمثل ما حكم اللّه له لانّ علة ذلك النّار هى كان نفس قبوله لاسواه و ان تلك الاشارات لو يوصلك الى مقام العرفان فاشكر اللّه ربّك فانّه لهو الحقّ فى المبدء و المآب و الّا فاسئل اللّه من فضله بفتح باب الفؤاد عليك فانّ بدون نور ذلك المشعر لم يقدر العبد ان يتصّور فى شئ واحد صفات متعارضه بان مع وجود العقل کیف یقبل العبد النار و ان یمکن احد ان يعرف ربّه و یعرض من حكمه بلى بمثل ما عرفناك هو الامر الخالص و الميزان القائم لانّ اللّه ابدع الكلّ كما هو عليه بما هو اهله و لم يك حكم ما هو عليه فى مقام الشئ الّا نفس ما هو عليه لانّ الجواب بعينه هو نفس السئوال فى كلّ مقامات الامكان من البدايات الى النهايات فاسئل عرفان تلك الإشارات ممن عرف حقّ الصّفات فى احكام المبدء و المآب

**و انّ ما سئلت من معنى كفوا احد فلا** شك انّ اللّه لم يزل كان و لم يك معه شئ سواه و ان الان ليكون بمثل ما كان و لم يك فى رتبته شئ و ليس له مثل و لا كفو و ان معنى كفوا احد هو حقّ التنزيه و التقديس بمثل المقامات النازله فى الكتاب و السنة و ان في الصور السجين لما يتصور فيه شریك البارى و بعض الشّئونات المردوده التى هى شان الخلق ذكر اللّه سبحانه فى الكتاب لافك النفوس و مكنسة القلوب و الّا فى الحقيقة ليس للّه ذكر فى الامكان مقام اثبات النعت و لا فى مقام تنزيه الشان و ان مثل تلك الكلمة هى بعينها لاتتخذوا الهين اثنين انما هو اله واحد فاياى فارهبون و لاشك انّه لايمكن ان يكون الهين اثنين فقد نزلّ اللّه تلك الكلمة لابطال

ص398

صور السجين و لو ان فى الحقيقة لم يذكر عنده اله دون نفسه و لامثل و لا كفو و انّه المتعال الّذى ليس كمثله شئ فى السّموات و لا في الارض و لايعزب من علمه شئ و هو اللطيف الخبير. انتهی

این توقیع در مجموعه 40 ص 180 با مجموعه 53 ص 385 و مجموعه 67 ص 85 و مجموعه پرینستن نمره 211 ص 175و مجموعه ب ص95 هم مقابله شد)

**توقیع به ملا احمد(در باره معنی قیامت و عدم غلو در مقام حضرت باب)**

ص398

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

الحمد لله الذی نزل الامر فی‌الکتاب للّذین اتبعوا امرالله بالحق فان اولئک هم الصادقون و بعد قدنزل کتابک فی ارض الصاء و اطلعت بخطابک فاعلم فیما سئلت من معنی یوم القیمة فان له مراتب ما لانهایه لها بها الیها فی علم الله فمنها یوم الابداع و منها یوم الاختراع و منها یوم الانشاء و منها یوم الاحداث و منها یوم النجعال و منها یوم الاجل و منها یوم الکتاب فمجمل القول لکل شان یوم فاذا تطلق الیوم فی عالم ظهور الاول و القدم فهو نفس آیة الظهور الذی لیس له اول و لا آخر فی مقام البطون لاحاطه فیض الله فی البدء و الختم و اذا تطلق فی مقام السرمد فان له بدء فی مقام الوجود و ما جعل الله له ختما فی علمه لان الفیض لم ینقطع لمحة منه و اذا تطلق فی عالم الدهر فله بدء بالنسبه الی السرمد و ختم بالنسبة الی نفسه و اذا تطلق فی عالم الزمان فهو متعین بحرکة الافلاک و لکل تلک المعانی حق ذکر یوم القیمه لانه یوم القیام لرب الناس و ان قیمة الصغری هو یوم قیام رسول الله بالنبوة فی الرجعة و ان الکبری هو الیوم الذی جمع الله فیه کل ما احاط علمه لیفصل بین الکل بالحق فیما اختلفوا و ما هو بظلام للعنید

ص399

و ان الیوم قد ظهر سرّ یوم القیمة لیفصل بین الکل بالحق و ان فی تلک الفتنه الدهما الصماء العمیاء المظلم الصیلم یتمیز کل الناس کان الیوم حکم الله بمثل حکمه فی القبل ثم من بعد سبحان و تعالی عما یصفون .

و ان ما سئلت من حکم امرءة التی ذکت نفسها و نزلت فی حکمها الکلمه التی انقادت الامور لها فکل ما فسرّت بالروایة و لاحظت سر الحقیقه فی الدرایة فهو الحق و لکن لیس للناس اتباعها لما لم یقدروا ان یطلعوا بحقیقة شانها فارجع فی الاحکام الی الذی عنده المیزان فان کل الحق الیوم یرجع الی ذلک القسطاس و ان الی الله یرجع الحکم فی المبدء و الایاب،

و ان ماسئلت منی مقام نفسک فاتبع حکم الکتاب و السنة الصحیحه من اهل الماب فان الله یحفظ العبد عن الخطاء اذا لاحظ سرالخطاب فی سطر الجواب

و ان ماسئلت عن ثبات قلوب المؤمنین و لذة افئدة المؤمنین فایاک ایاک عن الغلو و ذکر اسماء الله فی الکتاب فاننی انا عبد مملوک مرزوق لا املک لنفسی نفعا و لاضراء لا اعلم شیئا فی السموات و لا فی الارض الا ماشاءالله و ما امرت احدا الا بحکم القرآن و احکام اهل البیان و لست بان اقول عندی غیب السموات و الارض او علم کائن و لایکون و لا ان اقول حرفا دون ما نزل فیه الکتاب و النصّ من ائمة الفضل فاصرف الناس عن الغلوّ فیّ فان الله یعلم یهلک فی انّ اثنان محبّ غال و مبغض قال و لیس ذنبهما علی لاننی انا قلت من قبل و اقول الان فی بین یدی الله و رسله و اولیائه

ص400

بانی عبد امنت بالله و آیاته لقد اکرمنی الله بفضله ماشاء من علوم اهل العصمة صلوات الله علیهم ماطلعت شمس الهویة بالهویة ثم ما غربت شمس الاحدیة بالاحدیة و انی حدثت الناس بنعمة ربی فمن شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله ربک لغنی عن العالمین و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المتبعین امرالله و انهم لهم الفائزون و الحمدالله رب العالمین.

**توقیع در باره حروف مبادی**

ص400

بسم‌ الله ‌الرّحمن الرّحیم

الحمد لله الذی خلق الحروف بعدة تکرار اسم الوهاب من نفسه و حرف لا لتدلعنّ السن الممکنات ثناء نفسه فی حرف لا من دون حکم الذی اخذت النصاری منه بشکل الصلیب و حل اللاهوت الف الوحدة فی الناسوت حرف الکثره الذی هو اللام فتعال الله عما یقول المشّبهون علوا کبیرا.

و بعد قد اجبت مسئلتک فی حکم مبادی الحروف و مخارجها فاشهد بالیقین ان مبدء علم القرائة قد اخذ من الذی لم تتغیر فطرته لان الله لما خلق الحروف خلق محالها و مخارجها فی العبد بحیث لایحتاج ان یتعلم عند احد من الناس فکما تری ما تری عینک فکذلک یخرج الحروف من مخارجها الّتی خلق الله فیک من دون تشبه و لاتمثیل بلی ان توقن بتغیر فطرتک فرض علیک التعلم من اهلها و لکن ایاک ایاک من اهل البدع الذی یتخلف صورهم عند القرائة فان ذلک ذنب محض و ان قرائة الحجازی و الفصاحة فی لحن الواقعی الا تتغیر حسن صورتک عندالقرائة کذلک قد

ص401

خلق الله و ما للناس و التبدیل لخلق الله فاذا شمئت رایحة مسک الفردوس تحت ظلال الافریدوس و ظل شجرة الجرسوم قل فتبارک الله احسن الخالقین فاعلم ان الله خلق فیک لحروف النورانیة و الظلمانیه اربعة عشر مخارج فالاول هی صراط علی حق نمسکه و الثانیه ؟؟ تلک الحروف و کل ذلک بعدة منازل التی ذکرها اهل النجوم و هی بالنظر الواقع منازل سیر العبد فی الحروف کما یعلم اولوالالباب ان ما هنالک لایعلم الا بما هیهنا فاعرف ما ارید ان اشرقناک من نور شمس الجلال ان الالف الذی یعبر عند اهله بالهمزء ثم الهاء یخرج عند القرائة من ؟؟ اول محل الحلق و ان الالف هو حرف البدء و الهاء هو حرف الختم و لذا کان محل ظهور نور البدء حرف الختم و فیه مقامات لاهویته و ظهورات جبروتیة و دلالات مکیة و علامات ملکوتیة حیث یعرف الناظر الی نور الفواد فی جریان المداد بحکم الایجاد و لما اردت الاختصار اعرضت عن ذکر لجة القرار لنظرة الاغیار فاذا عرفت مخرج الحرفین فاعلم ان مخرج العین و الحاء من وسطی الحق ثم الغین و الخاء آخر الحلق ثم الیاء الساکن و الواو الساکن اذا کان ما قبل الاول مکسورا و ما قبل الثانی مفتوحا فهو محله و سطی الغم من دون المیم و النون الساکن و التنوین فی حین الادغام او الاخفات فانه یظهر من وسط الدماغ و لذا یسمونه اهل القرائة فی بیان الحرفین الاولین بالجو فیه و بالاخرین بالغنونة و ان ذلک حکم قیل ثم اعلم ان

ص402

القاف هو الغلصمیه و الکاف هو العکذیه و انهما یخرجان باذن الله من محل واحد و ان الشین و الجیم هما من حروف الشجریه و ان محلهما واحد عند ظهور القرائة و ان الضاد هو الحافیه و الزام السّویه و هی اسم له اذا تذکر محله من لحم الفرس و تکن اذا تذکر مخرجه من طرف اللسان فیطلق اهلها فی ذکر اللام اسم الاسلیه و ان الراء هو مخرجه من راس اللسان و بعض ظهره و هو الزلقیه و ان النون هو من الراء بفصل الله یدرکه لاسواه و ان الثاء و الذال هو الزلقیه و ان الظاء بمثلها بعد وصل الیه یحیط بعلمه و ان الثاء و الدال و الطاء هو یخرج فی راس اللسان و خمسه ثنایا هی علیا و هی الحروف اللثوبه عند اهلها و ان الصاد و السین و الراء هی من حروف الزلقیه عند اهلها و ان الفاء یخرج من راس ثنایای العلیا و ان المیم و الواو و الیاء هی من حروف الشفویه و ان کل ذلک اسماء تزید الحجب علی الطالب و الا المیزان هو الفطره لاغیرها و هی الصراط العدل الذی یحبه الله و یقبل فی‌العباد و لقد ذکرت اسماء الشبحیة العرضیه لما علمت انک ترید ان تطلع و استغفرت عما ذکرت و قلت اشکوبتی و حزنی الی الله و اقول ان الحمدلله ربّ العالمین

**توقیع معراج**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي تجلي للمکنات بظهور المشیه لها بها لیعرفن کل الممکنات ما جعل الله في حقایق ذاتیات کینونیاتهم من مقامات

ص403

الفعل و ظهورات الانفعال حتي قد علم کل مقام نفسه و عرف حکم مبدئه فیما قدر الله له في کل شانه بما لانهایة له به الیه لیشهد في مقام الامکان بما شهد الله لنفسه لخلقه بانه لا اله الا هو العزیز المتعال

و بعد لما سئل الجناب المستطاب في مقام الخطاب بیان الاشکال الذي هو معروف بین رجال الاعراف بان جسد النبي صلي الله علیه و آله کیف یمکن في زمان واحد و مکان واحد بان یحضر في جمیع اصقاع الوجود من الغیب و الشهود و ان الحق لا سبیل لاحد الي عرفان تلک الرتبة السنیه الا بعلم الامر بین الامرین سر القدر لان للاشیاء مراتب ثلثة فمنها رتبة السرمد و هو مقام الفعل و ان الله قد جعل له بدایه في نفسه الذي نعبر في بعض المقامات بالقدر و ما جعل الله له نهایة في مقام الظهور لعدم نفاد الفیض في رتبة الوجود و هو مقام محمد و اوصیائه صلوات الله علیهم حیث لایقدر احد ان یاخذ من حکم تلک الرتبة شیئا و منها رتبة الدهر و ان له في علم الله بدءً من مقام السرمد و ختما في مقام البطون و هو مقام سایر الممکنات من مراتب الجوهریات في عوالم المجردات و منها رتبة الزمان و ان الله قد جعل له حدا في البدء و الختم و انه یتحقق بوجود سیر الافلاک و اذا ثبت حکم المراتب فلاریب ان الفواد في الرتبة الاولي یعرف بان الشيء له کان المراتب ثابتة و کل الظهورات حاکیة لان الجسد الکلی الذی جعل الله حامله محال الفعل یحکی عن مقام ذاته الذي یدل علی مقام السرمد لان جسد النبي في لیلة المعراج مع انه کان في بیت الحمیراء بما ورد في الخبر فقد ثبت بالاجماع انه کان في السماء و مراتب الجنان و النیران لانه

ص404

کما ان ذاته لایحجبه شيء في عوالم الامکان فکذلک الحکم في جسده و ان العقول لما لم یقدر ان یشاهدوا الامر بین الامرین و حکم السرمد في حکم الیقین و لذا ما قلت في المجلس ینصرف العقل عنه بحکم الحدیه حتي اعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع في رتبة الجسد و لو شاءالله و اراد لابین حقیقة هذه المسئله بسر الواقع و الحکم البالغ في مقامه لیعرف الحکم من عرف الامر في مقامات الظهور و لایحتجب عن مطالعة نور الغیوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و الي ذلک المقام قد اخذت القلم من الجریان و الي الله یرجع حکم البیان في المبدء و الایاب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی

**توقیع ما من فعل یفعله العبد من خیر و شر(از امام رضا)**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامره ثم الذین آمنوا بالله و آیاته فاولئک هم الي الله یحشرون .

اما بعد قد اطلعت بما سئلت من معنی حدیث الرضاء حیث قال عز ذکره ما من فعل یفعله العبد من خیر او شر الا و لله فیه قضاء فاعلم ان الله سبحانه ما خلق شیئا وقع علیه اسم شيء الا بما قبل ذات ذلک الشيء و لایمکن ان یقدر ان یقبل شيء في السموات و الارضین وجود الا بجهات سبعة التي هي المشیة و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الکتاب کما صرح بذلک الحدیث المروي عن شموس العظمة و الجلال حیث قال عز ذکره

ص405

لایکون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعه بمشیة و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد کفر و ان الدلیل بان الشيء لایمکن ان یقبل الوجود الا بجهات سبعه فهو الذي انا ذا اشیر الیه بدلیل الحکمه لان الشيء اذا ذکر فله رتبة وجود و انه لایمکن ان یوجد الا برتبة ماهیته التي هي یکون علة قبول الوجود و اذا ثبت حکم الاثنینیه ثبت حکم الربط في مقام التثلیث یجب في الحکمه حکم الاربعه في حین نزول الامر من عالم الغیب الي شهادة و لذا فرض في مقام ذکر الحقیقة علیه السبعه في کل مراتب الوجود و لیس فرق في الحکم بین الوجودات و الماهیات کما ذهب الحکما بان الوجود خیر محض من الله و لیس فیه اختیار من العباد و لیس للماهیة وجود الا باعتبار الذهنیة و شئونات الوهمیة و ان ذلک لهو الشرف في مذهب اهل العصمة صلوات الله علیهم و ان الحق في الحقیقه هو ان الوجود في کل المراتب خلق في قبول الاختیار مثل الماهیات و ان الله لم یجبر شیئا حین الخلق الا باختیاره لان سئوال الست بربکم لایقع الا علي المختار ان الیه الاشارة قول الملک الجبار و ما من شيء الا یسبح بحمده و من قال دون ذلک فعلیه حق کلمة العذاب و لقد ابسطت ذکر هذه المسئله في مقامات کثیره و من اراد ان یطلع بحقیقه الجواب فلیلاحظ ما فصلت الرسالة الهائیه و ان المراد بقوله عز ذکره بقضاء فهو رتبه رابع الفعل

ص406

الذي لم یجر البداء بعده و لذا اختص روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه برتبة القضاء لان في مراتب الفعل اذا لم یصل الحکم برتبة القضاء فیجري الله فیه احکام البداء و اذا اتصل الحکم بمقام القضاء فیمضی الله سبحانه و لیس له بداء الا في مقام امکان الشيء فانه بداء لایتخلف عن شیء و یساوق وجود کل شي في کل شان و الیه الاشارة قوله عز ذکره قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح بن مریم و امه و من في الارض جمیعا و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما یخلق ما یشاء و الله علي کل شيء قدیر فاذا عرفت حکم القضاء في الرتبة الرابع لتوقن بان لایوجد خیر و لا شر في الامکان الا بقضاء الله و قدره و المراتب الخمسه و کل ذلک ما کان الا باختیار العبد و ان الاختیار هو مساوق لوجود الشيء و ان ظهورات الفعل هي وجودات الاشیاء التي توجد بالله سبحانه فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سر القدر في حکم مقدر و الا فاسلم تسلم و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی

**معنی استفهامات قرآن**

بسم اله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ابدع جوهریات ذوات اهل الانشاء لا من شيء بامره لیعرفه کل من في ملکوت الارض و السموات بما تجلي لهم بهم في مراتب کینونیاتهم و ظهورات آثارهم بانه لا اله الا هو الحي القیوم في ازل الازال و سرمد الایام لم یزل کان بلا وجود شيء معه و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان و لم یک

ص407

في رتبته شيء اذ وجود الغیر ممتنع ذکره في ساحة قرب عزته لان الاشیاء في جمیع مراتبها لم یدرکوا الا حد انفسهم و لایشعروا الا باحکام افعالهم و لذا اشار الامام (ع) عن مقامهم في کلامه حیث قال عز ذکره بدئت قدرتک یا الهي و لم تبد هیئته فشبهوک و اتخذوا بعض آیاتک اربابا فمن ثم ذا لم یعرفونک و ان ذلک شان الحدوث في جمیع مراتب الوجود و ان ازلیة الذات بنفسها دالة علي حضرت کینونیة بانها کما هي علیها مقطعه الموجودات عن مقام العرفان و ممتنعه الممکنات عن مقام البیان و انه المتعالی الذی لایدرکه الابصار و لایرفع الیه اعلي جواهر الافکار و هو بنفسه یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و اشهد لمحمد صلي الله علیه و آله بما شهد الله له في کینونیة ذاته بانه عبده الذي انتجبه من بحبوحة قدم الفضل علي ذروة العدل و اصطفاه من منتهي مقام الثناء لظهور قیومیته علي من في ملکوت الاسماء و الصفات و لقد اصطنعه لمقام ولایته علی جمیع مراتب الوجود من الغیب و الشهود لمقام ظهور قدوسیته علي کل الممکنات اذ انه لم یزل لن یدرک بالابصار و لایوصف بما یدرک غوامض الانظار و ان الله هو الفرد الحي القیوم الذي قد جعله مقام نفسه في عالم الاداء و القضاء اذا انه لم یزل لن یقترن بجعل العباد و لایوصف بعرفان مراتب الفواد و هو اللطیف المنان و اشهد لاوصیاء محمد رسول الله صلي الله علیه و آله بما شهد الله لهم بهم في مراتب التکوین و ظهورات التدوین و ما لایحیط به علم احد في ملکوت السموات و الارض الا الله سبحانه و تعالي عما یصفون و اشهد انني انا عبد آمنت بالله و آیاته و لا ارید ان اخالف حکم القران في حرف و لقد اکرمني الله علما من فضله و اني حدثت الناس بامر ربي لیشکره کل العباد بما اراد في اظهار تلک النعمه من عنده و کفي بالله علي شهیدا.

و بعد لما سئل احد من الطلاب من مسئلة استفهامات القرآن و ما نزل مثل ذلک في کلمات اهل البیان و اني لما وعدته بیانه فاشیر الان حکم الجواب بما یکفي العبد في حین الخطاب و هو ان للقرآن مقامات ما لانهایة لها بها في علم الله و لن یقدر احد ان یطلع بتلک الشئونات الا بعلم الامر بین الامرین و المنزلة بین المنزلتین التي نزلت في الحدیث من شموس الدین و ارکان اهل الیقین فاذا استطاع احد ان یطلع بسر ذلک الحکم فیسهل علیه السبیل و هو ان یري الکثرات بعین تجلي الذات لدیه فاذا استقام احد علي ذلک الصراط لم یر تعارضا في الاخبار و لا حکم متشابه في القرآن و یري الاستفهامات بمثل المحکمات و الاشارات بمثل البینات و ان الان اشیر بمعني استفهام واحد لیکون بابا لمعرفة کل الاستفهامات و المتشابهات و هو لا شک ان الله یعلم کل شيء و ان قوله عز ذکره و ما تلک بیمینک یا موسي هو فی منتهي مقام الجواب لم یک الا لاظهار قابلیته لوجود تجلیه له به مثل قوله الست بربکم و ذلک منتهي سر الواقع و اما الاشارة الي سبیل الظاهر فیکون الطرق الي فهم معناه بعدد انفس الخلایق ولکن یتضمنه سلسلة الکلیات و هي ثمانیة مراتب کما بینهما العالمان قدسهما الله في جمیع مراتبهما فان کنت ناظرا في مقام البیان فلاتعرف من تلک الآیة من القرآن الا قول الله في الفرقان ان یا موسي اني انا الله رب العالمین و ان کنت ترید المعني في مقام المعاني فهو اظهار عطاءالله لموسي بان ینطقه بحقیقته ما جعل الله في عصاه لیعطي حقه بما قبلت نفسه و ان ذلک فضل الله لمن اسکن في ذلک المقام کما اشار الیه في الحدیث القدسي و ان سکت ابتدئته و ان ذلک اعلي مراتب الظهورات في عالم الاسماء و الصفات و ان ترد المعني في مقام الابواب فهو اشاره الي قوله تعالي و نودي من شاطي الواد الایمن في البقعه المبارکة من الشجرة ان یا موسي اني ‌انا الله رب العالمین و ان اردت المعني في مقام الامامة فهو سر معني الابواب و ان المراد في ذلک المقام هو امر الله لموسي بان یعلمه بما هو في یمینه في احکام ائمه الدین الذین یعملون بامر الله و هم من خشیته یشفقون لیقره بانه في مقام الذات کان اتکائه و اعتماده بالعصي من الشجرة الاحمدیه صلوات الله علیها ما طلعت شمس النبوة بالنبوه ثم ما غربت شمس الولایة بالولایة و ان اردت المعني في مقام الارکان فهو الاشارة بمقام موسي علیه السلام بین النبیین بان یلهمه ما جعل الله في یدیه من حکم عصاه و ما یظهر منه من سر تجلي انوار الاحدیه و الشئونات السرمدیه حیث قد جعل الله في عصي موسي و اظهره بقوله و ما تلک بیمینک یا موسي و ان الاشارة في تلک المقامات لاتحصي و انني انا لما اکون في حالة الحمي لاختصر الکلام و اسئل من الله الالهام لمن له حکم تجرد و السلام و ان اردت المعني في مقام النقباء فهو سر ما فسرت لک في المقامات التي قد اشرت الیها و هو المراد من قوله عز ذکره بان الذي في یمینک هو ظهور من شیعة علي الذي ینطق اذا شاءالله عن یمین الطور و اذا التفت الي ذلک المقام لیظهر من عصي ما شاء الله و اراد و ان الخطاب في مقام الاستفهام ذکر للفضل بان ینطق کلیمه موسي بکلام لانه کان اخشع الخاشعین في بین یدیه جل شانه و من تواضع علي‌ منتهي مقام الخشوع فهو یحشر في ظل ذلک المقام مع کلیم الله في الطور و ان في ذلک المقام اشارات قدسیة و یکفیک الاشارة قول الله عز ذکره و اذ تجلي ربک للجبل جعله دکا و خر موسي صعقا و اشار الصادق علیه السلام فی معناه بما انا ذا اذکره حیث قال عز ذکره و قوله الحق و لما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا بانه هو احد من شیعة علي حیث قال الصادق بما روي في البصائر ان الکروبین قوم من شیعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نو واحد منهم علي الارض لکفاهم ثم قال ان موسي لما سئل ربه ما سئل امر واحد من الکروبین فتجلي للجبل و جعله دکا فان عرفت ما عرفت فاسئل الله بان یجمع بیني و بین هؤلاء الکروبین في حظیرة القدس و ظلال مکفهرات الافریدوس فان ذلک غایة منای في دنیای‌ و آخرتي و ان الیه المتشکي في الحیوة الدنیا

ص411

و ان الیه الرجعي في الآخرة و الاولي و ان اردت المعني في مقام النجباء فهو مستور تحت الحجب و السرادقات و من اراد ان یطلع بحقیقته فقد مضاد الله في ملکه و نازعه في سلطان و باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس مثوي للظالمین و ان في کل تلک المراتب معني بحسب اللغة‌ الظاهرة حیث یعرف العبد اذا تفکر فیها و ان ما سوي تلک المراتب السبعه فیذکر بعدها سلسلة شبهیة عرضیة التي توجد من عکوسات الرتبة السابعه و ان لها مقامات مختلفه فیتبدل المعني في کل مقام بحسب اختلاف الرتبة حتی اتصل معني الآیه في مقام الذره و ان الي هنا قد اخذت القلم من الجریان و اسئل الله العفو في کل شان فانه هو الولي في المبدء و الایاب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی

**یا من دل علی ذاته بذاته**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ابدع کل ذرات الموجودات بامره لا من شيء لتدلعن السن کل الممکنات بما شهد الله لنفسه بنفسه في مقامات الامر و الخلق و یعرف کل حد ظهورات مقام التجلیات في دلالات الاسماء و الصفات تلقاء طلعة حضرت الذات و الحمد لله الذي اخترع کل المخترعات في مقام ظهور غایات الامر و نهایات الختم بما اراد في سر الذاتیات و ذکر الانیات و حکم الکینونیات و امر النفسانیات و ما اراد الله وراء تلک المقامات في دلالات اللاهوت و مقامات الجبروت و علامات الملک و الملکوت و غایات الامر في تجلیات الناسوت لیعلم الکل حکم کل شيء في

ص412

البدایات و النهایات ثم اراد الله وراء تلک الاشارات من اللانهایات و ما لایحصي علم احد دون الله انه لا اله الا هو العزیز المتعال اللهم اني اشهدک الان في یوم الجمعه بما تشهد لنفسک في کل شان بانک انت الله الفرد الاحد لم تزل لم یک معک شيء و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت لم یذکر في شان في رتبتک شيء اذا ذاتیتک مقطعة الجوهریات عن مقام العرفان و ان انیتک مفرقة الکینونیات عن مقام البیان لم تزل لن یعرف ذاتیتک احد غیرک و لایمکن دون ذلک في مقام ابداعک لانک کنت واصف نفسک في ازل الازل و موحد ذاتک في کل شان بلا تغییر و لا زوال انت القائم الذي لن تدرک بالابصار و لایصعد الیک اعلي طیر الافئدة و الافکار فسبحانک سبحانک ان قلت دل ذاتک ذاتک و عرف کینونیتک کینونیتک و وحد ذاتیتک ذاتیتک ما شهدت الا آیات ابداعک و ظهورات اختراعک و علامات انشائک و ان قلت انت انت فقد حکي المثال في مقام الابداع بالجلال و انک یا الهي اجل من ان تعرف بالامثال او ان توصف بآیات الجلال و ان قلت انت هو فقد دلت الاحدیة ذات مشیتک و الولایة کینونیة ارادتک و انها کما هي علیها لن تدل الا بالقطع و لن تحکي الا عن المنع فسبحانک سبحانک ما اري السبیل و لا اجد الذکر للدلیل فلما قد شهدت مقامات عجزي‌ و رجعت بعد الصعود الیک بکف صفر عن فقري و الیاس عن قربي فاناجیک بلساني هذا الکال بذکر محمد و اوصیائه صلوات الله علیهم لیفرغ فوادي بذکرهم و یسکن سري و علانیتي بالاعتراف بحقهم فاسئلک اللهم یا الهي بما انت من الشان و اللاهوت و القدرة و الجبروت بان تصلي علي محمد و آل محمد بظهوراتک البدیعه و آیاتک القدیمه و ما انت مبدعها في کل شان حیث لایحیط بعلم ذلک احد سواک انک انت الله العزیز المنان و انا ذا في مقامي هذا اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک بما تشهد نفسک لنفسک و یعرف حقک ذاتک و لو لم اقدر ان اعرف حکم ذلک و لا اجد لذة عرفانه فسبحانک بک عرفتک و بنفسک وحدتک و بدعوتک نفسي صعدت الي مقام قدسک و ساحه عزک و لولا انت لم اک شیئا حتي اعلم کیف انت فسبحانک سبحانک فو عزتک و جلالتک ما شهدت لنفسي الا بالذنب و اعلم کل ما اکتسب الذنب لم یک عندک الا ذنبا فکیف اسکن نفسي بعد علمي بجریراتی فوعزتک لو تعذبني سرمد الابد بدوام ذاتک بکل نقماتک و سطواتک و تجعل کل ما احاط علمک في المکان نارا ثم تکبر جسمي حتي لایملاء هذه الارض احد غیري فبعزتک کنت محمدا فی فعلک و مطاعا في سلطان کبریائیتک و انني انا لقد کنت مستحقا بذلک جزاء حسناتي عندک فکیف الحکم ان انت تحکم بالعدل او تسئل بالفضل و ان هذا حکم ما تقوم به السموات و الارض فسبحانک سبحانک فوعزتک لامهرب لي الا الیک و لا نجاة لاحد الا بفضلک و لایقدر ان یشفع احد عندک الا باذنک فسبحانک و تعالیت ان اذکرک بما تصف لي نفسک یخوفنی عدلک و بدائک و ان اصمت في تلقاء مدین جود رحمانیتک تشوقني‌معاملتک مع المؤمنین من عبادک و العاصین من خلقک فسبحانک سبحانک انت الفرد القیوم الذي لاتزال تفعل ما تشاء کما تشاء لا راد لامرک و لا معقب لکلماتک و انک انت الله العزیز المتعال و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبدک الذي انتجبته في بحبوحة القدم علي کل ما ابدعت و اخترعت لما تعلم منه في مقام الذي‌ ما اراد الا نفسک و سبیل محبتک و جعلته في کل المقامات مقام قدرتک و قهاریتک في‌ الاداء و القضاء ثم البداء و الامضاء لما کنت تعلم حکم کل شيء في السموات و الارض فاسئک اللهم ان تنزل علیه في تلک الساعة کراماتک البدیعه و آیاتک القدیمة و ما انت تستحق به عند العطاء انک انت العزیز التعال و اشهد لدیک في‌ حق اوصیائه صلواتک علیهم ارکان توحیدک و آیاتک تقدسک و تجلیات وحدانیتک و ظهورات رحمانتیک و مواقع امرک بما انت قد شهدت لهم في علم الغیب حیث قد جعلتهم مقام نفسک في کل العوالم و نسبت کل ما نسب الیهم الي حضرتک لئلا یشک احد في شان عن جلالتهم و یعترف بفضلهم کما انت قدرت لهم في علمک انک ذو المن العظیم و اشهد لنفسي یا الهي بالمصیبة الکبري و الجریرات العظمي ما قد احاط علمک و یحصي کتابک و لاعلم ان وجودي ذنب فکیف اذا اکتسب ا لذنب ذنبا آخر فاسئلک اللهم بجودک ان تهب لي کمال الانقطاع الي ذروة قدسک و الورود علي بساط عزک حتي لا اجد لذة دون قربک و لا اعرف شانا دون وحدانیتک و اتصل الي معدن العظمة و سر الهویة و آیة الاحدیة و نور الصمدانیة التي قد قدرت لکل الکلمات في مقام ابداعک و ظهور اختراعک لان اعمل في کل شان بما تدعوني سرا و تحب لي جهرا انک ذو العفو و الجود و لایتعاظمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت العزیز الغفور و اسئلک اللهم في تلک الساعة في ذلک الیوم العید ان تغفر لي و للذین اتبعوا امرک و لایعادوني في تلقاء طلعة حضرتک و احکم بیني و بین الذین افتروا علي و اختلفوا في‌ حقي بما انت تستحق به و تقدر انک انت الله الذي لایعزب من علمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت العزیز المتعال.

و لما وعدت في بین یدي الجناب المستطاب ابقاه الله بحبه بحسن عمله الي یوم المآل بیان ما سئل مني من معني قوله في الدعاء الصباح في کلامه یا من ذل علي ذاته بذاته فها انا ذا اجري القلم باظهار ما جعل الله في الکیان بالظهور الي العیان لیشاهد انوار ما خلق الله في حقایق الامکان في رتبة الانسان و هو ان معرفة ذات الازل سبحانه ممتنع للامکان لانه کما هو علیه لم یک معه غیره حتي یوحده و ما یذکر في رتبته شيء حتي یعرفه و ان کل الاشارات من کل النفوس یرجع الی مقام ابداعه و یحکي عن مقام اختراعه و یدل بسد السبیل و منع الدلیل عن مقام عرفان ظهوراته لان المعرفة فرع الاقتران و ان الوصول الي مقام الایقان رتبه الوجدان في‌ العیان بما تجلي الله لکل بکل في مقامات الامر و غایات الختم و لما علم الله بان في الامکان لایمکن عرفان کنه ذاته قد ابدع آیاتا لظهور معرفته في‌ الآفاق و الانفس و جعل علة عرفان تلک الآیات نفس هذه الآیات لاسواها لان المعرفة الحقیقه لایمکن الا بنفس الشيء لان الذي اراد ان یعرف لون الحمره لو عرفها بلون البیاض لم یک عارفا بحقها و ان الشيء لایعرف بحقیقته الا بنفسه و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و قال علي یا من دل علي ذاته بذاته و قال علي بن الحسین علیهما السلام في دعائه لابي حمزه الثمالي بک عرفتک و انت دللتني علیک و دعوتني‌الیک و لولا انت لم ادر ما انت و ان ذلک اعلي مراتب عرفان الممکنات و حظ الموجودات حیث لایمکن في الامکان اعلي منها و ان الله بلطیف صنعه و عظیم احسانه قد جعل آیات معرفته في حقایق الانفس و الآفاق کما اشار الیه بقوله عز ذکره في القرآن سنریهم آیاتنا في‌ الآفاق و في انفسهم حتي‌ یتبین لهم انه الحق و ان الخلق لو کشفوا سبحات الجلال و الاشارات عن ساحة قدس آیة الذات قد عرفوا المقام الذي قد اودع الله في حقایقهم و الیه الاشاره قول الصادق في المصباح العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما خفي في‌ الربوبیه اصیب في العبودیة و ما فقد في العبودیه وجد في الربوبیة قال الله تعالی‌ سنریهم آیاتنا في الآفاق و في انفسهم حتي یتبین لهم انه الحق اي موجود في غیبتک و حضرتک و انک حین توجهک بالله تکشف الحجبات و الاشارات و المقامات و الآیات و تعرف دلالة ظهور آیة الذات بالذات فکما ان کلمة لا اله الا الله تدل علي توحید الله مع انه خلق في ملک الله فکذلک کانت آیة حقیقتک تدل علي الله مع انها مخلوقة و السر الازلیة في رتبتک و النور الالهیة في کینونیتک و الظهور الصمدانیة في ذاتیتک و انک بها توحد الله و تعرفه و لیس لاحد في الامکان سبیل في مقام العرفان الا بعرفان ذلک المقام و الحول في‌ تلک المراتب المودعة‌ في الانفس و الآفاق و ان في ذلک المقام قد زلت اقدام الحکما حیث قد زعموا في مقامات توحیدهم و آیات تجریدهم الوصول الي الذات البحث و ان ذلک کفر عند مذهب اهل العصمة و استدلوا بقول الحسین في یوم عرفه الغیرک من الظهور ما لیس لک حق یکون هو المظهر لک متي غبت حتي تحتاج الي دلیل یدل علیک و متي بعدت حتي یکون الآیات هي التي توصل الیک عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیبا و لا شک انهم لن یطلعوا بحقیقة المراد و لاینظروا الي مقام الایجاد بنور الفواد لانه روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه ما اراد بذلک الا رویة تجلیه عز ذکره الذي هو کان مقام ظهوره له به و لیس المراد رویه الذات و لا الوصول الیه لان ذلک ممتنع في الامکان حیث اعترف السید الاکبر في کلامه ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک و ان بمثل قول الحسین الذي قد استدل به الحکماء واردة في القرآن و کلمات اهل العیان حیث لایخفي علي المتتبع فی الآثار و الناظر الی کلمات اهل البیان و منها ما صرح به علی في الخطبة الطتنجیه حیث قال رایت الله و الفردوس رای العین و قال في مقام آخر لم اعبد ربا لم اره و لا شک لاحد ان مراده روحي و من في ملکوت الاسماء و الصفات فداه ان الرویة هي رتبة التجلي الذي تجلي الله له به في مقاماته التي قدر الله له و ان ذلک مشهود عند مثل جنابک اذا تکشف الحجب عن فوادک و ان بعلم ذلک المقام یرفع کل المتعارضات من بعض اهل العلم و الجدال اذا شاهد العبد انوار الجلال في شئون المبدء و المال و اذا عرفت بعلم ذلک البیان فاعرف ان لتلک الفقرة الشریفه معني لایقدر ان یعرفها احد الا الله و من شاء لانه یحکي عن مقام ناطقه و یدل علي عز مقام هویتة و کل الموجودات لم یعرفوا معني تلک الفقره الشریفه بمثل ما اراد به روحي فداه لانه الواقف في مقام التوحید الحق في رتبة الالف اللیینه بعد محمد رسول الله في مقام النقطه حیث لایحیط بعلم ذلک احد الا من شاء الله و ان کل ما عرفناک في تلک الاشارات شان من بطون تلک الفقرة الشریفه و اما سیبل الظاهر مشکوف عند جنابک لان العارف بنفسه هو العارف بربه حیث اشار الامام الیه من عرف

ص419

نفسه فقد عرف ربه فکما ان النفس لایعرف بغیرها فکذلک الحکم في‌ عرفان مقام الذات و ظهور مقامات الظهورات في‌ ملکوت الاسماء و الصفات و الي‌ ذلک المقام قد اخذت القلم من الجریان لان ابحر الامکان لاتکفي معني تلک الفقرة الشریفه و اسئل عفو من فضله ثم من الناظر البصیر ان یعفو عني ماجري من قلمي و یستغفر لي لان وجودي ذنب فکیف اذا اکتسب الذنب ذبنا آخر و سبحان الله رب العرش عما یصفون و انني انا اقول کما نزل الله في القرآن و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی

**توقیع میرزا سعید اردستانی(سه سوال)**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ابدع في کینونیات الخلق آیات ظهور قدرته لیعرفه کل الموجودات بما تجلي لهم بهم بآیات صمدانیته و لیوحدوه بما شهد لذاته بذاته في ازل الآزال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم یاخذه وصف من شيء و لا نعت عن شيء و لایذکر معه شيء و لایقدر احد ان یصعد الیه في شان و لایذکر في رتبتة شيء سبحانه و تعالي لم یزل کان بلا تغییر و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان و لیس له شبه من الذات و لا مثل في الصفات سبحانه و تعالي قد اخترع المشیة لوجود الجوهریات و الاراده لتعین المادیات و القدر لهندسة الکینونیات و القضاء لظهور الامضاء في الذاتیات و الاذن و الاجل و الکتاب لتمامیة القابلیات في رتبة الانیات لیعرف کل بذکر تلک المراتب حق مظاهر تقدسیه و آیات تفریده في ملکوت الاسماء و الصفات و ما قدر الله في علم الغایات و النهایات

ص420

الي ما لانهایة لها بها في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب و الحمد لله الذي ابدع جوهریات کینونیات الموجودات لظهور آثار قدرته في‌الاختراع لیشاهدن کل الذوات في‌ المقامات التي قدر الله لها نور طلعته و ظهور مشیته و آیات قیومیته بانه لا اله الا هو العزیز المتعال.

و بعد لما سئل جناب السید التقي و السند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه و بلغه الي غایة ما یتمناه من امر آخرته و دنیاه من ثلاثة مسائل مشکلة التي ذهلت العقول عن درکها و ذلت اقدام بعض الحکماء في بیانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقیقة البیان بما جعل الله في الکیان بالبروز الي العیان و انا ذا اقول لاحول و لا قوة‌ الا بالله العلي العظیم فلایخفي علیک ان جوهریات معاني العلم لم تدرک بکلمات اهل الجدال لان الحقیقه في عرفان تلک المسائل هو کشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غیر اشارة الانفصال و لا الاتصال کما امر علي لکمیل بن زیاد النخعي حین سئل عنه عن الحقیقه قال کشف سبحات الجلال من غیر اشاره قال زدني بیانا فقال محو الموهوم و صحو المعلوم ثم قال زدنی بیانا قال هتک الستر لغلبة السر ثم قال زدني بیانا قال جذب الاحدیة لصفة التوحید ثم قال زدني بیانا فقال نور اشرق من صبح الازل فیلوح علي‌ هیاکل التوحید آثاره و لقد شرحت اشارات ذلک الحدیث في مقامه و ان الان لیس المقام البیان و لقد ذکرته بعرفان حقیقه البیان بان بعض المسائل لم یقدر العبد ان یحیط بعلمه الا بعد کشف الاستار و الحجب و حمل النفس علي الریاضات الوارده في الصحف لان النفس في مقام العرضیات و الشبحیات لن تدرک الا شیئا محدودا فاذا ترقي عن مقام الطبیعه و دخل لجة الاحدیة التي قال علي رب ادخلني في لجه بحر احدیتک و طمطام یم وحدانیتک لیقدر ان یشاهد حقایق العلوم کما هي و لذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم یقدروا ان یدرکوا کمثل علم القدر حیث لما سئل عن الامام فقال بحر عمیق لاتلجه ثم لما سئل ثانیا فقال لیل مظلم لاتسلکه ثم لما سئل ثالثا فقال لایعلمه الا العالم او من علمه ایاه و ان بذلک نطق ذلک الحدیث من علي حدیث قال روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لاینالونه بحقیقة الربانیه و لابقدرة الصمدانیه و لا بعظمة النوارنیة و لا بعزة الوحدانیة بحر ذاخر مواج خالص لله عز و جل عمقه ما بین السماء و الارض عرضه ما بین المشرق و المغرب اسود کاللیل و الدامس کثیر الحیتان و الحیات یعلو مره و یسفل اخري و في قعره شمس تضي و لاینبغي ان یطلع علیها الا الواحد الفرد فمن تطلع علیها فقد ضاد الله عزوجل في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر فلما شاهدت الامر في جوهریات العلم بما قرئت علیک من الاحادیث المشرقة من شموس العظمة فلا ریب ان تلک المسائل هي من معضلات الحکمة التي لایتبین بحقیقتها من قیاسات الحکماء الیوناني ولکن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الایمان من دون تعلیم و لا اخذ بیان اشیر الیها بدلیل الحکمة التي ثبت بها المسائل في منتهي مقام العرفان و هو، اما الجواب عن بیان بسیط الحقیقه التي ذکرها الحکماء لاثبات الوجود بین الموجد و المفقود فلا شک ان ذلک باطل عند من له رایحه مسک من الانصاف بدلائل محکمه فمنها العقل حیث یشهد بان ذات الازل لیس معه غیره و لیس له صفات دون ذاته متغایره المعني لان غیر ذلک یلتزم التجزیه و الاقتران و التغیر و الافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه و ان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلک الا الافک بان یقول بقدم الکثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب و ان ذلک حکم ممتنع محال لان الذات لم یزل لم یتنزل و لیس في رتبته ذکر من غیره و انه الحق و ما سواه خلقه و لا ثالث بینهما و لا ثالث غیر هما و ان الذي اضطرت الحکماء بذکر الاعیان الثابته في الذات و ذکر بسیط الحقیقه فهو من اثبات علمه جل شانه حیث یقولون ان العلم لابد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الکثرات في الذات فتعالي الله الملک العدل ان ذنبهم هو من اجل القیاس حیث یریدون ان یعرفو الذات بمثل خلق الممکنات فتعالي الله عن ذلک لان علم الله هو ذاته و ان حیوته هو ذاته و ان قدرته هو ذاته و کذلک حکم الاسماء التي تذکر لمکنسة القلوب و الاوهام بلا تغییر مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حیاته و ان في الحیوة لا یحتاج بوجود حي فکذلک الحکم في العلم انه سبحانه کان عالما في‌ ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بین الحیات و العلم في الذات فقد سلک مسلک الخطاء لان لیس في الذات تغایر کما صرح بذلک معني الحدیث المروي في الکافي حیث قال الامام لم یزل الله عزوجل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشیاء و کان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم و السمع علي المسموع و البصر علي المبصر و القدرة علي المقدور قال قلت فلم یزل الله متحرکا قال فقال تعالي الله ان الحرکه صنعه محدثه بالفعل قال قلت فلم یزل الله متکلما قال فقال ان الکلام صفة محدثة لیست ازلیة کان الله عزوجل و لایتکلم و ان الله في کل شان کان عالما بکل شيء بمثل یوم الذي لم یک ذلک الشيء مذکورا و لایعلم احد کیف ذلک الا الله سبحانه و ان ذلک دلیل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد و ان آیات الآفاقیة و الانفسیه فطبق ذلک الحکم لان العجز في کل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو کان الذات بسیط الحقیقه للکثرات فلم یک شيء الا نفس ظهوره و ان البداهة تحکم بفساد ذلک الحدود الخلق و عجزهم و افتقارهم الي المبدء الفیاض و ان علي ذلک یحکم صریح القرآن في قوله عز شانه بعد رد النصاري ثالث ثلاثه انما هو اله واحد لان الذي یحکم ببسیط الحقیقه یخرج الاعداد عن حد الحدود و ان ذلک باطل بمثل قول النصاری لان في ذات الاحد لا یذکر شيء سواه و لا معه غیره و ان علي طبق ذلک حدیث النبي حیث قال عز ذکره ردا للنصاري و من هذا اخذت النصاري شکل الصلیب و حل اللاهوت في الناسوت فتعالي‌ الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا فاذا عرفت ما فصلت في تلک الاشارات لتوقن بحقیقه الجواب في مقام الخطاب.

و ان ما سئلت من بیان مسئلة القدم و الحدوث فلا شک ان ذات الازل قدمه کان نفسه و ازله کان ذاته و لیس معه غیره حتي یقدر ان یوصف قدمه انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قدسه و اضحلت الآثار عن الصعود الي مقام کبریائه فکل ما یشهد به خلقه و یعرفه عباده فهو من حظ الابداع و نعت الاختراع و انه اجل و اعظم من ان ینعت بخلقه او یوصف بعباده سبحانه و تعالي عما یصفون فلما ثبت وجود ذات القدیم بوجود نفسه لا دونه حیث اشار علي یا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء و ان له مراتب اربعه فمنها رتبة ازل الظاهر في الذکر الاول و القدم الظاهر في مقام الفعل و هو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة‌ الاستدلال عن ازل ذاته و قدمه کما قال علی انا صاحب الازلیة الثانویة و قال في وصف رسول الله في خطبة یوم الجمعه و الغدیر و اشهد الله ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من بحبوحة القدر علي سایر الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا کان لاتدرکه الابصار و لاتحویه خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و منها رتبة السرمد و هو مقام ظهور الفعل الذي لیس له بدء الا من نفسه و لا له ختم في کل شان و هو عالم قصبات الاربعة عشر و لیس لاحد في حقیقه عالم السرمد نصیب دون محمد و آل الله و ان بذلک المقام اشرت في لیلة القبل لمن سئل من مسئلة طي الارض في زمان واحد و مکان واحد حیث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلک المقام بعد البیان لغموضة المسئلة و الانجماد القابلیات عن الذوبان في معرفة البیان بعد التبیان و منها عالم الدهر و له بدایة و لیس له نهایة و منها عالم الزمان و انه یعرف بحد الاولیة و الآخریة من الساعه و الیوم و الشهر و السنه لانه یحصل بحرکه الافلاک لا دونه و ان ذلک جهات الحدوث حیث لم یخل من هذه الاربعه و ان الدلیل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غیر ذلک لایمکن في الحدوث و لا له دلیل في مبدء ذکر الاول الذي هو المشیة دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحت لم یزل لن یقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان یساوقه ذکر من غیره و ان کل الوجود من الغیب و الشمهود دلیل بحدوث عالم الاکبر لحدوده و اختلافه و لیس فیه شبهة بالحقیقة الواقعیه لان الذات لم یزل یبدع الفیض باختیاره و ان علة الاختیار في کل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختیار لا دونه و ان ذلک سر القدر الذي هو اوسع عما بین سماء القابلیات و ارض المقبولات و ان ما ذکرت في بیان القدر و الحدوث فهو من مقام الحدود و ان الذي اردت جنابک بیانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي یستدل الحکماء بعلیة القدم له و ان ذلک خلاف ما یعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم یک علة شيء و لایساوقه شيء و لایذکر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم یزل کان بوجود نفسه بلا ان یذکر معه شيء او یکون في بساطة‌ ذاته ذکر من الکثرات فتعالي الله عما یقول الحکما بان علة الحدوث هي قدم الذات و یریدون بذلک اثبات الربط بین الحق و الممکن و اثبات الاعیان الثابته بصرف لطافة البسیطة في الذات و ان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلک لان قدم الذات لم یزل لن یقترن بشيء و لایساویه شيء و لایذکر في رتبته شی لیکون علة الکثرات لان شرط العلیه جهت الاقتران و التشابه و الذکر في مقام المعلول و ان ذلک ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي لیس فیه ذکر شيء من خلقه بل ابدع عالم الحدوث بابداعه الذکر الاول لا من شيء و جعله دلیل عرفان قدمه و ازله لیستدل الممکنات في مقامات عرفان ظهورات ازلیته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئونات الخلق و ان دون ذلک في الحدوث ممتنع و ان ذلک الحدوث الذي هو اول ذکر الابداع و آیة بالنسبة الي المعلومات یطلق علیه اسم القدم و ان الله قد ابدع الذکر الاول الذي هو المشیة من العدم البحت الذي لیس له ذکر في الامکان و ان ما اضطرب الحکماء بذکر العدم البحت في‌ رتبة الخلق و ذکر علیه ذلک العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لاتقدر ان تنظر بحقیقه الشيء و لو عرفوا الله و علمه کعرفان ذاته و حیاته بلا تغییر معني في المفهوم فلایصعب علیهم السبیل لان الله قد فصل احکام کل شيء بظهوراته الکلیه في الانفس و تجلیاته الجزئیة في الآفاق و لمن له شان فراسة في عرفان الذوات لیشهد بنور الفواد بان العدم البحت الذي لا وجود له مثل شریک الباري لا ذکر له و لایشار الیه بالاشارة و لایتعلق علیه حکم الابداع لان الذي یشار الیه بالاشاره هو الصور السجینه التي قد امر الله بالاعراض عنها و هي في الحقیقه افک النفوس و مکنسة الاوهام و الا العدم الذي قد ابدع الله الاشیاء منه فهو العدم الذي یذکر في مقام العرفان بعد الوجود و الا فعدم الصرف البحت لایقع علیه اسم و لا له وجود و ان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذکر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه و ان ذلک مشهود عند جنابک و لاتحتاج ببسط المسئله لان بیان سر الحقیقه لاینفي في شان.

و ان ما سئلت من معني‌ قول الحکماء الواحد لایصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا کانت العلة الذات البحت لان الله لم یزل لن یقترن بشيء و لایخرج منه شيء و ان وصفه کان لم یلد و لم یولد من کل شأن و اذا کان المراد الذکر الاول الذي خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لایحکي علي احدیة الذات و ان مذهب آل الله الاطهار حیث قال عز ذکره یا یونس اتعرف ما المشیة قال لا قال هي الذکر الاول و لایمکن ان یبدع الله شیئا لا من شيء الا و ان یکون واحدا لان رتبة اول الذکر هو آیة التوحید و لایمکن دون ذلک في المبدء التجرید و ان قول الحکماء بان العلة للاشیاء هو الذات فباطل لعدم الاقتران و امتناع التغییر و شرط تشابه العله مع المعلول و ان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه و جعله علة‌ جمیع خلقه حیث اشار الامام علة الاشیاء صنعه و هو لا علة له و نطق بذلک کل الآیات الآفاقیه و الانفسیة و آیات الکتاب لان الواحد الذي یصدر من الواحد هو الواحد الذي یعرف بالاثنیته و ذلک یلتزم وجود الثلثه و بدلیل الفرجه باطل و لایمکن ان یصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذکر الاول و لیس موجد في الوجود و لا خالق في الکون الا الله وحده فکما فرض علي العبد توحید الذات فکذلک فرض علیه توحیده في مقام الصفات و الافعال و العباده و ان دون ذلک لایقبل الاعمال من العباد و ان في الذکر الاول هو اعلي‌جهه البساطة لابد ان یکون موجودا بالعلل الاربعة التي هي الفاعلیة و المادیة و الصوریة و الغائیه و ان دون جهات الترکیب لایمکن في حق الحدوث لان الشيء لابد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء و ماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلک المراتب و کذا لما تنزل الامر صار و سبعه و لذا قال الامام لایکون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعه المشیة و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الکتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد کفر و ان بعد تلک الاشارات لا شک انه لایبقي ببالک خطرات اهل السبحات و ان لم یطلع احد علي حقیقه تلک العلامات فعلیه حق ذکر التسلیم لان عدم درک الشيء لم یدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابک اذا اطلعت بسهو من قلمي و الیه یرجع الحکم کله في الآخرة و الاولي.

و ان ما ذکرت في بیان حقیقة المسئلة في قول الحکماء الواحد لایصدر منه الا الواحد فهو من سبل الظاهر و اما الاشارة الي حکم الباطن فلا شک ان ذات الازل لم یقترن بخلقه لیکون محل صدور الاشیاء و لو تحقق في‌ الحکمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة‌المشیة کما هو الحق في الواقع ما کانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامکان فتعالي الله الملک المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد و لایصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذکر الابداع هو رتبة الواحدیة و لایمکن ان یصدر منه الا الواحد و ان الذین یقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذکره فلا مفر لهم الا بان یقولوا بالتغییر لان قبل ان یبدع الله الکل له حالة و بعد الوجود له حالة او یقول بعدم الامکان في ذات الازل هو القول بالاعیان الثابته فلا ریب في بطلانه و ان الحقیقه ذات الازل لا سبیل لاحد الیه و انه لم یزل کان في حالة الازل و لا یقارنه شيء و لایخرج منه شيء و لا ساوي ذاته شيء و لایفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعل علة وجود الموجودات بما لا نهایة لها بها الیها و لایمکن دون ما اشرت الیه في ذلک المقام حق العرفان في تلک مسئلة و هو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما یتعقل الا بشيء محدود و ان في عالم الحدود لا یقدر العبد ان ینظر بشيء في حین واحد بجهات معدوده و لذا صعب علي القلوب درک ذلک المقام و لایقدر احد ان یعرف حقیقه الامر بین الامرین الا بعد وروده علي باب الفواد و نظره في احکام الغیب و الاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سر الایجاد و علم سر المداد علي لوح السداد فیوقن بالعیان ان من الواحد لایصدر الا الواحد في مقام الابداع و ان الحکماء اکثرهم قد ذهبوا بعلیة الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات کما اشار الامام حیث قال الهي بدت قدرتک و لم تبد هیبتک فشبهوک و اتخذوا بعض آیاتک اربابا و من ثم ذا لم یعرفوک و لو عرف العبد مقام تجلي الله له به لیشهد بان منه لایخرج شيء کما لایدخل علیه شيء و هو الصمد الحي القیوم الذي ابدع الواحد بالواحد و جعل حکم بسیط الحقیقه للذکر الاول الذي فیه کل الامکانات مذکورة و جعله اول ذکر السرمد في الحدوث و قدر له کل ما یمکن بالابداع في مقام الکمون.

و الي هنا قد اخذت القلم عن الجریان و اسئل العفو من الله فیما ذکرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غایة ما یتمناه من احکام مبدئه الي یوم المآب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی